

پیشین
چون مکن از شاهان کربلا
عبداللہ
بدا

نابغہ و متفکر جنگ

شہید حسن بابت

ناصر کاوہ

کتاب شہید حسن باقری، ناصر کاوہ



کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

این کتاب تقدیم می‌شود

به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)

امام خمینی (ره)، شهدای ایران اسلامی از صدر اسلام تا شهدای جبهه ی مقاومت

رزمنده تا زمانی که خاطراتش را ثبت نکرده، هنوز به تاریخ و آینده و آرمانش بدهکار است. خاطره نویسان جنگ مقتل خوانان دفاع مقدس هستند که، صحنه‌های جنگ را دیدند و نوشتند. اگر این دسته از نویسندگان این کار را انجام ندهند شاید نسل های بعدی حقایق را باور نکنند و کارهای بزرگ در زمان خود خفه شوند، چرا که ترس‌ها، امیدها و فداکاری‌ها در تاریکی و گمنامی جبهه‌ها اتفاق افتاده که جز خدا هیچ کس از آن خبر ندارد. هیچ کس این حقایق و بهجت‌هایی که رزمندگان هنگام عملیات‌ها داشتند را نمی‌بیند، مگر اینکه جهاد بزرگی رخ دهد و آن ثبت خاطرات برای دیگران است... «امام خامنه ای»

کتاب نابغه و مغز متفکر جنگ، شهید حسن باقری

مدیر پروژه و نویسنده: ناصر کاوه

هوش مصنوعی، گرافیک و طراح: علی کربلائی

رسانه و فضای مجازی: مهدی کاوه

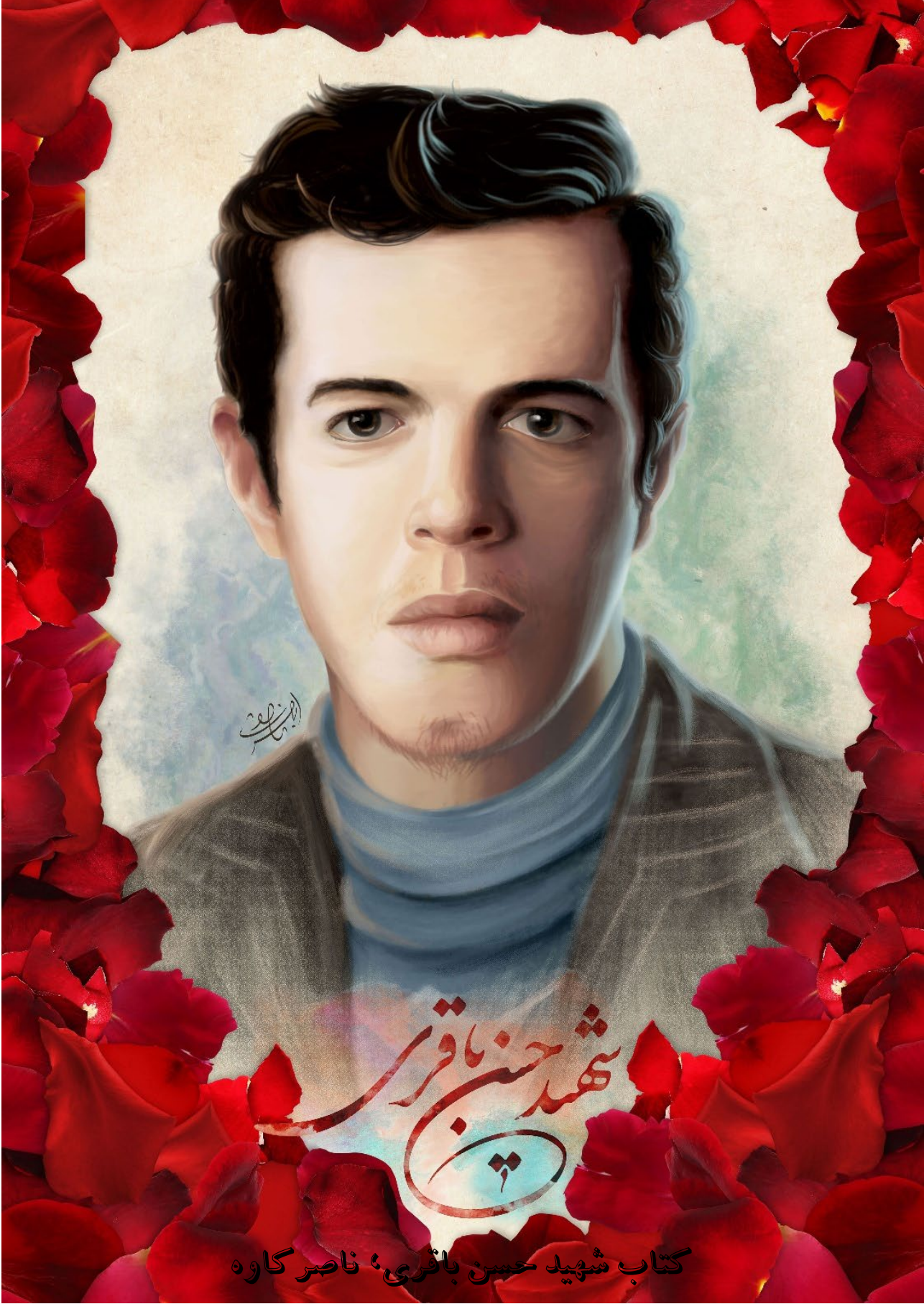
تایپ و حروف نگار و مشاور طرح: نرگس کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی

قیمت: ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۱۰۰۰

چاپ: اول



ایمان

شهادت حسن باقری

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

مقدمه

... این نوشته جات را قدر بدانید. این پدیده‌ها و این فرآورده‌های تاریخ انقلاب را، تاریخ دفاع مقدّس را قدر بدانید؛ این‌ها را باید خیلی قدر دانست و بین مردم هم منتشر بشود...» (امام خامنه ای)

شهادت دعا داشتند، ادعا نداشتند؛ نیایش داشتند، نمایش نداشتند؛ حیا داشتند، ریا نداشتند و رسم داشتند، اسم نداشتند. شهید بی ادعا، بی نمایش، بی ریا و بی نام و نشان حتماً برای ما الگوست. سبک زندگی به معنای رویه است، یعنی انسان بر یک مداری، با یک آدابی، با یک سنن و قواعد و اصولی زندگی می‌کند. دیگران یک سبکی دارند؛ یکی را نگاه می‌کنید، اسلوب زندگی او سبک غربی است، یعنی فرمول‌هایی که از آن طرف آب می‌آید خیلی می‌پسندد و در زندگی‌اش ساری و جاری می‌کند. یکی دیگر این طور نیست و سبک زندگی او سبک زندگی دینی و مذهبی است، سبک زندگی و رویه‌ی فرد دیگری معجون یا عجینی از این دو است. شهادت چه کسانی هستند؟

شهادت‌دانش‌آموزان مکتب تربیتی اهل بیت (ع) هستند که با کتاب قرآن مجید و آموزگاری اهل بیت (ع)، فرمول‌ها و اسلوب یا اصول زندگی‌شان را انتخاب کردند.

همچنین بعضی از افراد در جامعه‌ی دینی ما هستند که دینی زندگی می‌کنند و زندگی آن‌ها هم برگرفته از زندگی اهل بیت (ع) است، منتها حد متوسط از فرمول‌ها را بیشتر متحمل می‌شوند.

شهید کسی است که به دنبال آخر خوبی‌ها می‌گردد. پس سبک زندگی، یعنی ملکه شده است. یعنی کاملاً نهادینه شده است، یعنی برخاسته از یک اصل است، اتفاق نیست، حادثه نیست، بلکه یک انتخاب است و پای آن انتخاب سینه می‌زند، تمرکز دارد، هزینه می‌کند، پیاده می‌کند، ولو این‌که ممکن است هزینه‌های سنگینی هم برای او داشته باشد. به این سبک زندگی می‌گوئیم. سبک زندگی شهدا برگرفته از معارف دین است، یعنی برگرفته از فرمایشات معصوم و امامی است که در مقام عصمت است، در مسیر و تکلیفی که به نام عبودیت روشن کرده‌اند که هدف از خلقت ماست، خیلی راهگشاست.

من یک جایی سخنرانی می‌رفتم، گفتند: شما چرا این قدر از شهدا می‌گوئید؟ گفتم: از چه کسی بگویم؟ گفتند: از امام حسین (ع) بگو. گفتم: امام حسین (ع) که سیدالشهداست. ما اگر دامنه را نبینیم، به قله که نمی‌رسیم. شهدا در دامنه هستند، شهدا آینه برگردان فضایل ائمه (ع) و اهل بیت (ع) هستند. من اگر امام حسین (ع) را برای شما توضیح دهم می‌گوئید معصوم است، فرزند پیامبر (ص)

است. یک مقدار احساس فاصله دارید، ولی وقتی من می‌گویم علی‌اکبر امام حسین(ع) رفت و امام حسین(ع) دل کند، حالا نگاه کن، پدر پنج شهید دل کند، این هم آن فضیلت نورانی ایثار در زندگی‌اش شد، می‌گوئید که امام، معصوم است، او که معصوم نیست، پس این قابل‌الگوبرداری است. لذا سؤال شما سؤال زیبایی است. چرا باید به سبک زندگی شهدا تأسی و اقتدا کنیم؟ آنها حسی‌تر و دریافتی‌تر هستند، بین ما هستند، مثل ما هستند، این‌ها هم آزمون و خطا داشتند. چه شهدای عزیزی داریم که قبل‌تر اقرار به گناهان کبیره هم داشته‌اند، منتها مبدأ میل شان عوض شد، بعد بر اساس تغییر مبدأ میل با توبه، زیبایی‌ها در دامنه‌ی وجودشان ساری و جاری شد... سبک زندگی شهدا از این جهت که این‌ها در عصر غیبت کبری، ترجمانی از سیره‌ی اهل بیت(ع) و سیره‌ی معصومین(ع) از فرمول‌های ناب قرآن و عترت شدند، زیباست... زندگی‌های امروزی تحت الشعاع فرهنگ منحوس غربی قرار گرفته و شبیه زندگی آنها شده است که هیچ احترامی به بزرگتر و پابندی به همسر و عشق و علاقه به والدین در بین آنها وجود ندارد. صحبت از سبک زندگی که می‌شود منظور به حوزه خانوادگی نیست، بلکه دامنه آن گسترده تر است و شامل روابط اجتماعی، مدنی و حقوقی می‌شود. برای اینکه بتوانیم یک سبک زندگی خوب و خدا پسند انتخاب کنیم باید یک الگوی درستی داشته باشیم.



"عصر بود که از شناسایی برگشت. انگار با خاک حمام کرده بود. از غذا پرسید، چیزی نداشتیم. یکی از بچه‌ها رفت و از نزدیکی شهر چند سیخ کباب کوبیده برایش خرید و آورد. حسن کباب‌ها رو که دید، داد زد و گفت: اینا چیه؟... هر چیزی که بسیجی‌ها خوردن از همون برام بیار؛ اگر هم چیزی نیست، نون خشک بیار برام..."

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه
خاطره‌ای از زندگی سرلشکر شهید، حسن باقری (افشردی)
مسئول اطلاعات و جانشین نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

باقری
حسن
شهید

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

چون همواره جامعه ها برای دست یابی به اهداف و ارزش های خود نیازمند الگوهای پویا و مؤثری در بدنه خود هستند، تا با نقشه برداری از زندگی آنها بتوانند صاحب یک سبک خوبی بشوند. یکی از الگو های خوبی که سبک زندگی آنها الهی است و می تواند باعث پیشرفت شما در عرصه زندگی شود، الگو برداری از سبک زندگی شهدا است. لزوم توجه دادن جامعه به سبک زندگی شخصیت های تأثیرگذار جامعه یکی از مؤثرترین و بهترین راهکارها در این مسیر است. زندگی لاکچیری، ماشین آخرین سیستم، مارک لباس و مدل گوشی. کشورهای غربی می خواهند با ترویج این سبک زندگی، یک اختلاف طبقاتی و غرور کاذب در بین مردم ایجاد کنند و می خواهند این افکار را ترویج دهند که هر کسی این مدل از زندگی را نداشته باشد جزء افراد ضعیف است. و مردم هم برای اینکه از قافله جا نمانند سعی می کنند طبق ایده های آنها زندگی کنند و تمام تلاش خود را برای بدست آوردن مادیات می کنند و عمر ارزشمند خود را صرف یک بازی پوچ می کنند. اما مدل دیگری از افراد بودند که در بین ما زندگی می کردند اما تحت تاثیر افکار دیگران قرار نمی گرفتند و زندگی ساده ای داشتند اما بسیار محبوب بودند و ماندگار شدند. دنیای غرب می خواهد رابطه خانواده ها را متزلزل کند و زندگی را برای زن و مرد تبدیل به یک کابوس ترسناک کند. و به مردان القا می کند که چهره خشن و اخمو داشته باشند. در حالی که اسلام می گوید با چهره بشاش و روی گشاده با همسران برخورد کنید تا آرامش در زندگی

شما حاکم شود. هر کسی می‌تواند مسیر خودش را همانگونه که دوست دارد انتخاب کند و هیچ اجبار و تحمیلی در کار نیست. اما دشمن با برنامه ریزی دقیق در پی تغییر دادن افکار مردم است و دوست دارد که دیدگاه خودش را حاکم در سبک زندگی دیگران کند. کشورهای دیگر بخاطر نداشتن الگوهای درست، زود تحت تاثیر قرار می‌گیرند و فرهنگ منحوس را می‌پذیرند. اما در کشور ما بخاطر وجود شهدا، کار سختی در پیش دارند چون زندگی شهدا یک سبک خاصی را در پیش روی مردم قرار داده و هر کسی این سبک را انتخاب کند در دنیا و آخرت بهره‌های بسیاری می‌برد.

خبرنگاری که بنیانگذار اطلاعات سپاه شد

نامش غلامحسین افشردی و شغلش خبرنگاری بود. در سال ۵۹ با نام مستعار حسن باقری به جبهه رفت اما چند ماهی طول نکشید که نابغه جبهه‌های ایران شد. تا آنجا که او را بنیانگذار اطلاعات سپاه و یکی از استراتژیستهای مطرح جنگ می‌نامند. سالهاست که فرماندهان دوران دفاع مقدس در تمامی مراسم‌ها و سخنرانیهای خون نقش جوانان در دوران دفاع مقدس را بسیار حائز اهمیت دانسته و یکی از دلایل پیروزی در هشت سال دفاع مقدس را حضور جوانان با ایمان، خلاق، خوش ذوق، با انگیزه و متفکر عنوان کرده‌اند.

شاید این پرسش در ذهن هر شهروند ایرانی مطرح شود که چگونه امکان دارد یک جوان ۲۰ یا ۲۲ ساله فرماندهی یک گردان، تیپ یا لشکر را بر عهده داشته باشد. برای پاسخ دادن به این سوالات نمونه‌ها و افراد زیادی هستند که می‌توان معرفی کرد که یکی از آن‌ها شهید غلامحسین افشردی است که همه او را به نام حسن باقری می‌شناسند. شهیدی که دوازدهمین جشنواره مطبوعات دفاع مقدس به نام آن نامگذاری شده است.

شهید حسن باقری (غلامحسین افشردی) در ۲۵ اسفند ۱۳۳۴ مصادف با سالروز میلاد امام حسین (ع) در تهران بدنیا آمد. وی پس از گذراندن دوران دبستان در دبیرستان «مروی» ادامه تحصیل داد و با اخذ دیپلم در سال ۵۴ در دانشگاه ارومیه در رشته دامپروری پذیرفته شد اما پس از چندی به دلیل فعالیتهای مذهبی و مبارزاتی از دانشگاه اخراج شده و در سال ۵۶ به خدمت سربازی اعزام شد و سرانجام با فرمان حضرت امام (ره) مبنی بر فرار سربازان از پادگان‌ها، سربازی را ترک کرد. حسن باقری با پیروزی انقلاب اسلامی وارد فعالیتهای مختلف فرهنگی و اجتماعی از جمله خبرنگاری می‌شود که در مدت ۱۸ ماه خبرنگاری آثار و گزارشات خوبی را منتشر کرد. در دوران خبرنگاری این شهید او را به نام حسن افشردی می‌شناختند و خلاقیت و توانایی این خبرنگار آنقدر بالا بود که به عنوان اولین

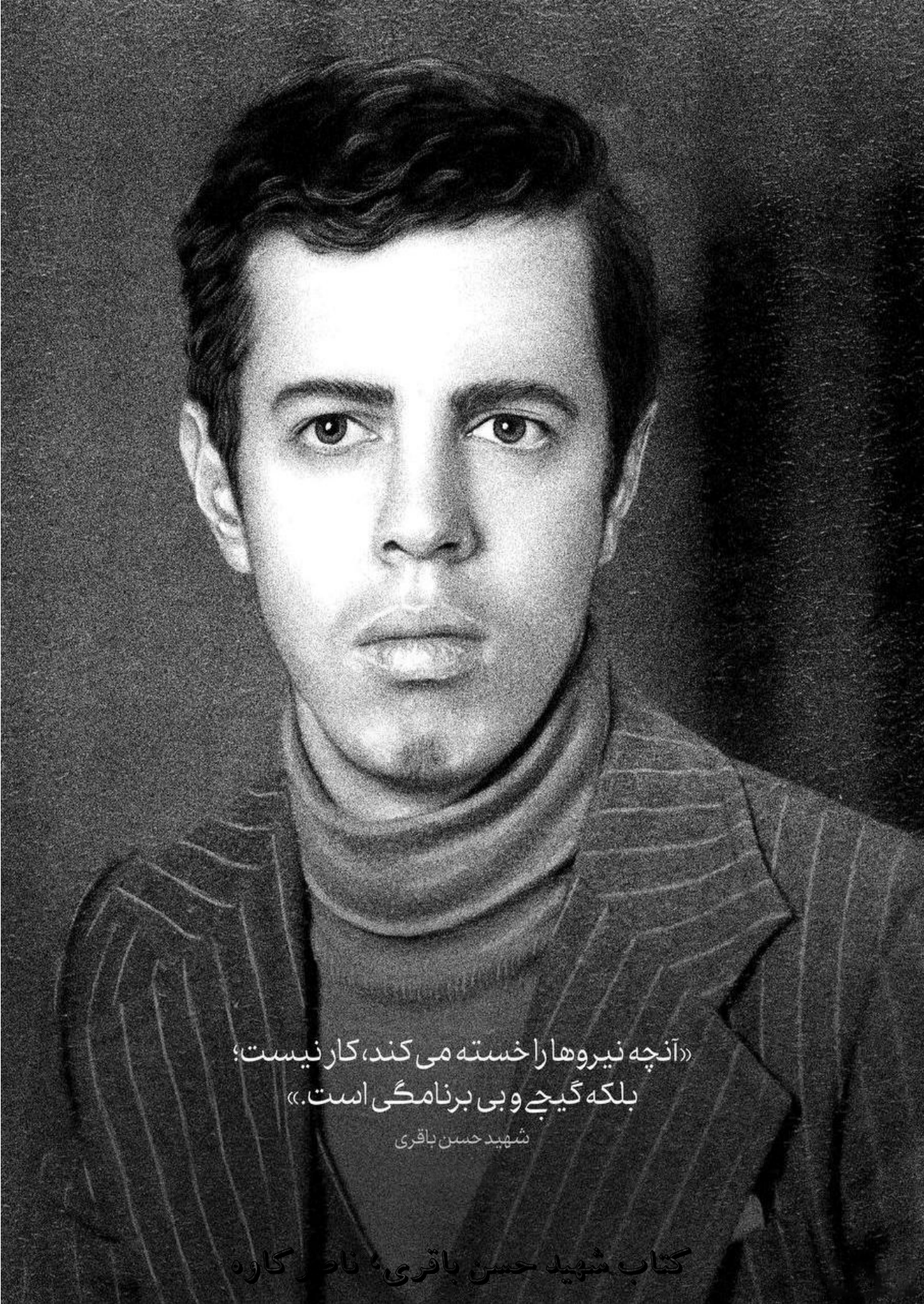
خبرنگار ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی در نخستین سفر خارجی مسئولان به الجزایر سفر می‌کند و در حادثه طبس نخستین خبرنگاری است که در محل حادثه حضور پیدا می‌کند.

شهید حسن افشردی در سال ۵۹ با شروع جنگ تحمیلی راهی جبهه‌های جنوب می‌شود و در بدو ورود به اهواز «واحد اطلاعات عملیات رزمی» را برای دستیابی دقیق از موقعیت دشمن راه اندازی می‌کند که این آغازی برای راه اندازی این واحد در ستاد عملیات جنوب می‌شود.

شهید باقری به دلیل بهره‌مندی از هوش و استعداد فوق العاده در طول دوران حیات خویش در سالهای اولیه جنگ تحمیلی منشأ برکات فراوانی از جمله ایجاد اولین قرارگاه مشترک سپاه و ارتش (قرارگاه نصر) و اولین فرمانده قرارگاه نصر بود که پس از عملیات رمضان به سمت فرماندهی «قرارگاه کربلا» و جانشین فرماندهی کل در قرارگاه‌های جنوب منصوب شد.

پس از شکل‌گیری سازمان رزمی سپاه با توجه به توان و تجربه‌های شهید باقری وی به عنوان جانشین فرماندهی یگان زمینی سپاه برگزیده می‌شود.

شهید باقری که در بین رزمندگان به «سقای بسیجیان» معروف بود!؟



«آنچه نیروها را خسته می کند، کار نیست؛
بلکه گیجی و بی برنامه گی است.»
شهید حسن باقری

کتاب شهید حسن باقری، ناصر کاره

تفکر ویژه دفاعی- نظامی خویش را در عملیاته‌ای مختلف‌ی همچون ثامن‌الائمه (شکست حصر آبادان)، طریق‌القدس (فتح بستان)، فتح‌المبین و بیت‌المقدس (فتح خرمشهر) به اثبات رساند و صادقانه در این راه مجاهدت کرد و در حالی که می‌قات خویش را در جبهه‌های نبرد یافته بود، ماندن در جبهه‌های جنوب را بر رفتن به سفر حج ترجیح داد و سرانجام در ۹ بهمن ۱۳۶۱ به شهادت رسید.

شهید سرلشکر غلامحسین افشردی (حسن باقری) آنچنان مدارج رشد و کمال را در دوره‌های بحرانی انقلاب و جنگ به سرعت طی نمود که نام خویش را به عنوان «برترین استراتژیست» در تاریخ دوران دفاع مقدس ثبت کرد و در حالی مسئولیت سنگین فرماندهی اطلاعات و عملیات سپاه را برعهده گرفت که بیش از ۲۶ بهار از عمرش نگذشته بود.

شهید حسن باقری که به واقع او را بنیان‌گذار سازمان اطلاعات و عملیات رزم سپاه نامیدند به دلیل شایستگی‌های اخلاقی بی‌نظیر و اندیشه دفاعی والایی که داشت در عمر کوتاه اما پربرکت خویش در دفاع مقدس منشأ تحولات بزرگی در ایجاد و توسعه اطلاعات و عملیات رزمی سپاه و فرمانده فکوری در جنگ نامتقارن بود.

شهید سرلشکر حسن باقری با کار مستمر و استفاده مؤثر از نقشه‌ها و عکسهای هوایی و ماهواره‌ای به شناخت عمیقی نسبت به عرصه نبرد و نقاط قوت و ضعف

دشمن دست یافت و با بررسی و تجزیه و تحلیل شرایط سیاسی کشور که رئیس جمهور وقت (بنی صدر) به دلیل ناکامی در آزادسازی مناطق اشغالی در آن دوران ایجاد کرده بود به عرصه طراحی سازمان رزم ارتقاء و دستیابی به سطوح عالی فرماندهی و هدایت عملیات پای نهاد.

شهید غلامحسین افشردی که با عضویت در سپاه با نام مستعار «حسن باقری» معروف شد، همواره بر جمع آوری اطلاعات از محیط و موقعیت دشمن و شرایط سیاسی و حتی شرایط روحی نیروهای دشمن به عنوان اهداف عمده و اصلی در خلال جنگ تأکید می‌کرد و می‌گفت: «خود بحث اطلاعات هدف است بکشید این را در ذهنتان جای دهید که اطلاعات هدف واسطه نیست بلکه خود هدف اصلی است و حتی دیگر این اطلاعات هیچ به درد نخورد، نخستین نکته‌ای که یک فرمانده در عملیات بدان نیاز دارد این است که از جوانب خودش اطلاع داشته باشد تا وضعیت کلی خود را ندانید نمی‌توانید اطلاعاتی جمع آوری کنید.»

حسن باقری آگاهی از نقاط قوت و ضعف دشمن را فراتر از تعداد تانک‌ها و نفربرها دانسته و تأکید می‌کند: «ضعف و قوت دشمن داشتن تانک‌ها نیست بلکه تأثیر فرهنگ ارتش روی افراد است که هنوز نتوانسته‌ایم برآورد کاملی از روحیه ارتش عراق داشته باشیم و بدانیم که چه زمان این ارتش از هم می‌پاشد.»



سوار شهید

حسن باقری

Shia-Art.Ir
AnaAmmar.ir

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

شهید حسن باقری یکی از روش های شناسایی موقعیت را مسئله کیفیت آرایش دشمن می دانست و معتقد بود که یکی از اشکالات دفاعی ما در آرایش نیروهاست چراکه در روشهای شرقی، نیروی ضعیف در خطوط می ماند و نیروی احتیاط با قوت بیشتری در پشت سر آن قرار می گیرد در حالیکه آرایش نیروهای ما برعکس است و همواره احتیاط ما از نیروی اصلی ضعیف تر است.

شهید باقری به گفته همزمانش غالباً یک تا دو ساعت پس از هدایت اولیه عملیات در خط نبرد حضور می یافت و خود شخصا وضعیت خطوط تصرف شده را با اهداف از پیش تعیین شده (روی نقشه) کنترل می کرد و نقاط ضعف را بر روی نقشه مشخص و عملکرد واحدهای رزمی و یگان ها را در خط ارزیابی و دستور العمل لازم را ابلاغ می کرد و بیش از همه به وضعیت جسمانی بسیجیان می اندیشید و برای اوضاع روحی- روانی آنها به ویژه هنگام عقب نشینی اهمیت ویژه ای قائل بود به طوری که در خصوص حفظ نیروهای رزمنده تأکید می کند:

«اگر در شناخت دشمن هزار شهید هم تقدیم شود می پذیریم اما در اثر ناآگاهی از وضعیت دشمن، منطقه و زمین یک شهید هم پذیرفتنی نیست.»

شهید حسن باقری یکی از فرماندهان بی نظیر سال های اول دفاع مقدس است که نقش او در عملیات های فتح المبین، طریق القدس و بیت المقدس محوری و در

آزادسازی خرمشهر نیز بار اصلی طراحی و اجرای عملیات را در قرارگاه نصر بر دوش داشت. پیروزی‌هایی که در طول هشت سال دفاع بدست آمد، نتیجه تلاش همه رزمندگان در هر رده و مسئولیتی است و هر کدام شجاعانه و با برخورداری از فرهنگ ایثار و شهادت برای آرمان‌های کشور از خودگذشتگی کردند و شهید حسن باقری نیز قطره‌ای از دریای جوشان عزت و سربلندی و پرورش یافته مکتب خون و شهادت است. این شهید سرافراز مانند سایر شهیدان و رزمندگان در مقام یکی از فرماندهان ارشد جنگ توانست نقش اصلی در طراحی عملیات‌های موفق سال‌های اول جنگ داشته باشد. ایشان بی وقفه اطلاعات مورد نیاز از ظرفیت‌ها و امکانات خودی و دشمن را با دقت جمع‌آوری می‌کرد، آن‌ها را تفسیر و به بهترین نحو مورد استفاده قرار می‌داد. پی در پی و با تمام توان پس از هر عملیاتی، طراحی عملیات بعدی را شروع می‌کرد.

شهید باقری بهترین اطلاعات و پیشنهادات را در اختیار فرماندهان و تصمیم گیرندگان عالی جنگ قرار می‌داد و به دلیل اینکه به واقعیت‌ها و توانمندی‌های حوزه عملیاتی خود و امکانات و توانمندی‌های دشمن اشراف و اطمینان داشت و آن‌ها را با تلاش بدست آورده بود، از پیشنهاداتی که می‌داد با اطمینان کامل و با قدرت تمام دفاع می‌کرد.

عالمانه طراحی می‌کرد و در جلسات متعدد با استدلال قوی با طرح‌های ناقص مخالفت می‌نمود. اینگونه نبود که به اطلاعات ناقص تکیه کند و در تصمیم‌گیری دچار شک و تردید باشد. این نابغه جنگ پیش از عملیات والفجر مقدماتی در منطقه عملیاتی فکه جایی که اکنون یادمان آن شهید بزرگوار بعنوان محلی برای تفکر در مسیر پیروزی‌های بزرگ و زیارتگاهی برای دوستان و علاقمندان ایران اسلامی، به درجه رفیع شهادت نائل شد.

یادمان شهید حسن باقری در محل شهادت ایشان در منطقه فکه مانند پادگان گلف در زمان حیاتشان در جنگ، محلی برای اندیشه ورزی است. شهید حسن باقری در تاریخ ۹ بهمن ۱۳۶۱ به شهادت رسید. تاریخ جنگ نشان می‌دهد که تمام عملیات‌هایی که شهید باقری در آن‌ها حضور داشت،

پیروزی‌های مقتدرانه‌ای را برای کشورمان در پی داشت. چیزی که شهید باقری را به افتخار «نابغه جنگ» مفتخر کرد، مدیریت صحیح در جنگ بود. امروز مدیریت در حوزه‌های سیاسی، امنیتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیاز اصلی کشور برای دستیابی به بهترین راه حل هاست.

پرواضح است که بخشی از مدیریت از طریق یادگیری بدست می‌آید و بخشی را باید در هنگام کار و عملیات آموخت. جنگ و شرایط انقلاب فرصت آموزش و یادگیری برای

رزمندگان را به کوتاه‌ترین فاصله زمانی تقلیل داد و این هنر مردان خدا بود که توانستند در آن شرایط، صحنه‌های موفقی را رقم بزنند.

آن‌ها در عملیات‌ها، همه اندوخته‌های خود را بکار گرفتند و نتایج مطلوب را در پرتو فرهنگ ایثار و خردورزی برای کشورمان بدست آوردند. برای شهید حسن باقری نیز فرصت شرکت در دوره‌های عالی فرماندهی و فنون رزمی وجود نداشت و هنر ایشان در این بود که دانشی را که در مقایسه با دانشی که ژنرال‌های عالیرتبه نظامی دنیا در طول سالیان طولانی می‌آموزند، ایشان و هم‌رزمانش تنها در چند ماه آموختند.

آن‌ها به خوبی توانستند، انبوهی از خلاقیت‌ها در هدایت تشکیلات سازمانی، استفاده مطلوب از همه امکانات و مدیریت و تمرکز بر طرح‌های هدفمند را با هم تلفیق کنند و منابع و امکانات را به سمت نتایج مطلوب، سوق دهند. درواقع شهید حسن باقری در طول مدت فرماندهی خود دانش و هنر مدیریت جنگ را به بهترین طریق ممکن ترکیب کرد و نتایج آن در عملیات‌هایی که طراحی کرد، مشخص است.

طراحی یک عملیات نظامی درواقع برای واحدها و یگان‌های نظامی صورت می‌گیرد و فرآیند آن برای دستیابی به اهداف مشخص توسط فرماندهان ارشد طرح ریزی می‌شود. آنچه از سبک طرح ریزی عملیات‌ها و اجرای آن توسط شهید حسن باقری بجای مانده است، نشان می‌دهد که شهید باقری طراحی خود را بر اساس

واقعیت‌ها و ثبت و تفسیر تمام اطلاعات مورد نیاز که شبانه روز در شرایط سخت بدست می‌آورد، انجام می‌داد.

طراحی عملیات فتح المبین، عملیات طریق القدس و عملیات بیت المقدس و دستیابی به اهداف و پیروزی‌هایی که رزمندگان بدست آوردند و نقش کلیدی که در آزادسازی خرمشهر داشت، نشان می‌دهد، دانش و هنر در کنار هم، چگونه توانست پیروزی‌های پی در پی به همراه داشته باشد. هنر شهید حسن باقری که از عشق و علاقه ایشان به نظام و میهن نشأت می‌گرفت، نشان می‌دهد که تفاوت‌هایی در پیروزی رزمندگان در عملیات‌هایی که شهید حسن باقری حضور داشت و آن‌ها را طراحی کرد و عملیات‌هایی بعد از ایشان وجود دارد که قطعاً توسط دانش پژوهان جنگ مورد بررسی قرار گرفته و به دلیل گستردگی کار نیاز است همچنان مورد پژوهش قرار گیرد.

یکی از تفاوت‌های اصلی در نحوه کار شهید حسن باقری دقت در جمع‌آوری اطلاعات و استفاده هوشمندانه از اطلاعاتی که ممکن است در نگاه دیگران کم ارزش باشد، است که برای آگاهی از توانمندی و امکانات طرفین جنگ لازم بود و تصمیم گیرها بر مبنای این اطلاعات شکل می‌گیرد.



جوانِ
با استعداد
وشجاع

کتاب شهید حسن باقری، ناصر کاوه

شهید حسن باقری اطلاعات مورد نیاز را با اطمینان کامل بدست می‌آورد و تمرکز بر جمع‌آوری و تفسیر دقیق اطلاعات در راستای اهداف مورد نظر، امتیاز ویژه ایشان بود. پیروزی‌های غرورآفرین رزمندگان در طول سال‌های اول جنگ و در عملیات‌هایی که طراحی آن با شهید حسن باقری بود نشان می‌دهد که ایشان سبک خاصی در مدیریت، طراحی و عملیات داشته است و این سبک سرشار از خردمندی، دوراندیشی، عشق و علاقه بوده است. در زمانی که جنگ بر مواضع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی سایه می‌افکند پیروزی مقتدرانه در جبهه نظامی کار را برای دیپلمات‌ها در جبهه سیاسی و برای اقتصاد دانان در فضای کسب و کار و برای عالمان فرهنگی در غنای فرهنگی و تمدنی بسیار آسان می‌کند. آنچه دانشمندان هسته‌ای و دانشمندان کشورمان در سایر رشته‌ها انجام می‌دهند قدرت کشور را در همه زمینه‌ها افزایش می‌دهد و گامی در افزایش اقتدار کشور است.

خشت اول در طراحی هر پروژه‌ای اطلاعات آن پروژه است. اگر اطلاعات به درستی و با اطمینان جمع‌آوری نشود، هر طرحی که بر مبنای اطلاعات ناقص و غلط صورت گیرد، آن معماری را تا ثریا کج خواهد برد. شاید درسی که نیاز امروز جامعه ماست و باید از شهید حسن باقری آموخت این است که طرح‌های خود را بر اطلاعات دقیقی که از صحت اطلاعات آن اطمینان داریم، بنا کنیم. اطلاعات صحیح برای تصمیم‌گیری

در مدیریت، برای شهید حسن باقری آنقدر با اهمیت بود که شهادت ایشان نیز در سنگر دیدبانی برای بدست آوردن اطلاعات از رفتار دشمن برای طراحی عملیات والفجر مقدماتی شکل گرفت. شهید حسن باقری ستاره‌ای درخشان در آسمان خردورزی و مجاهدت و چشمه جوشانی از عشق و علاقه به کشور است و بر دانش پژوهان است که با کارهای تحقیقاتی به سبک ایشان، افق‌های روشنی را فراروی کشور قرار دهند و وظیفه هنرمندان است که قهرمانان واقعی کشور را با هنرمندی و ظرافت خاص خود برای همه انسان‌های آزاده به تصویر بکشند.

هنگامی که به تاریخ پرافتخار و مملو از عبرت دوران دفاع مقدس با همه اتفاقات و رویدادهای تلخ و شیرینش نگاه می‌کنیم می‌توانیم متوجه نقاطی شویم که تغییر و تحول در اداره جنگ کاملاً محسوس و عینی به نظر می‌رسد و این تحولات اساسی آنجایی بیشتر متبلور می‌شود که اداره جنگ به بن بست رسیده و نیاز برای ارائه یک فضای جدید و متعالی کاملاً احساس می‌شود.

اگر این نقاط تحولی در دوران دفاع مقدس را همانند «گرانیگاه» هایی بدانیم که در صورت عدم موفقیت در آن‌ها، شاکله یک اجتماع و جریان دچار بهم ریختگی و حتی فروپاشی می‌شود، یکی از این نقاط را می‌توان برهه‌ای از تاریخ دفاع مقدس بیان نمود که به واسطه ناکارآمدی جریان توسعه‌گرا و لیبرال اداره جنگ به بن بست

رسیده است و پس از چند ماه از آغاز جنگ نه تنها فتوحات جدی اتفاق نیفتاده است بلکه سقوط خرمشهر، تصرف مناطق مختلفی از جنوب غربی تا شمال غربی خوزستان توسط رژیم بعث عراق با حمایت های ایادی کفر و سردمداران استکبار و صهیونیست رقم خورده است. در این برهه زمانی که ناکارآمدی افرادی چون «ابوالحسن بنی صدر» و الگوهای مدیریتی شان مشخص شده است و برای ادامه جنگ پیشنهاد مذاکره با دشمن را ارائه می دهند، امام خمینی عظیم الشان (ره) با بیان این موضوع که ما جنگ را تا پایان ادامه خواهیم داد، پس از خلع بنی صدر، مسئولیت اداره جنگ را بر عهده جوانان مومن انقلابی می گذارد و این جوانان که یکی از نقش آفرینان اصلی آن ها شهید «حسن باقری» است، راهی جز تحول در اداره جنگ نداشته و به عبارتی دیگر «محکوم به تحول و موفقیت» هستند.

کتاب پیش رو به دنبال تبیین «نحوه تحول در اداره جنگ» توسط شهید «حسن باقری» است، چرا که او را می توان جز اولین تشخیص دهندگان بن بست در اداره جنگ و مدعیان حقیقی تحول در نظر گرفت همانجا که در جلسه واحد عملیات در پادگان گلف می گوید: «این ها (نداشتن مهمات و نیرو) مسئله اصلی جنگ نیست، مسئله ما استراتژی جنگ است. تغییر در روش جنگ است.» این شهید بزرگوار نه تنها یک فرمانده بلکه باید یکی از استراتژیست های ۸ سال دفاع مقدس دانست که

در تدوین جنگ انقلابی و استراتژی آن در مقابله با دشمن بعثی عراق از نبوغ در طرح ریزی‌های عملیاتی، راه اندازی واحدهای اطلاعاتی، سازماندهی یگان‌های رزم و آموزش نیروهای مردمی برخوردار بود. آری دوران دفاع مقدس مردان و قهرمانان بزرگ اما جوانی را بر خود دید که به خاطر اعتماد و اطمینانی که حضرت امام (ره) به آنان در دوره‌های انقلاب و ۸ سال جنگ تحمیلی داشت، خوش درخشیدند تا ابد بر تارک این سرزمین کهن همواره جاودان خواهد ماند. در این روزها که اقتدار کشور به ایثار و فرهنگ ایثارگری و رفتار انقلابی توأم با خردورزی نیاز دارد، یاد و خاطره همه شهیدان و ایثارگری رزمندگان هشت سال دفاع مقدس را که با خردورزی، برگی زرینی از تاریخ ایران عزیز را رقم زدند را گرامی می‌داریم.

باحول وقوه الهی، باتوسل به چهارده خورشید منور و با استعانت از شهدا از میان هزاران خاطره و به رسم چیدن بهترین گل‌های معطر و تهیه خوش بوترین عطرها و با امید برآمدن هزاران آرزو با نام مقدس و مبارک امام زمان (عج) و با رمز یا زهرا (س) نوشتن « کتاب نابغه و مغز متفکر جبهه، شهید حسن باقری » ، را شروع می‌کنیم تا انشاءالله مورد رضایت و خشنودی «خداوند عزوجل» واقع گردد...

ارادتمند: ناصر کاوه



[شهید حسن باقری] (فلاح حسین افشاری) تابغه دفاع



شهادت

۹ بهمن ۱۳۶۱ |
فکه، خوزستان



ولادت

۲۵ اسفند ۱۳۳۴ |
تهران



تحصیلات فعالیت‌ها

گذراندن دوره دبستان در مدرسه مترجم الدوله
ودوره متوسطه در دبیرستان صروی تهران

قبولی در دانشگاه ارومیه در سال ۱۳۵۴

آشنایی با روحانیون ایلام از جمله سید
یدالله صدقی امام جمعه شهر ایلام ضمن
گذراندن دوره سر بازی در سال ۱۳۵۶

فعالیت‌های سیاسی و انقلابی علیه رژیم پهلوی
تا پیروزی انقلاب اسلامی

فعالیت‌های خبری در سرویس فرهنگی و
سیاسی روزنامه جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۸

شرکت مجدد در امتحان ورودی دانشگاه‌ها
و قبولی در رشته حقوق قضایی دانشگاه
تهران با رتبه ۱۰۴ در سال ۱۳۵۸

اولین خبرنگار اعزامی بعد از حادثه طبس
به منطقه در سال ۱۳۵۹

عزیمت به جبهه جنوب همزمان با آغاز تجاوز
رژیم بعث مدام به کشور و راه اندازی
واحد اطلاعات رزمی و واحد اطلاعات و
عملیات سپاه

جمع‌آوری اطلاعات، نقش‌ها و کالک‌های
عملیاتی و ضبط صدا در جبهه‌های ایران با
استفاده از تجربیات دوران خبرنگاری و تبدیل
این اسناد به گزارش‌های سازمان یافته

از فرماندهان مؤثر در عملیات‌های
دارخوین، طریق القدس، فتح المبین،
بیت المقدس، رمضان

فرماندهی قرارگاه‌های نصر و کر بلا

”

کلام ماندگار

شرح حال شهید باقری را میخواندم، ذکر شده بود که ایشان
هر روز خطاهای خود را مینوشتند؛ همین که در توصیفی علمای
اخلاق و در توصیف‌های بعضی از احادیث و این‌ها هم هست که
خطاهای خودتان را بنویسید، هر شب خودتان را محاسبه کنید.
او این چیزها را روی کاغذ مینوشتند.

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

مجلس شورای اسلامی ایران

زندگینامه شهید حسن باقری

طلوع یک ستاره

نام: غلامحسین

نام خانوادگی: افشردی

سال تولد: ۱۳۳۴

محل تولد: تهران

نام مستعار: حسن باقری

نام پدر: مجید

وضعیت تأهل: متاهل و دارای یک دختر به نام نرگس

مدرک تحصیلی: دانشجوی حقوق دانشگاه تهران

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۱۱/۹

محل شهادت: فکه محل دفن:

قطعه ۲۴ گلزار شهدای بهشت زهرا



دوری شہید

حسن باقری

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

سال ۱۳۳۴ هم‌زمان با سوم شعبان، تولد امام حسین (ع) در حالی که هفت ماهه بود و ۸۰۰ گرم بیشتر وزن نداشت، در بیمارستان مادران تهران به دنیا آمد. نذر امام حسین (ع) اسمش را غلامحسین گذاشتند. او یک خواهر به نام بتول و دو برادر به نام‌های محمدحسین و احمدحسین داشت. پدرش در وزارت راه کار می‌کرد و موقع تولد کودک در خانه سازمانی وزارت راه در حوالی میدان ارک زندگی می‌کردند. در یک سالگی سیاه سرفه گرفت. زمانی که دو سالش بود همراه خانواده به کربلا رفت و به خاطر شیطنت و بازیگوشی، گم شد اما با جستجوی فراوان و توسل به آقا امام حسین (ع) پیدا شد. از سه سالگی در خیابان قنات‌آباد مولوی زندگی کردند.

پنج ساله بود که مبتلا به دیفتری شد. وقتی به کلاس اول دبستان پا گذاشت، خانه‌ای در میدان خراسان، خیابان رسام، کوچه قائمیه پلاک ۱۴ خریدند.

غلامحسین، برخلاف ضعف و ناتوانی جسم در بدو تولد، به خواست خداوند و با زحمات مادر رشد کرد و خیلی زود به کودکی بازیگوش و شلوغ تبدیل شد. در دوران مدرسه، مادر مدام به او می‌گفت:

غلامحسین مشق‌هایت را بنویس، درست را بخوان اما گاهی نمی‌دانست کتاب و دفترهایش را کجا گذاشته است. از نوجوانی ماجراجو بود. به موتور سواری خیلی علاقه داشت.

از کلاس چهارم دبستان به بعد با همسالانش هیئت تشکیل دادند و در آن به خواندن قرآن، تعریف روایات و احادیث و ذکر مصیبت می‌پرداختند. بعد از پایان دوره ابتدایی فعالیت‌هایش را در مسجد ادامه داد. خانواده غلامحسین، خیلی مرفه نبودند اما مادر، روی دوستان پسرش حساس بود. غلامحسین رابطه دوستانه‌ای با پدر و مادرش داشت و خیلی به آنها احترام می‌گذاشت. سعی می‌کرد از مشکلات فامیل باخبر شود و تا آنجا که می‌توانست مشکلات آنها را حل کند. هیچ‌وقت به‌طور مستقیم کسی را نصیحت نکرد، او همیشه از طریق رفتارش به دیگران مسایل را می‌فهماند نه گفتارش.

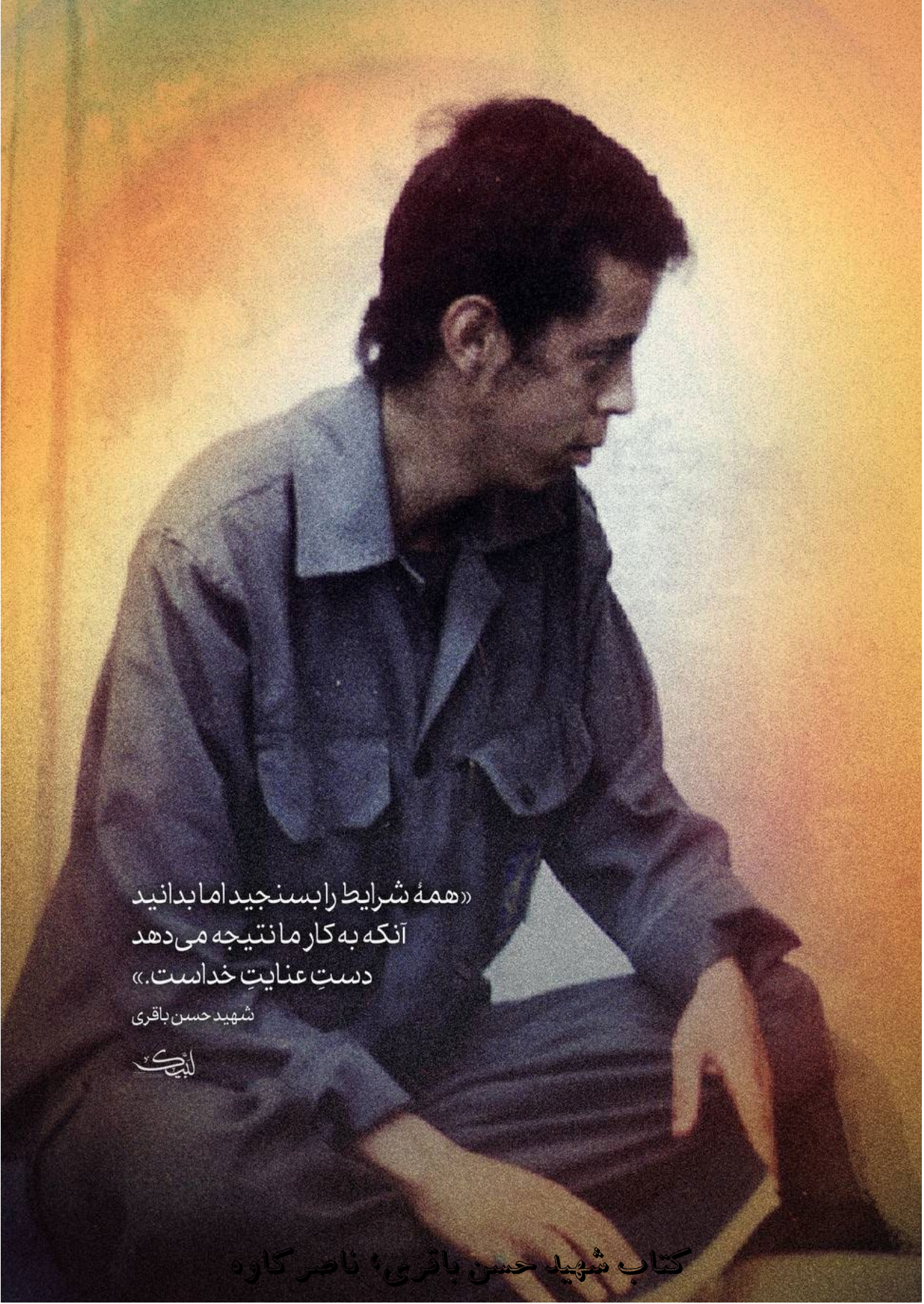
درواگویی خاطرات زندگی او همواره این موضوع روایت می‌شود که: مادر بیشترین اثر تربیتی را روی او گذاشته است. مادرش می‌گوید: من روی دو چیز حساس بودم، حلال و حرام و راستگویی. حتی خودم او را به سینما می‌بردم. فیلم‌هایی را انتخاب می‌کردم که ضرر اخلاقی نداشته باشد.

تحصیلات

وقتی به کلاس اول دبستان پا گذاشت به خانه‌ای در میدان خراسان رفتند. غلامحسین، بازیگوش و شلوغ بود. دوران دبستان را در مدرسه مترجم‌الدوله شهید مشهدی رحیم گذراند. او در همین دوران، بچه‌های همسن و سال خودش

را جمع می‌کرد و قرآن و مسایل شرعی یادشان می‌داد. پس از آن به دبیرستان مروی رفت. نمرات درسی‌اش متوسط بود اما کتاب‌های زیادی مطالعه می‌کرد. به قرآن و احداث و روایات خیلی علاقمند بود اما به دروس مدرسه خیلی علاقه نشان نمی‌داد. او در دوران دبیرستان همچون پروانه‌ای است که به ناگاه از پيله کودکی و نوجوانی بیرون می‌جهد و به بلوغ فکری و مذهبی شگرفی می‌رسد. در کنار این خودسازی و نبوغ ذاتی، جهد و کوشش مادر در ابعاد تربیتی، سهم مهمی را در این تحول دارد. سال ۱۳۵۴ دیپلم ریاضی گرفت و در کنکور دانشگاه شرکت کرد. در هشت رشته قبول شد. رشته دامپروری دانشگاه ارومیه را انتخاب کرد. فقط سه ترم در دانشگاه ارومیه ماند. با مطالعه تاریخ زندگی‌اش می‌توان به این نتیجه رسید که از طرفی رشته دامپروری مورد علاقه‌اش نبود و با روح پرتلاطم وی سازگاری نداشته است و از طرفی فعالیت‌های مذهبی، سیاسی و برخورد با استادان غرب‌زده منجر به اخراج او از دانشگاه شد.

فروردین سال ۱۳۵۸ تصمیم به ادامه تحصیل گرفت. چون مسایل مهم جامعه را مسایل اجتماعی و سیاسی می‌دانست و می‌خواست در رشته علوم انسانی کنکور بدهد پس یک‌ماه درس خواند و موفق به اخذ دیپلم ادبی شد. بعد از آن در کنکور شرکت کرد و با رتبه صد و چهار در رشته حقوق قضایی دانشگاه تهران قبول شد.



«همه شرایط را بسنجید اما بدانید
آنکه به کار ما نتیجه می دهد
دستِ عنایتِ خداست.»
شهید حسن باقری

لیک

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاره

غلامحسین بعد از ورود به دانشگاه، همکاری خود را با انجمن اسلامی آغاز کرد و یکی از نیروهای فعالی بود که حساسیت زیادی روی مسایل دانشگاه داشت. تا این که خرداد ۱۳۵۹ دانشگاه‌ها به علت انقلاب فرهنگی تعطیل شد.

فعالیت های مذهبی

اولین نشانه‌های علائق مذهبی او با ورود به مسجد و هیأت‌های مذهبی، ظهور و بروز پیدا کرد. در این دوره، بیشترین علاقه‌اش را مطالعه کتاب‌های مذهبی تشکیل می‌داد. غلامحسین تا سال ۱۳۵۲ انسان ویژه‌ای به لحاظ مذهبی نبود، اما از حدود کلاس دهم دبیرستان به طرف فعالیت‌های منسجم و سازمان یافته در مسجد کشیده شد. آیت‌الله سید محمد مهدی موسوی خلخالی در مسجد صدریه باعث شد تا روحیات مذهبی او شکل بگیرد. بچه‌های مسجد صدریه، از غلامحسین خط می‌گرفتند. چون به مسجد و کتابخانه خیلی علاقه داشت، کارهای خدماتی کتابخانه مانند جمع کردن، نگهداری و نام‌نویسی را انجام می‌داد. برای جلسات سخنرانی، موضوعاتی را که به درد جوان‌های آن روز می‌خورد پیشنهاد می‌کرد. او از همان سال‌ها خصلت رهبری و نیروسازی را داشت. در جلسات دینی مسجد، فراخوان مقاله را باب کرد. هر سال نزدیک نیمه شعبان از علمای بزرگ، مقاله گرفته می‌شد. افشردی، آنها را گردآوری می‌کرد و با نظارت آیت‌الله سید محمد مهدی

موسوی خلخالی به صورت کتاب چاپ می‌کرد. مجموعه این مقالات که درباره مسایل مهدویت بود، پنج جلد کتاب شد که عامل اصلی این کار غلامحسین افشردی بود. هشت ماه از سربازی‌اش گذشت که انقلاب اوج گرفت و او به فرمان امام خمینی(ره) از پادگان فرار کرد.

در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی در کنار پدر و برادرش در جریان تصرف پادگان عشرت‌آباد (حضرت ولی عصر(عج))، پادگان نیروی هوایی، پادگان حر و کلانتری ۱۴ تهران حضور داشت. او به انقلاب اسلامی جهانی فکر می‌کرد. تلقی‌اش از انقلاب محدود به جغرافیای خودمان نبود. می‌گفت: خدا کند انقلاب ما مثل انقلاب الجزایر نشود چون همان فسادی که قبل از انقلاب آنها بوده هنوز هم هست و فقط یک اسم از آن بجا مانده است.

ما برای اسلام انقلاب کردیم باید اسلام را کامل پیاده کنیم. غلامحسین افشردی در برابر عواملی که در تحریف انقلاب، تضعیف امام خمینی(ره) گام برمی‌داشتند، می‌ایستاد. او به عالم وارسته علامه محمدتقی جعفری علاقه داشت و از محضر ایشان استفاده می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی مدتی در کمیته انقلاب اسلامی مسجد صدریه فعالیت کرد.



کتاب شهید حسن باقری، ناصر کاوه

اسفند ۱۳۵۶ برای طی دوره آموزشی خدمت سربازی به پادگان جلدیان در شهرستان نقده (آذربایجان غربی) رفت. سپس به ایلام منتقل شد. ابتدا در تپه خرگوشان مشغول نگهبانی بود. بعد از آن راننده فرمانده گروهان یک شد. شبهای جمعه در مراسم دعای کمیل که در منزل آقای محمد علی محمدی در شهر ایلام برگزار می‌شد، شرکت می‌کرد. سربازی او مصادف بود با شروع انقلاب اسلامی. کراحت داشت در سربازی بماند. از طرفی، می‌خواست بماند و با سربازها صحبت کند تا مقابل مردم نایستند و تیراندازی و برخورد نکنند. او مسایلی را که در پادگان اتفاق می‌افتاد و اخبار لازم را برای آیت‌الله حیدری- امام جمعه ایلام پس از انقلاب- بازگو می‌کرد، تا اینکه فرمانده‌اش فهمید و او را از سربازان دیگر جدا کرد. هشت ماه از سربازی‌اش گذشت که انقلاب اوج گرفت و او به فرمان امام خمینی (ره) از پادگان فرار کرد. عبدالوهاب فرهادنیا از اهالی ایلام و دوستان دوره سربازی او می‌گوید: ایشان که گوش به فرمان امام (ره) بود دستور امام (ره) را اجرا کرد و مهرماه ۱۳۵۷ از سربازی فرار کرد. من با اسم شخص دیگری برای او بلیط اتوبوس گرفتم و به تهران برگشت. غلامحسین، وقتی به تهران رسید به من گفت که دو سرباز در قلعه اسماعیل خان مسؤول گیرنده. فرستنده رادیویی و تلویزیونی هستند که دو روزه

غذا نخوردند برو و برای آنها غذا ببر. وقتی من برای آنها غذا بردم، می‌گفتند که افشردی هر شب برای ما غذا می‌آورده و از فرار او ناراحت بودند. غلامحسین پس از پیروزی انقلاب اسلامی تصمیم گرفت به ایلام بازگردد. در دست‌نوشته‌هایش آمده است: اسفند ۱۳۵۷ با اتوبوس مسافربری تی. بی. تی از تهران با رضا حرکت کردیم برای ایلام. هشت و نیم صبح رسیدیم. رفتیم گروهان. حدوداً اکثر افسران و درجه‌داران آمده بودند، ولی سربازان کمی. خبری نیست و فقط باید ماند و به کارها سر و صورتی داد. عبدالوهاب فرهادنیا می‌گوید: او آنقدر با تدبیر بود و در سازماندهی قرارگاه نقش مؤثری داشت تا آنجا که فرمانده قرارگاه ایشان را خیلی دوست داشت.

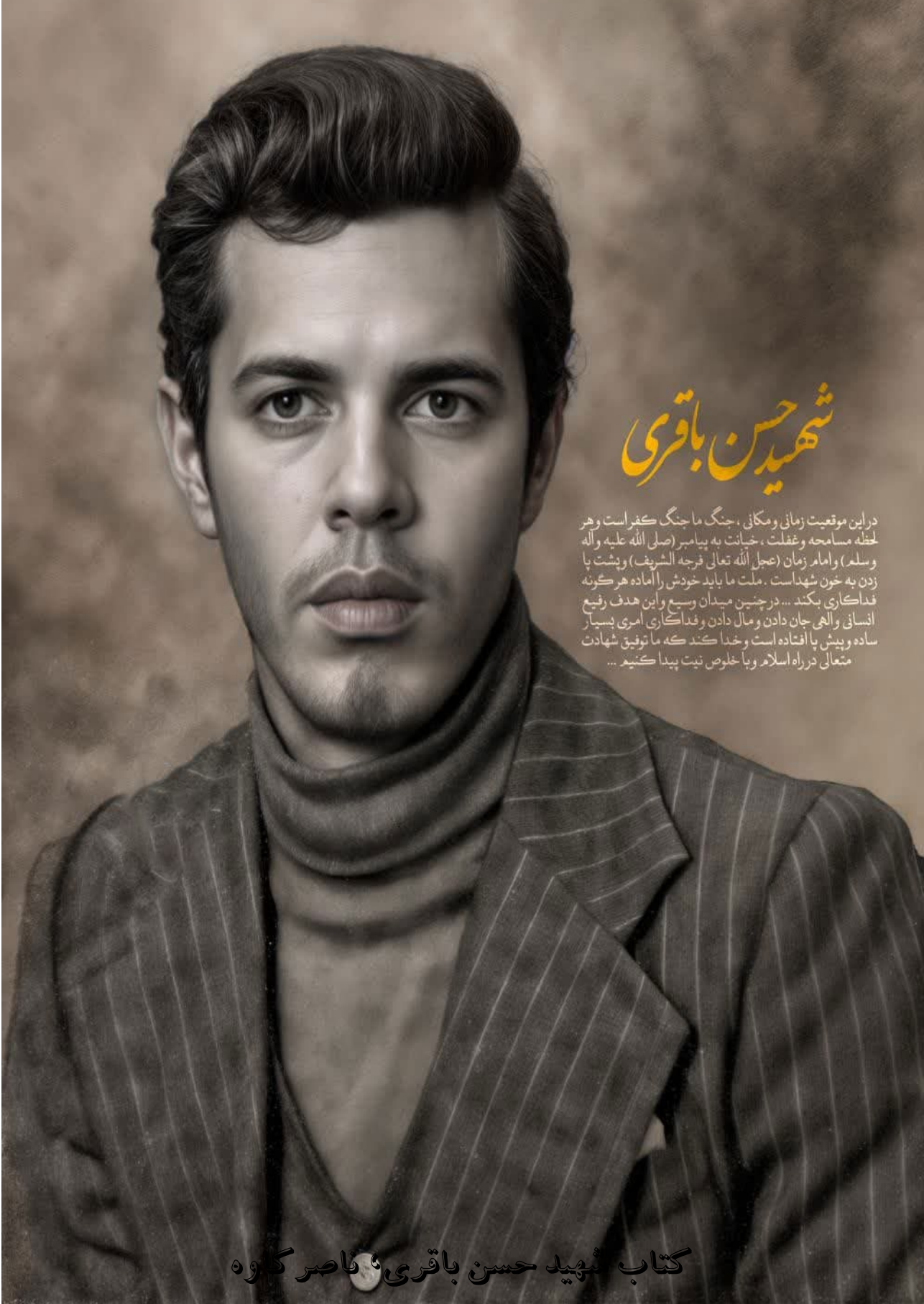
خبرنگاری

فکر و ایده‌اش خیلی فراتر از این بود که یک جمع کوچک را راهنمایی کند. می‌گفت من اگر معلم بشوم می‌توانم دویست نفر را ارشاد کنم ولی اگر بتوانم یک مقاله خوب بنویسم، می‌توانم دویست هزار نفر را ارشاد کنم. غلامحسین، با تعطیلی دانشگاه‌ها برای انقلاب فرهنگی به عرصه روزنامه‌نگاری پا گذاشت و چند ماه از انتشار روزنامه جمهوری اسلامی گذشته بود که به‌عنوان خبرنگار، فعالیت خود را در روزنامه آغاز کرد. از تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۶۱ کارت خبرنگاری در روزنامه را دریافت کرد اما

چیزی نگذشت که خودش را نشان داد و دبیر سرویس خبر تهران شد. معروف شد که آدم قابلی است. بچه‌ها را سریع دنبال خبر می‌فرستاد و سازماندهی می‌کرد.

اصلاً مدیریت تو وجودش بود. فعالیت افشردی به قدری قابل تمجید بود که روزنامه، روی او حساب خاصی باز کرده بود. فعالیت مستمر، خستگی‌ناپذیر و بی‌وقفه که ساعت خاصی را نیز قایل نبود. نسبت به مسایل مملکتی، انقلاب و مسایل ارزشی فوق‌العاده حساس بود. گفت و گوی افشردی با احمد مفتی‌زاده. از رهبران مذهبی اهل سنت کردستان در آن دوران. بسیار قابل اهمیت است. تعارض سیاست دولت موقت با روحیه مردم انقلابی و امام، شورش و غایله‌های گروه‌های ضدانقلاب، سلطنت‌طلب و سازمان‌های چپ در استان‌های مرزی به خصوص کردستان، عملیات تروریستی گروهک فرقان و جریان منافقین از جمله مواردی بود که فضایی پر التهاب را بر کشور حاکم کرده بود. مصاحبه افشردی با مفتی‌زاده در سنج هجدهم شهریور ۱۳۵۸ در روزنامه جمهوری اسلامی به چاپ رسید.

او نخستین خبرنگاری بود که پس از انقلاب (آبان ۱۳۵۸) همراه هیأتی شامل مهندس مهدی بازرگان، دکتر ابراهیم یزدی و دکتر مصطفی چمران از طرف روزنامه جمهوری اسلامی به کشور الجزایر اعزام شد. حاصل این سفر، گزارشی بود که در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۵۸ در روزنامه جمهوری اسلامی به چاپ رسید.



شهید حسن باقری

در این موقعیت زمانی و مکانی، جنگ ما جنگ کفر است و هر لحظه مسامحه و غفلت، خیانت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و پشت پا زدن به خون شهادت. ملت ما باید خودش را آماده هر گونه فداکاری بکند... در چنین میدان وسیع و این هدف رفیع انسانی و الهی جان دادن و مال دادن و فداکاری امری بسیار ساده و پیش پا افتاده است و خدا کند که ما توفیق شهادت متعالی در راه اسلام و با خلوص نیت پیدا کنیم...

کتاب شهید حسن باقری، ناصر کوه

اخبار لانه جاسوسی برای روزنامه جمهوری اسلامی خیلی اهمیت داشت. از آنجا که گروه‌های مختلف، تجمعات متعددی جلوی سفارت داشتند ولی گروه‌های مذهبی، پیش‌تاز تسخیر لانه جاسوسی بودند، روزنامه هر روز یک خبر از تجمع گروه‌های مذهبی منتشر می‌کرد. غلامحسین افشردی در این زمینه خیلی فعال بود. او سریع خودش را به محل می‌رساند و یا کسی را برای تهیه گزارش و عکس می‌فرستاد. در جریان واقعه طبس که در تاریخ ۵ اردیبهشت ۱۳۵۹ به وقوع پیوست و چند ساعت پس از حضور نظامی آمریکا در طبس به عنوان اولین خبرنگار به محل حادثه رفت. او ضمن تشریح واقعه، چهار گزارش در این خصوص به چاپ رساند و هر روز جزئیات تازه‌ای را از ماجرا افشا کرد. جنگ که شروع شد، برای تهیه خبر به آبادان رفت، اما وقتی دید که مردم جنوب برای دفاع از سرزمین‌شان، احتیاج به کمک دارند. همانجا ماند تا به مردم و رزمندگان کمک کند. او گاهی به صورت تلفنی چند گزارش برای برخی روزنامه‌ها و یا مجلات می‌فرستاد اما دیگر به‌طور مستمر این کار را انجام نداد.

سفر به لبنان

سفر به لبنان برگ دیگری از فعالیت‌های مطبوعاتی غلامحسین افشردی است. او تیرماه ۱۳۵۹ به مدت دو هفته به لبنان سفر کرد. سفری که حاصل آن چاپ پنج گزارش در روزهای چهارم، هفتم و پانزدهم مرداد و پنجم و هشتم شهریور ۱۳۵۹ در

روزنامه جمهوری اسلامی بود. او در جریان سفر به لبنان متن با افرادی زیر گفتگو کرده است؛ حسین الحسین، داود داود. از رهبران جنبش امل لبنان. خلیل حمدان. عضو هیأت رئیسه جنبش امل. ابویاسر محمود. عضو گروه الفتح. معین. رئیس کتیبه الجرمق. سیدحسین موسوی (ابوهشام). سخنگوی جنبش امل و عضو شورای فرماندهی حزب الله لبنان.

او همچنین راجع به آب و هوا، سطح مطالعه و روزنامه خوانی در لبنان، زندگی مردم بعضی از روستاها، دیدار با مفتی شیخ حسن خالد و مصاحبه با مسؤولین اردوگاه مخیمه (اردوگاه مردم فلسطین در صور) دست نوشته هایی را از خود بجای گذاشته است که هم اکنون موجود می باشد. او در این سفر به تمامی مسایل و موضوعات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی لبنان پرداخته و حتی مسایل حاشیه ای از دید وی پنهان نمانده است. هر کدام از این گزارش ها دارای مقدمه ای است که خواننده را با محتوای گزارش آشنا می کند و سپس موضوعاتی را که پیش تر به آن پرداخته شده، مورد اشاره قرار می دهد. همچنین او با دوربینی که به همراه داشته، عکس های خبری و گاه منحصر به فردی گرفته است.



کرلا کرلا مادارک می ایمر

شهید حسن باقری، ناصر کاره

اواخر مرداد ۱۳۶۰ مهمترین رویداد زندگی حسن باقری که همان ازدواج بود، صورت گرفت. خانم پروین داعی پور همسر شهید می گوید: من متولد اهواز و اصالتاً دزفولی هستم. از سال ۱۳۵۷ در رشته رادیولوژی دانشگاه اهواز تحصیل کردم. با شروع جنگ تحمیلی به عنوان مسؤل ستاد مقاومت خواهران پاسدار در اهواز مشغول به خدمت شدم. یکی از دوستانم، آقای باقری را که از بچه های سپاه و همکار شوهرش بود، برای ازدواج به من معرفی کرد و گفت که ایشان همه وقتش در جبهه می گذرد و هر لحظه در معرض شهادت است، اما من تصمیم خودم را گرفته بودم. باید آتش این جنگ را با شروع یک زندگی تازه تحقیر می کردم، یک زندگی جدید با کسی که ممکن است فردا در کنارم نباشد. مرداد ۱۳۶۰ با حسن باقری ازدواج کردم و زندگی مشترک ما آغاز شد. این زندگی مشترک از نظر زمانی، کوتاه ولی از لحاظ کیفیت ارزش بالایی داشت. برخورد حسن، مهربانانه و سنجیده بود، به طوری که در روزهایی که در خانه نبود احساس می کردم اگر یک ماه دیگر هم نیاید، همین توان معنوی برایم کافی است.

من واقعاً احساس خوشبختی می کردم. هر دو بعد از استخاره، تصمیم گرفتند اگر بچه شان پسر بود، نام او را موسی بگذارند و اگر دختر بود به خاطر شدت علاقه او به

امام زمان (عج) نرگس بگذارند. در یادداشت‌های روزانه حسن باقری (۱۳۶۱/۶/۲۷) آمده: خداوند تعالی در ساعت بیست، یک دختر به زندگی ما عطا کرد که اسمش نرگس است. فکر می‌کردم که لطف خداوند شامل حال ما خواهد شد ولی نه به این کیفیت (شکراً لله رب العالمین) همسر حسن باقری از منطقه جنگی جدا نشد و زیر موشک‌باران دشمن و بمباران خبرهایی که هر لحظه می‌رسید، همراه و همدوش او بود. حسن گاه در این جبهه و گاه در جبهه دیگر بود و گاهی تا چند روز به منزل سرکشی نمی‌کرد. در مرحله‌ای از جنگ، زندگی فرماندهان به تهران منتقل شد. زندگی آنها هم از اهواز به تهران انتقال داده شد اما اصلاً در این خانه زندگی نکردند، چون منطقه‌ای که برای عملیات انتخاب شده بود نزدیک دزفول بود. اتاقی در منزل یکی از دوستانش در دزفول گرفت و در آن زندگی کرد.

ازدواج

اواخر مرداد ۱۳۶۰ مهمترین رویداد زندگی حسن باقری که همان ازدواج بود، صورت گرفت. همسر شهید می‌گوید: من متولد اهواز و اصالتاً دزفولی هستم. از سال ۱۳۵۷ در رشته رادیولوژی دانشگاه اهواز تحصیل کردم. با شروع جنگ تحمیلی به عنوان مسئول ستاد مقاومت خواهران پاسدار در اهواز مشغول به خدمت شدم. یکی از دوستانم، آقای باقری را که از بچه‌های سپاه و همکار شوهرش بود، برای ازدواج به

من معرفی کرد و گفت که ایشان همه وقتش در جبهه می‌گذرد و هر لحظه در معرض شهادت است، اما من تصمیم خودم را گرفته بودم. باید آتش این جنگ را با شروع یک زندگی تازه تحقیر می‌کردم، یک زندگی جدید با کسی که ممکن است فردا در کنارم نباشد. مرداد ۱۳۶۰ با حسن باقری ازدواج کردم و زندگی مشترک ما آغاز شد. این زندگی مشترک از نظر زمانی، کوتاه ولی از لحاظ کیفیت ارزش بالایی داشت.



برخورد حسن، مهربانانه و سنجیده بود، به طوری که در روزهایی که در خانه نبود احساس می‌کردم اگر یک ماه دیگر هم نیاید، همین توان معنوی برایم کافی است. من واقعاً احساس خوشبختی می‌کردم. هر دو بعد از استخاره، تصمیم گرفتند اگر

بچه‌شان پسر بود، نام او را موسی بگذارند و اگر دختر بود به خاطر شدت علاقه او به امام زمان (عج) نرگس بگذارند. در یادداشت‌های روزانه حسن باقری (۱۳۶۱/۶/۲۷) آمده: خداوند تعالی در ساعت بیست، یک دختر به زندگی ما عطا کرد که اسمش نرگس است. فکر می‌کردم که لطف خداوند شامل حال ما خواهد شد ولی نه به این کیفیت

(شُکراً لله رب العالمین) همسر حسن باقری از منطقه جنگی جدا نشد و زیر موشک‌باران دشمن و بمباران خبرهایی که هر لحظه می‌رسید، همراه و همدوش او بود. حسن گاه در این جبهه و گاه در جبهه دیگر بود و گاهی تا چند روز به منزل سرکشی نمی‌کرد. در مرحله‌ای از جنگ، زندگی فرماندهان به تهران منتقل شد. زندگی آنها هم از اهواز به تهران انتقال داده شد اما اصلاً در این خانه زندگی نکردند، چون منطقه‌ای که برای عملیات انتخاب شده بود نزدیک دزفول بود. اتاقی در منزل یکی از دوستانش در دزفول گرفت و در آن زندگی کرد.

دیدار با امام

ساعت ۱۱:۳۰ روز ۲۶ دی‌ماه ۱۳۶۰ جمعی از فرماندهان به دیدار امام خمینی (ره) رفتند. حسن باقری در مورد عملیات آزادسازی بستان و هویزه برای امام (ره) توضیح داد، بعد روی دو برگه کاغذ، نقشه عملیات را برای ایشان کشید و از روی آن گزارش

داد. امام(ره) چند سؤال از حسن پرسید و او آگاهانه جواب داد. در این دیدار، محسن رضایی، نگرانی فرماندهان درباره شهادت نیروهایشان را برای امام(ره) توضیح داد. در پایان، حسن باقری به امام گفت: دعا کنید ما شهید بشویم و امام در جواب گفتند: دعا می‌کنم شما پیروز بشوید.

مراجع و علما

(آیین زندگی) خصوصیات اخلاقی او را به شرح زیر می‌توان برشمرد: فصاحت، بلاغت و گیرایی سخن از اخلاص در کلام آن بزرگوار سرچشمه می‌گرفت. معتقد بود که فرماندهان باید سلسله مراتب فرماندهی را رعایت کنند تا نتیجه مطلوب به دست آید. واقع‌نگری در مقابل مسایل جنگ و عدم هراس از برخورد با مشکلات او را چندین قدم جلوتر از دیگران قرار می‌داد. بسیار دانا، با تدبیر، مبتکر، عاقل، فهمیده و زیرک بود و سعی می‌کرد تا با بحث، مشورت، تفکر و بررسی به بهترین راهکار و طرح، دست یابد. ارتقای مقام، هیچوقت باعث نمی‌شد در او خصلت‌های منفی به وجود بیاید. غرور در قاموس او جایی نداشت. شوخ طبع، شجاع، ریسک‌پذیر و به دنبال کشف استعدادها بود. آرامشی در وجودش بود که می‌توانست با تواضع کامل با دیگران ارتباط برقرار کند. در ابتدا به دلیل چهره خیلی جوانش، کسی او را جدی نمی‌گرفت، ولی در عمل به همه علی‌الخصوص فرماندهان ارتش، ثابت کرد



کتاب شهید حسن باقری، ناصر کاوه

که چه توانایی دارد. آن بزرگوار به امدادهای غیبی و اراده و قدرت الهی اعتقاد و توکل کامل داشت و در هر مناسبتی با نشان دادن اعتقادات و التزاماتش دیگران را هم به توجه به این امور توصیه می‌کرد. یکی از ویژگی‌های کاری حسن باقری، یادداشت نویسی بود. یادداشت روزانه نویسی را از نوجوانی آغاز کرد. یادداشت‌های روزانه او در دوران جنگ، هرچند اندک برجا مانده است اما عادت بوده که از گذشته با او همراه بوده است. پایه‌گذاری آرشیو اسناد در گلف. ستاد عملیات جنوب. یکی از اقدامات مهم و مؤثر وی در دوران جنگ به‌شمار می‌رود. تأکید بر گزارش نویسی، نگهداری سوابق بررسی‌های اطلاعاتی، نگارش، جمع‌بندی و تحلیل مکتوب از وقایع و حوادث را به‌عنوان سه پایه بسیار مهم در امر اطلاعات نظامی مورد توجه قرار می‌داد. اهمیت دادن به شنود تجهیزات مخابراتی دشمن و تلاش برای راه‌اندازی این بخش، حتی با استفاده از یک بیسیم کوچک از دیگر ابتکارات وی به‌شمار می‌رود. شهید حسن باقری عصاره تفکر بسیجی در رده‌های بالای تصمیم‌گیری بود. قدرت تفکر، طراحی و ارائه شیوه‌های نو در نبرد و همچنین قدرت تجزیه و تحلیل قوای خودی و دشمن از مشخصه‌های او برشمرده شده است. به‌گواه اسناد موجود، تغییر شیوه نبرد که موجب تغییر وضعیت جنگ شد در ابتدا بین فرماندهان جوان سپاه مطرح شد به‌طوری‌که سه ماه پس از شروع جنگ تحمیلی و در اوج ناامیدی

فرماندهان نظامی، حسن باقری نوشت: (باید به خود جرأت داد که این نوع جنگیدین به درد نمی خورد و لازم است که استراتژی این جنگ عوض شود.) شناخت عمیق حسن باقری نسبت به دشمن، به او اعتماد به نفس عالی بخشیده بود. این اعتماد به نفس در او روحیه فرماندهی قاطع و دوراندیش ایجاد کرده بود که در طراحی ها بسیار مثمر ثمر بود. مآخذ: کتاب حماسه سازان عصر امام خمینی ج سوم، فعالیت ها در دوران هشت سال دفاع مقدس

«حسن باقری» از همان روز ابتدایی آغاز جنگ تحمیلی (اول مهر سال ۱۳۵۹)، با احساس تکلیف برای دفاع از اسلام و میهن اسلامی به همراه عده ای از برادران پاسدار راهی جبهه های جنوب شد و تا آخرین لحظه حیات خود، در سنگر دفاع از اسلام و میهن اسلامی باقی مانده و در بسیاری از صحنه های پیروز دفاع مقدس حضور فعال و تعیین کننده داشت.

«حسن باقری» از ابتدای ورود به منطقه جنوب (اهواز)، در پایگاه «منتظران شهادت» (گلف) به منظور دستیابی به اطلاعات مناسب از موقعیت دشمن، به جمع آوری نقشه ها و پیاده کردن وضعیت مناطق عملیاتی روی آن ها، اقدام کرد و شخصاً به همراه عناصر اطلاعاتی، جهت کسب اطلاع دقیق از دشمن، به شناسایی محورها و نقاط مورد نظر می پرداخت و در برخی از موارد نیز تا عقبه نیروهای دشمن

برای ارزیابی توان و استعداد آن‌ها، با چالاکی و شجاعت بی‌نظیری پیش می‌رفت. فعالیت‌های مثبت او در این زمینه با سازماندهی عناصر اطلاعاتی و برگزاری آموزش مختصری برای آن‌ها، منجر به راه‌اندازی واحد اطلاعات عملیات در ستاد عملیات جنوب (گلف) شد.

واحد‌های اطلاعات عملیات پس از گذشت حدود ۳ ماه از شروع جنگ، در تمامی محورهای جنوب (از آبادان تا دزفول) با قدرت تمام مستقر شدند و نسبت به شناسایی و تعیین وضعیت دشمن و ارسال گزارش آن اقدام کردند. با این تلاش، اطلاعات چشم‌فرماندهی در میدان جنگ شد و یکی از ضعف‌های بزرگ (نداشتن اطلاع از وضعیت دشمن) برطرف گردید.

«حسن باقری» علاوه بر ارائه اطلاعات، توان و استعداد ذاتی بالایی در تحلیل اطلاعات دشمن داشت و اغلب حرکات احتمالی دشمن در آینده را پیش‌بینی می‌نمود و حتی به زمان و مکان آن هم اشاره می‌کرد. از آن جمله پیش‌بینی وی در دی ماه سال ۱۳۵۹ مبنی بر حرکت دشمن جهت الحاق محور شمال - جنوب منطقه سوسنگرد برای ارتباط جفیر و بستان بود؛ که دشمن در کمتر از یک هفته با نصب پل‌های نظامی متعدد و تلاش گسترده این کار را انجام داد. (البته این منطقه بعدها با عنایت الهی در عملیات طریق القدس آزاد گردید.)



"چشمش به نوشته‌ای افتاد: ۲۰٪ اطلاعات با ۸۰٪ عملیات می‌شود ۱۰۰٪ پیروزی... کاغذ را از روی شیشه کند و گفت: این فرمول غلط است. اطلاعات و عملیات دو مقوله جداگانه هستند و من می‌گویم اطلاعات ۱۰۰٪ است... او با اطلاعاتی که داشت همه جبهه را می‌دید..."

سرلشگر شهید، حسن باقری (افشردی)
مسئول اطلاعات و جانشین نیروی زمینی
سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

باقری
حسن
شهید

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

از اقدامات بسیار مؤثر شهید باقری که در این دوره پایه‌ریزی شد، بایگانی اسناد جنگ، ترجمه اسناد و بخش شنود بی‌سیم‌های دشمن بود. از دیگر فعالیت‌های وی طراحی گردان‌های رزمی و تعیین ترکیب سازمان نفرات و تجهیزات و ادوات رزمی و واحدهای پشتیبانی از رزم بود.

«حسن باقری» به دلیل لیاقت، شجاعت و شهامتی که داشت، دی سال ۱۳۵۹ به‌عنوان یکی از معاونین ستاد عملیات جنوب انتخاب شد و در شکست محاصره سوسنگرد، فرماندهی عملیات امام مهدی (عج)، فتح، ارتفاعات الله‌اکبر و دهلاویه نقش به‌سزایی داشت و همه این نبردها در شرایطی اجرا می‌شد که عملیات منظم نیروهای خودی با مشکل مواجه شده بود و اغلب بدون نتیجه می‌ماند، همه تلاش شهید باقری و برادران سپاه این بود که ثابت کنند می‌توان دشمن را شکست داد.

پس از برکناری «بنی‌صدر» و باتوجه به شرایط سیاسی آن زمان، «حسن باقری» در اجرای عملیات «فرماندهی کل قوا، خمینی روح خدا» شرکت داشت و پس از مجروح شدن سرلشکر «سید یحیی صفوی»، هدایت عملیات را برعهده گرفت و در این عملیات به‌عنوان فرماندهی لایق و کاردان شناخته شد.

وی که فرماندهی محور دارخوین را برعهده داشت، در عملیات شکست حصر آبادان نیز در طرح‌ریزی، سازماندهی و کسب اخبار و اطلاعات دشمن، نقش مؤثری داشت.

در عملیات «طریق القدس» که برای اولین بار قرارگاه مشترک بین سپاه و ارتش تشکیل شد، «حسن باقری» به عنوان معاونت فرماندهی کل سپاه در قرارگاه فرماندهی عملیات مشترک حضور یافت و در شناسایی محورها و تحلیل و پیش بینی حرکت های دشمن و پی گیری مسائل رزمی نقش مهمی را ایفا کرد. وی در اجرای مرحله اول این عملیات سه شبانه روز بیدار بود و در آماده سازی مرحله دوم عملیات نیز به دلیل خستگی مفرط، شب هنگام طی تصادفی به شدت مصدوم و به بیمارستان منتقل شد؛ اما با این وجود، وی به شدت به فکر عملیات و نگران آن بود و با اینکه یک ماه دستور استراحت مطلق پزشکی به او داده بودند، پس از یک هفته، بیمارستان را ترک کرد و به ستاد عملیات جنوب بازگشت و با وجود آثار جراحات و سردرد شدید، به فعالیت خود ادامه داد.

پس از عملیات موفق طریق القدس، دشمن بعثی دست به یک حمله در تنگه چزابه زد؛ بنابراین حسن باقری با وجود ضعف جسمی، تلاش زیادی برای تثبیت این نقطه استراتژیک و مهم به عمل آورد و با اسقامتی عجیب، چندین شب متوالی و بدون لحظه ای استراحت، به هدایت عملیات پرداخت و حتی در یک مرحله، به عنوان فرمانده گردان وارد عمل شد و تپه ای را که ۴۰۰ نفر از نیروهای دشمن روی آن مستقر بود و بر نیروهای خودی تسلط داشت، به تصرف درآورد.



جنگیدن در راه خدا خستگی نمیاره

اگر می بینیم در کار خستگی وجود داره، باید بریم اون مورد رو حل بکنیم؛ کار، کاری نیست که توش خستگی داشته باشه؛ جنگیدن در راه خدا خستگی نمیاره؛ اگر داریم خسته می شیم، باید بررسی کنیم ببینیم علتش چیه؟! چرا داریم خسته می شیم؟! ایراد اینه که یه چیز غیر خدایی قاطی قضیه هست؛ اگر غیر خدایی یا غیر شرعی داخل مسئله جنگ ما نباشه، یقین بدو نید که هر لحظه بر لذت جنگیدن اضافه می شه...



labbaik-ya-hossein.blog.ir

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

«حسن باقری» قبل از آغاز عملیات فتح‌المبین، با تجزیه و تحلیل اطلاعات واصله، تمام واحدهای اطلاعاتی را در راستای اهداف این عملیات توجیه و وظایف هر یک را مشخص کرد و با توجه به وسعت منطقه عملیات، چهار قرارگاه برای کنترل و هدایت عملیات مشخص شد.

جناح شمالی منطقه، حساس‌ترین محور عملیات بود. به دلیل این اهمیت و حساسیت، حسن باقری به عنوان فرمانده قرارگاه نصر (قرارگاه مشترک ارتش و سپاه) در این جناح انتخاب شد. ضمن اینکه در قرارگاه مرکزی کربلا نیز در کنار فرماندهی کل عملیات (محسن رضایی) به عنوان مشاور عملیات و مسئول اطلاعات، فعالیت بسیار مؤثری داشت.

در مرحله اول عملیات فتح‌المبین، قرارگاه نصر با موفقیت کامل به اهداف خود رسید و در مرحله دوم عملیات، با اصرار و تاکید حسن باقری تصرف ارتفاعات رادار (ابوصلبی‌خات) از محور قرارگاه نصر انجام پذیرفت که پس از موفقیت و استقرار نیروهای خودی، دلیل اصرار شهید باقری کشف شد.

بلافاصله پس از عملیات فتح‌المبین، آماده‌سازی عملیات «الی بیت المقدس» آغاز شد که «حسن باقری» ضمن تلاش برای هماهنگی واحدهای اطلاعاتی، در طرح‌ریزی عملیات نیز حضور داشت. او می‌گفت: لزومی ندارد ما مستقیماً وارد شهر

خرمشهر شویم؛ بلکه باید دشمن را دور بزیم و عقبه او را ببندیم تا شهر خودبه خود سقوط کند.

با وجود اینکه نظرات دیگری هم برای چگونگی آزادی خرمشهر وجود داشت، اهمیت و تاکید «حسن باقری» پس از فتح خرمشهر آشکار شد. در این عملیات «حسن باقری» به عنوان فرماندهی قرارگاه نصر، در اجرای عملیات نقش مؤثری را ایفا کرد. از هدف‌های عمده این قرارگاه، خرمشهر و تامین مرز شلمچه و شرق بصره بود.

پس از دو مرحله عملیات موفقیت‌آمیز، در مرحله سوم عملیات «الی بیت المقدس»، قرارگاه نصر با محاصره دشمن در ناحیه شلمچه، مزدوران بعثی را مستاصل و مضمحل کرد و شهر خرمشهر نیز آزاد شد.

طرح‌ریزی و آماده‌سازی عملیات رمضان پس از عملیات بسیار موفق الی بیت المقدس آغاز شد. در این عملیات «حسن باقری» همچنان در مسئولیت قرارگاه نصر حضور داشت. در مرحله اول عملیات رمضان این قرارگاه نقش عمل‌کننده نداشت و به عنوان قرارگاه احتیاط پیش‌بینی شده بود؛ ولی با روحیاتی که حسن باقری داشت، ضمن حضور در قرارگاه فتح و همکاری جدی و فعال با فرماندهی آن، در مراحل بعدی عملیات رمضان به علت پاتک‌های بسیار شدید و سنگین دشمن بعثی، قرارگاه نصر نقش بسیار مؤثری در دفع آن‌ها و حفظ مواضع خودی داشت، تا

جایی که حسن باقری جهت کنترل دقیق‌تر و تقویت روحیه رزمندگان، مقر تاکتیکی قرارگاه نصر را پشت خاکریزهای خط مقدم مستقر کرد و تا تثبیت شرایط، در همان جا حضور داشت.

«حسن باقری» پس از عملیات رمضان، از طرف فرماندهی کل سپاه به سمت فرماندهی قرارگاه کربلا و جانشین فرماندهی کل در قرارگاه‌های جنوب منصوب شد.

در شرایطی که طرح‌ریزی عملیات از منطقه جنوب به جبهه غرب منتقل شده بود، همزمان با اجرای عملیات «مسلم ابن عقیل (ع)»، شهید باقری در قرارگاه کربلا با شناسایی و پی‌گیری مستمر، عملیات «محرم» را طرح‌ریزی کرد و با کسب موافقت، نسبت به اجرای آن وارد عمل شد.

با توجه به کسب تجربیات و نتایج حاصله از موفقیت‌های رزمی و نظامی، ساختار سازمان رزمی سپاه شکل گرفت و بر اثر لیاقت و شایستگی قابل توجه و در خور تحسین حسن باقری، وی به عنوان جانشین فرماندهی یگان زمینی سپاه منصوب شد.



معجزه انقلاب

دفاع مقدس و شهیدانی شد برای اینکه استبدادشان بکسور و استبداد
به شکل مجسمی بروز کند
مستألفه حسن باقری پلادک یک طرز جنگی است کسی؟ در سال
۱۳۶۱ و در جنگ شده است؟ در سال ۱۳۶۱ این مجسم حرکت او یک شهید
مستألفه حسن باقری پلادک یک طرز جنگی است کسی؟ در سال
۱۳۶۱ و در جنگ شده است؟ در سال ۱۳۶۱ این مجسم حرکت او یک شهید

سید احمد علی باقری
شهر دار حمید باقری
«غلامحسین افشردی»
بیانکند از اطلاعات عملیات و جنگ
فرزند مجید
تولد ۲۵ اسفند ۱۳۳۴
مهاوت ۹ بهمن ۱۳۶۱
محل شهادت فکه شمالی
مختصات محل شهادت
کتاب شهید حسین باقری و ناصر کار

شهادت

بعد از جنگ، معلوم نیست سرنوشت ما چی می‌شود و عاقبت‌مون به کجا ختم می‌شود. بهترین عاقبتی که می‌توانیم بدست بیاوریم، این است که شهید بشویم. صوت مصاحبه با علی ناصری، موجود در آرشیو موسسه) عملیات والفجر مقدماتی در حال طراحی بود. شناسایی‌های پی‌درپی در مناطق مختلف عملیات انجام می‌شد. دشمن دائم در حال تغییر آرایش زمین بود و منطقه عملیات، شناسایی‌های بیشتری را طلب می‌کرد. حسن باقری، برای آخرین شناسایی آماده شده بود. فرماندهان تصمیم گرفتند تا ۱۸ بهمن ۱۳۶۱ عملیاتی با نام والفجر در منطقه فکه و تپه‌های رملی انجام دهند. ۹ بهمن، حسن باقری و مجید بقایی از فرماندهان مؤثر سپاه هنگام شناسایی در فکه شهید شدند و نبود آن‌ها نگرانی را برای عملیات بیشتر کرد. سردار غلامعلی رشید اینگونه نقل می‌کند: دو هفته قبل از شهادتش از او پرسیدم: وصیت‌نامه نوشتی؟ گفت: باید دوباره بنویسم.

نحوه شهادت سردار حسن باقری؛ از زبان سرلشکر محمد باقری

حدود ساعت ۹ صبح بود. آفتاب از سمت شرق می‌تابید و احساس می‌کردیم زاویه تابش آفتاب به گونه‌ای است که عراقی‌ها ما را نمی‌بینند؛ گرچه خمپاره‌هایی به اطراف سنگر اصابت می‌کرد. به من گفتند مختصات دقیق سنگر را از خمپاره‌چی‌های

ارتش سوال کن تا دچار اشتباه نشویم. من اکراه داشتم، اما تبعیت کردم و چند متر از سنگر دور شدم که صدای خمپاره‌ای بلند شد و به سنگر خورد.

اشخاصی که در محل انفجار بودند، بدن‌هایشان خیلی آسیب دید و همه پنج نفر حاضر در سنگر در نهایت به شهادت رسیدند؛ البته کسانی که عقب‌تر بودند، آسیب کمتری دیدند. مجید بقایی و حسن باقری در آن لحظه زنده بودند، اما مجید پایش قطع شده بود. آن‌ها را سوار جیپ کردیم؛ اما ۱۰ دقیقه بعد مجید بقایی به شهادت رسید. همچنین ترکش‌های زیادی به بدن حسن باقری برخورد کرده و موج انفجار رگ‌های بدنش را نابود کرده بود.

حسن در مسیر ذکر «یا صاحب الزمان (عج)» و «یا حسین (ع)» بر سر زبان داشت. آن‌ها را به مقر یگان امام رضا (ع) رساندیم. آمبولانسی داشتند که سرم داخل آمبولانس را برداشتیم و به بدن حسن وصل کردیم. من تماس گرفتم و یک بالگرد به کمک ما آمد. حسن را سوار بالگرد کردیم. بالگرد در اندیمشک بر زمین نشست؛ اما حسن در راه بیمارستان به شهادت رسید و به دیدار معبودش رفت. گفتم: باز هم باید آماده شهید شدن فرماندهان در عملیات باشیم، شاید هم خودمان! گفت: اگر من شهید شوم، تو هستی و مشکلی به وجود نمی‌آید. من که رفتنش را نمی‌توانستم تحمل کنم، سکوت کردم و بعد، حرف را عوض کردم. برادرش- محمد

باقری. چنین روایت کرده است: هنوز حدود پانزده متر از سنگر، دور نشده بودم که صدای گلوله توپی به گوش رسید. برگشتم، دیدم دود از طرف سنگر بلند شده. در همان لحظات اولیه، محمدتقی رضوانی و توکل قلاوند شهید شدند. مرتضی صفاری مجروح شد. مجید بقایی در لحظات اولیه انتقال به بیمارستان شهید شد. حسن، خونریزی ریوی شدید داشت و در مدت دو ساعتی که رمقی در بدن داشت، علاوه بر ذکر شهادتین، مرتب یا حسین یا حسین می‌گفت. سرانجام، غلامحسین افشردی «حسن باقری» نهم بهمن سال ۱۳۶۱ در طلایعه ایام دهه فجر، در حالی که تعدادی از هم‌زمان و هم‌سنگران‌ش به دیدار حضرت امام خمینی (ره) شتافته بودند، برای شناسایی و آماده‌سازی عملیات «والفجر مقدماتی» به همراه تعدادی از برادران سپاه در خطوط مقدم چنانچه (منطقه فکه) در سنگر دیده‌بانی مورد هدف گلوله خمپاره دشمن بعثی قرار گرفت و همراه مجید بقایی و تعدادی دیگر از یارانش به لقاءالله شتافت. شهادت حسن، بزرگ‌ترین ضربه روحی را به فرماندهان وارد کرد. مهدی زین‌الدین فرمانده لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ع) در دوران دفاع مقدس: ادامه جنگ زیر سؤال بود. حالا ما دیگر حسن نداریم، ما فرمانده قرارگاه کربلا نداریم، چه‌طوری می‌خواهیم این جنگ را ادامه دهیم. محسن رضایی. فرمانده وقت سپاه: فرماندهان جنگ در بهت فرو رفتند. حسن باقری، ناگهانی و خیلی زود از میان آنها رفته بود. تا مدت‌ها باور نمی‌کردم حسن شهید شده. یعنی ارتباط ما

اینقدر ناگسستنی بود که نمی‌خواستم قبول کنم او دیگر در جمع ما نیست. اگر بگویم حسن باقری، بن‌بست‌شکن جنگ بود، حرف‌گزافی نیست. تا آخر جنگ و حتی تا امروز، کسی شهید حسن باقری نشد. در واقع حسن برای ملت ما یک سرمایه بود.



مسئولیت‌ها در طول جنگ

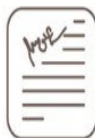
تهاجم دشمن بعثی به مرزهای کشور اسلامی و آغاز جنگ تحمیلی، نقطه عطفی در زندگی شهید باقری بود. با احساس تکلیف در دفاع از اسلام و میهن اسلامی بلافاصله پس از شروع جنگ (در روز اول مهرماه سال ۱۳۵۹) به همراه عده‌ای از برادران پاسدار راهی جبهه‌های جنوب شد و تا آخرین لحظه حیات، در این سنگر باقی مانده و در بسیاری از صحنه‌های پیروز دفاع مقدس حضور فعال و تعیین کننده داشت.

تاسیس واحد اطلاعات و عملیات رزمی

شهید باقری از ابتدای ورودش به منطقه جنوب (اهواز) در پایگاه منتظران شهادت (گلف) به منظور دستیابی به اطلاعات مناسب از موقعیت دشمن، به جمع‌آوری نقشه‌ها و پیاده کردن وضعیت مناطق عملیاتی روی آنها، اقدام کرد و شخصاً به همراه عناصر اطلاعاتی، جهت کسب اطلاع دقیق از دشمن، به شناسایی محورها و نقاط مورد نظر می‌پرداخت و در برخی از موارد نیز تا عقبه نیروهای دشمن برای ارزیابی توان و استعداد آنها، با چالاکي و شجاعت بی‌نظیری پیش می‌رفت. فعالیت‌های مثبت او در این زمینه با سازماندهی عناصر اطلاعاتی و برگزاری آموزش

طراح و استراتژیست نظامی

شهید حسن باقری بلاشک یک طراح جنگی است... کی؟
در سال ۱۳۶۱؛ کی وارد جنگ شده است؟ در سال ۱۳۵۹.
این مسیر حرکت از یک سرباز صفر به یک استراتژیست نظامی، یک
حرکت بیست ساله، بیست و پنج ساله است؛ این جوان در ظرف دو
سال این حرکت را کرده است!



۹۲/۹/۲۵



مختصری برای آنها، منجر به راه‌اندازی واحد اطلاعات عملیات در ستاد عملیات جنوب (گلف) گردید. واحدهای اطلاعات عملیات پس از گذشت حدود ۳ ماه از شروع جنگ، در تمامی محورهای جنوب (از آبادان تا دزفول) با قدرت تمام مستقر شدند و نسبت به شناسایی و تعیین وضعیت دشمن و ارسال گزارش آن اقدام کردند. با این تلاش، اطلاعات چشم فرماندهی در میدان جنگ شد و یکی از ضعف‌های بزرگ (نداشتن اطلاع از وضعیت دشمن) برطرف گردید. شهید باقری علاوه بر ارائه اطلاعات، توان و استعداد ذاتی بالایی در تحلیل اطلاعات دشمن داشت و اغلب حرکات احتمالی دشمن در آینده را پیش‌بینی می‌نمود و حتی به زمان و مکان آن هم اشاره می‌کرد. از آن جمله پیش‌بینی وی در دی ماه سال ۱۳۵۹ مبنی بر حرکت دشمن جهت الحاق محور شمال - جنوب منطقه سوسنگرد برای ارتباط جفیر و بستان بود. که دشمن در کمتر از یک هفته با نصب پل‌های نظامی متعدد و تلاش گسترده این کار را انجام داد. (البته این منطقه بعدها با عنایت الهی در عملیات طریق القدس آزاد گردید.) از اقدامات بسیار مؤثر شهید باقری که در این دوره پایه‌ریزی شد، بایگانی اسناد جنگ، ترجمه اسناد و بخش شنود بی‌سیم‌های دشمن بود. از دیگر فعالیت‌های وی طراحی گردان‌های رزمی و تعیین ترکیب سازمان نفرات و تجهیزات و ادوات رزمی و واحدهای پشتیبانی از رزم بود.

فرماندهی محور جنوب

شهید باقری به دلیل لیاقت، شجاعت و شهامتی که داشت در دی ماه سال ۱۳۵۹ به عنوان یکی از معاونین ستاد عملیات جنوب انتخاب شد و در شکست محاصره سوسنگرد، فرماندهی عملیات امام مهدی (عجل الله فرجه الشریف)، فتح، ارتفاعات الله اکبر و دهلاویه نقش به سزایی داشت و همه این نبردها در شرایطی اجرا می شد که عملیات منظم نیروهای خودی با مشکل مواجه شده بود و اغلب بدون نتیجه می ماند، همه تلاش شهید باقری و برادران سپاه این بود که ثابت کنند می توان دشمن را شکست داد. با برکناری بنی صدر و با توجه به شرایط سیاسی آن زمان، در اجرای عملیات فرماندهی کل قوا شرکت داشت و پس از مجروح شدن سردار رحیم صفوی هدایت عملیات را به عهده گرفت و در این عملیات به عنوان فرماندهی لایق و کاردان شناخته شد. شهید باقری که فرماندهی محور دارخوین را به عهده داشت، در عملیات شکست حصر آبادان در طرح ریزی، سازماندهی و کسب اخبار و اطلاعات دشمن نقش مؤثری داشت.

معاونت فرماندهی عملیات طریق القدس

در عملیات طریق القدس که برای اولین بار قرارگاه مشترک بین سپاه و ارتش تشکیل گردید، شهید باقری به عنوان معاونت فرماندهی کل سپاه در قرارگاه فرماندهی

عملیات مشترک حضور یافت و در شناسایی محورها و تحلیل و پیش‌بینی حرکت‌های دشمن و پی‌گیری مسائل رزمی نقش مهمی را ایفا نمود.

شهید باقری در اجرای مرحله اول این عملیات سه‌شبهانه روز بیدار بود و در آماده‌سازی مرحله دوم عملیات، به دلیل خستگی مفرط، شب هنگام طی تصادفی بشدت مصدوم شد و به بیمارستان منتقل گردید. برادر شهید در این مورد می‌گوید: در بیمارستان در لحظاتی که معلوم نبود زنده می‌ماند یا خیر و با اینکه به سختی سخن می‌گفت می‌پرسید: پل سابله کارش به کجا کشید؟

بشدت به فکر عملیات و نگران آن بود. با اینکه یک ماه دستور استراحت مطلق پزشکی به او داده بودند، پس از یک هفته، بیمارستان را ترک کرد و به ستاد عملیات جنوب بازگشت و با وجود آثار جراحی و سردرد شدید، به فعالیت خود ادامه می‌داد. پس از عملیات موفق طریق القدس، دشمن بعثی دست به یک حمله در تنگه چزابه زد، شهید باقری با وجود ضعف جسمی، تلاش زیادی برای تثبیت این نقطه استراتژیک و مهم به عمل آورد و با اسقامت عجیبی چندین شب متوالی و بدون لحظه‌ای استراحت، به هدایت عملیات پرداخت و حتی در یک مرحله، به عنوان فرمانده گردان وارد عمل شد و تپه‌ای را که ۴۰۰ نفر از نیروهای دشمن روی آن مستقر بود و بر نیروهای خودی تسلط داشت به تصرف درآورد.



اگر از دست کسی ناراحت هستید؛ دو رکعت نماز
بخونید و بگید: خدایا این بنده ت حواسش نبود،
من ازش گذشتم، تو هم بگذر...

#حسن_باقری

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

فرماندهی قرارگاه نصر

در عملیات فتح المبین، بیت المقدس و رمضان شهید باقری فرمانده قرارگاه نصر بود.

عملیات فتح المبین

قبل از شروع عملیات، شهید باقری با تجزیه و تحلیل اطلاعات واصله، تمام واحدهای اطلاعاتی را در راستای اهداف این عملیات توجیه و وظایف هر یک را مشخص کرد. با توجه به وسعت منطقه عملیات، چهار قرارگاه برای کنترل و هدایت عملیات مشخص گردید.

جناح شمالی منطقه، حساس‌ترین محور عملیات بود. به دلیل این اهمیت و حساسیت، شهید باقری به عنوان فرمانده قرارگاه نصر (قرارگاه مشترک ارتش و سپاه) در این جناح انتخاب گردید. ضمن اینکه در قرارگاه مرکزی کربلا نیز در کنار فرماندهی کل عملیات (سردار محسن رضایی) به عنوان مشاور عملیات و مسئول اطلاعات، فعالیت بسیار مؤثری داشت. در مرحله اول عملیات فتح المبین، قرارگاه نصر با موفقیت کامل به اهداف خود رسید و در مرحله دوم عملیات، با اصرار و تاکید شهید باقری تصرف ارتفاعات رادار (ابوصلبی خات) از محور قرارگاه نصر انجام پذیرفت که پس از موفقیت و استقرار نیروهای خودی، دلیل اصرار شهید باقری کشف گردید.

عملیات بیت المقدس

بلافاصله پس از عملیات فتح المبین آماده سازی عملیات بیت المقدس آغاز گردید. شهید باقری ضمن تلاش برای هماهنگی واحدهای اطلاعاتی در طرح ریزی عملیات نیز حضور داشت و می گفت: لزومی ندارد ما مستقیماً وارد شهر خرمشهر شویم، بلکه باید دشمن را دور بزنیم و عقبه او را ببندیم تا شهر خود به خود سقوط کند.

با اینکه نظرات دیگری هم برای چگونگی آزادی خرمشهر وجود داشت، اهمیت و تاکید او پس از فتح خرمشهر آشکار شد. در این عملیات شهید باقری به عنوان فرماندهی قرارگاه نصر، در اجرای عملیات نقش مؤثری را ایفا کرد. از هدف های عمده این قرارگاه، خرمشهر و تامین مرز شلمچه و شرق بصره بود. پس از دو مرحله عملیات موفقیت آمیز، در مرحله سوم عملیات، قرارگاه نصر با محاصره دشمن در ناحیه شلمچه، مزدوران بعثی را مستاصل و مضمحل کرد و شهر خرمشهر نیز آزاد گردید.

عملیات رمضان

پس از عملیات بسیار موفق بیت المقدس، طرح ریزی و آماده سازی عملیات رمضان آغاز گردید. در این عملیات شهید باقری همچنان در مسئولیت قرارگاه نصر حضور داشت. در مرحله اول عملیات رمضان این قرارگاه نقش عمل کننده نداشت و به عنوان قرارگاه احتیاط پیش بینی شده بود، ولی با روحیاتی که شهید باقری داشت

ضمن حضور در قرارگاه فتح و همکاری جدی و فعال با فرماندهی آن، در مراحل بعدی عملیات رمضان به علت پاتک‌های بسیار شدید و سنگین دشمن بعثی، قرارگاه نصر نقش بسیار مؤثری در دفع آنها و حفظ مواضع خودی داشت تا جایی که شهید باقری جهت کنترل دقیق تر و تقویت روحیه رزمندگان، مقر تاکتیکی قرارگاه نصر را پشت خاکریزهای خط مقدم مستقر کرد و تا تثبیت شرایط، در همان جا حضور داشت.

جانشین فرماندهی کل در قرارگاه‌های جنوب

پس از عملیات رمضان، شهید باقری از طرف فرماندهی کل سپاه به سمت فرماندهی قرارگاه کربلا و جانشین فرماندهی کل در قرارگاه‌های جنوب منصوب گردید.

در شرایطی که طرح‌ریزی عملیات از منطقه جنوب به جبهه غرب منتقل شده بود، همزمان با اجرای عملیات مسلم ابن عقیل (علیه‌السلام)، شهید باقری در قرارگاه کربلا با شناسایی و پی‌گیری مستمر، عملیات محرم را طرح‌ریزی کرد و با کسب موافقت، نسبت به اجرای آن وارد عمل شد. با توجه به کسب تجربیات و نتایج حاصله از موفقیت‌های رزمی و نظامی، ساختار سازمان رزمی سپاه شکل گرفت و بر اثر لیاقت و شایستگی قابل توجه و در خور تحسین شهید باقری، ایشان به عنوان جانشین فرماندهی یگان زمینی سپاه منصوب گردید.



کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

ویژگی‌های برجسته شهید حسن باقری

- اتکال شهید باقری به خداوند تبارک و تعالی بسیار بالا بود و در سایه این توکل، اطمینان و استقامت عجیب وی بخوبی مشهود بود و در سخت‌ترین شرایط و حساس‌ترین موقعیت‌ها ضمن حفظ صبر و آرامش و خون‌سردی، با تدبیر عمل می‌کرد. او عشق و علاقه عجیبی به اهل بیت (علیهم‌السلام) و آقا امام زمان (عجل‌الله‌فرجه‌الشریف) و امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه) داشت. شهید باقری بی‌ریا و بی‌تکلف در مصائب امام حسین (علیه‌السلام) می‌گریست و علاقه فراوان و مستمر به مطالعه کتاب الارشاد شیخ مفید و مقتل‌های حادثه کربلا داشت.

- استعداد و خلاقیت شهید باقری باتوجه به کمی سن و تجربه وی، بسیار قابل توجه و مورد تحسین بود. یکی از برادران رده بالای سپاه (و با سابقه در جنگ) چنین می‌گوید: با اینکه من دو سال از او بزرگتر بودم ولی به جرات می‌توانم بگویم افکار او دو سال از من بالاتر بود.

شهید باقری همواره با هوشمندی و ذکاوت خویش شرایط رزمی و عملیاتی را پیش‌بینی و تحلیل می‌کرد و در کنار آن با قدرت بالای فکری، راه‌های کار و طرح‌ریزی عملیاتی خود را ارائه می‌نمود و بدون هراس از مشکلات، به فعالیت و تلاش در این

زمینه می‌پرداخت. هرگز نسبت به دشمن اظهار عجز و ناتوانی نداشت، بلکه همواره نسبت به برتری نیروهای خودی بر دشمن با اطمینان صحبت می‌کرد.

- قاطعیت و قدرت تصمیم‌گیری شهید باقری به عنوان یک فرمانده لایق و موفق چشمگیر بود و در مراحل بحرانی و شرایط سخت با جرات کامل ضمن حفظ آرامش و خون‌سردی، نظر لازم و مؤثر را ارائه و در این باره تصمیم‌گیری می‌کرد. یکی از فرماندهان نظامی ارتش که با وی همکاری مشترک داشت می‌گوید: در مرحله‌ای از عملیات بیت‌المقدس یکی از یگان‌ها در شرایط سختی در مقابل پاتک دشمن قرار گرفته بود که فرمانده آن واحد در تماس اعلام کرد در صورت مقاومت، احتمالاً تلفات بیشتری خواهیم داشت. شهید باقری در پاسخ گفت: در مقابل دشمن باید مقاومت کنید و مسئولیت تلفات را هم من به گردن می‌گیرم.

- کادرسازی و تربیت نیرو از خصوصیات بسیار بارز شهید باقری بود. اهتمام زیادی به رشد و ارتقای همراهان و همکاران خود داشت. در تربیت کادرهای واحد اطلاعات و عملیات بسیار پرتلاش بود و در این زمینه آموزش‌های نظری و عملی را توأم می‌کرد. بیش از سه دوره آموزش فشرده ۳۰ تا ۴۰ نفره برگزار کرد که بعدها این برادران در واحد اطلاعات - عملیات تیپ‌ها مسئولیت‌های مهمی را عهده‌دار شدند.

- توجه به هماهنگی و وحدت نیروهای رزمی از دیگر خصوصیات این شهید بزرگوار بود که تجلی آن در هدایت عملیات (خصوصاً عملیات مشترک ارتش و سپاه (در قرارگاه مشترک نصر)) مورد تایید فرماندهان ارتش بود و آنها تحت تاثیر خصوصیات اخلاقی و عمل این شهید قرار می‌گرفتند، بخصوص در مقطعی که ایشان به عنوان نماینده سپاه در شورای عالی دفاع شرکت می‌کرد.

- شجاعت و شهامت شهید باقری بسیار بالا و قابل توجه بود. او با توجه به اینکه یک مسئول رده بالای نظامی بود، ولی همراه عناصر اطلاعاتی در شناسایی‌ها شرکت می‌کرد. در صحنه‌های رزم و در خطوط مقدم جبهه و در بعضی از موارد نیز در پشت خط دشمن حضور می‌یافت و حتی در هدایت گروهان‌ها و گردان‌های رزمی مستقیماً وارد عمل می‌شد.

این شهامت در کلام و گفتار وی نیز تاثیر داشت. با تواضع، آنچه را صحیح می‌دانست بیان می‌کرد و از نظرات خود دفاع می‌نمود. از قدرت بیان و استدلال برخوردار بود و همواره مخاطب خود را تحت تاثیر قرار داده و به تحسین وا می‌داشت.

- تواضع و فروتنی شهید باقری (با داشتن مسئولیت‌های مهم و اساسی در جنگ) بسیار محسوس بود و هرگز تحت تاثیر القاب و عناوین مسئولیتی قرار نمی‌گرفت. رفتار مهربان او با همه (خصوصاً زبردستان) به گونه‌ای بود که علاقه متقابل نسبت

به وی را در آنان ایجاد می‌کرد. تا مدت‌ها همسرش نمی‌دانست که او در جبهه مسئولیت دارد و فرمانده است، در پاسخ به این سؤال که در جبهه چه می‌کند، می‌گفت: من سقای بچه‌های بسیجی‌ام.

وصیت نامه

فعلا انقلاب ما همچون تیر زهرآگینی برای همه مستکبرین درآمده است و یآوری برای همه مستضعفین جهان ... در این موقعیت زمانی و مکانی، جنگ ما جنگ اسلام و کفر است و هر لحظه مسامحه و غفلت، خیانت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام زمان (عج) و پشت پا زدن به خون شهداست و ملت ما باید خود را آماده هرگونه فداکاری بکند ... در چنین میدان وسیع و این هدف رفیع انسانی و الهی، جان دادن و مال دادن و فداکاری امری بسیار ساده و پیش پا افتاده است و خدا کند که ما توفیق شهادت متعالی در راه اسلام با خلوص نیت را پیدا کنیم ... در مورد درآمدها، چیزی به آن صورت ندارم و همین بضاعت مزاجه را هم خمسش را داده‌ام و بقیه را هم در راه کمک رساندن به جنگجویان و سربازان اسلام با سپاه کفر خرج کنند ... در صورت امکان با لباس سپاه مرا دفن کنید. درود بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی اللهم عجل فی فرج مولانا صاحب الزمان (عج) غلامحسین افشردی ۱۲ شب ۱۳۵۹/۷/۲۷ اهواز

گفت می‌خوام نیروی دریایی سپاه رو تشکیل بدم. تو بیا برو بوشهر... ۱۸ سالم بود. گفتم بوشهر برای چی؟... گفت نیروی دریایی آنجا تشکیل میشه. برو مسئول اطلاعات عملیاتش شو... این راکه شنیدم به هم ریختم وبا خودم گفتم من دلم اینجاست... اصلا نمی‌تونم از این منطقه دل بکنم... به بقایی نگاه کردم. حسن به من نگاه می‌کرد و منتظر جواب بود. چند لحظه‌ای که گذشت باقری گفت با توام. به اون چرا نگاه می‌کنی؟ مجید بقائی که نگاه من را خوانده بود به حسن گفت: این هیچ‌جا نمیره. تا من هستم با منه. وقتی هم که من نباشم ان شاءالله میشه پرسنل تهران... حسن از من پرسید نظر خودت هم اینه؟ گفتم آره، هرچی مجید بقایی بگه. گفت متأسفم برات پسر! مگه دُمت به دُم مجید بسته ست؟ یه آمپول زن برا تو تصمیم می‌گیره؟ مجید هم به شوخی گفت آمپول زن بهتر از شوفره. خیلی بزرگ شی، میشی آقای راننده. اما من اگه آمپول زن هم باشم برم توی روستا یه روپوش سفید بپوشم همه بهم میگن آقای دکتر! شهید حسن باقری به شهید مجید بقائی که پزشکی می‌خواند آمپول زن می‌گفت، مجید هم به حسن که دوران خدمت سربازی راننده جیب فرمانده پاسگاه بود می‌گفت شوفر...

کتاب گلخندهای آسمانی، ناصر کاوه

باقری
حسن
شهید

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه



خاطراتی از شهید حسن باقری

نوشتن خطاهای روزانه توسط شهید باقری

پارسال یا پیرارسال بود که من شرح حال شهید افشردی (باقری) را میخواندم - به نظرم شرح حال ایشان یا یکی دیگر از همین شهدا بود - در آنجا ذکر شده بود که ایشان هر روز خطاهای خود را مینوشته؛ همین که در توصیه‌ی علمای اخلاق و در توصیه‌های بعضی از احادیث و اینها هم هست که خطاهای خودتان را بنویسید، هر شب خودتان را محاسبه کنید. او این چیزها را روی کاغذ مینوشته. ماها رومان نمیشود خودمان بنویسیم، روی کاغذ بیاوریم، علنی کنیم؛ ولو بین خودمان و کاغذ. او در یادداشتهای خود نوشته بود که مثلاً من شب دیدم امروز این چند تا گناه را انجام دادم. این محاسبه‌ی نفس، خیلی چیز خوبی است.

انسان باید خود را محاسبه کند، بعد یکی یکی از انجام گناهان خود کم کند. ما به بعضی از گناه‌ها عادت کرده‌ایم - گاهی انسان پنج تا، شش تا، ده تا گناه را عادت کرده - همت کنیم اینها را یکی یکی کنار بگذاریم؛ این نقاط ضعف را یکی یکی کم کنیم... ۱۳۹۰/۱/۲۳ - بیانات پس از اقامه نماز در جمع برخی از شخصیت‌های فرهنگی سیاسی

«مسئله‌ی دفاع مقدس علاوه بر اینکه یک آزمون بزرگی بود برای ملت ایران، آزمونی هم بود برای بروز استعدادها، هم استعداد اشخاص، هم استعداد مناطق کشور؛ حالا در مورد استعداد اشخاص به نظر من این نکته‌ی مهم و قابل توجهی است که به آن توجه نمی‌شود؛ یعنی از بس واضح است مورد غفلت قرار می‌گیرد،

از کثرت وضوح مخفی میماند؛ و آن این است که این دفاع مقدس وسیله‌ای شد برای اینکه استعدادهای مکنون در انسانها، به شکل عجیبی بروز کند. مثلاً در سپاه، شما ملاحظه می‌کنید یک جوانی وارد میدان جنگ میشود و در حالی که از مسائل نظامی هیچ اطلاعی ندارد و وارد نیست، در ظرف یک سال، یک سال و نیم، دو سال تبدیل میشود به یک استراتژیست نظامی؛ این خیلی مهم است. خب، شما الان در حالات شهدا و سرداران بزرگ و مانند اینها که نگاه می‌کنید،

مثلاً فرض کنید شهید حسن باقری من باب مثال، بلاشک یک طراح جنگی است. هرکس منکر این معنا باشد، اطلاع ندارد؛ والا کسی اطلاع داشته باشد، خواهد دید که واقعا این جوان بیست و چند ساله یک طراح جنگ است. کی؟ در سال ۱۳۶۱؛ کی وارد جنگ شده است؟ در سال ۱۳۵۹. این مسیر حرکت از یک سرباز صفر به یک استراتژیست نظامی، یک حرکت بیست ساله، بیست و پنج ساله است؛ این جوان در ظرف دو سال این حرکت را کرده است!» ۲۵/۰۹/۱۳۹۲

شهید حسن باقری

یک جوانی مثل شهید حسن باقری... بلند میشود می‌آید در میدان جنگ، در طول مدت کوتاهی تبدیل میشود به یک راهبرد ساز؛ به تعبیر رایج، استراتژیست دفاع و جنگ. این استعداد شوخی است؟

این استعداد کجا بود؟

شهید حسن باقری یک جوانی بود، خبرنگار یک روزنامه‌ای بود؛ در [روزنامه‌ی] جمهوری اسلامی مقاله مینوشت. این استعداد بُروز پیدا کرد. هزاران مورد از این قبیل استعدادها را ما سراغ داریم؛ [مثلاً] استعداد سازندگی.

روی شطّ خروشان وحشی ارون درود، پل زدن و چندین لشکر را زیر بمباران دشمن از روی آن عبور دادن، این کار کوچکی است؟ این کار شدنی‌ای بود؟ دشمن اصلاً باور نمیکرد چنین چیزی اتفاق بیفتد، اما اتفاق افتاد. این یک ظرفیت بود، این یک استعداد بود؛ این پنهان بود، آشکار شد.

۲۹/۰۶/۱۴۰۲

بیانات در دیدار پیشکسوتان و فعالان دفاع مقدس و مقاومت



شهید حسن باقری معجزه انقلاب

امام خامنه‌ای: شهید حسن باقری بلاشک یک طراح جنگی است. چه زمانی؟ در سال ۶۱ کی وارد جنگ شده است؟ سال ۵۹. این مسیر حرکت از یک سرباز صفر به یک استراتژیست نظامی یک حرکت ۲۰ ساله، ۲۵ ساله است؛ این جوان در ظرف ۲ سال این حرکت را کرده است!

اینها معجزه انقلاب است. حسن باقری؛ ناصر کاوه

تفسیر توکل در بیان شهید حسن باقری

حسن خیلی اهل توکل بود و نتیجه آن را در اقدام عملی متوکلانه می دانست. اصلاً در قاموسش نه وجود نداشت. ده روز پیش گفته بود جزیره را شناسایی کنند، ولی خبری نبود. همه ش می گفتند «جریان آب تند است، نمی شود رد شد. گرداب که شود، همه چیز را می کشد درون خودش.» عصبانی بود و می گفت: خُب چه بکنیم؟ می خواهید برویم سراغ خدا. بگوئیم خدایا آب را نگه دار؟ شاید خدا روز قیامت جلویت را گرفت، پرسید تو آمدی؟ اگر می آمدی، کمکت می کردم. آن وقت چه جواب می دهی؟ همه ش عقلي بحث نکنید. بابا تو بفرست، شاید خدا کمک کرد... منبع :

کتاب یادگاران جلد ۴؛ فرزانه مردی، نشر روایت فتح، چاپ پنجم؛ خاطره شماره ۶۲،

مدیریت زمان در سیره شهید حسن باقری

جلسه داشتیم. بعضی ها دیر رسیدند. باقری را تا آن روز نمی شناختم. دیدم جوانی بعد از خواندن چند آیه شروع کرد به صحبت. فکر کردم اعلام برنامه است.

بعد دیدم قرص و محکم گفت «وقتی به برادرا می گوییم ساعت نه این جا باشید، یعنی نه و يك دقیقه نشود.» روی انضباط جلسات حساس بود.

کتاب یادگاران جلد ۴؛ فرزانه مردی، نشر روایت فتح، چاپ پنجم؛ خاطره شماره ۲۴،

محصور نشدن در قالب مدیریت در سیره شهید حسن باقری

چند تا بسیجی کنار جاده منتظر ماشین بودند. حسن گفت «ماشین را نگه دار این ها را سوار کنیم». به آنها گفت: «اگر الان فرمان ده تان را می دیدید، چه می گفتید؟» یکی از آنها گفت: «حالا که دستمان نمی رسد، اما اگر می رسید می گفتیم آخر خدا را خوش می آید در این گرما پیاده برویم؟ تازه غذاهایی که برای ما می آورند اصلا خوب نیست و...» حسن با خنده گفت «می گویم رسیدگی کنند. دیگر؟» آنها هم می گفتند و می خندیدند. به مقررشان که رسیدیم، پیاده شدند رفتند.

کتاب یادگاران جلد ۴؛ فرزانه مردی، نشر روایت فتح، چاپ پنجم؛ خاطره شماره ۴۷،

جایگاه بسیجی ها در منظومه فکری شهید حسن باقری

تمام فکر و ذکرش نیروهایش بودند که بسیجی می گفتندشان؛ چه در حضور آنها و چه در غیاب شان. او خودش را نوکر بسیجی ها می دانست و بس.

عصر بود که از شناسایی آمد. انگار با خاك حمام کرده بود. از غذا پرسید. نداشتیم. یکی از بچه ها تندي رفت، از نزدیکی شهر چند سیخ کوبیده گرفت. کباب ها را که دید، خیلی ناراحت شد و گفت: «این دیگر چیست؟» زد زیر بشقاب و گفت «هر آنچه بسیجی ها خورده اند، از همین بیاور. اگر نیست، نان خشك بیاور.»

اوج گرمای اهواز بود. بلند شد، دریچه‌ی کولر اتاقش را بست. گفت به یاد بسیجی‌هایی که زیر آفتاب گرم می‌جنگند.

در سخنرانی‌هایش به امام صادق (ع) اشاره می‌کرد، که اصحابش با اشاره اش می‌رفتند داخل تنور داغ. می‌گفت: بسیجی‌ها هم همین طورند. منطقه‌ی دشمن، تاریک است و سی کیلومتری پاده روی دارد، با همه‌ی موانع. اما بسیجی‌ها می‌روند. هر جا حرف بسیجی‌ها بود، می‌گفت «این‌ها پدیده‌ی جدید خلقتند.»

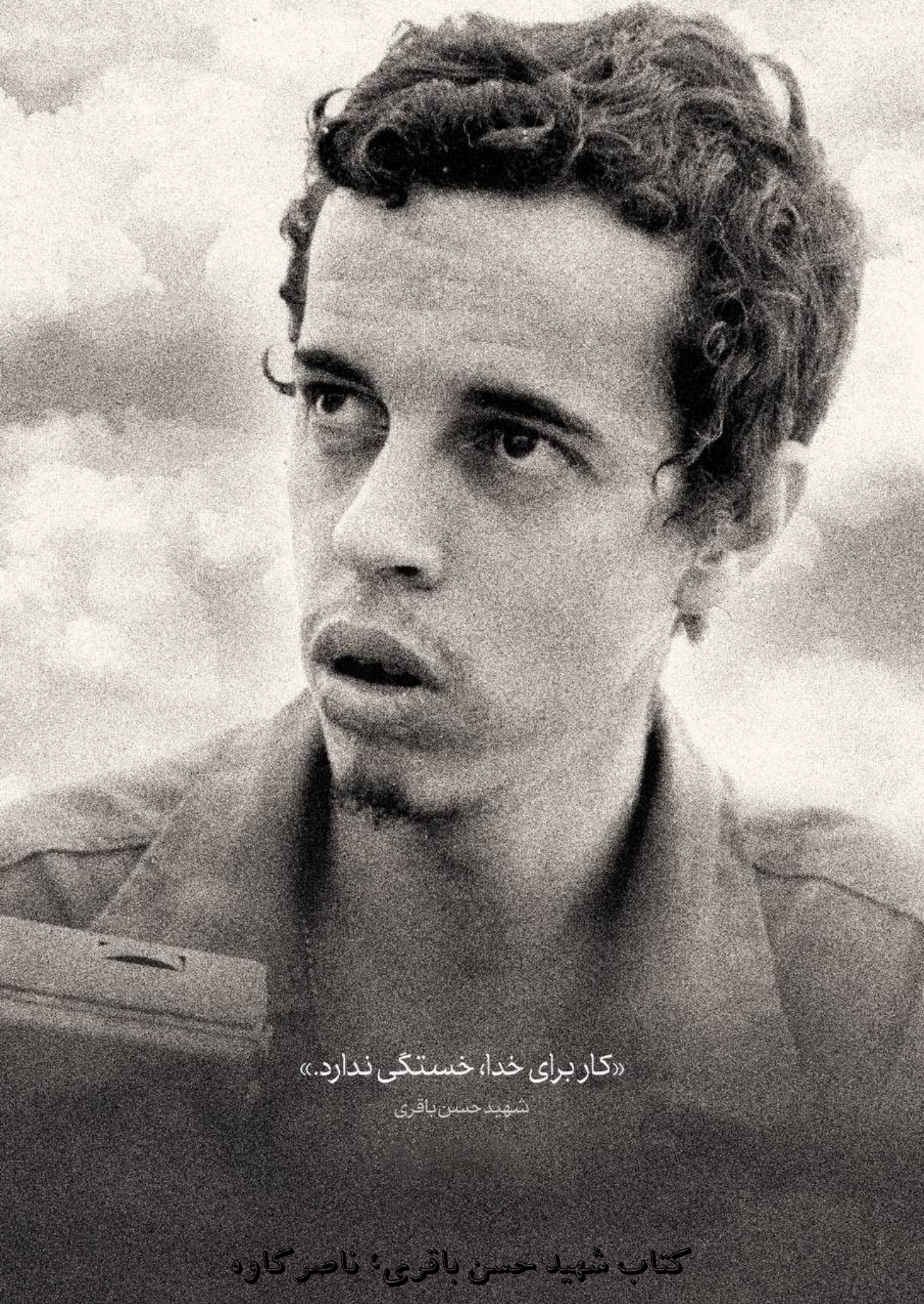
من در بخش اعزام نیرو بودم. دم وضو خانه. خیلی وقت‌ها موقع اذان می‌دیدم آستین‌هایش را بالا زده و روی صندلی کنار در نشسته. می‌گفت «بچه‌ها مواظب باشید! مشتری‌های شما همه بسیجی‌اند. نکند با آنها تند حرف زنید.»

دیدم از بچه‌های گردان ما نیست، ولی مدام این طرف و آن طرف سرک می‌کشد و از وضع خط و بچه‌ها سراغ می‌گیرد. آخر سر کف‌ری شدم. با تن‌دی گفتم «اصلاً تو که هستی که این قدر سین جیم می‌کنی؟»

خیلی آرام جواب داد «نوکر شما بسیجی‌ها.»

کتاب یادگاران جلد ۴؛ فرزانه مردی، نشر روایت فتح، چاپ پنجم؛

خاطرات شماره ۶۰-۲۶-۵۲-۷۶-۱۷



«کار برای خدا، خستگی ندارد.»

شهید حسن باقری

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

ثبات کادر مدیریتی در سیره شهید باقری

سی چهل درصد نیروهای تیپ شهید شده بودند؛ بقیه هم می خواستند برگردند. در این صورت همه باید عوض می شدند؛ از ستاد گرفته تا طرح و برنامه و مهندسی.

حسن گفت «خب، با این وضع چه کسی در تیپ می ماند؟ در این صورت باید هر سه ماه يك تیپ درست کنیم، که فقط اسمش تیپه است. بابا! جنگیدن موقتی نیست. باید با جنگ اُخت شد. جنگیدن برای سپاه واجب عینی صد درصد است. به تك تك شما هم احتیاج است. کادر تیپ باید ثابت باشد. غیر از این راه دیگری نیست.»

با این سخنان دوباره تیپ را سر پا کرد.

کتاب یادگاران جلد ۴؛ فرزانه مردی، نشر روایت فتح، چاپ پنجم؛ خاطره شماره ۸۸،

اصول فرماندهی به سبک شهید حسن باقری

حسن خودش رفته بود سرکشی خط. دید که خاک ریز بالا نیامده، لودر پنچر شده بود. سراغ فرمانده گردان را هم از ستاد لشکر گرفت.

خواب بود. خیلی ناراحت بود. می گفت: یعنی چه که فرمانده گردان هفت کیلومتر عقب تر از نیروهایش است؟ اگر قرار بود گردان با بی سیم هدایت شود، از مقر تیپ این کار را می کردیم.

وقتي فرمانده گروهان از پشت بي سيم می گوید در سمت راست فشار وجود دارد، فرمانده گردان باید با گوشت و خونسش بفهمد چه می گوید. باز توقع داریم خدا کمک کند. اين طوری که نمی شود.

فرمانده گردان باید جلوتر از همه نیروهایش باشد.»

کتاب یادگاران جلد ۴؛ فرزانه مردی، نشر روایت فتح، چاپ پنجم؛ خاطره شماره ۸۱، برخورد قاطع با فرماندهان خاطی در سیره شهید حسن باقری

تانك هاي عراقي داشتند بچه ها را محاصره مي کردند. وضع آن قدر خراب بود که نیروها به جاي فرمانده لشکر مستقیماً به حسن بي سيم می زدند. به فرماندهی که بدون نیروهایش برگشته بود، خیلی تند و محکم گفت:

همين الآن راه مي افتي، می روی طرف نیروهایت، يا شهيد می شوی يا با آنها برمي گروي.

- اگر نیروی با تو برخورد می کنم. به همه ي فرمانده ها هم می گویی آرپی جي بردارند مقاومت کنند. فرمانده زنده اي که نیروهایش نباشند نمی خواهم.

کتاب یادگاران جلد ۴؛ فرزانه مردی، نشر روایت فتح، چاپ پنجم؛ خاطره شماره ۸۳.

گزارش نویسی روزانه در سیره مدیریتی شهید حسن باقری

شهید باقری نوشتن یادداشت روزانه را اجباری کرده بود. خودش هم می نوشت.

می گفت «بنویسید چه کارهایی برای گردان، تیپ، واحد و قسمت تان کردید. اگر بنویسید، نفر بعدی که می آید می داند چه خبر است. آن موقع بهتر می تواند تصمیم بگیرد».

کتاب یادگاران جلد ۴؛ فرزانه مردی، نشر روایت فتح، چاپ پنجم؛ خاطره شماره ۴۳،

بچه را لا پنبه گذاشتند. آن قدر ضعیف بود که تا بیست روز صدایش در نمی آمد. شیر بمکد. برای ماندنش نذر امام حسین کردند. بهش گفتند «غلام حسین.» باید نذرشان را ادا می کردند. غلام حسین دو ساله بود که رفتند کربلا.

آمده بود نشسته بود وسط کوچه. نمی شد بازی کرد. هرچی چخه کردیم و با توپ پلاستیکی و سنگ زدیم، نرفت غلام حسین رفت جلو. نفهمیدیم چی گفت، که گذاشت رفت.

کلاس هشتم بود. سال چهل و هشت، چهل و نه. فامیل دورشان با چند تا بچه ی
قد و نیم قد از عراق آواره شده بود. هیچی نداشتند؛ نه جایی، نه پولی. هفت هشت
ماه پا پی صندوق دار مسجد لرزاده شده بود. می گفت «بابا یه وام بدین به این
بنده ی خدا هیچی نداره. لا اقل یه سرپناهی پیدا کنه گناه داره.» حاجی هم می
گفت «پسرجون! وام میخوایی، باید یه مقدار پول بذاری صندوق. همین.» آن قدر
گفت تا فامیل پول گذاشتند صندوق. همه را بدهکار کرد تا یکی خانه دار شد.

سرراه مدرسه رفتیم کتاب فروشی. هرچی پول داشت کتاب خرید. می خواند؛ برای
دکور نمی خرید.

سال آخر دبیرستان بود. شب با مهمان غریبه ای رفت خانه شام به ش داد و حسابی
پذیرایی کرد. می گفت «از شهرستان آمده. فامیلی تهران نداره. فردا صبح اداره ی
ثبت کار داره. می ره» دلش نمی آمد کسی گوشه ی خیابان بخوابد.

دوست هاي هم دانشگاهيش را برده بود باغ دماوند. تابستان گرم و جوان هاي
شیطان. بايد بودي و مي ديدي چه بلایي سرخانه و زندگي آمد. آب بازي کرده بودند
همه ي رخت خواب هاي سفید و تمیز ماما زرد شده بود.

خيلى مواظب برادر كوچكش، احمد، بود. نامه مي نوشت، تلفن مي كرد، بيش تر
باهم بودند. حرف هاش را گوش مي كرد. گردش مي رفتند. در دل مي كردند.
هميشه مي گفت « فاصله ي سني بابا و احمد زياده . احمد بايد بتونه به يكي
حرفاشو بزنه . خيلي بايد حواسمون به درسو كاراش باشه.»

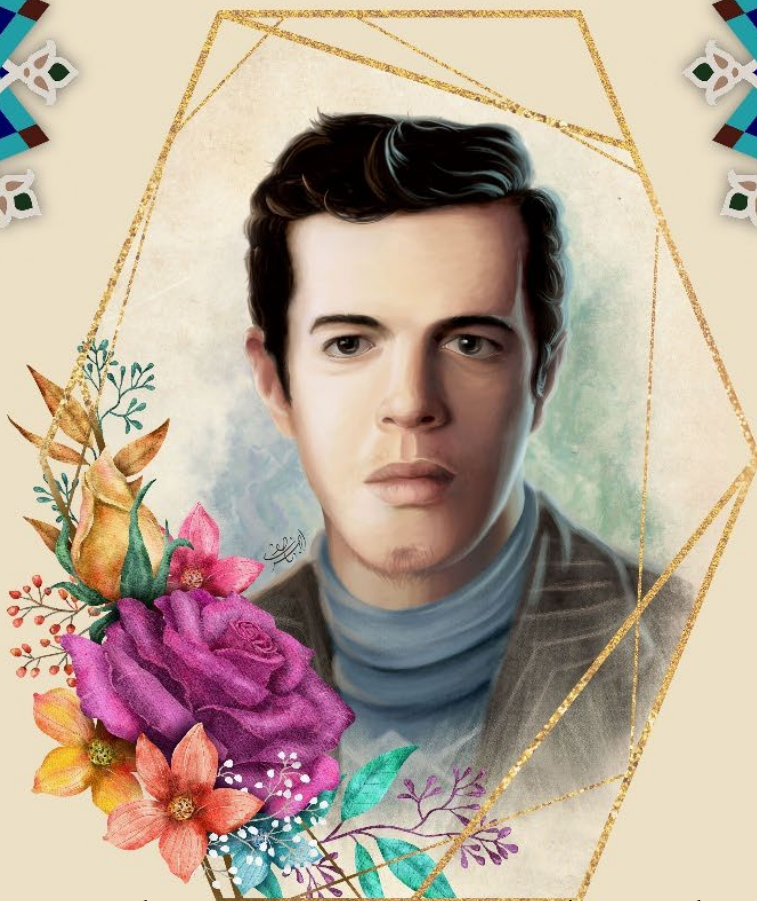
سرباز كه بود، دو ماه صبح ها تظاهر آب نمي خورد. نماز نخوانده هم نمي خوابيد.
مي خواست يادش نرود كه دوماه پيش يك شب نمازش قضا شده بود.

مامان و باباش دلشان مي خواست پشت سرش نماز بخوانند. هرچي مي گفتند،
قبول نمي كرد. خجالت مي كشيد.

حسین باقری

نزدیک ظهر بود. از شناسایی برمی گشتیم. از شب گذشته، چشم روی هم نگذاشته بودیم. آن قدر خسته بودیم که نمی توانستیم پا از پا برداریم؛ کاسه زانوهایمان خیلی درد می کرد. حسن طرف شنی جاده شروع کرد به نماز خواندن. صبر کردم تا نمازش تمام شد. گفتم: « زمین این طرف چمن دارد، چرا اینجا نماز نخواندی؟ »
گفت: « آنجا شاید صاحب زمین راضی نباشد. »

برگرفته از کتاب «یادگاران»



کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

بیست و دوی بهمن . پادگان شلوغ بود. سربازها قاطی مردم شدند. اسلحه خانه به هم ریخته بود. گلوله های خمپاره با خرج و چاشنی پخش زمین بود. دولا شد. جمع و جورشان که کرد، گفت «اگه یکیش منفجر بشه، کلی آدم تکه تکه می شن.» جعبه ها را که چیدند، با بقیه رفتند طرف دیگر پادگان.

از نماز جمعه ماجرای طبس را شنیدم . چون توی سرویس خبر روزنامه بود. صبر نکرده بود ؛ صبح زود با عکاس روزنامه رفته بود طبس.

روزها اول جنگ کسی به کسی نبود. از سوسنگرد که برمی گشتم، استان دار خوزستان را با حسن دیدم. نمی شناختمش . هرچی سؤال می کرد، من رو به استاندار جواب می دادم. همین طور که حرف میزد، اسم بعضی جاها را غلط می گفتم. خودش درستش را می گفت. تند تند هم از حرف هام یادداشت برمی داشت.

چهار ماه از جنگ می رفت. بین عراقی های محور بستان و جفیر ارتباطی نبود. حسن بعد از شناسایی گفت «عراقی ها روی کرخه و نیسان و سابله پل می زنند تا ارتباط

نیروهاشون برقرار بشه. منتظر باشین که خیلی زود هم این کارو بکنن.» يك هفته بعد، همان طور شد. نیروهاي دشمن در آن محور ها باهم دست دادن.

باشگاه گلف اهواز شده بود پایگاه منتظران شهادت . یکی از اتاق های کوچکش را با فیبر جدا کرد ؛ محل استراحت و کار. روی در هم نوشت « ۱۰۰٪ شناسایی، ۱۰۰٪ موفقیت.» گفت : «حتی با یه بی سیم کوچیک هم شده باید بی سیم های عراقی را گوش کنید. هرچی سند و نامه هم پیدا می کنید باید ترجمه بشه.» از شناسایی که می آمد ، با سرو صورت خاکی می رفت اتاقش . اطلاعات را روی نقشه می نوشت. گزارش های روزانه رانگاه می کرد.

ریزبه ریز اطلاعات و گزارشها را روی نقشه می نوشت. اتاقش که می رفتی ، انگار تمام جبهه را دیده باشی. چند روزی بود که دو طرف به هوای عراقی بودن سمت هم می زدند. بین دو جبهه نیرویی نبود. باید الحاق می شد و نیروها با هم دست می دادند . حسن آمد و از روی نقشه نشان داد.

خرمشهر داشت سقوط مي کرد. جلسه ي فرمانده ها با بني صدر بود. بچه هاي سپاه بايد گزارش مي دادند. دلم هري ريخت وقتي ديدم يك جوان كم سن و سال ، با موهاي تكو توكي تو صورت و اوركت بلندي كه آستين اش بلند تر از دستش بود كاغذ هاي لوله شده را باز كرد و شروع كرد به صحبت. يكي از فرماندهاي ارتش مي گفت «هركي ندونه ، فكر مي كنه از نيروهاي دشمنه.» حتي بني صدر هم گفت «آفرين !» گزارشش جاي حرف نداشت. نفس راحتی كشيدم.

ديدم از بچه هاي گردان ما نيست، ولي مدام اين طرف و آن طرف سرك مي كشد و از وضع خط و بچه ها سراغ مي گيرد. آخر سر كفري شدم با تندي گفتم « اصلا تو كي هستي ان قدر سين جيم مي كني؟» خيل آرام جواب داد «نوكر شما بسيجي ها.»

اولين بار بود كنارم خمپاره منفجر مي شد همه از ماشين پريدیم بيرون حسن گفت « رود خونه رابگيريد و بريد عقب، من مي رم ماشينو بيارم .» تانك هاي عراقي را قشنگ مي ديديم . حسن فرزند پريد پشت فرمان و دور زد . گلوله ي توپ و خمپاره بود كه پا به پاي ماشين مي آمد پايين. چند كيلومتر عقب تر، حسن با ماشين سوراخ سوراخ منتظرمان بود.



کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

سوار بلیزر بودیم. می رفتیم خط . عراقی ها همه جا را می کوبیدند. صدای اذان را که شنید گفت « نکه دار نماز بخونیم.» گفتیم : توپ و خمپاره می آد، خطر داره گفت «کسی که جبهه می یاد ، نماز اول وقت را نباید ترك كنه.»

به رضایی و باقری گفتم « نوارهایی که دادیم تا مکالمات بی سیم فرمانده ها را ضبط کنند ، پس ندادند. میگویند محرمانه ست. خب نیت ما ثبت لحظه لحظه ی جنگه .» حسن همان موقع گفت « اگه اینا مورد اطمینان اند ، چرا این کار را نکنن؟» از آن روز به بعد ، اسناد و مدارك و نقشه ها را بعد از هر عملیات می گرفتیم .

نزدیک خط دشمن گرا می دادم . گلوله ی توپ و خمپاره بود ك سوت می کشید و تند و يك ریز، مثل باران بهاری می بارید . خاکریز عراقی ها به هم ریخته بود. با دوربین نگاه کردم دو نفر، برانکار به دست، از خاکریز عراقی ها سرازیر شدند. حسن راشناختم . يك سر برانکار را گرفته بود، هی دولا راست می شد و به دو می آمد. اوج گرمای اهواز بود. بلند شد، دریچه کولر اتاقش را بست. گفت: به یاد بسیجی هایی که زیر آفتاب گرم می جنگند.

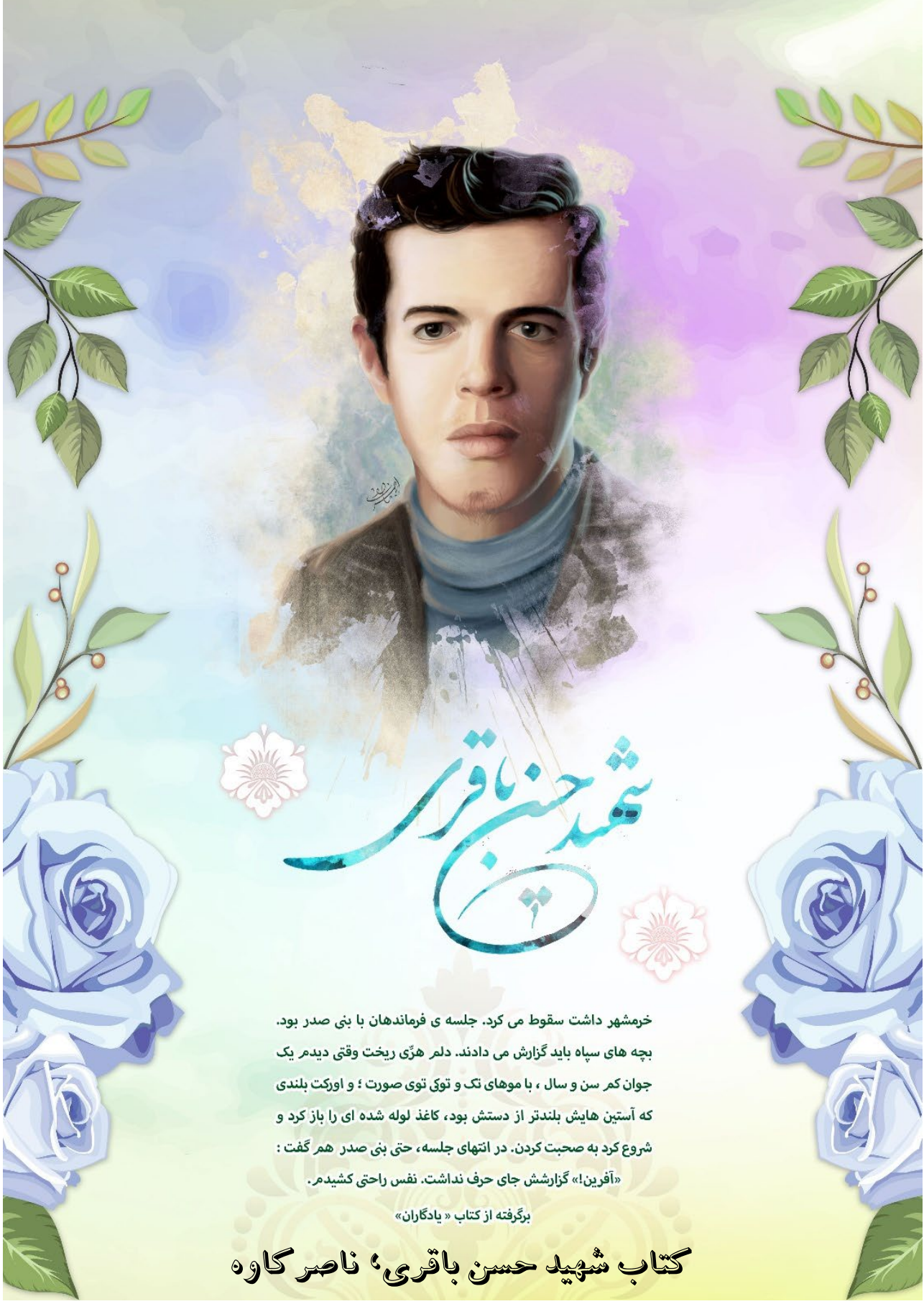
کنار هم نشسته بودند. سلام نماز را که داد، گفت «قبول باشه.» احمد دلش می خواست بیش تر با هم حرف بزنند. ناهار را که خوردند، حسن ظرف ها را شست. بعد از چایی، کلی حرف زدند. خندیدند. گفت «حسن بیا به مسئول اعزام بگیم ما می خواهیم با هم باشیم. می آیی؟» - باشه این طوری بیش تر با هم ایم. آقا جون مگه چی میشه؟ ما می خواهیم با هم باشیم. باکی؟ اون پسره که اون جا نشسته. لاغره. ریش نداره. مسئول اعزام نگاه کرد و گفت «نمی شه.» چرا؟ پسر جون! اونی که تو میگی فرمانده س. حسن باقریه. من که نمی تونم اونو جایی بفرستم. اونه که ما رو این ورو اون ورو می فرسته. معاون ستاد عملیات جنوبه.

کف اتاق توی یکی از خانه های گلی سوسنگرد نشسته بود. سه نفر به زحمت جا می شدند. نقشه پهن بود جلوش. هم گوشي بي سيم روي شانه اش به توپ خانه گرا می داد، هم روي نقشه کار می کرد. به من سفارش کرد آب یخ به بسیجی ها برسانم. به یکی سفارش الوار می داد برای سقف سنگرها. گاهی هم يك تکه نان خالی بر می داشت می خورد. عصري از شناسایی برگشت. می گفت «باید بستان رو نگه داریم. اگه این ارتفاع رو نگیریم و آفتاب بزنه، این چند روز عملیات یعنی هیچ» با این که خسته بود، دو ساعته چهار تا گردان درست کرد. خودش هم فرمانده یکی

از گردان ها . از سر شب تا صبح حسابي جنگيدند. چهار صبح بود که حسن را بي حال و نيمه جان بردند عقب. ارتفاع را که گرفتند خيال همه راحت شد.

نزدیک ظهر بود. از شناسايي برمي گشتيم. از ديشب تا حالا چشم روي هم نگذاشته بوديم. آن قدر خسته بوديم که نمي توانستيم پا از پا برداريم ؛ کاسه زانو هامان خيلي درد مي کرد. حسن طرف شني جاده شروع کرد به نماز خواندن . صبر کردم تا نمازش تمام شد. گفتم « زمين اين طرف چمنيه ، بيا اين جا نماز بخوان .» گفت « اون جا زمين کسيه، شايد راضي نباشه.»

جلسه داشتيم . بعضي ها دير رسيدند. باقري را تا آن روز نمي شناختم ديدم جواني بعد از خواندن چند آيه شروع کرد به صحبت . فکر کردم اعلام برنامه است. بعد ديدم قرص و محکم گفت « وقتي به برادرا مي گيم ساعت نه اين جا باشن، يعني نه و يك دقيقه نشه.» اصرار داشت. که پيام راديويي بفرستيم. اعلاميه بريзим توي عراقي ها اثر داشت. هر روز توي کرخه کور کلي عراقي تسليم مي شد.



شمس حسن باقری

خرمشهر داشت سقوط می کرد. جلسه ی فرماندهان با بنی صدر بود. بچه های سپاه باید گزارش می دادند. دلم هزّی ریخت وقتی دیدم یک جوان کم سن و سال ، با موهای تک و توی توی صورت ؛ و اورکت بلندی که آستین هایش بلندتر از دستش بود، کاغذ لوله شده ای را باز کرد و شروع کرد به صحبت کردن. در انتهای جلسه، حتی بنی صدر هم گفت : «آفرین!» گزارشش جای حرف نداشت. نفس راحتی کشیدم.

برگرفته از کتاب « یادگاران »

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

کارهای گردان را سپردم به معاونم . چند روزی رفتم پایگاه پیش حسن. مجروح بودم. حسن گفت: برو جبهه ی شوش ، پیش معاون عملیات. بگو باقری فرستاده. چند ماه بعد پیغام فرستادیا ببین حالا میتونی یه خط رو با یه تیپ فرماندهی کنی

رفتن و ماندن بچه های جبهه معلوم نبود. فقط سه نفرمان ماندیم. بعد از آن همه غذای جبهه، شام مامان حسن خوش مزه بود؛ باقالی پلو با گوشت. سیر که شدیم، هنوز کلی غذا باقی مانده بود. حسن می خندید که « من نمی دونم. باید یا بخورید، یا بریزید تو جیباتون ببرید.»

نمی شناختمش . گفت « نوبتی نگهبانی بدین . یکی بره بالای دکل ، یکی پایین ، پشت تیربار. یکی هم استراحت کنه.» به ش گفتم « نمی ریم. اصلا تو چه کاره ای؟» می خواست بحث کند. محلش نگذاشتیم. رفتیم. تا دیدمش ، یاد قضیه ی نگهبانی افتادم معرفی که می کردند بیش تر خجالت کشیدم. بعد ها هر وقت از آن روز می گفتم ، انگار نه انگار. حرف دیگری می زد.

چراغ اتاقش روشن بود. نشسته بود روی زمین. پاش را جمع کرده بود زیرش، دفتر را گذاشته بود روی پای دیگرش. اسم گردان ها و گروهان و جاهایی را که باید عمل کنندف جزء به جزء نوشت؛ طرح عملیات. دو دقیقه ای بالا تا پایین چند صفحه را پر کرد. به من گفت «طبق اینا سلاح و مسئولیت می دی.»

اگر بین بسیجی ها حرفی می شد می گفت «برای این حرف ها بهم تهمت نزنید. این تهمت ها فردا باعث تهمت های بزرگتری می شه. اگه از دست هم ناراحت شدید، دور کعت نماز بخوانید بگویند خدایا این بنده ی تو حواسش نبود من گذشتم تو هم ازش بگذر. این طوری مهر و محبت زیاد می شه. اون وقت با این نیروها میشه عملیات کرد.

سه تا تیپ درست کرده بود؛ کربلا امام حسین، عاشورا و چند گردان مستقل. پشت بی سیم به رمز می گفت «کربلا! امام حسین اومد؟ عاشورا! امام حسین تنها است. «برای جا به جایی نیروها از منطقه ی آهودشت به گرم دشت می گفت «آهو ها رو بفرستین اون جایکه هواش گرمه.» نیروی کارکشته که می خواست می گفت «کنسرو پخته بفرستین، نه خام.»

عملیات طریق القدس بود. بچه ها بی سیم پشت بی سیم می زدند که «کار گره خورده. چه کار کنیم؟» شب بود و معلوم نبود خط خودی کجاست، خط دشمن کجا است. منتظر کسی نشد. سوار ماشین شد و رفت طرف خط.

نصفه شب خبرهای جور واجور از جنوب سابله می رسید. صبر نکرد. تنها رفت. تصادفش هم از بی خوابی سه روزه اش بود. چیزی می گفت. گوشم را بردم دم دهانش.

نصفه شب خبرهای جور واجور از جنوب سابله می رسید. صبر نکرد. تنها رفت. تصادفش هم از بی خوابی سه روزه اش بود. چیزی می گفت. گوشم را بردم دم دهانش. کارپل سابله به کجا رسید؟ حسن جان! حالت خوب نیست. استراحت کن نه. بگو چی شد. می خوام بدونم.

بعد از عملیات، یک سطل گرفته بود دستش و فشنگ های روی مین را جمع می کرد. می گفت «حیفه اینا روی زمین بمونه، باید علیه صاحباش به کار بره.»



شهر حسن باقری

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

افسر رده بالاي ارتش عراق بود. بيست روز پيش اسير شده بود. با هيچ کدام از فرماندها حرف نمي زد. وقتي حسن آمد، تمام اطلاعاتي را كه مي خواستيم دو ساعته گرفت. بچه هاي به شوخي مي گفتند « جادوش كردي ؟ » فقط لبخند مي زد. مي گفت « به فطرتش برگشت. »

هي مي رفت و مي آمد . براي رفتن به خانه دو دل بود. يادش رفته بود نان بگيرد. به ش گفتم « سهميه ي امروز به دونه نان و ماسته . همينو بردار و برو. » گفت « اينو دادن اين جا بخورم ، نمي دونم زنم مي تونه بخوره يا نه. » گفتم « اين سهم توست. مي توني دور بريزي ، يا بخوري. » يكي دو باري رفت و آمد . آخر هم نان و ماست را گذاشت و رفت.

خيلي فرزند پوتينش را بست. نه شب بود. بايد مي رفت يكي از محور ها. گفتم « برادر حسن ! فرمانده يه محور، خودش مهر اعزام نيرو درست کرده. حرف من رو هم گوش نمي ده. چه كار كنم؟ » گفت « الان مي ريم. » گفتم « تا دارخوين سي كيلومتر راهه. فردا بريم. » گفت « الان مي ريم. » - بيدارش كن. هنز گيج خواب بود كه حسن

با تندي به ش گفت «مصطفي ! چرا ادعای استقلال مي كنيد؟ بايد زير نظر گلف باشيد. اون مهر رو بيار بينم.» مهر را كه گرفت، داد به من . خودش رفت اهواز.

رخت خوابش دو تا پتو سربازي بود. همينطور كه دراز كشيده بود، با صدای بلند مي خنديد. يه كمی يواش تر. بغل دستتون اتاق فرمان دهيه . بابا عراقي ها اومده اند تو مملكت ما مي خندن، ما سر جا مون نميتونيم بخنديم؟

تركش ها كه به آب مي خورد، ماهي ها مي آمدن بالا. تقريبا هر روز بساط ماهي كباب به راه بود. ماهي دشتي از سقف سنگر آويزان بود. بوي ماهي كه به گربه خورد ، روي دوتا پا بلند شد. بدنش را حسابي كش داده بود. حسن هم دوربين عكاسي گردنش بود، عكسش را انداخت. زير شيشه ي ميزش عكس هاي قشنگي داشت، همه كار خودش . انگار كارت پستال .

نوشتن ياد داشت روزانه را اجباري کرده بود. مي گفت « بنويسيد چه كارهايي براي گردان، تيپ واحد و قسمتتون كرديد. اگه بنويسيد، نفر بعدي كه ميآد مي دونه چه خبره. ان موقع بهتر مي تونه تصميم بگيره.»

گزارش هاي شناسايي رفت بچه ها را با دقت مي خواند . يك جاهايي خط مي كشيد و چيزهايي مينوشت. گفت « اين جا نوشتي از دست چپ تيراندازي شد. يعني چپ خودت يا دشمن؟ شما روبه روي هم ديگه ايد، بايد از قطب نما استفاده كنيد. سعي كنيد جهت ها را از روي قطب نما بنويسيد.»

تعداد نفرات هر تيپ ، گرداتن، گروهان و دسته رانوشت. با توپ و تانك غنيمي هم گردان زرهي درست كرد. ده دوازده تا گردان ، شد بيست تا تيپ . مي گفت «براي تازه واردهاي جنگ هم جزوه ي آموزشي مي خواهيم.

نيروها بايد تشكيلا تي فكر كنند. بسيجي هايي كه بر مي گردند شهر بايد گروهان و گردان هر مسجد رادرست كنند اعزام مجدد ها هم بايد برگردند به يگان هاي خودشان، مثل مسافري كه برمي گردد به خانه ش. اين طوري سازمان رزم درست و حسابي داريم.»

فرمان ده يكي از لشكرهاي ارتش بود. طرح هاي حسن را كه ميديد. مي گفت « اين باقري انگار چند سال دانشكده ي افسري بوده. طرح هاش كلاسيكه. حرف نداره.»

امام خمینی(ره) پس از شهادت حسن
باقری به‌روی عکس وی نوشتند: خداوند
شهید شب‌زنده‌دار ما را با شهدای صدر
اسلام محشور فرماید...

دفاع مقدّس وسیله‌ای شد برای اینکه
استعدادهای مکنون در انسان‌ها، به
شکل عجیبی بروز کند. مثلاً شهید "حسن
باقری" بلاشک یک طراح جنگی است.
کی؟ در سال ۶۱؛ کی وارد جنگ شده
است؟ در سال ۵۹... این مسیر حرکت از
یک سرباز صفر به یک "استراتژیست
نظامی"، یک حرکت بیست ساله، بیست
و پنج ساله است؛ این جوان در ظرف دو
سال این حرکت را کرده است!...

"اینها معجزه‌ی انقلاب است."

رهبر معظم انقلاب اسلامی ۹۲/۹/۲۵

سرلشگر شهید، حسن باقری (افشردی)
مستول اطلاعات و جانشین نیروی زمینی
سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

باقری
حسن
شهید

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

چند تا بسیجي کنار جاده منتظر ماشین بودند. حسن گفت «ماشینو نگه دار اینا رو سوار کنیم.» به شان گفت «اگه الان فرمان دھتون رو مي دیدید، چي مي گفتید؟» یکیشان گفت «حالا که دستمون نمي رسه، اما اگه مي رسيد مي گفتيم آخه خدارو خوش مي ياد تو اين گرما پياده بریم؟ تازه غذاهايي که برامون مي آرن اصلا خوب نيستو...» حسن با خنده گفت «مي گم رسيدگي کنن. ديگه؟» آن ها هم مي گفتند و مي خنديدند. به مقررشان که رسيديم، پياده شدند رفتند.

مقدمات عمليات فتح المبين را مي چيد. از بس ضعيف شده بود زود از حال مي رفت. سرم که مي زدند، کمي جان مي گرفت و پا مي شد. کمي بعد دوباره از حال مي رفت، روز از نو روزي از نو.

بچه ها خسته بودند، خط هم شلوغ. بسیجي سن و سال داري بود. به بهانه ي بردن مجروح، راه افتاد برود عقب. حسن سرش داد زد «هي حاجي! کجا؟ ننه ات را مي خواي؟ اگر دلت شير مي خواد، بگم برات بيارن.» طرف خنده اش گرفت. حسن را بغل کرد و برگشت خط.

از خستگي هر کس طرفي ولو بود. از خط برگشته بودند و منتظر برگه هاي مرخصي حسن وسط آسايشگاه با صدای بلند گفت « برادرا! فرمان ده عمليات جنوب اومده ، مي خواد صحبت کنه . همه تو محوطه جمع شيد ! » به هم مي گفتند «اين همونيه که بيدارمون کرد. پس کو فرمان ده عمليات جنوب ؟ » بعد از حرف هاش ، بچه ها قيد مرخصي رفت را زدند و شدند نيروي احتياط.

زمين زير گلوله هاي توپ مي لرزيد . رو به رو ؛ رديف تانك هاي عراقي . گوشه ي خاکريز با چند تا بسيجي نشست دعاي توسل خواند.

امام صادق اشاره مي کرد، اصحابش مي رفتند توي تنور داغ . بسيجي ها هم اين جوري اند . منطقه ي دشمنه ، تاريخه ، سي كيلومتر پياده روي داره ، با همه ي موانع اما بسيجي ها مي رن . هر جا حرف بسيجي ها بود، مي گفت «اين ها پديده ي جديد خلقتند.»

پشت بيش تر نامه هايي که مي رسيد نوشته بود «اهواز _ گلف _ حسن باقري .»
بچه هايي که مرخصي مي رفتند خيلي براش نامه مي نوشتند.

دیشب رفته بودند شناسایی . امشب می گفتند « دیگه نمی ریم. فرماده گردان گفته یه شب برید ، اونم برای این که شب حمله گردان رو ببرید.» سرشان داد کشید « پس فردا عملیات داریم. حرف گردان و تیپ نیست، حرف اسلامه. شما شرعا مسئولید امشب هم خلاف کردید نرفتید. برید واقعا استغفار کنید. حالا پاشید زودتر راه بیفتید، به بچه ها برسید!»

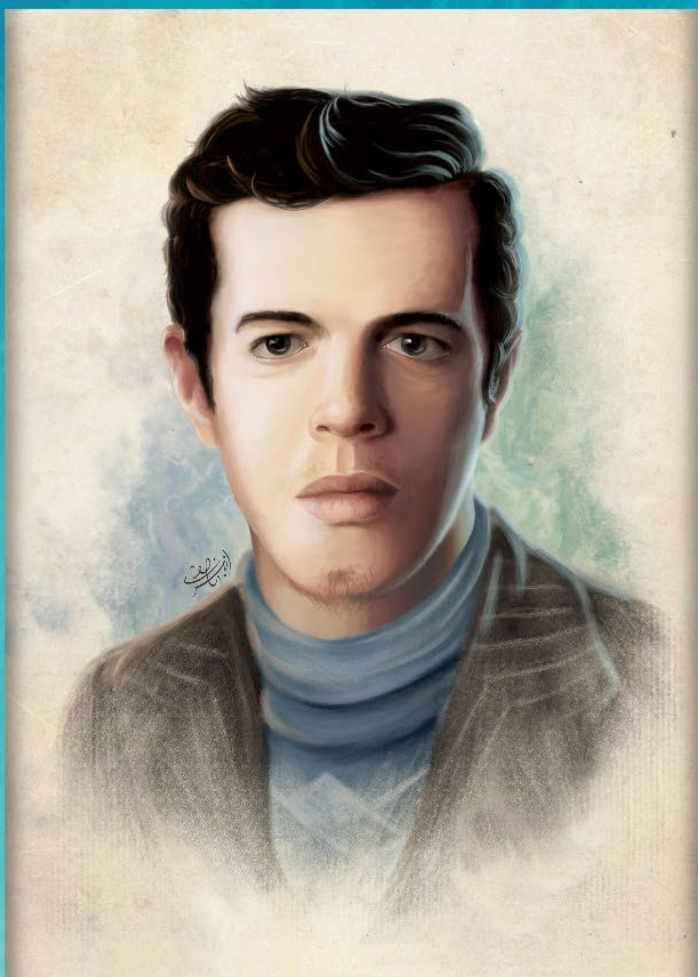
حسن به ش گفته بود برو خط ، ولی تازه بیدار شده بود و خواب آلود حرف می زد. از دستش عصبانی بود. می گفت «چی به ت بگم ؟ اعدامت کنم ؟ یا گوشت رو بگیرم بگم آقا برو گم شو؟ چه قدر بگم فلانی برو دنبال فلان کار ؟ وقتی نمی رید، خودم مجبورم برم. هی باید بگم آقای ایکس برو با آقای ایگرگ هماهنگی کن. تو رو به امام زمان باهم بسازید ! تو کوتاه بیا. بذار بگن فلانی کوتاه اومد . اصلا بابا ما به بهانه ی جنگ وگردان و خاک ریز باهم رفیق شدیم تا هم دیگه رو بسازیم.»

تیر بار عراقی ها همه را کلافه کرده بود. آمده بود پشت خاکریز نقشه را پهن کرده بود و فکر می کرد. کسی باور نمی کرد فرماده لشکر آمده باشد خط.

مي گفت «فرمان ده تيپ گفته توپ صد و هفت نداريم كه بديم . حالا چه كار كنيم؟»
تند گفت «يعني چي كه نداريم؟ اگه مي خوان گربه برقصونن، ما هم بلديم. بابا
جنگه ، سمج باشين. برو به اون فرمانده پدر سوخته بگو اگه ندي ، گردان براي
عمليات نمي آرم .اون وقت بين داره بده يا نه؟»

برگشتني موتورش خراب شد. بيابان و گرما كلافه ش كرده بود. بايد زودتر فرم هاي
شناساييش را مي نوشت. حسن گزارش را كه مي خواند ، زير چشمي نگهش كرد.
برگه ها را پس داد و گفت «معلومه خسته بودي . دوباره بنويس ، ولي اين دفعه با
حوصله ، با دقت.»

از سنگرش خوب مي شد، عراقي ها را شناسايي كرد. ولي دو پاش را كرده بود توي
يك كفش كه « نه . نمي شه .» جوشي شدم داشتم مي گفتم « بابا! اين فرماده
دهته حسن...» ، كه آستينم را كشيد و گفت «ولش كن! مي ريم يه جا ديگه بذار
راحت باشه.»



عصر بود که از شناسایی آمد. انگار با خاک حمام کرده بود.
از غذا پرسید؛ نداشتیم. یکی از بچه ها تندی رفت از نزدیکی
شهر چند سیخ کوییده گرفت. کباب ها را که دید، داد زد:
«این چیه؟» زد زیر بشقاب و گفت: «هر چی بسیجی ها
خوردن، از همون بیار؛ اگر نیست، نون خشک بیار»

برگرفته از کتاب «یادگاران»

کتاب شهید حسن باقری باقری کاوه

عصر بود که از شناسایی آمد. انگار با خاک حمام کرده بود. از غذا پرسید. نداشتیم. يك از بچه ها تندي رفت ، از نزدیکی شهر چند سیخ کوبیده گرفت . کباب ها را که دید داد زد « این چیه ؟ » زد زیر بشقاب و گفت « هرچی بسیجی ها خورده ، از همون بیار. نیست، نون خشک بیار. »

از کردستان آمده بودند. حسن نقشه را به دیوار زد و شروع کرد « این جا بلتای پایین این بلتای بالا ، اینم دهلیز شاوریه ... » متوسلیان با دست یواش به همت زد و جوری گفت که باقری بشنود حاجی ! اینا رو نقشه می جنگن یا رو زمین ؟ » بردشان منطقه و گفت اینجا غرب نیست . تپه و قله هم نداره. زمین صافه. بچه های شناسایی چند ماه وقت گذاشتن تا این نقشه های يك پنجاه هزارم رو درست کردند. حساب کار دست شان آومد که جنوب چه طوری است.

- پیش نهادشان برای آزادی خرمشهر ، جنگ شهری و کوچه به کوچه بود . حسن گفت « نه. اول شهر را محاصره می کنیم، بعد عراقی ها را تو خناب اسیر می کنیم. » صف طولانی اسرا رد می شد؛ روی دست هاشان زیر پوش های سفید.

ده روز پيش گفته بود جزيره را شناسايي كنند ، ولي خبري نبود. همه ش مي گفتند
 ((جريان آب تنده ، نمي شه رد شد. گرداب كه بشه، همه چيز رو مي كشه تو خودش.
 « - خب چه بكنيم؟ مي خوايد بريم سراغ خدا بگيم خدايا آب رو نكه دار؟ شايد خدا
 روز قيامت جلوت رو گرفت، پرسيد تو اومدي ؟ اكه مي اومدي ، كمك مي كرديم. اون
 وقت چي جواب مي دي؟ - آخه گرداب كه بشه... همه ش عقلي بحث مي كنه. بابا
 تو بفرست، شايد خدا كمك كرد.

بهايه مي آور. امروز و فردا مي كرد. مي گفت ((من اكه الفباي توپ رو نمي دونم ، نمي
 تونم ادعا كنم توپ راه مي اندازم.)) حسن از دستش كلافه شده بود. عصباني
 گفت ((برو بين اينايي كه الفباي توپ رو بلدند، از كجا ياد گرفتند. الفبا نداره كه تو
 هم . گلوله رو بنداز توش، بزن ديگه . حالا فكر كرده قضيه يه فيثاغورثه!))

- آخه بايد بدونم مكانيسمش چيه ؟ چند نفري كه بودند خنده شون گرفت. حسن
 ريز خنديد ((مكانيسم مال شيرينيه ، بابا . قاطي نكن.))

با اين كه بچه هاي شناسايي تي تيش ماماني نبودند، اما تاول پاها خيلي اذيتشان
 مي كرد. حسن با سوزن تاول هاشان را تركاند. گفت ((باند پيچي كنيد. شب دوباره
 بايد بريد شناسايي.))

تو يکي از اتاق هاي سه در چهار تاريک گلف جلسه داشتند. متوسليان ، خرازي ، رداني پور و همت و ... خيلي سرو صدا مي کردند. از تدارکات بگير تا طرح عمليات و گله از آموزش بسيجي ها . حسن به شان گفت « مي خوايد بريم آمريکا از تکاورايي آموزش ديده ي قوي هيکلشون براتون بياريم؟ بابا بايد با همين بچه بسيجي هاي شهري و دهاتي کار کنيد. اگه مي تونيد، اين ها را بسازيد. » فقط حسن حريف شان بود.

بچه ها از اين همه جابه جايي خسته شده بودند. من هم از دست بالايي ها خيلي عصباني بود. به حسن گفتم « ديگه از جامون تڪون نمي خوريم، هرچي مي شه ، بشه . بالاتر از سياهي كه رنگي نيست.» حسن خيلي شمرده گفت «بالاتر از سياهي سرخي خون شهيده كه رو زمين مي ريزه.» گفتم «خسته شديم قوه محرکه مي خوايم.» دوباره گفت «قوه محرکه خون شهيده.»

يك روز قبل از اذان صبح رفتم وضو بگيرم. ديدم تنهائي دستشويي هاي مقرر مي شست. گاه هم ، دور از چشم همه ، حياط را آب و جارو مي زد.

خرمشهر رو به رومان بود. نصفه هاي شب با حسن از كارون رد شديم. به چند قدمي گشتي هاي عراقي رسيديم. حسن با دقت سنگرها و جابه جايي دشمن راديد. گفت «مثل اينكه هيچ تغييرى نداده ن.» «گفتم» «پس بار اولت نيست كه مي آيي اين جا؟» گفت «نه. از عمليات فتح المبين دارم مي آم و مي رم. الان خيالم راحت شد، معلومه هنوز متوجه جابه جايي هاي ما نشدند. عمليات بيت المقدس را بايد زود تر شروع كنيم.»

تلك عراقي هاي نزديك پل خرمشهر شديد بود و فرمانده خط با حسن چند متر عقب تر، توي يك گودال، گرم بحث. آقا من مي گم همه برگردند عقب. بابا تو برو قرارگاه، جاي من. فرماندهي تپ با خودم. همه همين جا مي مونيم. جنگ خلاصه شده تو همين محور. اگه عقب بياييم كه يعني شكست عمليات.

گنبد سوراخ سوراخ مسجد جامع خرمشهر ديده مي شد. تانك و نفر برهاي عراقي سالم تو بيابان جا مانده بود. بچه ها مي خواستند غنيمت بگيرندشان، حسن پشت بي سيم گفت «همه شو آتيش بزنيد. دود و آتيش ترس عراقي ها را چند برابر مي كنه. زود تر عقب نشيني مي كنند.»

ما با ولایت زنده ایم

تا زنده ایم رزمند ایم

@ehayat
هیات



هیأت ولایت کابل اسلام



کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

به دو مي آمد قرارگاه ، بي سيم را برمي داشت ، وضعيت را مي پرسيد و مي رفت.
موقع عمليات خواب و خوراك نداشت. گرسنه كه مي شد، هرچه دم دست بود مي
خورد؛ برنج سرد يا نصف كنسروي كه يك گوشه مانده ، يا نان خشك و مربا.

همهمه فرماندهان در قاركه بلند بود كه «عمليات متوقف بشه.» حسن يك دفعه
قرمز شد و با عصبانيت داد زد «خجالت نمي كشيد ؟ بيست روزه كه به مردم قول
داديم خرمشهر آزاد مي شه. ما تا آزادي خرمشهر اين جايم.» پس فردا خرمشهر آزاد
شده بود.

فرم گزارش را كه خواند ، گفت « آقا جون وقتي مي گم خودت برو شناسايي ، بايد
خودت بري ، نه كس ديگه اي رو بفرستي.» نمي دانم از كجا فهميده بود كه خودم
نرفته ام شناسايي .

بعضي ها خسته كه مي شدند ، جا مي زدند. از محل خدمتشان شاكي بودند . حسن
به شان مي گفت « مي خواي تو بيا جاي من فرماندهي ، من مي رم جاي تو .
خوبه؟» طرف ديگر جوابي نداشت . سرش را مي انداخت مي رفت.

من تو اعزام نیرو بودم. دم وضو خانه . خیلی وقت ها موقع اذان می دیدم آستین هاش را بالا زده و روی صندلی کنار در نشسته . می گفت « بچه ها مواظب باشید ! مشتری های شما همه بسیجی اند. یه وقت تند باهاشون حرف نزنید.»

حرفشان این بود که قرارگاه برنامه ریزی درست و حسابی ندارد. نیرو را مثل مهره ی شطرنج جا به جا می کند . می گفتند « نیرو مگر چه قدر توان داره ، بچه ها مرخصی می خوان. منطقه باید تعیین تکلیف کنه.» از دستشان عصبانی بود. تیپ و لشکر مگه وزارت خونه ست؟ بابا هیچ کس غیر از خودتون جنگ رو پیش نمی بره . اگه فکر می کنین منطقه می گه قضیه رو بررسی می کنیم و کادر می فرستیم، نه خیر هیچ چی نمی شه . محکم می گم باید برگردید و خودتون کارها رو درست کنید . همین.»

ساعت دو سه نصفه شب بود. کالک را گذاشت و گفت « تا صبح آماده ش کنید.» کمی مکث کرد و پرسید « چیزی برا خوردن دارید؟» گوشه ی سنگر کمی نان خشک بود همان ها را آب زد و خورد.

همه کارهاش تند و تیز بود. حتی رانندگی کردندش . به دژبانی که رسیدیم ، به من اشاره کرد و خیلی جدی گفت « فرماده عملیات جنوبه .» دژبان در را باز کردند. وقتی رد شدیم ، باز شوخی و خنده اش شروع شد. « فرمان ده عملیات جنوب.»

خودش رفته بود سرکشی خط . خاک ریز بالا نیامده ، لودر پنچر شده بود. سراغ فرمانده گردان را هم از ستاد لشکر گرفت. خواب بود. یعنی چی که فرماده گردان هفت کیلومتر عقب تر از نیروها شه؟ اگر قراره گردان با بی سیم هدایت بشه، از مقر تیپ این کاررو می کردیم. وقتی فرمانده گروان از پشت بی سیم می گه سمت راست فشاره ، فرمان ده گردان باید با گوشت و خورش بفهمه چی می گه . باز توقع داریم خدا کمک کنه. این جواری نمی شه. فرمانده گردان باید جلوتر از همه باشه.»

از پشت خط باید فرماندهی می کرد. اما قرارا که برده بود توی خط. بچه ها نرسیده بودند. پشت خاکریز ، یک گردان هم نمی شدیم. هم با کلاش تیراندازی می کرد، هم با بی سیم حرف می زد.

تانك هاي عراقي داشتند بچه ها را محاصره مي کردند. وضع آن قدر خراب بود که نيروها به جاي فرمانده لشکر مستقيما به حسن بي سيم مي زدند. همين الان راه مي افتي، مي ري طرف نيروها ، يا شهيد مي شي يا با اونا برمي گردي. خيلي تند و محکم مي گفت. - اگه نري باهات برخورد مي کنم . به همه ي فرماده ها هم مي گي آرپي جي بردارند مقاومت کنن. فرمانده زنده اي که نيروهاش نباشن نمي خوام.

اگر هوا روشن مي شد، بچه ها درو مي شدند. همه شان از خستگي خواب بودند. با سرو صدا بچه ها را بيدار کردند. باقري و رشيد دست و پاي بعضيشون رو مي گرفتند که از سنگر بذارن بيرون. بيدار که مي شدند مي گفتند «وسايلمون؟». حسن مي گفت «شما برين عقب، يه کاريش مي کنيم.» رنگ صورتش پريده بود. اشک مي ريخت . مدام مي گفت «من فردا جواب مادراي اينارو چييدم؟»

«نمي شه» تو کار نياري. زمين باتلاقيه که باشه بريد فکر کنيد چه طور ميشه ازش رد شد. هر کاري راهي داره.

توپش پر بود. هه ش مي گفت « من با اين کار نمي کنم. اصلا هيچ کدومشون رو قبول ندارم. هرچي نيوي با تجربه ست ، گذاشتن کنار . جواب سلام نمي دن به آدم.» آرام که شد حسن به ش گفت « نمي توني همچين حرفي بزني. يا بگي حالا که آقاي ايكس شده فرمانده ، ما نستيم. اگه مي خواي خدا توفيق کارهات رو حفظ کنه، هيچ کاري به اين کارا نداشته باش. اگه گفتن برید کنار، مي ريم . خدا گفت چرا رفتي؟ مي گيم آقاي ايكس مسئل بود گفت برو، رفتيم .» ديگه عصباني نبود. چيزي نگفت . پا شد و رفت.

گردان محاصره شده بود. تانک ها ازروي بچه ها رد شدند. فقط هشتاد نفر برگشتند . عصباني عصباني بود. مي گفت « مگه نگفتن اون گرداني که هشت كيلومتر پيش روي کرده ، سريع بگين بياد عقب؟ گفتيد اومده . چرا فرمانده لشکر و گردان اجتهاد مي کنن گردان بمونه ؟ عمليات تموم شد، يه کلمه به ما نگفتيد بابا اين گردان محاصره س . ما مي گيم ساعت نه و نيم اسم رمز رو مي گيم . نگو دو ساعت و نيم گذشته ، نيرو حرکت نکرده ؛ شما هم لازم نمي بيني يه اطلاع بدي . چه قدر تا حالا گفتيم گزارش اشتباه برامون مسئله داره؟» چند لحظه اي هيچ کس حرفي نمي زد . همه ساکت بودند. گفت « از وقتي اين خبر رو شنيدم ، به خدا کمرم شکسته .»



کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

عملیات رمضان تازه تمام شده بود. همه خسته بودند . حسن وسایلش را می گشت ؛ دنبال چیزی بود . گفتم « چي مي خوايي؟ » گفت « واکس . می خوام کفشامو واکس بزنم، باید بریم جلسه . »

سی چهل درصد نیروهای تیپ شهید شده بودند؛ بقیه هم می خواستند برگردند. این جوری همه باید عوض می شدند؛ چه ستاد، چه طرح و برنامه و چه مهندسی. حسن گفت « خب ، کی می مونه تو تیپ ؟ این طوری باید هر سه ماه یک تیپ درست کنیم، که فقط اسمش تیپه . بابا! جنگیدن موقتی نیست . باید با جنگ اخت شد. جنگیدن برای سپاه واجب عینی صد درصده به تک تک شما هم احتیاجه . کادر تیپ باید ثابت باشه. غیر از این راه دیگه ای نیست. »

رفته بودیم شناسایی . فاصله ی ما با نفربرهای عراقی کمتر از صد متر بود. از بالای خاکریز خط عراقی ها را نگاه می کردم . هرچه می دیدم، می گفتم . یک دفعه حسن گفت « زود بیا پایین بریم » شصت هفتاد متر دور نشده بودیم که یک خمپاره خورد همان جا .

بايد مي رفت تهران . فرمانده ها جلسه داشتند. خانمش را بردند بيمارستان. هرچه گفتم « بمان، امروز پدر مي شي. شايد تو را خواستند.» گفت «خدايي كه بچه داده، خودش هم كاراش رو انجام مي ده.»

طرف وقتي رسيد كه دفتر مخابرات بسته بود. حالش گرفته شد . با اخم و تخم نشست يك گوشه . چرا اينقدر ناراحتي. چي شده ؟

- اومدم تلفن بزنم. مي بيني كه بسته اس. خوب يا بريم از دفت فرماندهي تلفن كن. فرماندهت دعوا نكنه. برات مشكل دست مي شه ها. نه ، تو بيا . هيچي نمي گه . دوستيم باهم.

مي گفت « مسئل تداكتم. اگهنروم بچه ها كارشون لنگ مي مونه.»

- نگران نباش . مي رسونمت. تو چه كار مي كني اين جا ؟ اسمت چيه ؟ - باقر .
راننده ي فرمانده ام . بچه ي ميدون خراسونم. اسم تو چيه ؟ بچه ي كجايي ؟
- مهدي. منم بچه ي هفده شهريورم. پس بچه محليم.

كلي حرف زدند، خنديدند. وقتي مي خواست پياده بشه ، بهش گفت « اخوي ، دعا كن ما هم شهيد بشيم.»

حسن مزه مي ريخت . با بگو و بخند صبحانه مي خردند . مي خواست عكس بگيره . به جعفر گفت « بذار ازت يه عكس بگيرم ، به درد سر قبرت مي خوره .» بعد گفت « ولي دوربين كه فيلم نداره.» - آخه مي گي فيلم نداره . اون وقت مي خوي ازم عكس بگيري؟ گفت « خوب اسلايد مي شه براي جلو تابوت . خيلي هم قشنگ مي شه.»

داشتم براين نماز ظهر وضو مي گرفتم ، دست ي به شانه ام زد . سلام و عليك كرديم . نگاهی به آسمان كرد و گفت « علي ! حيفه تا موقعي كه جنگه شهيد نشيم . معلوم نيست بعد از جنگ وضع چي بشه . بايد يه كاري بكنيم .» گفتم « مثلاً چي كار كنيم؟» گفت « دوتا كار ؛ اول خلوص ، دوم سعي و تلاش .»

دير مي آمد ، زود مي رفت وقتي هم كه مي آمد چشم هاش كاسه ي خون بود . نرگس براي باباش ناز مي كرد . تا دير وقت نخواييد . گذاشتش روي پاش و بابايي خوند تا مي خواست بگذاردش زمين ، گريه مي كرد . هرچي اصرار كردم بچه رابده ، نداد . پدر و دختر سير هم ديگرا ديدين .

فرمانده هاي تيپ ها بودند؛ خرازي ، زين الدين ، بقايي و.... حرف هاي آخرا زدند و شب حمله مشخص شد. حسن شروع كرد به نوحه خواندن. وقتي گفت « شهادت از عسل شيرين ترست » هق هقش بلند شد. نشست روي زمين و زار زد. از اول روضه رفته بود سجده . كف سنگر سه تا پتو انداخته بودند. سر كه برداشت از اشك ، تا پتوي سوم خيس شده بود.

۹۶ باران تندي مي باريد. خيس آب شده بود. آب رود خانه تا روي پل بالا آمده بود. بچه ها بايد براي عمليات رد مي شدند. خودش آمده بود پاي پل ، بچه ها را يكي يكي رد مي كرد.

مثل هميشه صبح زود نرفت . ناخن هاي نرگس را گرفت. سر به سرش گذاشت و بازي كرد. مي گفت « بين پدر سوخته چه قدر شيرين شده. خودشو لوس مي كنه .» يكي دوبار رفت بيرون، دوباره برگشت . چند تا كاست داد و گفت « حرف هاي خوبي داره. گوش كن، حوصله ات سر نمي ره.» هميشه مي گفتم « به دوستان بگو اگه شهيد شدي، من اولين نفري باشم كه با خبر مي شم.» از صبح اخبار گوش نكرده

بودم . دوستم تلفن کرد و گفت « اخبار گفته چند نفر شهید شدند. اسم مجید بقايي رو هم گفتن. نفر اول را نشنیدم کیه .» نخواستم باور کنم نفر اول غلام حسين است.

روزهاي آخر بيش تر کتاب « ارشاد » شيخ مفيد را مي خواند . به صفحات مقتل که مي رسد، هاي هاي گريه مي کرد. هرچه گفتند «تو هم بيا بریم دیدن امام» گفت « نه، پیام برم به امام بگم جنگ چي ؟ چي کار کردیم ؟ شما برید، من خودم تنها مي رم شناسايي « گلوله ي توپ که خورد زمين ، حسن دستي به صورتش کشيد . دو ساعتی که زنده بود، دائم ذکر مي گفت. فکر نمي کردم که ديگه اين صدا را نشنوم.

بلند بلند گريه مي کردند . دخترش را که آوردند، گريه ها بلند تر شد. شانه هاي فرمانده سپاه مي لرزيد. بازوش را گرفتم گفتم « شما با بقيه فرق دارين. صبور باشين.» طاقتش طاق شد . گفت «شما نمي دونين کي رو از دست داديم. باقري اميد ما بود، چشم دل واميد ما....»

تا رکعت دوم با جماعت بود. نماز تمام شد، اما حسن هنوز وسط قنوت بود.



شهید صیاد شیرازی: محبت حسن به دلم نشست

پس از عملیات موفق شکست حصر آبادان، تعدادی از فرماندهان ارتش و سپاه در یک هواپیمای سی ۱۳۰ قصد بازگشت داشتند که هواپیمای آن‌ها در نزدیکی تهران سقوط کرد و همه آن‌ها به شهادت رسیدند. این حادثه موجب جابجایی در بعضی مسئولیت‌ها شد و سرهنگ علی صیاد شیرازی، فرماندهی نیروی زمینی ارتش را بر عهده گرفت. از سوی دیگر، پس از تعویض چند فرمانده، محسن رضایی از سوی امام خمینی (ره) به فرماندهی سپاه پاسداران منصوب شد. امیر شهید علی صیاد شیرازی، فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش روایت کرد: «حسن باقری بسیار دلسوز، پرتحرک، علاقه‌مند و با انگیزه برای انجام ماموریتش در جبهه بود.

دقیق و زیرک بود و با استعدادی که داشت، بعد از مدتی کوتاه یکی از چهره‌های شاخص و موثر قرارگاه کربلا شد. در سال ۵۹ درگیری‌هایی با بنی صدر خائن پیدا کردم و از مسئولیت فرماندهی کردستان برکنار شدم. خدا توفیق داد، از این فرصت استثنایی استفاده کردم و در طرح و عملیات سپاه شروع به همکاری کردم. برای بررسی و شناسایی منطقه خوزستان، به جبهه رفتم. وارد مقر سپاه در گلف شدم. در اتاق عملیات با برادران سپاه صحبت می‌کردیم. برادر جوانی وارد جلسه شد و خواست مرا به منطقه توجیه کند که همان حسن باقری بود. از همان لحظه آشنایی، محبت او به دل ما رفت و یک احساس احترام نسبت به او کردم. در رابطه با قدرت مدیریت او همان قدر کافی است بگویم که ایشان در مسئولیت‌های حساس، بخش عمده‌ای از صحنه عملیات را به دست می‌گرفت و با استعداد و شایستگی که داشت، این کار را به خوبی انجام می‌داد.»



شهید همت: استفاده از نقشه در شرح عملیات

سردار شهید محمدابراهیم همت، فرمانده لشکر ۲۷ محمدرسول الله (ص) در دوران دفاع مقدس روایت کرد: «تازه می‌خواستیم تیپ حضرت رسول (ص) را تشکیل دهیم. جلسه‌ای در سپاه دزفول بود. در این جلسه، نشسته بودیم. نقشه‌ای روی دیوار بود که برادر حسن پای نقشه رفت و شروع به صحبت کرد. برادرمان حاج احمد متوسلیان رو به من کرد و گفت: حاجی، این‌ها روی نقشه می‌جنگند یا روی زمین! این‌ها برای ما که در غرب کشور و کردستان کمتر از نقشه استفاده می‌کردیم، جا نیافتاده بود.»

شهید معینیان: جلسات فرماندهی بدون حضور شهید حسن باقری ناقص بود!؟
پس از پایان عملیات طریق القدس، بلافاصله طراحی برای عملیات بعدی آغاز شد. این بار نوبت آزادسازی سرزمین‌های غرب دزفول و شوش بود. او یکی از افراد فعال در جلسات طراحی عملیات بود. سردار شهید حمید معینیان، مسئول وقت اطلاعات عملیات قرارگاه کربلا روایت کرد: «جلسات مهم فرماندهی، بدون حضور حسن باقری ناقص بود. هر وقت او شرکت نمی‌کرد، می‌دانستیم جلسه ناقص است. چون مهم‌ترین قسمت جلسه، دادن گزارش از وضع موجود بود و این کار، تنها از حسن باقری ساخته بود. کسان دیگری هم بودند که این کار را انجام دهند، ولی نه به دقت

و وسواس او. اگر گزارش او ارائه می‌شد، جلسه با پرداختن به قسمت‌های مختلف، گرم می‌شد و نتیجه می‌داد. بعدها بدون هیچ صحبتی، فرماندهان عملیات به این نتیجه رسیدند که از تجربه‌های حسن باقری استفاده کنند تا کسان دیگری هم بتوانند در حد خودشان کار او را انجام دهند.»

شهید همدانی: فرماندهی شهید باقری در تپه علی گره زد

با توجه به گسترش ۳۴۰۰ کیلومتر مربعی منطقه عملیات فتح المبین (کربلا ۲) منطقه به چهار قرارگاه کنترل کننده تقسیم شد. در قرارگاه مرکزی کربلا، محسن رضایی و شهید صیاد شیرازی فرماندهی کل عملیات را بر عهده گرفتند. در این زمان حسن باقری به عنوان مشاور عملیات و مسئول اطلاعات در کنار فرمانده کل سپاه قرار گرفت. در طرح ریزی مانور عملیات، پیش بینی شد که قرارگاه نصر که از جانب شمال منطقه حمله می‌کرد، در میانه راه مجبور شود به دنبال تصرف هدف‌های دیگری نیز برود. به همین دلیل، لازم بود فردی که صلاحیت و لیاقت این کار را دارد، فرماندهی آن را بر عهده گیرد. بدین ترتیب باقری به عنوان فرمانده قرارگاه نصر منصوب شد. در شب دوم فروردین ۱۳۶۱ عملیات با رمز یا زهرا (س) آغاز شد. در مرحله اول، قرارگاه نصر به همه هدف‌های خود و از جمله توپخانه دشمن در تپه علی گره زد دست یافت.

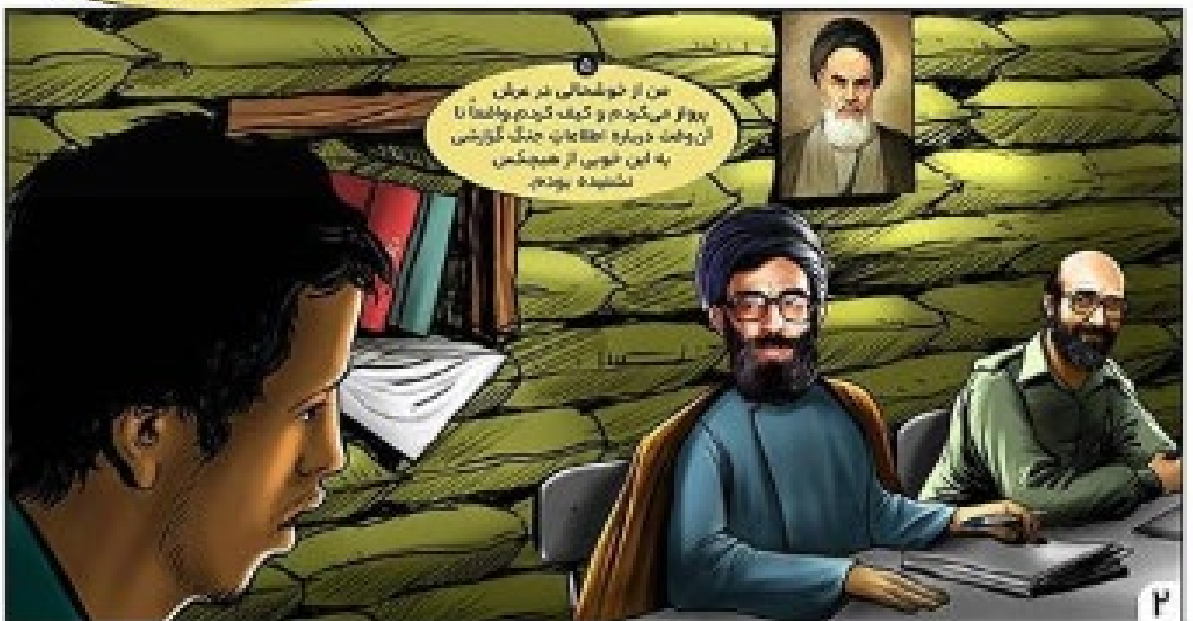
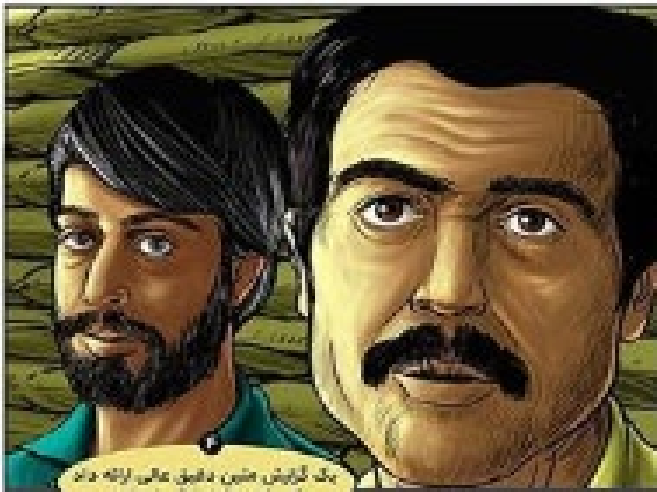


سردار شهید حسین همدانی، فرمانده لشکر ۳۲ انصارالحسین در دوران دفاع مقدس روایت کرد: «صبح روز اول عملیات، دشمن در محور بلتا مقاومت می‌کرد و ما درگیر بودیم. او بدون مکث و ابهام و بدون اینکه حتی مشورت کند، تصمیم گرفت واحد احتیاط را که در منطقه داشتیم، وارد کار کند. این واحد احتیاط، زیر آتش، خط دشمن را شکافت. قطعا اگر حس باقری این تصمیم را نگرفته بود، نیروهایی که فرستاده بودیم تپه‌های علی‌گره زد را با ۹۰ قبضه توپ گرفته بودند، با مشکل زیادی مواجه می‌شدند. واحد احتیاط، خط دشمن را شکافت و خودش را رساند به نیرویی که شب قبل وارد عمل شده بود.»

شهید مهدی زین الدین: بدون حسن چطور جنگ را ادامه دهیم؟! شهادت حسن، ضربه روحی به فرماندهان وارد کرد. فرماندهان جنگ در بهت فرو رفتند. حسن باقری ناگهانی و خیلی زود از میان آنها رفته بود. سردار شهید مهدی زین الدین، فرمانده لشکر ۱۷ علی ابن ابیطالب (ع) در دوران دفاع مقدس روایت کرد: «ادامه جنگ زیر سوال بود. خب، حالا ما دیگر حسن نداریم. ما فرمانده قرارگاه کربلا نداریم، چطوری می‌خواهیم این جنگ را ادامه دهیم.» منبع: دفاع پرس

بسیجی‌ها امانتی الهی هستند

وقتی در ارتباط با جریان‌های سیاسی از وی می‌پرسند در چه خطی هستی؟ می‌گوید: ما در خط ثواب هستیم. شهید باقری در مورد نیروهای بسیجی می‌گفت: این بسیجی‌ها امانتی الهی هستند که باید قدرشان را بدانیم و تمام سعی خود را در حفظ آنها بکار ببریم. این بسیجی است که جنگ را اداره می‌کند تا زمانی که نیروی ایمان در آنها وجود دارد، جنگ به پیروزی می‌انجامد. شهید باقری همواره به دوستانش می‌گفت: تا خالص نشوی خدا ترا بر نمی‌گزیند. لذا باید سعی کنیم که خداوند عاشق ما بشود تا ما را ببرد.



بنی صدر ما را به جلسه راه نمی داد!

با این که فرمانده عملیات خوزستان بودیم، اما بنی صدر اصلاً ما را به جلسه ها راه نمی داد. ما می رفتیم خدمت آقا و ایشان دست ما را می گرفت و می بُرد در جلسه. بنی صدر هم دیگر جرأت نمی کرد چیزی بگوید. اصلاً حضور ما در آن جلسات، با حمایت حضرت آقا بود تا واقعیت های جنگ را برای اعضا بگوییم.

در یکی از جلسات شورای عالی دفاع که به ریاست بنی صدر تشکیل شده بود، من و شهید حسن باقری حضور داشتیم. برادران ارتشی گزارش هایشان را دادند و مسائلی را از زاویه ی دید خودشان مطرح کردند. بعد نوبت به ما رسید. من به حسن باقری که مسئول اطلاعات بود، گفتم که شما برو پای نقشه. حضرت آقا یک نگاهی به ما کردند. آن موقع خود من حداکثر پنجاه کیلو بودم؛ خیلی لاغر. فانوسقه را دو دور، دور کمرم می بستم.

حسن باقری که دیگر از من خیلی لاغرتر بود. آقا یک نگاهی به ما کردند که این جوان حالا جلوی بنی صدر چه می خواهد بکند؟ حسن باقری رفت و قشنگ تمام خطوط جبهه ی نبرد را به صورت دقیق توضیح داد؛ این جا چه واحدی از دشمن هست، چه لشگری هست، چه ارگانی هست، حتی دشمن از این جا می خواهد حرکت کند به کدام سمت و ...

وضعیت جبهه‌ها و خاکریزها را خیلی دقیق تشریح کرد. هرچه حسن باقری بیشتر حرف می‌زد، آقا خوشحال‌تر می‌شدند که بچه‌های انقلاب و بچه‌های امام(ره) این‌طور دقیق و مسلط به مسائل نظامی نگاه می‌کنند. آن جلسه هم برای ما و هم برای حضرت آقا بسیار جالب و زیبا بود...خاطره رحیم صفوی از شهید باقری

قسمتی از وصیت‌نامه سردار شهید حسن باقری

مادر جان! این لشگر، لشگر امام زمان (عج) است و تو هم یکی از مسلمین هستی و برای این لشگر یک نوکر دادی و هرکس برای اسلام چیزی داده، پس نمی‌گیرد. پس من از شما خواهش می‌کنم، برای من هم دعا کرده، نه این‌که من برای زنده ماندن خود از شما بخواهم دعا کنید، نه! نه! این‌طور نیست. مادر جان! دعا کن، دعا کن تا صاحب زمان (عج) مرا برای نوکری قبول کرده و در لحظه‌های آخر عمر، پیشوای این نهضت را حسین ابن علی (ع) را در بالای سر ملاقات کنم. دعا کن تا خدای بزرگ مرا به راه راست هدایت کند.

مادر جان! آرزو دارم در این دنیا فقط یک بار خدا به من عنایت کرده و ملال نوکری اسلام را در راه خودش به من عطا کند. مادر جان! از نهضت حسین (ع) تا به حال چه جوانانی که به خون خود نغلطیدند و چه شکنجه‌ها نکشیده‌اند. پس افتخار است برای من در این راه جان دادن ...

اینی که من در طول چند سال گذشته همیشه بر روی بصیرت تأکید کرده‌ام، به خاطر این است که یک ملتی که بصیرت دارد، مجموعه‌ی جوانان یک کشور وقتی بصیرت دارند، آگاهانه حرکت می‌کنند و قدم برمی‌دارند، همه‌ی تیغ‌های دشمن در مقابل آن‌ها کند می‌شود. بصیرت این است. بصیرت وقتی بود، غبار آلودگی فتنه نمی‌تواند آن‌ها را گمراه کند، آن‌ها را به اشتباه بیندازد. اگر بصیرت نبود، انسان ولو با نیت خوب، گاهی در راه بد قدم می‌گذارد. شما در جبهه‌ی جنگ اگر راه را بلد نباشید، اگر نقشه‌خوانی بلد نباشید، اگر قطب‌نما در اختیار نداشته باشید، یک وقت نگاه می‌کنید می‌بینید در محاصره‌ی دشمن قرار گرفته‌اید؛ راه را عوضی آمده‌اید، دشمن بر شما مسلط می‌شود. این قطب‌نما همان بصیرت است.

در زندگی پیچیده‌ی اجتماعی امروز، بدون بصیرت نمی‌شود حرکت کرد. جوان‌ها باید فکر کنند، بیندیشند، بصیرت خودشان را افزایش بدهند. معلمان روحانی، متعهدان موجود در جامعه‌ی ما از اهل سواد و فرهنگ، از دانشگاهی و حوزوی، باید به مسئله‌ی بصیرت اهمیت بدهند؛ بصیرت در هدف، بصیرت در وسیله، بصیرت در شناخت دشمن، بصیرت در شناخت موانع راه، بصیرت در شناخت راه‌های جلوگیری از این موانع و برداشتن این موانع؛ این بصیرت‌ها لازم است. وقتی بصیرت بود،

آن وقت شما می‌دانید با کی طرفید، ابزار لازم را با خودتان برمی‌دارید. یک روز شما می‌خواهید تو خیابان قدم بزنید، خوب، با لباس معمولی، با یک دمپایی هم می‌شود رفت تو خیابان قدم زد؛ اما یک روز می‌خواهید بروید قله‌ی دماوند را فتح کنید، او دیگر تجهیزات خودش را می‌خواهد. بصیرت یعنی این که بدانید چه می‌خواهید، تا بدانید چه باید با خودتان داشته باشید.

بیانات در دیدار عمومی مردم چالوس و نوشهر ۱۳۸۸/۷/۱۵



گفت‌وگو با سردار فتح‌الله جعفری در رابطه با شهید حسن باقری

سردار فتح‌الله جعفری، رئیس مؤسسه‌ی شهید حسن باقری به تعبیر خودش در دو مقطع با این شهید ارتباط داشته است. مقطع اول در سال ۵۹ و در بحبوحه‌ی جنگ تحمیلی علیه ایران، و مقطع دوم از سال ۸۱ که مسئولیت ریاست بر مؤسسه‌ی شهید حسن باقری را عهده‌دار شده است. با این سردار سپاه اسلام درباره‌ی خصوصیات فردی و مدیریتی شهید باقری به گفت‌وگو نشستیم.

نحوه‌ی آشنایی‌ام با سردار باقری در دو مقطع بود. مقطع اول مربوط به سال ۵۹ می‌شود که جنگ شروع شد. حدود یک ماه از جنگ گذشته بود که از کردستان به جنوب (گلف) آمدم و متوجه شدم که آقای داود کریمی مسئول عملیات است و آقای حسن باقری مسئول اطلاعات عملیات. پیش از آن هم می‌دانستم که این دو از مسئولین اداره‌ی جنگ هستند، ولی مستقیماً با آن‌ها سروکار نداشتم. مقطع دوم آشنایی‌ام با شهید باقری، مربوط به این ده سالی است که روی آثار و زندگی او کار می‌کنیم؛ تولد، جوانی، دبیرستان، دانشگاه، ورود به انقلاب، بعد از انقلاب و... تقریباً با زندگی او آشنا شده‌ایم. در این ده سال، بیش از آن دو سال و نیم جنگ، از خلقیات، مشخصات و فعالیت‌های ایشان مطلع شده‌ایم. حتی خیلی از مسائلی که در زمان جنگ نمی‌دانستیم، امروز برایمان آشکار شده است. از سال ۸۱ (بیستمین سالگرد

شهادت شهید باقری) تا امروز، خیلی جامع‌تر و کامل‌تر با زندگی ایشان آشنا شده‌ایم؛ یک زندگی پربرکت، پرماجرا، پرحادثه و پرتنش از زمانی که به دنیا آمد.

وقتی آمدم گلف، ایشان را شناختم. گلف ستاد عملیات جنوب در جنگ بود. جنگ که شروع شد، آقای داود کریمی و آقای حسن باقری در آنجا مستقر شدند. اتاق جنگی درست کرده بودند و نقشه‌های منطقه را در آنجا جمع‌آوری و بررسی می‌کردند. در بالای اتاق جنگ، یک حسینی‌ی بزرگ قرار داشت که محل برگزاری نماز و تجمع نیروهایی بود که می‌خواستند اعزام شوند. در آبان ۵۹، گروهی از نیروهای خراسان یا تهران می‌خواستند اعزام شوند که دیدم یک نفر آن‌ها را توجیه می‌کند. من خودم قبل از اینکه به آنجا بیایم، در کردستان بودم و با جنگ آشنایی داشتم. از نحوه‌ی برخورد و طرز بیان او متوجه شدم آدم مطلعی است و تذکراتی بجا می‌دهد. بعداً که پرسیدم، گفتند او حسن باقری است.

حسن باقری مسئله‌ای در نظریه‌اش مطرح کرده که بسیار مهم است و در هیچ ارتشی مطرح نیست. او می‌گوید: ما هدفمان از عملیات، کشتار و انهدام دشمن نیست. باید تلاش کنیم از دو طرف کشته نشوند؛ چراکه نیروهای عراقی برای آینده‌ی انقلاب اسلامی عراق مفیدند. این روزها که حوادث منطقه و عراق را می‌بینیم، تازه متوجه نگاه آینده‌نگر باقری می‌شویم.

بعداً که به آبادان رفتیم هم دیدم واقعاً به جنگ مسلط است و در اطلاعات و گفتار، یک سروگردن از همه بالاتر است. چند ماهی از جنگ گذشته بود که مسئولیت گرفتم و ارتباطمان برقرار شد. کم‌کم به ایشان نزدیک شدم و دیدم علاوه بر فرماندهی خوب، اخلاق و خصوصیت‌های جالبی هم دارد. پرجاذبه بود. در برخوردها و معاشرت‌های عمومی، خیلی مراقبت می‌کرد. صادق و راست‌گو بود. همین برخوردها برایم جالب بود و به بهانه‌های مختلف، با ایشان به مأموریت می‌رفتم. در مأموریت‌ها، بیشتر با اخلاق و رفتار او آشنا شدم و پیش خودم می‌گفتم یک استاد اخلاق و احکام پیدا کرده‌ام. از ایشان سؤال‌الایم را می‌پرسیدم. خود او هم از امام تقلید می‌کرد و مسائل را کاملاً می‌دانست.

به سرعت افراد را می‌شناخت. مثلاً اگر یک بار اسم یک نفر را می‌شنید، در ذهنش می‌ماند و بعد کم‌کم با خصوصیات آن شخص، رفتارش و گفتارش آشنا می‌شد. برایم جالب بود که این قدر در شناخت افراد استعداد دارد. در مناسبت‌هایی که پیش آمد، دیدم عراقی‌ها را هم همین‌طور می‌شناسد. مثلاً صداهایشان را که در بی‌سیم‌ها گوش می‌کردیم، می‌فهمید صدای فلان فرماندهی عراقی است. اطلاعات مربوط به آن‌ها را به صورت کامل می‌دانست.

به کادرسازی به شدت اعتقاد داشت. مثلاً در ابتدای جنگ، در گلف جلسه تشکیل می‌شد، فرماندهان محورها و سپاه‌ها در اتاق جنگ گرد هم می‌آمدند و تازه واردهایی که در سطح مسئولیت محور قرار گرفته بودند هم حضور داشتند. حسن می‌رفت کنار آن‌ها می‌نشست و توجیه‌شان می‌کرد. برای خود من هم این اتفاق افتاد. اولین باری که رفتم اتاق جنگ، من را توجیه کرد که در اتاق جنگ چه کار می‌کنیم. در گفتار، سکنت و اخلاق و ارتباطات خود، خیلی مراقبت می‌کرد. در کارها مشورت می‌گرفت. با اینکه خودش همه چیز را می‌دانست، باز مشورت می‌گرفت و همه احساس می‌کردند سهیم هستند. همه می‌گفتند ما به حسن باقری پیشنهاد دادیم فلان کار را بکند، درحالی‌که خودش می‌دانست و می‌خواست دیگران را در کارها مشارکت بدهد و به نوعی باعث رشد اطرافیانش شود. دو خصلت برجسته‌ی دیگر در ایشان واقعاً برایم جالب است. مسئله‌ی اول اینکه چیزی برای خودش نمی‌خواست. در واقع برای خودش مالکیت قائل نبود. حتی لباسی که می‌پوشید، برای خودش نمی‌دانست. همه چیز را امانت می‌دانست و نمی‌خواست از این امانت برای خودش ابزار قدرت بسازد. می‌گفت آنچه در اختیار ماست امانت است. مسئله‌ی دوم مردم‌داری او بود. توجه به دیگران و عشق خدمت به مردم برایش فوق‌العاده اهمیت داشت؛ یعنی مردم را پایه‌ی اصلی می‌دانست و می‌گفت ما باید فدای مردم بشویم.

روی فرمان حضرت امام فوق‌العاده حساس بود. سخنانی‌های حضرت امام را به‌مثابه‌ی فرمان اجرایی می‌دانست. به‌شدت ولایت‌مدار بود. اصلاً اینکه مسئله‌ی تغییر استراتژی جنگ را مطرح کرد، براساس فرمان امام بود. آقای باقری این مطالب را تدوین و تبدیل به برنامه کرد. ایراد گرفتن خیلی راحت است، اما او اشکالات را می‌دید و برایشان راه‌حل پیدا می‌کرد.

مجموعه‌ی این خصلت‌ها از حسن باقری برای ما چهره‌ی یک فرمانده ساخته بود که اقتدار فرماندهی داشت. اینکه مقام معظم رهبری در مورد ایشان چنین صحبتی می‌کنند، به‌عنوان یک طراح، به‌واقع شناخت عمیق ایشان از حسن باقری را نشان می‌دهد. سخن بسیار بجایی است: هرکدام از فرماندهان خصلت‌های خوبی داشتند، حسن باقری جمیع خصلت‌های خوب بود.

در شش ماه ابتدایی جنگ، ایشان نقش بسزایی در تغییر و تحولات داشت و لقب بن‌بست‌شکن را هم در همین دوران از سوی بسیجیان گرفت. مقداری در مورد این موضوع صحبت بفرمایید و اینکه در همان دوران در جمع فرماندهان سخنانی کرد و با اعتماد به نفس ستودنی گفت باید سیر جنگ عوض شود. این اعتماد به نفس در یک جوان ۲۶ ساله چطور به وجود آمده بود؟



کتاب شهید حسن باقری، ناصر کاوه

همه تصور می‌کردند که ما در مرزها درگیر می‌شویم، اما عراق با سیاست و برنامه آمد و جنگ را به داخل شهرهای ما کشاند. این برای ما یک غافل‌گیری بود. بنی‌صدر در جلسه‌ای از شورای عالی دفاع و حتی نامه‌ای که به حضرت امام می‌نویسد، می‌گوید این جنگ طولانی‌ترین جنگ بعد از جنگ جهانی دوم است. تازه چهار ماه از جنگ گذشته بود. عراق در عمق قرار گرفته و آبادان را محاصره کرده بود. خرمشهر و بستان را اشغال کرده و در دروازه‌ی سوسنگرد بود. شهر اهواز زیر آتش قرار داشت و دشمن در دروازه‌های دزفول بود. یا باید با آن‌ها جنگید یا باید راه دیگری پیدا کرد.

بعد از عملیات هویزه، صدام سخنرانی می‌کند و می‌گوید ما تا این زمان نسبت به ایران ملاحظه کردیم و ایران را در عملیات هویزه شکست دادیم. اگر ایران ابروند رود و جزایر سه‌گانه را واگذار نکند، جنگ را ادامه می‌دهیم. بعد از شکست هویزه، بنی‌صدر بسیار ناامید و مأیوس شد و حتی با روزنامه‌ی «انقلاب اسلامی» مصاحبه کرد که ما باید فعلاً از سرزمین‌مان دفاع کنیم. حسن باقری طی نامه‌ای به شدت به او اعتراض می‌کند که چرا این حرف را در مصاحبه گفته است؛ دشمن می‌فهمد که استراتژی ما در دفاع است و حمله نخواهیم کرد و از این به بعد با خیال راحت حمله می‌کند.

بنی صدر به عنوان رئیس جمهور و فرماندهی کل قوا، به امام نامه می نویسد که ما یک ماه بیشتر مهمات نداریم. مسئله ی دیگری که او عنوان می کند این است که گروگان های آمریکایی را آزاد کنیم تا راهی به بازار اسلحه ی دنیا پیدا کنیم. اگر جنگ طولانی را بخواهیم بپذیریم، باید ارتباط برقرار کنیم. این نامه را بنی صدر هجدهم دی ماه می نویسد. امام در بیستم دی ماه، با فرهنگیان تهران دیدار داشتند. در آنجا می فرمایند که یأس و ناامیدی از جمله مکرهای ابلیس است. شیطان ها انسان ها را به ناامیدی وادار می کنند. می خواهند ما وابسته باشیم.

نمی خواهند روی پای خود بایستیم. آن ها وادار می کنند که وابستگی ادامه پیدا کند. این در اصل، در جواب نامه ی بنی صدر بود، ولی مردم نمی دانستند امام چرا این حرف ها را می زنند. افرادی مثل حسن باقری می فهمیدند که امام نظرش این است که جنگ ادامه پیدا کند، متکی به خودمان باشیم و مهمات تولید کنیم.

در گلف آقای حسن باقری متوجه این موضوع می شود که نظر امام ادامه ی جنگ است. سپاه آن موقع تنها کاری که توانست انجام دهد شناسایی بود؛ منطقه را خوب شناسایی کند، بداند دشمن در کجا مستقر است، چه استعدادی دارد، فرماندهان شان چه کسانی هستند و... در این مقطع چهارماهه، براساس سندهایی

که ما داریم، دشمن برای حسن باقری کاملاً شناخته شده بود. او می دانست دشمن چند لشکر دارد. فرماندهان لشکرها چه کسانی هستند، چه روحیاتی دارند، با چه استعدادی در کجا مستقر هستند. شهید باقری همه ی اطلاعات را داشت، دشمن را خوب می شناخت و به توان جبهه ی خودی هم آگاه بود. این دو توان را سنجید و تصمیم گرفت و در گلف با حضور فرماندهان، جلسه برگزار کرد. در آن جلسه می گوید ما می توانیم بجنگیم، ناامید نیستیم، منتها لزوم ندارد با عملیات بزرگ شروع کنیم. از عملیات محدود شروع می کنیم. حالا چطور این حرف را به امام برسانیم؟ از طریق بنی صدر که نمی شد، چون او خودش مأیوس بود. از طریق شورای عالی دفاع هم امکان پذیر نبود.

شهید باقری تنها روزنه ای که برای رساندن این پیام به امام پیدا می کند، حضور مقام معظم رهبری در شورای عالی دفاع به عنوان نماینده ی امام در جنگ است. شهید باقری ایشان را از قبل سال ۵۸ در روزنامه ی «جمهوری اسلامی» می شناخت و حتی حسن باقری را خود مقام معظم رهبری به سپاه معرفی کرده بودند.

روز بیست و سوم دی، سه روز بعد از پیام امام، مقام معظم رهبری به گلف دعوت شدند. شورای عالی دفاع هم بودند؛ آقایان رضایی، رفیق دوست، حاج عبدالله محمودزاده و ابراهیم سنجقی. آن جلسه ی گلف، برای جنگ بسیار سرنوشت ساز

بود. حسن باقری در آن جلسه، گزارشی براساس نقشه به مقام معظم رهبری و فرماندهان ارائه می‌دهند و می‌گویند درست است که دشمن قوی است، ولی ما هم می‌توانیم مقابله کنیم. ما هم راهکار داریم و راهکار ما این است که از تفکر تجهیزات محوری که نظر بنی‌صدر است، به ایمان محوری روی بیاوریم؛ چراکه ما مسلمانیم و خداوند در آیه‌ی ۱۴۹ سوره‌ی بقره به ما وعده‌ی پیروزی داده است. در آنجا به ما قول داده است که یک نفر با ایمان مساوی با ده دشمن است. در آنجاست که حسن باقری تغییر استراتژی جنگ را مطرح می‌کند که ما با رویکردی ایمانی و فرهنگ عاشورایی و حضور مردمی در جنگ، می‌توانیم جنگ را ادامه بدهیم. جلسه صبح تا ظهر طول کشید. شهید باقری تمام تلاشش این بود که سخن امام تحقق پیدا کند و جسارت بیان این حرف‌ها را داشت. کسی می‌تواند به نقاط ضعف دشمن حمله کند که دشمن را خوب بشناسد. بعد از آن شروع کرد به طراحی و برنامه‌ریزی برای چند عملیات محدود.

مقام معظم رهبری در آن جلسه، که ۲۳ دی‌ماه برگزار شد، فرمودند بروید برنامه‌ریزی کنید برای یک طرح کوتاه‌مدت و یک طرح بلندمدت. چون ایشان حضور و نقش مؤثری داشتند، این حرف به همه‌جا رسید. فرمودند در طرح کوتاه‌مدت، خودتان را پیدا کنید، ساختار و سازمان درست کنید و شروع کنید به کار کردن و در

طرح طولانی مدت هم برای آزادی مناطق اشغالی برنامه ریزی کنید. همین برنامه را حسن باقری شروع کرد.

بعد از شکست هویزه، اولین حرکت موفق در ۲۶ اسفند ۱۳۵۹ در سوسنگرد به نام عملیات امام مهدی با رمز «یا مهدی ادرکنی» انجام شد و مسئول آن عملیات، آقای اسحاق عزیزی، به شهادت رسید. نیروها در عملیات خیلی خوب و موفق ظاهر شدند و شصت هفتاد نفر را اسیر کردند. همان حرف‌هایی که در گلف زده شد، آنجا به اجرا درآمد و باعث موفقیت ما شد. چون برای خدا بود و خالصانه مطرح شده بود، خدا هم نصرتش را داد. با اینکه کار مال خودش بود، به دنبال این بود که دیگران هم در این تدبیر بیایند تا یاد بگیرند. به دنبال این بود که فکرش را گسترش دهد و همه بتوانند کار کنند. می‌گفت طرح بنویس بیاور، ممکن بود کل طرح تغییر کند، ولی امضای همان شخص زیرش بود. می‌خواست دیگران یاد بگیرند کار کنند. شدیداً بر کادرسازی تأکید داشت و در این چند عملیات محدود، یکی از دستاوردهای بسیار مهمش کادرسازی بود. همه‌ی کسانی که بعداً فرمانده لشکر و قرارگاه شدند و بسیاری از شهدایی که امروز می‌بینید، مثل مصطفی ردانی پور، احمد فروغی، خرازی و... همه دست پرورده‌ی حسن باقری بودند. کادرسازی خیلی مهم است. جبهه‌ها براساس همین تفکر ساخته شدند، نگفتند غربی‌ها بیایند آموزش بدهند.



آباد شمس حسن بلوچ، فانی کلاں

ما وابسته به غرب و شرق نبودیم، صحنه‌ی جنگ آدم‌ها را ساخت. حسن باقری مسئله‌ای در نظریه‌اش مطرح کرده که بسیار مهم است و در هیچ ارتشی مطرح نیست. او می‌گوید: ما هدفمان از عملیات، کشتار و انهدام دشمن نیست. باید تلاش کنیم از دو طرف کشته نشوند؛ چراکه نیروهای عراقی برای آینده‌ی انقلاب اسلامی عراق مفیدند. این روزها که حوادث منطقه و عراق را می‌بینیم، تازه متوجه نگاه آینده‌نگر باقری می‌شویم.

شهید باقری تلاش می‌کرد نیروهای پناهنده یا اسیر دشمن را در جبهه‌ی خودمان فعال کند. ما فقط درزرهی دویست نفر عراقی داشتیم که یا پناهنده بودند یا اسیر. در تعمیرگاه و پشتیبانی به ما کمک می‌کردند و حتی در عملیات حضور داشتند. شما اگر مکالمات شهید باقری را گوش کنید، می‌بینید مرتب در بی‌سیم می‌گوید مواظب باشید اسرا اذیت نشوند. چرا این حرف را می‌زند؟ برای اینکه هدف او در جنگ، انسان‌سازی و انجام تکلیف بود. هدفش کشتار نبود. قبل از عملیات به ما یک لیست از تجهیزات دشمن می‌داد و می‌گفت مواظب باشید در این منطقه، این تجهیزات و امکانات منهدم نشود.

به هر ترتیب، آن جلسه‌ی گلف نتیجه‌ی مطلوبی داشت، و راه برای حل بحران باز شد. کسی حتی فکرش هم نمی‌کرد که بتوانیم بر این بحران چیره شویم. عراقی‌ها می‌گفتند در جبهه‌ی ایران، پدیده‌ای به وجود آمده که برای ما ناشناخته است. همه‌ی عملیات‌های ما را دادند دانشگاه البکر بغداد بررسی کند. یادم هست حسن باقری از آن‌ها می‌پرسید فکر می‌کنید عملیات ما را چه کسی طراحی می‌کند؟ می‌گفتند شما از کره، سوریه، پاکستان، هندوستان و... مشاوره می‌گیرید.

بعداً خودشان اعتراف کردند که عملیات‌های ایران با هیچ نظامی همخوانی ندارد. چون نظامی بودند، می‌فهمیدند که این نوع حمله به هیچ عنوان با قوای نظامی تطبیق ندارد و حاصل یک تفکر جدید است. تفکر حسن باقری در جبهه‌ها جواب داد. واقعاً فکر طراحی داشت. طراحی نیازمند شناخت دقیق دشمن، زمین، نیروی خودی، توازن قوا و... است. توازن قوا خیلی مهم است و شهید باقری در این کار تبحر داشت. دو طرح عملیاتی برای آزادسازی خرمشهر وجود داشت: یکی از سوی ارتش ارائه شده بود و دیگری از سپاه. طرح سپاه در واقع طرح حسن باقری بود و از قضا همین طرح تصویب شد و براساس آن ایران کرد. از طرفی شهید حسن باقری در یادداشت‌های شخصی‌اش می‌گوید مرحله‌ی اول آزادسازی خرمشهر یعنی محاصره‌ی شهر، یک تصمیم عینی نبود و تصمیمی ذهنی بود. او این حرکت را

اشتباه می‌دانست که در مرحله‌ی اول، محاصره انجام شود. لطفاً در این مورد کمی توضیح دهید. حصر آبادان طرح عملیات حمزه بود که آن را حسن باقری نوشته بود. با رحیم صفوی روی آن کار کردند و در شورای عالی دفاع ارائه دادند. در شورای عالی دفاع، مقام معظم رهبری فرمودند ارتش را هم توجیه کنید. لشکر ۷۷ توجیه شد. چیزی که حسن باقری در طرح خودش پیش بینی کرده بود، این بود که لشکر ۳ عراق متکی به دو پل است و ما اگر این پل‌ها را منهدم کنیم، لشکر ۳ در محاصره قرار می‌گیرد و این برگ برنده‌ی ما بود، ولی عراق تصور نمی‌کرد ما توان رسیدن به پل‌ها را داشته باشیم.

باقری برای رسیدن به عقبه‌های دشمن، باید هشت رده‌ی دفاعی را می‌شکست. ۲۴ ساعت قبل از عملیات، یکی از نیروهای اطلاعات ما با نقشه و کالک اسیر شد و همه فکر کردند حسن باقری عملیات را عقب می‌اندازد، ولی هیچ تغییری در طرح خودش نداد. از نهر شادگان که ده متر طول و یک متر عمق داشت، تعدادی نیرو را با مسئولیت شهید مصطفی ردانی‌پور از داخل کانال، به عقبه‌ی دشمن در قرارگاه تیپ ۶ زرهی، که فرماندهی کل این جبهه را به عهده داشت، فرستاد. فرمانده تیپ ۶ زرهی مرخصی بود. اگر عملیات عقب می‌افتاد، فرمانده از مرخصی برمی‌گشت و آن‌ها باید

از کانال شادگان می آمدند و ۶ کیلومتر در آب پیاده روی می کردند تا به قرارگاه برسند. بچه ها می گویند ساعت دو و نیم ما رسیدیم. با گرفتن پل و قرارگاه دشمن، همه ی رده های دفاعی سقوط کرد، تعداد زیادی از نیروهای دشمن اسیر شدند و تمام تجهیزات شان به غنیمت گرفته شد. بنابراین هم طرح و هم اجرا دقیق بود.

در عملیات بیت المقدس، دو تفکر وجود داشت. یکی اینکه از جاده ی اهواز، منطقه ی نصر را متکی به جاده بیایند و طرح دیگر، عبور از کارون بود. طرح ارتش عبور از جاده بود و طرح سپاه عبور از کارون. حسن می گفت ما نمی توانیم دو هدف را هم زمان به یک تیپ بدهیم، چون انعطاف پذیری و توان لازم را ندارند. همین که به جاده ی اهواز-خرمشهر رسیدند، خودش کار مهمی بود. خیلی ها معتقد بودند عبور از کارون، یک مرحله از عملیات است.

نمی توان گفت شهید باقری نظرش این بوده که نیروهای ما از کارون عبور کنند و به جاده ی اهواز-خرمشهر بروند. رفتن ما به جاده ی اهواز-خرمشهر دشمن را به واکنش وادار کرد و این عکس العمل تا آخر عملیات ادامه داشت. تا آمدند خودشان را در جاده ی اهواز-خرمشهر جمع و جور کنند، نیروهای ما به شلمچه رفتند و مرز و ابتکار عمل از دست ما در نیامد. تا آمدند برای آنجا فکر کنند، نیروهای ما خرمشهر را محاصره کردند. در بیت المقدس بیست هزار اسیر گرفتیم و ده هزار تانک دشمن در

خرمشهر بود. نصرت خداوند در درجه‌ی اول قرار داشت، ولی طراحی دقیق هم دخیل بود.

من فکر می‌کنم حسن باقری در اتاق گلف در ۲۳ دی‌ماه سال ۵۹، خرمشهر را دید و برای آزادی آن برنامه‌ریزی کرد. وقتی به طرح‌هایش نگاه می‌کنیم، می‌بینیم همیشه شش ماه جلوتر بود. طرح عملیات حمزه برای شکستن حصر آبادان، از اسفندماه سال ۵۹ شروع شده و طرح عملیات فتح‌المبین ۲۱ مهر سال ۶۰ نوشته شده است؛ یعنی شش ماه قبل از عملیات. بیت‌المقدس هم همین‌طور بود.

رهبر انقلاب جمله‌ای دارند که می‌فرمایند: فتح‌الفتوح امام، ساختن جوانان مؤمن، مخلص، سالم و صادق بوده است، مانند شهید حسن باقری. به نظر شما، چرا حضرت آقا از بین همه‌ی دستاوردهای انقلاب اسلامی، از این دستاورد به‌عنوان فتح‌الفتوح نام می‌برند؟

حسن باقری در اتاق گلف در ۲۳ دی‌ماه سال ۵۹، خرمشهر را دید و برای آزادی آن برنامه‌ریزی کرد. وقتی به طرح‌هایش نگاه می‌کنیم، می‌بینیم همیشه شش ماه جلوتر بود. طرح عملیات حمزه برای شکستن حصر آبادان، از اسفندماه سال ۵۹ شروع شده و طرح عملیات فتح‌المبین ۲۱ مهر سال ۶۰ نوشته شده است؛ یعنی شش ماه قبل از عملیات. بیت‌المقدس هم همین‌طور بود.



کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

انسان و فکر اوست که کار می‌کند، نه ابزار. فکر حسن باقری مبتنی بر روش تربیتی امام بود. امام به این نسل میدان داد و آن‌ها رشد کردند، بالا آمدند و توانستند جنگ را اداره کنند. امروز نه سپاه و نه ارتش، منکر این نیست که حسن باقری طراح عملیات‌ها بوده است. هرکسی هم منکر باشد، اسنادش موجود است. کسی نمی‌تواند منکر دست‌خط حسن باقری شود. ما دست‌خط‌ها را حفظ کرده‌ایم. در ۲۲ آبان سال ۶۰ او می‌گوید طرح عملیات بستان را نوشتم. آنجا می‌گوید ما طرح عملیات آزادسازی خرمشهر را آماده کرده‌ایم. اینکه یک جوان بتواند طراحی و برنامه‌ریزی کند، آن طرح‌ها را به اجرا درآورد و با فکر و روحیه‌ی شهادت‌طلبی و فرهنگ عاشورایی، به موفقیت برسد، فتح‌الفتوح است. به نظر من، امروز این فتح‌الفتوح از مرزهای جغرافیایی ایران خارج شده است. فتح‌الفتوح امام سید حسن نصرالله و حزب‌الله لبنان است. این حاصل فکر امام و مقام معظم رهبری است؛ چرا که این انسان‌سازی بعد از امام هم ادامه دارد. این تفکر، تفکر انقلابی است. فرهنگ عاشورایی موجب تقویت روحیه‌ی از خودگذشتگی در انسان‌ها می‌شود و این فتح بسیار بزرگی است.

با توجه به اینکه حضرت‌عالی بعداً به عنوان یکی از سرداران ارشد سپاه در جریان امور مختلف قرار گرفتید، نظرتان در مورد عملکرد شهید باقری، نحوه‌ی مدیریت و

کارهای ایجابی او و تأثیری که ایشان بعد از شهادت نیز بر ادامه‌ی جنگ داشتند، چیست؟

به نظر من، شهادت شهید باقری، ابتدای رشد او بود و در آینده خواهیم دید که این رشد به کجا خواهد رسید. ما اگر از این تفکر نتوانیم برای نسل آینده بهره‌برداری کنیم، هرگز نخواهیم توانست به سرمنزل مقصود برسیم. حسن باقری از ۲۳ سالگی وارد جنگ شد و در ۲۶ سالگی هم به شهادت رسید. او فقط ۲۸ ماه در جنگ بود، ولی تفکرش ماندگار شد؛ تفکری که در آینده به بهره‌برداری می‌رسد. حسن باقری برای نسل آینده الگوست. امروز می‌بینیم با انتشار همین آثاری که از شهید باقری مانده، چقدر مدیریت او در دانشگاه تأثیرگذار بوده است.

شهید باقری برای کار اجرایی خودش، برنامه داشت؛ برنامه‌ای که مرتب در حال نوسازی بود و توقف نداشت. مصداق همان کلام حضرت امیر علیه‌السلام که می‌گوید امروز ناامید به فردا باشید. تیزهوشی، توجه و استقامت در مسیر، از خصوصیات بارز او بود. خط عوض نمی‌کرد و دست در جایی قرار گرفته بود که باید قرار می‌گرفت. یک ویژگی بسیار مهم او این بود که نسبت به مسائل، واکنشی عمل نمی‌کرد. او خودش ابتکار عمل را به دست می‌گرفت و کنش او، دشمن را به واکنش وادار می‌کرد... منبع: تسنیم

جوانی که استراتژی جنگ را تغییر داد

رهبر انقلاب از او تعبیر به «استراتژیست نظامی» کرده است. غلامحسین افشردی یا بهتر بگوییم شهید حسن باقری، «جوان مؤمن انقلابی» بود که رهبر انقلاب در توصیف ایشان چنین گفته‌اند: «شهید حسن باقری بلاشک یک طراح جنگی است. هرکس منکر این معنا باشد، اطلاع ندارد؛ و الا کسی اطلاع داشته باشد، خواهد دید که واقعا این جوان بیست و چند ساله یک طراح جنگ است. کی؟ در سال ۱۳۶۱؛ کی وارد جنگ شده است؟ در سال ۱۳۵۹. این مسیر حرکت از یک سرباز صفر به یک استراتژیست نظامی، یک حرکت بیست ساله، بیست و پنج ساله است؛ این جوان در ظرف دو سال این حرکت را کرده است!»

حسن باقری (غلامحسین افشردی) در ۲۵ اسفند ۱۳۳۴ در تهران به دنیا آمد و هنوز ۴۵ روز مانده بود وارد ۲۷ سالگی شود که در ۹ بهمن ۱۳۶۱، در شمال فکه، با دنیای ما خداحافظی کرد. او فقط ۲۸ ماه در جنگ هشت ساله حضور داشت، اما هرگاه صاحب‌نظران دفاع مقدس درباره‌ی آن دوران به گفت‌وگو می‌پردازند، از این فرمانده با عنوانی مانند نابغه، درشت‌مغز، بسیار باهوش، استراتژیست، طراح، پدر جنگ در سپاه و... نام می‌برند. این القاب چنان با نام او عجین شده است که هیچ‌گاه درباره‌ی کس دیگری این‌گونه صحبت به میان نمی‌آید. او که بود و چه کرد که امروز

دو دهه پس از خاموش شدن آتش توپخانه‌ها، نامش همچنان برده می‌شود؟
نقش او در آن ۲۸ ماه چه بود که جملات این‌چنینی در وصف وی گفته شده است؟
آیا او در طی جنگ تحمیلی، چنین چهره‌ای از خود نشان داد یا قبل از آن نیز در زندگی
شخصی، دارای چنین ویژگی‌هایی بود؟

خصوصیات فردی شهید حسن باقری

برای آشنایی ابتدایی با تاریخچه‌ی چنین تعاریف و القابی، می‌توان به گفته‌های
شهید محمدابراهیم همت استناد کرد. او در سال ۱۳۶۲ درباره‌ی حسن باقری چنین
گفته است: «خدا شاهد است که در میان فرماندهان ما، تعقل و اندیشه‌ی ایشان
بی‌نظیر بود. طرح مانوری که شرح می‌داد، در اولین شرح، انسان می‌پذیرفت و
مطلب برایش جا می‌افتاد. غیر از این مسئله‌ی اندیشه‌اش، در جنگ صلابت و
استقامت خاصی داشت. یکی از ویژگی‌های خاص او این بود که صبح عملیات، زیر
آتش سنگین می‌آمد توی خط و سرکشی می‌کرد و محکم برخورد می‌کرد.

اگر واحدی سستی می‌کرد، بازخواست می‌کرد. خدا شاهد است که در کمتر
فرماندهی این صفات را دیده بودم: این قدر مهربان باشد و این قدر عالی. بعد از
حسن باقری، دیگر کسی پیدا نشد.»

درباره‌ی نبوغ و شرایط ظهور و بروز او، بسیار گفته شده است، از جمله آسان انجام دادن کاری که در روزهای غیرطبیعی برای دیگران مشکل است. نبوغ غلامحسین افشردی (آن‌چنان‌که به‌طور مکرر در گفته‌ها می‌بینیم)، چیزی ورای زندگی بشری نبود، بلکه او قدرت آن را داشت که در سختی‌ها، با رنج و پشتکار، در راهی گام بردارد که دیگران آن را یک استعداد خارق‌العاده نامیده‌اند.

عمده‌ی این استعداد از شناخت فرصت‌ها، تصمیم‌گیری براساس آگاهی دقیق و تلاش و پشتکار به دست آمده است. شناخت او، بدون آگاهی اجمالی از زندگی وی و وضعیت روزهای آغازین جنگ، ناممکن است، زیرا دفاع مقدس بود که این جوان گمنام را تبدیل به مشهورترین استراتژیست نظامی جنگ تحمیلی کرد.

در ۲۵ اسفند ۱۳۳۴ (سوم شعبان ۱۳۵۷ قمری) در بیمارستان مادران تهران به دنیا آمد. هیچ‌کس امیدی به زنده ماندن کودک نارس خانواده نداشت. هفت‌ماهه به دنیا آمد و یک کیلو و هشتصد گرم وزن داشت. مادر او را در سرمای زمستان، در پارچه‌ای پیچید و گذاشت زیر کرسی. تا یک ماه با قاشق، شیر در دهان او ریختند تا توانست جان بگیرد.

در سال ۱۳۵۴ دیپلم ریاضی خود را گرفت و در کنکور دانشگاه‌ها شرکت کرد. رشته‌ی دام‌پروری دانشگاه رضاییه (ارومیه) را انتخاب کرد. رشته‌ی دام‌پروری مورد علاقه‌اش نبود و با روح پرتلاطم وی سازگاری نداشت. سه ترم خواند و از تحصیل در این رشته چشم پوشید. مجدداً در کنکور سال ۱۳۵۸ با رتبه‌ی ۱۰۴ در رشته‌ی حقوق قضایی دانشگاه تهران قبول شد. به دانشگاه رفت، اما در آنجا هم به دنبال گمشده‌ی خود می‌گشت. با انقلاب فرهنگی، دانشگاه‌ها تعطیل شد. این بار فعالیت خود را در روزنامه‌ی «جمهوری اسلامی» ادامه داد. در همین زمان، گروه کوچکی در سپاه پاسداران، واحدی به نام اطلاعات راه‌اندازی کرده بودند که عمده‌ی فعالیت آن، جمع‌آوری اخبار و اطلاعات از گروه‌های سیاسی بود. او با نام مستعار حسن باقری، به واحد اطلاعات سپاه پیوست.

زندگی حسن باقری تا قبل از این دوره، دوره‌های متفاوتی را طی کرده است. حتی گاه راهی را رفته و از نیمه‌راه بازگشته است، از جمله تحصیل در رشته‌ی دام‌پروری دانشگاه ارومیه. اما نکته‌ی مهم این است که برای فرود آمدن در آشیانه‌ی مقصود، پرواز بر فراز کوه‌های متفاوتی را تجربه کرد که هریک از آن تجربیات، بعدها توانست مورد استفاده‌اش قرار گیرد.



کتاب شهید حسن باقری ناصر کاوه

تصمیم متفاوت باقری در زمان جنگ

به هنگام هجوم ناگهانی دشمن در سال ۱۳۵۹، از گوشه و کنار کشور، عده‌ی بسیاری راهی جبهه‌ها شدند. حسن باقری در جنوب همه را بهت‌زده یافت. مسئولین سردرگم بودند و مردم، وحشت‌زده از بمباران‌های متوالی، در فکر راه چاره برای پنهان شدن یا فرار از شهر بودند. حتی نیروهای ارتش نیز واحدهای محدودی را در مرزها قرار داده بودند و ارتش عراق با درهم شکستن مقاومت آن‌ها، با دوازده لشکر در حال پیشروی بود.

در اهواز شایعات مختلفی پخش شده بود. هیچ‌کس از مقامات مسئول از میزان پیشروی دشمن خبر دقیقی نداشتند. گاه بعضی از شهرها و نقاط مهم مرزی ازدست‌رفته قلمداد می‌شد و بعد خبر جدیدی می‌آمد که آن منطقه در دست نیروهای خودی است و چند نفری در حال مقاومت هستند. اخبار متناقض، مسئولین نظامی و شهری را سردرگم کرده بود. حسن باقری، برخلاف بسیاری از مبارزان که دارای نام‌های مشهوری نیز بودند، تفنگ به دست نگرفت و به مقابله با تانک‌های دشمن نشتافت. او راهی دیگر برگزید و این مسیر متفاوت و استثنایی، آغاز راهی بود که درباره‌ی آن بسیار گفته شده است. بهترین کار را در شناسایی

دشمن دانست و در این راه، تجربیات کوتاه مدت در واحد اطلاعات سپاه پاسداران، روزنامه نگاری و... به کمکش آمدند. گویی دست تقدیر، غلامحسین افشردی را به راه‌هایی کشانده بود که در جنگ، حسن باقری را بسازد!

او یک اتاق را به عنوان اطلاعات نظامی انتخاب کرد. نقشه‌های منطقه را دورتادور دیوار چسباند و آخرین اخبار نبرد را روی نقشه پیاده کرد. ابتدا خودش و چند نفری که به او ملحق شدند، با موتور، ماشین و هر وسیله‌ای که داشتند، به محورهای ورودی دشمن می‌رفتند و به جمع‌آوری اطلاعات می‌پرداختند. بلافاصله ارتباط با مراکز مختلف در استان خوزستان و تهران برقرار شد تا اطلاعات ردوبدل شود.

هنوز یک هفته از شروع جنگ نگذشته بود که این اتاق، مهم‌ترین منبع اطلاعاتی به شمار می‌رفت. آن‌ها می‌توانستند بفهمند دشمن در کجاست، چه تعداد نیرو دارد، هدفش چیست، برای چه آمده است، تا کجا می‌خواهد برود و...

همان چیزهایی که او در دوره‌ی کوتاه روزنامه‌نگاری آموخته بود! گویی تمام تجربیات گذشته (که در ظاهر، پراکنده و نامربوط به نظر می‌آمدند) برای چنین روزهایی اندوخته شده بود... یادداشتی از آقای احمد دهقان - منبع: تسنیم

جوانی که هنوز محاسنش کامل نشده بود

«آمدیم گلف. روزهای اول جنگ بود. دیدم نوجوانی یک چهارپایه گذاشته زیر پایش و روی دیوار نقشه می‌چسباند. پیش خودم گفتم دلشان خوش است آمده‌اند جنگ. جنگ تیر و تفنگ می‌خواهد! تا آن موقع، پشتش به ما بود. وقتی برگشت، دیدم جوانی است که حتی محاسنش کامل نشده. با او صحبت کردم و او گفت هر روز یک گزارش به من بدهید و ما باید در جریان ریزکارهای جبهه‌ی فارسیات باشیم. در همین حین، چشمش به نوشته‌ای افتاد: ۲۰ درصد اطلاعات + ۸۰ درصد عملیات = ۱۰۰ درصد پیروزی. کاغذ را از روی شیشه‌ی کند و گفت: این فرمول غلط است.

اطلاعات و عملیات مقوله‌ی جداگانه‌ای هستند و من می‌گویم اطلاعات ۱۰۰ درصد است. با دلایلی که آورد، دیدم عجب آدم فهمیده‌ای است. بعد همه‌ی اطلاعاتی را که ما می‌دادیم، می‌آورد روی نقشه و دست ما را گذاشت توی دست بچه‌های ستاد خراسان. آن‌ها جلوی کارخانه‌ی نورد جبهه داشتند و ما در فارسیات بودیم و هرکدام فکر می‌کردیم دیگری عراقی است! بعد فهمیدیم که حسن باقری در همان اتاق همه چیز را می‌بیند، درحالی‌که ما در صحنه‌ی نبرد و روی زمین نمی‌دیدیم.»

تنها پس از گذشت سه ماه از جنگ، در تمام محورهای جنوب، از آبادان تا دزفول، نیروهای اطلاعات-عملیات مستقر شدند که کوچک‌ترین تحرک دشمن را گزارش

می‌کردند؛ به‌طوری‌که ستاد عملیات جنوب (گلف) اطلاعات کاملی از دشمن در دست داشت و تمام راه‌های تدارکاتی، مقرهای فرماندهی و خطوط دشمن به‌طور کامل مشخص شد. با این کار، او چشم جبهه‌ها شد و یکی از ضعف‌های بزرگ (یعنی نداشتن اطلاعات دقیق از وضعیت دشمن) را برطرف کرد... راوی محمدجعفر اسدی، از فرماندهان زبده‌ی دفاع مقدس

معجزه انقلاب

دفاع مقدس وسیله‌ای شد برای اینکه استعدادهای مکنون در انسانها، به شکل عجیبی بروز کند. مثلاً شهید حسن باقری، بلاشک یک طراح جنگی است. کی؟ در سال ۶۱؛ کی وارد جنگ شده است؟ در سال ۵۹. این مسیر حرکت از یک سر باز صفر به یک استراتژیست نظامی، یک حرکت بیست ساله، بیست و پنج ساله است؛ این جوان در ظرف دو سال این حرکت را کرده است؛ اینها معجزه‌ی انقلاب است.



رکن دو و بیست دقیقه!؟

«امام (ره) فرموده بودند من سوسنگرد را می‌خواهم. دیدم همه دنبال ما می‌گردند که به اتاق جنگ برویم. من این قدر به اطلاعات و مجموعه‌ی داشته‌های ذهنی او متکی بودم که هفت هشت نفر همراه خودم نبردم. حتی مسئولین اصلی عملیات را هم نبردم. من و حسن باقری به اتاق جنگ رفتیم. در آنجا همه نشسته بودند و آقای خامنه‌ای نیز تشریف داشتند. من کنار ایشان نشستم.

شهید چمران، آقای غرضی، تیمسار فلاحی، ظهیرنژاد، سرهنگ قاسمی و تمام فرماندهان آنجا جمع شده بودند. آقای ظهیرنژاد ده دقیقه‌ای وسط اتاق قدم می‌زد و در فکر بود. همه منتظر تصمیم‌گیری ایشان بودیم. یک‌دفعه با صدای بلند فریاد زد: رکن دو! سرهنگی داخل آمد و احترام نظامی گذاشت. گفت برو پای نقشه، وضعیت دشمن را برای ما بگو. ایشان رفت و بیشتر از این طرف [جبهه‌ی خودی] می‌گفت. هرچه آقای ظهیرنژاد می‌گفت برو جلوتر، او نمی‌رفت! [درباره‌ی وضعیت خطوط مقابل و نیروهای دشمن]

سرانجام آقای ظهیرنژاد عصبانی شد و گفت برو بنشین. در این لحظه، فریاد زدم: رکن دو و بیست دقیقه! حسن باقری گفت: بله حاجی. گفتم برو پای نقشه. جوان بیست بیست و دو ساله‌ای پای نقشه رفت. با آن جوّی که در آن جلسه بود (که تمامی

سران نظامی کشور، نماینده‌ی امام، شهید چمران و... بودند)، فردی در این سن، باید اتکابه‌نفس و روحیه داشته و به اندوخته‌های ذهنی و اطلاعاتی خود متکی باشد. وی یکی‌یکی محورها را توضیح داد، سریع از نیروهای خودمان گذشت و به سراغ عراقی‌ها رفت. در مورد راهکارها گفت که کی و از کجا می‌توان چه کارهایی انجام داد. تمامی این‌ها را به‌خوبی توضیح داد. اصلاً جوّ جلسه کلاً عوض شد. باید می‌دیدید که مسئولان چطور خوشحال شدند. حسن تمامی توضیحات و اطلاعات را که داد، قرار شد عملیات آغاز شود.» درحالی‌که او در حال تشکیل یکی از قوی‌ترین و کارآمدترین واحدهای نظامی در جنگ بود، ارتش ایران در سرتاسر جبهه‌ها با ارتش دشمن دست‌وپنجه نرم می‌کرد. ارتش چهار عملیات بزرگ را طراحی و اجرا کرد که نتوانست قدمی پیش رود. شکست در این چهار عملیات، موجب یأس و ناامیدی فرماندهان نظامی شد. در چنین روزهایی، حسن باقری نوع جدیدی از جنگیدن را پیشنهاد کرد: «این جنگ فرصت‌های طلایی بسیاری برای رشد استعدادها به ما داده است. نیروهای ما با توجه به بُعد انقلابی که دارند و چشم‌وگوش‌بسته تابع قانون‌های از خارج آمده نیستند، می‌توانند از قالب‌های پیش‌ساخته خارج شوند و با فکر سازنده‌ی خویش روش‌هایی ابداع کنند که دشمن نخواهد توانست به‌سادگی با این نیروها به دفاع برخیزد.» (دست‌نوشته‌ها) شهید داوود کریمی

سه خصوصیت منحصر به فرد حسن باقری

حسن باقری یکی از فرماندهانی بود که در پی تحول در شیوهی نبرد بودند و توانستند آن را گام به گام به مرحلهی اجرا درآوردند. حاج قاسم سلیمانی دربارهی وی چنین گفته است: «حسن واقعاً یک رهبر بود. تعبیرم این است که او بهشتی جنگ بود؛ یعنی همان نقشی که مرحوم بهشتی برای انقلاب و امام داشت، حسن باقری همان نقش را برای جنگ و جبهه داشت. قطعاً همهی فرماندهان قدیمی جنگ نظرشان این است که اگر حسن زنده می ماند، در وضعیت جنگ قطعاً تأثیر داشت. او پرورش دهندهی همهی ما بود.»

پس از تفحص در گفتارها، مشاهده می شود فرماندهانی که با وی در ارتباط بوده اند، از سه منظر سلوک فردی، فرماندهی بر نیروها و قدرت تفکر نظامی، او را ستایش کرده اند:

۱. او فرماندهی در میدان جنگ را با تعهد و اعتقاد دینی در هم آمیخت و توانست یکی از فرماندهان صاحب سبک در نبردها باشد. با توجه به پیشینه ای که در قسمت های بعدی به آن اشاره می شود، او خودسازی انقلابی را از سال های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی آغاز کرد. این خودسازی و تربیت درونی، موجب شد تا بتواند از تزکیه ی روح در ارائه ی شیوه های الهی در فرماندهی بهره جوید. او براساس

آمیزه‌های دینی که انقلاب اسلامی ایران آن را متبلور ساخت، فرماندهی کرد. این نوع فرماندهی موجب شد که حرکات و راه‌وروش خود را با مبانی دینی هماهنگ کند.

۲. قدرت تفکر و طراحی و ارائه‌ی شیوه‌های نو در نبرد و همچنین قدرت تجزیه و تحلیل قوای خودی و دشمن، از مشخصه‌های او برشمرده شده است. شهید مهدی زین‌الدین در این باره چنین گفته است: «از جهت قدرت فکری، قدرتی داشت که می‌توانست همه‌ی مسائل را تجزیه و تحلیل و برای آن‌ها برنامه‌ریزی کند که در توان کسی نبود. این ذهن خلاق و روشن او بود که خیلی از طرح‌های جدیدی را که به فکر دیگران نمی‌رسید، مطرح می‌کرد.»

حسن باقری از کسانی بود که با قدرت بالا در تجزیه و تحلیل، شیوه‌ی نبرد را براساس واقعیات پیش رو تعیین می‌کرد؛ آن‌چنان‌که سه ماه پس از آغاز جنگ و در اوج ناامیدی فرماندهان نظامی نوشت: «باید به خود جرئت داد که این نوع جنگیدن به درد نمی‌خورد و لازم است که استراتژی این جنگ عوض شود.»

شیوه‌های نوین جنگی که براساس مقدمات و با حضور داوطلبان جنگی پی‌ریزی شد، توانست روند جنگ را از حالت رکود خارج کند و عملیات پیروزمند بعدی براساس این شیوه‌ها طراحی و اجرا شد. او از ارکان تغییر شیوه‌ی نبرد با دشمن بود.



شهید حسن باقری

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

۳. در بررسی و شناخت فرماندهان جنگ ۸ ساله، عمدتاً به دو گروه برمی‌خوریم. یک گروه در صحنه‌های ستادی و طراحی نبرد هنرنمایی کرده‌اند. این گروه در قرارگاه‌ها حضور داشتند و کمتر در میان مردم عادی شناخته شده‌اند. به همین دلیل، با اینکه در دوران پس از جنگ نام فرماندهان شهید بسیار برده شده، اما نام این گروه کمتر به میان آمده است. از سوی دیگر، عده‌ای در صحنه‌ی نبرد توان رهبری نمایانی داشتند. این فرماندهان، به‌خاطر اینکه با نیروهای مردمی ارتباط زیادی داشتند و همچنین به دلیل شجاعت، صمیمیت با نیروهای تحت امر، برخورداری از روحیه‌ی دینی و مردمی و قابلیت‌های فرماندهی در صحنه‌ی جنگ، شناخته‌شده هستند. قیافه و اندام لاغر او چنان بود که در نگاه اول، کسی تصور نمی‌کرد بتواند در صحنه‌ی جنگ قاطعانه فرمان براند، اما نشان داد که در کشاکش نبرد، صریح‌ترین و قاطعانه‌ترین تصمیم‌ها را گرفته که حتی برای نزدیک‌ترین کسان او نیز غیرمنتظره بوده است؛ به‌طوری‌که سردار محمد باقری روایت می‌کند: «در مرحله‌ی دوم عملیات رمضان، برای یکی از گردان‌های عمل‌کننده، حادثه‌ای پیش آمد. آن گردان در محاصره‌ی دشمن قرار گرفته بود. در قرارگاه نصر، حسن بی‌سیم رده‌ی گردان را هم گوش می‌کرد. احساس کرد یکی از گردان‌ها زیادی پیش رفته و ممکن است به محاصره بیفتد. به فرماندهی یگانش تذکر داد. همین‌طور هم شد و گردان به محاصره افتاد. شروع کرد به صحبت با فرماندهی تیپ و پرسید: الآن کجا هستی؟

گفت که در مقر تیپ هستم. گفت: باید بروی از موانع عبور کنی، وارد صحنه‌ی نبرد شوی و این گردان را از محاصره نجات دهی و تا خودت نروی، این اتفاق نمی‌افتد. این گردان متوجه نیست و اگر بگویی در محاصره است، ممکن است دستپاچه شود و وضع را خراب‌تر کند. آن فرمانده تیپ استدلال آورد که نیازی نیست من بروم و دارم توپخانه را هماهنگ می‌کنم، کار دارم و...

برای من عجیب بود، به کسی که حداقل دو سال بود شبانه‌روز در جنگ با هم بودند و همدیگر را خوب می‌شناختند، حکم کرد:

اگر همین الآن از سنگرت راه نیفتی و به سمت خط نروی و این گردان را نجات ندهی، با تو برخورد می‌کنم. من الآن می‌آیم آنجا، تو نباید در سنگرت باشی؛ یا می‌روی در محاصره و به‌همراه گردان شهید می‌شوی یا اینکه آن‌ها را از محاصره نجات می‌دهی. گردان محاصره‌شده در آن طرف و فرماندهی تیپ زنده و سالم در این طرف، برای من قابل پذیرش نیست. آن‌چنان برخورد کرد که در سنگر فرماندهی قرارگاه نصر، همه رنگ شان پرید.» حسن باقری کم در جنگ هشت‌ساله حضور داشت، اما خوب زیست. فرزند زمانه‌ی خود بود و گویی همه‌ی آرمان‌های انقلاب دست‌به‌دست هم داده بودند تا چنین نمونه‌هایی به نمایش درآیند.. راوی : احمد دهقان، نویسنده و پژوهشگر دفاع مقدس

پس از عملیات امام مهدی (عجل الله فرجه الشریف) نگاهم به شخصی افتاد که سطلی به دست گرفته بود و فشنگ‌های روی زمین را جمع می‌کرد. این شخص کسی نبود جز برادر باقری که می‌گفت: اینها حیف است و باید از آنها استفاده کرد. وقتی راجع به عملیات یا مسائل کاری انتقاد می‌کردیم با مهربانی می‌گفت: بسیار خوب، حالا شما بیایید و کار را در دست بگیرید و درست کنید، چه فرقی می‌کند.

در عملیات بیت المقدس وقتی یکی از تیپ‌ها در وضعیت دشواری قرار گرفته بود، فرمانده آن در اثر فشار مشکلات می‌گوید: مگر بالاتر از سیاهی هم رنگی هست؟ شهید باقری پاسخ می‌دهد: آری، بالاتر از سیاهی، سرخی خون شهید است که روی زمین می‌ریزد، قوه محرکه شما خون شهداست. پس از فتح خرمشهر بارها تذکر می‌داد: برادران! مبادا غرور این پیروزی‌ها شما را بگیرد، خودتان را گم نکنید، فکر نکنید ما این کار را کرده‌ایم، همه‌اش خواست خدا بوده است. حساسیت عجیبی به انتقال شهدا و مجروحین داشت و می‌گفت: ما جواب خانواده‌ای را که جنازه شهیدش روی زمین مانده چه بدهیم؟! سرانجام در اثر این تاکیدها و ضرورت مدنظر قرار دادن حقوق شهدا، مسئول تعاون قرارگاه نیز شهید شد.

قدرت مواجهه مادر شهید حسن باقری در شهادت ایشان

دوران انقلاب و حتی دوران جنگ زیاد به بهشت زهرا (س) و قطعه شهدا می رفتم. از این که مادر شهید نبودم، احساس شرمندگی داشتم. همیشه وقتی با پدر و مادر شهدا رو به رو می شدم، می ماندم به آنها چه بگویم. وقتی حسن شهید شد کمی از شرمندگی بیرون آمدم و خدا را شاکر هستم.

وقتی محمد زنگ زد تا خبر شهادت برادرش را بدهد، همین که گوشی را از پدرش گرفتم و خبر مصدومیتش را شنیدم، احساس کردم نیرویی وارد سینه ام شد. لطف خدا بود که صبری در من ایجاد شد. گفتم: شهادت مبارکش باشد.

وقتی خبر شهادتش پخش شد، مشکی نپوشیدم و اجازه ندادم کسی به من تسلیت بگوید. حسن که نمرده بود؛ شهید شده بود. زنده بود. تازه او خودش شهادت را خواسته بود.

البته گاهی از اینکه چرا با این شرایط که پدر و مادرش پیرند و همسر جوان و کودکی در دست دارد، شهادت را انتخاب کرده، متعجب می شدم، اما وقتی می دیدم که همه رفتنی هستیم، چه بهتر که سعادت مند برویم، آرام می شدم.

راوی: مادر شهید_کتاب ملاقات در فکه؛ زندگی نامه شهید حسن باقری

اصول فرماندهی به سبک شهید حسن باقری

حسن خودش رفته بود سرکشی خط. دید که خاک ریز بالا نیامده، لودر پنچر شده بود. سراغ فرمانده گردان را هم از ستاد لشکر گرفت. خواب بود.

خیلی ناراحت بود. می گفت: یعنی چه که فرمانده گردان هفت کیلومتر عقب تر از نیروهایش است؟ اگر قرار بود گردان با بی سیم هدایت شود، از مقر تیپ این کار را می کردیم. وقتی فرمانده گروهان از پشت بی سیم می گوید در سمت راست فشار وجود دارد، فرمانده گردان باید با گوشت و خونش بفهمد چه می گوید. باز توقع داریم خدا کمک کند. این طوری که نمی شود. فرمانده گردان باید جلوتر از همه نیروهایش باشد.» منبع : کتاب یادگاران جلد ۴؛



خصوصیت منحصر به فرد حسن باقری

حسن باقری یکی از فرماندهانی بود که در پی تحول در شیوه نبرد بود و توانست آن را گام به گام به مرحله اجرا درآورد. حاج «قاسم سلیمانی» درباره وی چنین گفته است: «حسن واقعاً یک رهبر بود. تعبیرم این است که او بهشتی جنگ بود؛ یعنی همان نقشی که مرحوم بهشتی برای انقلاب و امام داشت، حسن باقری همان نقش را برای جنگ و جبهه داشت. قطعاً همه فرماندهان قدیمی جنگ نظرشان این است که اگر حسن زنده می ماند، در وضعیت جنگ قطعاً تأثیر داشت.

حسن پرورش دهنده همه ما بود». پس از تفحص در گفتارها، مشاهده میشود فرماندهانی که با وی در ارتباط بوده اند، از سه منظر «سلوک فردی»، «فرماندهی بر نیروها» و «قدرت تفکر نظامی»، او را ستایش کرده اند:

۱- حسن باقری فرماندهی در میدان جنگ را با تعهد و اعتقاد دینی درهم آمیخت و توانست یکی از فرماندهان صاحب سبک در نبردها باشد. او خودسازی انقلابی را از سالهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی آغاز کرد. این خودسازی و تربیت درونی،

موجب شد تا بتواند از تزکیه روح در ارائه شیوه های الهی در فرماندهی بهره جوید. او براساس آموزه های دینی که انقلاب اسلامی ایران آن را متبلور ساخت، فرماندهی کرد. این نوع فرماندهی موجب شد که حرکات و راه و روش خود را با مبانی دینی هماهنگ کند.

۲- قدرت تفکر و طراحی و ارائه شیوه های نو در نبرد و همچنین قدرت تجزیه و تحلیل قوای خودی و دشمن، از مشخصه های او برشمرده شده است. شهید «مهدی زین الدین» در این باره چنین گفته است: «از جهت قدرت فکری، قدرتی داشت که می توانست همه مسائل را تجزیه و تحلیل و برای آنها برنامه ریزی کند که در توان کسی نبود. این ذهن خلاق و روشن او بود که خیلی از طرح های جدیدی را که به فکر دیگران نمی رسید، مطرح می کرد».

حسن باقری از کسانی بود که با قدرت بالا در تجزیه و تحلیل، شیوه نبرد را براساس واقعیات پیشرو تعیین می کرد؛ آنچنان که سه ماه پس از آغاز جنگ و در اوج ناامیدی فرماندهان نظامی نوشت: «باید به خود جرأت داد که این نوع جنگیدن به درد نمی خورد و لازم است که استراتژی این جنگ عوض شود.»

شیوه‌های نوین جنگی که براساس مقدمات و با حضور داوطلبان جنگی پی ریزی شد، توانست روند جنگ را از حالت رکود خارج کند و عملیات پیروزمند بعدی براساس این شیوه‌ها طراحی و اجرا شد. او از ارکان تغییر شیوه نبرد با دشمن بود.

۳- در بررسی و شناخت فرماندهان جنگ ۸ ساله، عمدتاً به ۲ گروه برمی‌خوریم. یک گروه در صحنه‌های ستادی و طراحی نبرد هنرنمایی کرده‌اند. این گروه در قرارگاه‌ها حضور داشتند و کمتر در میان مردم عادی شناخته شده‌اند. به همین دلیل، با اینکه در دوران پس از جنگ نام فرماندهان شهید بسیار برده شده، اما نام این گروه کمتر به میان آمده است. از سوی دیگر، عده‌ای در صحنه نبرد توان رهبری‌های نمایانی داشتند. این فرماندهان، به خاطر اینکه با نیروهای مردمی ارتباط زیادی داشتند و همچنین به دلیل شجاعت، صمیمیت با نیروهای تحت امر، برخورداری از روحیه دینی و مردمی و قابلیت‌های فرماندهی در صحنه جنگ، شناخته شده هستند. قیافه و اندام لاغر او چنان بود که در نگاه اول، کسی تصور نمی‌کرد بتواند در صحنه جنگ قاطعانه فرمان براند؛ اما نشان داد که در کشاکش نبرد، صریح‌ترین و قاطعانه‌ترین تصمیم‌ها را گرفته که حتی برای نزدیکترین کسان او نیز غیرمنتظره بوده است؛ به طوری که سردار «محمد باقری» روایت می‌کند:

«در مرحله دوم عملیات رمضان، برای یکی از گردانهای عمل کننده، حادثه ای پیش آمد. آن گردان در محاصره دشمن قرار گرفته بود. در قرارگاه نصر، حسن بی سیم رده گردان را هم گوش می کرد. احساس کرد یکی از گردانها زیادی پیش رفته و ممکن است به محاصره بیفتد. به فرمانده یگانش تذکر داد. همینطور هم شد و گردان به محاصره افتاد.

شروع کرد به صحبت با فرمانده تیپ و پرسید: الان کجا هستی؟ گفت که در مقر تیپ هستم. گفت: باید بروی از موانع عبور کنی، وارد صحنه نبرد شوی و این گردان را از محاصره نجات دهی و تا خودت نروی، این اتفاق نمی افتد. این گردان متوجه نیست و اگر بگویی در محاصره است، ممکن است دستپاچه شود و وضع را خرابتر کند. آن فرمانده تیپ استدلال آورد که نیازی نیست من بروم و دارم توپخانه را هماهنگ می کنم، کار دارم و....

برای من عجیب بود، به کسی که حداقل ۲ سال بود شبانه روز در جنگ با هم بودند و همدیگر را خوب می شناختند، حکم کرد: اگر همین الان از سنگرت راه نیفتی و به سمت خط نروی و این گردان را نجات ندهی، با تو برخورد می کنم. من الان می آیم آنجا، تو نباید در سنگرت باشی؛ یا می روی در محاصره و به همراه گردان شهید می شوی، یا اینکه آنها را از محاصره نجات می دهی. گردان محاصره شده در آن طرف و

فرمانده تیپ زنده و سالم در این طرف، برای من قابل پذیرش نیست. آنچنان برخورد کرد که در سنگر فرماندهی قرارگاه نصر، همه رنگ شان پرید)). (دست نوشته ها)

با فروغ باقری، جان حسن

لاله پرورگشت بستان حسن

دید در آینه حق الیقین

فتح را در جبهه فتح المبین

با سلاح عشق دشمن را شکست

راه را بر لشکر بیداد بست

از طریق القدس چون آگاه گشت

با سپاه مردمی همراه گشت

همچو توفانی که در آوردگاه

افکند کوه سیاهی را چو کاه

بر سر دشمن چو می آمد فرود

رعد آسا، پای تا سر شعله بود



شہید حسن باقری

شہید غلامحسین افشردی معروف بہ

کتاب شہید حسن باقری؛ ناصر کاوہ

لذت در راه خدا جنگیدن

شهید حسن باقری: اگر می بینیم که در کار خستگی وجود دارد، باید بریم اون مورد رو حل بکنیم. کار، کاری نیست که توش خستگی داشته باشه، جنگیدن در راه خدا خستگی نداره، اگر داریم خسته می شیم، باید بشینیم بررسی کنیم ببینیم علتش چیه؟ چرا داریم خسته می شیم؟ این، ایراد اینه که یه چیز غیر خدایی قاطی قضیه است. اگر غیر خدایی و غیر شرعی داخل مسئله جنگ ما نباشه، یقین بدویند که هر لحظه بر لذت جنگیدن اضافه می شه، حالا با لذت در راه خدا جنگیدن... منبع: یادگاران، کتاب باقری

آن روز، روز تلخی برای فرماندهان بود.

محسن رضایی گفت: «انگار انفجاری در مغزم شکل گرفت». او با نگرانی از آینده جنگ گفت: «احساس کردم یکی از بازوهایم را از دست دادم؛ حالا چطور می خواهیم جنگ را ادامه دهیم؟» حاج قاسم سلیمانی گفت: «در طول جنگ هیچ روزی برای بچه های جبهه به اندازه شهادت حسن باقری سنگین نبود؛ شهادت او برای جنگ ضایعه ای بود که تا پایان جنگ جبران نشد».

بیشتر از «هوش زیاد»، اراده‌ای قوی و همت داشت

«من در تربیت غلامحسین روی دو چیز حساس بودم. یکی «حلال و حرام» و دیگری «راستگویی و طهارت به معنای پاک بودن» به او می‌گفتم: «مادر جان، امر دین اینطور است و میان «پاکی» و «ناپاکی» چیز دیگری وجود ندارد.»

در گذشته اینهمه وسایل نبود. اگر امروز می‌بینید بچه‌های سه-چهار ساله در مورد دین صحبت می‌کنند، حافظ قرآن هستند و مسائل شرعی‌شان را به راحتی می‌پرسند، از برکت جمهوری اسلامی است و نعمتی که خداوند به مردم شیعه و مسلمان ایران ارزانی داشته است، در این خصوص «کبرا افشردی بهروز» مادر شهید



نابغه جنگ دفاع مقدس لقب کدام شهید است!؟

غلامحسین افشردی، مشهور به حسن باقری، نخستین روز مهرماه ۱۳۵۹، با آغاز جنگ، وارد خوزستان شد و ۲۸ ماه عمر خود را در میدان های جنگ گذراند. او در این مدت نه چندان طولانی، به جایگاهی رسید که اطلاعات، طراحی و نیز اجرای عملیات های کوچک و بزرگ به او متکی شد.

حسن باقری علاقه زیادی به کادر سازی و تربیت نیرو برای فرماندهی داشت. مهدی زین الدین از معروفترین پرورش یافتگان اوست که بعدها به فرماندهی لشکر ۱۷ علی ابن ابیطالب رسید. از جمله پرورش یافتگان باقری، حسین علی ترکی نخستین فرمانده لشکر ۱۷ علی ابن ابیطالب بود. وی در ۶ بهمن ۱۳۶۰ در شوش بر اثر اصابت خمپاره شهید شد. به عقیده محسن رضایی فرمانده سپاه ایران در زمان جنگ، موفقیت نیروهای مسلح ایران با روش توسعه تجربی حاصل شد که حسن باقری از متخصصین و مبدعین آن بود. این روش موجب تدوین نظام دفاعی شامل اندیشه دفاعی، اصول و قواعد عملیات، دکترین نظامی و اصول و قواعد رزم برای ایران گردید. این روش مبتنی بر اصول منطقی و تجارب پایه در سال اول نبرد نیروهای

ایران و عراق بود، که با کمک اصول منطقی از تجارب پایه دانش دفاع انقلابی ساخته می‌شد. مستندسازی تجارب و مفهوم‌سازی تجربی و توسعه دانایی محور اساسی این روش به‌شمار می‌آید.

محسن رضایی فرمانده پیشین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که مدت‌ها با حسن باقری هم‌رزم بود، درباره او می‌گوید: شهید باقری اسوه حماسه و شجاعت و استعداد فوق‌العاده بود. ایشان از یک روحیه سلحشوری و حماسی بسیار عظیمی برخوردار بود. در خطوط مقدم همیشه حاضر بود.

سردار غلامعلی رشید فرمانده وقت قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیاء در بخشی از آثار منتشر نشده، درباره حسن باقری گفته است: من امروز این اعتراف سنگین را اینجا می‌خواهم بکنم که سازمان رزم فعلی سپاه، همین سازمانی که الان در اختیار سپاه است و در وضعیت تهدید در رویارویی دشمنان باید مبارزه بکند، مدیون و مرهون تلاش‌های شخص حسن باقری است.

امیرسپهبد، شهید حاج علی صیادشیرازی

سرعت پیشرفت، موفقیت و مسؤولیت‌پذیریش حسن باقری بسیار زیاد شد به طوری که ایشان بعد از مدت کوتاهی یکی از چهره‌های شاخص و مؤثر قرارگاه کربلا شد. سرعت پیشرفت، موفقیت و مسؤولیت‌پذیریش حسن باقری بسیار زیاد شد به طوری که ایشان بعد از مدت کوتاهی یکی از چهره‌های شاخص و مؤثر قرارگاه کربلا شد. ایشان بسیار قابلیت انعطاف داشت که می‌توانستند به ایشان سمت‌های فرماندهی و مدیریت هم بدهند که همین‌طور هم شد.

در یک جمله باید بگویم که حسن باقری چهره بسیار متعهد، با انگیزه، انقلابی، دلسوز، متحرک و با استعداد داشت و زمینه لازم برای رشد و تکامل مسؤولیتی و خدمت به اسلام عزیز را داشت.

یادم هست که یک شب سردار رضایی به من اشاره کرد شهید باقری امشب ما را به خانه‌اش دعوت کرده است شما هم بیایید با هم برویم چون شما هم جزو ترکیبی هستید که ایشان دعوت کرده است ما با ایشان به اهواز رفتیم. خُب ایشان در یک

اتاق کوچکی مستقر بود ما در همان اتاق کوچک پذیرایی شدیم و می‌توانم بگویم شیرینی عروسی‌شان را خوردیم. ایشان زندگی بسیار ساده، مختصر و مفیدی را تشکیل داده بود. اوایل ازدواج‌شان بود که ایشان به فیض شهادت رسید.

من می‌توانم بگویم که شهید بزرگوارمان سردار حسن باقری یکی از این چهره‌های شایسته بود که نقش خودش را در موقعیت خودش یعنی در صحنه‌های جنگ ایفا کرد یعنی اگر جنگ نبود شاید سپاه به این زودی شناخته نمی‌شد، شاخص نمی‌شد و رشد و تکاملش شکل نمی‌گرفت.

اخلاق و رفتار ایشان که نشأت گرفته از ولایتی بودنش بود خودش کافی است. بنابراین از آثار رفتار، کردار و نحوه فداکاری‌هایش برای بنده کاملاً مشخص است که پایگاه ولایتی ایشان قوی بود و به شدت از این مرکزیت الهام می‌گرفت و زندگی خودش را در زمان انقلاب با توجه به ولایت اداره می‌کرد.

به نظر من به برکت خون ایشان مطمئناً ما تحرک بهتر و موفقیت‌های بیشتری را در ادامه نبرد داشتیم‌شهید باقری به عنوان یک عنصر بسیار شایسته اطلاعاتی در قرارگاه کربلا کارش را شروع کرد.

از همان لحظه آشنایی با حسن باقری محبت‌شان به دل من رفت و یک احساس احترام به ایشان کردم، چون دیدم جوانی با این سن و سال آن قدر پرتلاش، پرتحرک و مؤثر در آن قرارگاه است و شخصیت ایشان برای من خیلی پرمعنی بود، این آشنایی بود که با سردار باقری پیدا کردم.

حسن باقری در شناخت وضعیت دشمن بسیار دقیق و زیرک بود و ارائه بسیار خوبی داشت و بسیار علاقمند بود که با برادران ارتشی در تماس باشد و حتی آن زمانی که پیوند با برادران ارتشی رسمیت نداشت.

ایشان از کسانی بود که به صورت نفوذی با بچه‌های مؤمن ارتش تماس می‌گرفت و تبادل اطلاعات‌شان را با همدیگر می‌کردند و هماهنگی‌شان را با همدیگر می‌کردند.

روحیات شهید باقری را که من دیدم و شنیدم این طور بود چهره بسیار دلسوز، پرتحرک، علاقمند و با انگیزه برای انجام مأموریت‌هایش در جبهه بود.

حسن باقری قدرت بیان، قدرت ارائه مطالب و قدرت جمع‌بندی مطالب را داشت و مطالبی که ارائه می‌کرد بسیار زیبا بود.

متناسب با مسؤولیت و مأموریت‌هایی که با سرعت بردوش می‌گرفت تکامل پیدا می‌کرد و نقش خودش را بروز می‌داد و الحمدلله هم مایه خیر و برکت زمان و موقعیت خودش و دنیا شد و این در آن دنیا از سندهای معتبر خواهد بود.

پایگاه نشر آثار شهید حسن باقری



کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

سردار سپهبد شهید، حاج قاسم سلیمانی

بعد از عملیات فتح‌المبین هر فرصتی که به وجود می‌آمد شهید حسن باقری نسبت به تذکرات خیرخواهانه و توجیه فرماندهان که تیپ‌ها را تشکیل داده بودند کوتاهی نمی‌کرد. خصوصاً فرماندهانی که از نظر امکانات ضعیف بودند و امکانات کمی داشتند که یکیش خود من بودم، نقش بسیار ارزنده‌ای را داشت.

حسن باقری خیلی دلش برای مجروحین یا شهدایی که روی زمین می‌ماندند می‌سوخت و مرتب تذکر می‌داد. من دیدم در جلسات حتی هنگام صحبت با این واحد تعاون و بهداری که داشت مرتب سرشان داد می‌زد که چرا شما این قدر ضعف دارید، چرا شما می‌گذارید یک شهید روی زمین بماند بعد چه طوری جواب خانواده‌اش را، جواب مادر شهید را می‌دهید.

روزی هم که حسن باقری شهید شد، من فکر می‌کنم برای جنگ و بچه‌های جبهه و کسانی که حسن باقری را می‌شناختند هیچ چیزی به اندازه شهادت حسن باقری سنگین نبود. شهادت حسن باقری برای جنگ واقعاً یک ضایعه بود، یک ضایعه‌ای

که جای تبریک برای بچه‌های جنگ به هیچ وجه نداشت و این خلاء تا پایان جنگ هم باقی ماند. من می‌خواهم بگویم ماندن خود من در جنگ، در واقع بخش عمده‌ایش را مدیون شهید حسن باقری می‌دانم. او باعث شد که من در جبهه ماندگار بشوم و از همه این‌ها مهم‌تر بنیان‌گذار سازمان رزمی سپاه ایشان بود که تقریباً این تیپ‌ها را راه‌اندازی کرد و محورها را تقسیم کرد.

حسن باقری با بچه‌ها ارتباط عجیبی داشت که خود من تعبیرم این است که حسن باقری واقعاً بهشتی جنگ بود. یعنی همان نقشی که مرحوم [سیدمحمد] بهشتی برای انقلاب و امام(ره) داشت، حسن باقری همان نقش را برای جبهه و جنگ داشت و قطعاً همه فرماندهان قدیمی جنگ نظرشان این است که اگر حسن باقری می‌ماند، در وضعیت جنگ ما به‌طور قطع تأثیر داشت.

حسن باقری واقعاً دنبال ایفای نقش یک فرمانده به تمام معنای اسلامی بود و به همین منظور در جلسات متعدد هر فرصت که پیدا می‌کرد یا نهج‌البلاغه را یا رساله امام(ره) را برمی‌داشت و شروع به موعظه بچه‌های جنگ می‌کرد. دلش می‌خواست روضه خوان و مداح باشد و بچه‌ها را نسبت به مسائل شرعی و مسائل مهم

انگیزه‌ای، اخلاقی و معنوی توجیه کند. به همین خاطر در هیچ جلسه‌ای نبود که حسن باقری از این مسائل مضایقه کند.

حسن باقری همیشه لباس عادی پاسدارها تنش بود. حسن باقری وضعیتش با یک پاسدار عادی هیچ فرقی نمی‌کرد. هیچ وقت نمی‌توانستید تفاوتی بین ایشان و یک پاسدار عادی ببینید. چه از پوتین، بند پوتین، لباس، وضع غذا مگر همان تابلویی که جلوی سنگر فرماندهی نوشته شده بود یا خود سنگر که بیانگر سنگر فرماندهی بود که یک مقدار تفکیک می‌کرد و نشان می‌داد این سنگر، سنگر فرماندهی است و گرنه به غیر از سنگر هیچ کس احساس نمی‌کرد ایشان فرمانده است.

وقتی حسن باقری یک گوشه‌ای می‌نشست و شروع به صحبت می‌کرد، تا صحبت نکرده بود برای همه عادی بود که یک فرد معمولی است. وقتی که حرف می‌زد همه پیچ می‌کردند که این چه کسی است و چه کاره است؟ به دلیل نظرات محکم و بسیار قوی‌ای که داشت و احترامی که همه ناخودآگاه به نظراتش می‌گذاشتند. خرمشهر با اراده حسن باقری آزاد شد واقعاً این طور بود و گرنه اگر ما در آن مرحله متوقف می‌شدیم، عراقی‌ها بقیه را پس می‌گرفتند و یا اگر پس نمی‌گرفتند این قدر

جلوی ما نیرو می‌ریختند که ما قطعاً به جایی نمی‌رسیدیم و چه بسا ما یک سال یا دو سال بعدش می‌توانستیم خرمشهر را آزاد کنیم.

از خصلت‌های ایشان یکی صمیمیت و یکی شجاعت بود. البته برای من این دو خصوصیت اخلاقی بود که در مدیریت حسن باقری بارزترین آن خلاقیتی بود که در فکر ایشان بود که من مثل ایشان ندیدم. به طور قطع ما در صحنه جنگ مثل حسن باقری نداشتیم. حسن باقری کسی بود که اصلاً چشمش به زمین و مادیات نبود، همان نظری را می‌داد که در عمل واقع می‌شد، رشد‌دهنده و پرورش‌دهنده همه ما ایشان بود، رشد‌دهنده و پرورش‌دهنده همه ما حسن باقری بود.

حسن باقری هم از نظر فکری بسیار خوب و پخته بود و هم به نظر می‌رسید و بعد از آن هم به من ثابت شد که آدم شجاع و جسوری است و هم این‌که با بچه‌ها یک صمیمیت ویژه‌ای داشت. به طریقی کاشف همه بچه‌های فرمانده لشکر قدیمی شهید حسن باقری بود بدون استثناء، غیر از یکی دو نفری که در جبهه‌های مختلف مسؤولیت داشتند، عموماً شهید [حسن] باقری کاشف آن‌ها بود و کسانی که مسؤول جبهه‌های مختلف بودند ایشان آن‌ها را به سازمان رزم سپاه آورد.

پایگاه نشر آثار شهید حسن باقری



کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

سردار سرلشکر غلامعلی رشید

در اخلاص، ایمان، تدبیر، هوش، تعادل، توکل، سواد نظامی، فرماندهی و ... برادر حسن باقری به گونه‌ای بود که در بین اکثر برادران هم‌رزم می‌درخشید و بعد از رفتنش احساس کردم سنگین‌ترین لحظات عمرم را می‌گذارم مخصوصاً از نظر انس و الفتی که با ایشان داشتم.

حسن باقری تدبیر داشت و با این قوه الهی در صحنه جنگ سعی داشت که با زحمت فراوان با بحث، مشورت، تفکر و دیدن به بهترین راهکار برسد و در رزم تدبیری عالی به کار گرفته شود. هوشیار، زرنگ و چالاک بود تا بتواند در هر جای حساس و غیر منتظره با حواس جمعی چاره‌ای بیندیشد و در تدبیر اتخاذ شده از قبل انعطافی ایجاد کند و گره عملیات را باز کند و صحنه را به نفع نیروهای اسلام از چنگال سربازان کافر تغییر دهد. حسن باقری برادر بزرگ من بود با این‌که دو سال از او بزرگ‌تر بودم ولی انگار او دو سال از من بزرگ‌تر بود.

پایگاه نشر آثار شهید حسن باقری

سردار سرلشگر، جانباز شهید حاج احمد سوداگر

حسن باقری به صورت سریع وارد سپاه شد و رفت یک حرکتی کرد. حرکت تندی که همان جا مشخص شد که این برادر یک آدم پرجوش و خروش است و خیلی دنبال مسائل می‌رود.

حسن باقری یک روحیه‌ای داشت که سعی می‌کرد هر چیزی را با گوش می‌شنود با چشم هم ببیند یعنی عمده حرکتش و عمده مسأله‌اش سر این بود که چیزی را که می‌شنود حتماً با چشم هم ببیند. حسن باقری سرکار مصر بود و روی کارها پافشاری می‌کرد.

وقتی برادر حسن باقری نزدیکی‌های اذان پیش ما بودند سعی می‌کردم یک جایی باشم که تمام حرکاتش را ببینم، وقتی برای نماز یا حتی برای وضو گرفتن می‌رفت حس می‌کردم که از تمام کارها دیگر غافل شده است یعنی هیچ کاری را ارجع نمی‌داد. آن قدر مسأله عبادت برای ایشان مهم بود که من با حالت غبطه به ایشان نگاه می‌کردم حتی در وضو گرفتن و نماز خواندن یک طوری بود و یک حالتی داشت. حسن باقری هوشمند بود که چه نکته‌ای را کی بگوید، چه حرفی را کجا بزند، در مقابل چه سؤال‌ی چه پاسخی بدهد.

این که می‌گویم حسن باقری فرصت طلب بود برای این است که همه مطالب را جمع می‌کرد و در بهترین فرصت‌ها از آن‌ها استفاده می‌کرد. فرصت طلبی بد نیست آدم‌های زیرک و زرنگ فرصت طلب هستند، یعنی فرصت‌ها را شکار می‌کنند.

حسن باقری متانت خیلی زیبایی داشت، من یک بار هم ندیدم که ایشان عصبانی و درگیر بشود. حسن باقری خیلی خاکی بود، خوش صحبت بود، خوب حرف می‌زد و خوب صحبت می‌کرد.

در مسئله‌ای من به بچه‌ها گفتم می‌گویند مگر بالاتر از سیاهی هم رنگی هست ما نمی‌رویم. ایشان گفت چرا رنگی که هست قرمزی خون شهید است. ببینید این حرف خیلی زیبا است و به جا هم استفاده شده است، منتها این حرف برای ایشان نبود ولی به جا استفاده و گفته شد.

افتادگی حسن باقری مهم بود وقتی من به ایشان گفتم بلند شوید و به این جا بیایید، ایشان فوری بلند شد و به آن جا آمد یا در مواقع مختلفی که ما با ایشان کار داشتیم ایشان آن قدر حالت افتاده و متواضعی داشت که واقعاً زبان زد بود.

ببینید من واقعاً شهید حسن باقری را دوست دارم. حسن باقری با من و پدرم یک انس و الفت خاصی داشت. وقتی می‌خواست از اهواز به سمت شمال یا به سمت

دزفول برود زنگ می‌زد و می‌گفت به حاج آقا بگو ناهار یا شام درست کند چون ما می‌خواهیم به آن‌جا برویم.

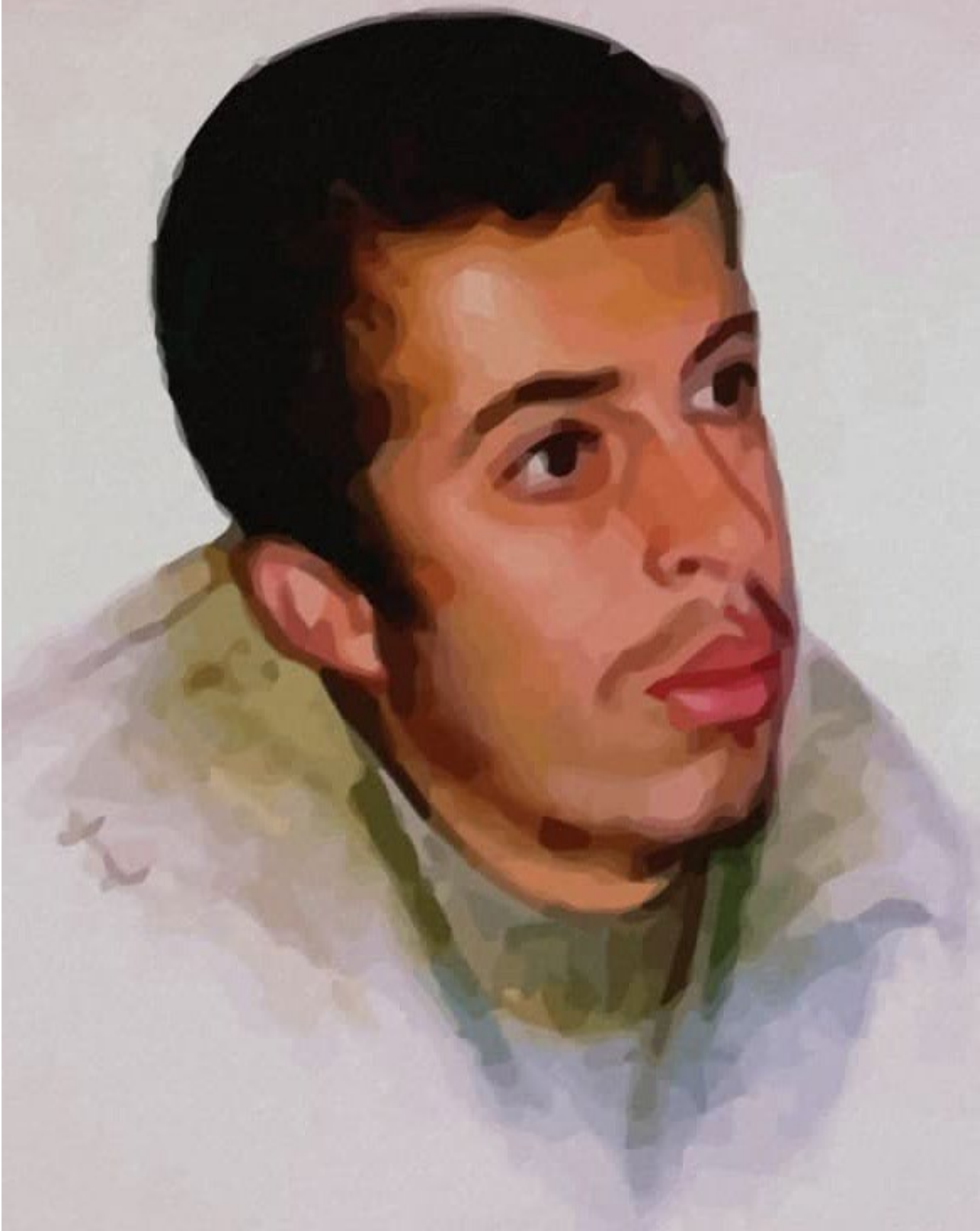
حسن باقری پیش بابای من رفت و گفت پیرمرد چه‌طوری. پدر من خیلی شوخ‌طبع است، ایشان بغلش را باز کرد و گفت من اگر پیرم ولی مغز جوان دارم هنوز، آرزوی عشق‌بازی در جهان دارم هنوز، تو هم که خیلی خوشگل هستی بیا ببینم، بعد یک دفعه حسن باقری دررفت و گفت پیرمرد را نگاه کن.

یکی از خصلت‌های حسن باقری و تفاوت فرماندهی و مدیریت در دوران دفاع مقدس این است که حسن باقری را از قرارگاه خودش بیرون می‌کشد و در سنگر دیده‌بانی به شهادت می‌رساند و یکی دیگر عشق و دوست داشتن است که هر کس می‌خواهد به نوعی ارادت خودش را به حسن باقری نشان بدهد.

حسن باقری حساب شده حرف می‌زد. حساب شده حرف زدن ایشان بر اساس مطالبی بود که سعی می‌کرد به دست بیاورد.

انعطافی که ایشان داشت و قدرت صراحت و تصمیم‌گیری سریعی که ایشان داشت باعث می‌شد مسائل به اتمام برسد.

منبع: پایگاه نشر آثار شهید حسن باقری



کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

سردار سرلشگر شهید، حاج حسن تهرانی مقدم

استفاده از راه میانبر، تاختن به نقاط ضعف و استراتژی دشمن را ناکارآمد کردن من این طوری از حسن باقری خروجی می‌گیرم.

تحول‌آفرینی حسن باقری که ما در بخش جنگ می‌خواهیم مطرح کنیم در واقع دفاع از عقلانیت جنگ است که مقفول مانده است. حسن باقری کارهای نشدنی را شدنی کرد.

حسن باقری دشمن را آنالیز کرد، توانمندی و نقاط ضعف را در آورد، نقاط قوّت و نقاط ضعف دشمن را به‌طور کاربردی کامل شناخت و در نقاط ضعف دشمن نقاط تهاجمی ما را طراحی کرد و نقاط قوّت ما قرار داد و سیستم پدافند و خنثی‌سازیش را هم طراحی کرد. تمام هنر حسن باقری در این جمله است.

ایشان عجیب متفکر بود، بیش از این‌که حرف بزند، عرق بریزد و بدود فکر می‌کرد، بچه‌ی هوشمندی بود. حسن باقری متفکری بود که با تفکراتش این تحول را ایجاد کرد ما باید به آن‌ها بها بدهیم.

ایشان به شناسایی می‌رفت، محور به محور مسؤول اطلاعات می‌گذاشت و سیستم اطلاعات را درست می‌کرد.

ایشان به قدری باهوش بود که طرح سیستم مدیریت و تمرکز آتش را تکمیل کرد.

رئیس تخصصی جنگ حسن باقری بود.

ایشان فکرش باز بود، در واقع عمق دیدش وسیع بود.

حسن باقری یک فرمانده بزرگ با بالاترین فهم استراتژیک در انتخاب هدف و بالاترین قدرت تاکتیکی در شناخت دشمن، زمین و نحوه مقابله با دشمن است.

فرماندهای می‌تواند فرماندهی کند که به تمام اجزاء تسلط تخصصی و اشراف داشته باشد این فرد می‌تواند فرمانده موفقی در صحنه باشد که حسن باقری این‌گونه بود.

حسن باقری به بقیه میدان می‌داد، استعداد را شناسایی می‌کرد، بچه‌ها را بزرگ و تکریم می‌کرد و آن‌ها هم احساس مسؤولیت می‌کردند.

حسن باقری اصلاً کم نمی‌آورد و خوشبختانه جنگ هم از این آدم‌های بزرگ زیاد داشت تک تک شهدا خودشان حسن باقری بودند ولی خُب ایشان یک نابغه و ستاره درخشان‌ترین همه ستاره‌ها بود.

به نظر من حسن باقری مزد شهادت و شجاعتش را گرفت.

منبع: پایگاه نشر آثار شهید حسن باقری

سردار سرلشگر شهید، حاج حسین همدانی

حسن باقری یک سرمایه بزرگی برای جنگ ما بود و قطعاً و یقیناً اگر ایشان در قید حیات بود ما در طول جنگ فواید زیاد و قطعاً نتایج بیشتر از این را داشتیم و حیف بود اما به هر صورت قسمت این بود و ایشان به فیض شهادت رسید.

دانش نظامی، علم نظامی و اعتقادی که به اسلام و مکتب اسلام داشت و امیدواری‌ای که به وعده‌های خداوند داشت حسن باقری را به عنوان یک طراح استثنایی و منحصر به فرد در طول ۸ سال جنگ ما معرفی کرد.

من حسن باقری را با این خصوصیات یعنی امیدواری، استقامت، اخلاص، خوش فکری و آینده‌نگری‌ای که داشت می‌شناسم

حسن باقری آینده را می‌دید، یعنی خاکریز اول را نه خاکریزهای پشت سر را می‌دید و عمیق نگاه می‌کرد، پشت آن مناطقی را که ما داشتیم می‌دیدیم ایشان وسیع‌تر می‌دید. دیدی که حسن باقری داشت و وسعتی که در فکر کردن و طراحی داشت هیچ‌کس انکار نمی‌کند یعنی گواهی و شهادت می‌دهد که ایشان نقش کلیدی و اصلی را در قرارگاه نصر داشتند. اگر من بگویم حسن باقری بعضی شب‌ها ۲، ۳ ساعت بیشتر استراحت نمی‌کرد گزاف نگفتم.

اگر کسی با حسن باقری کار نکرده بود و ایشان را نمی‌شناخت در اولین برخورد و اولین ملاقاتی که با ایشان داشت اصلاً برایش مشکل بود که بپذیرد یک جوانی با این سن و سال این چنین تصمیم می‌گیرد و این چنین قاطع باشد و دستور بدهد و در ارائه طرح و تصمیم‌گیری‌هایش در جنگ مصمم باشد.

حسن باقری با آن ادب و اخلاقی که داشت و با دستورات محکمی که می‌داد، ضمن این که با آدم دوست می‌شد و با اخلاق و ادب برخورد می‌کرد وقتی دستور می‌داد واقعاً دستور نظامی و محکمی می‌داد و کوتاه هم نمی‌آمد.

من زیاد ندیدم که حسن باقری وارد جزئیات بشود اما در ترکیب و ادغام گردان‌های سپاه و ارتش ایشان نقش بسیار مهمی داشت. ایشان اول نظرات را می‌گرفت بعد می‌گفت خُب این طرح را ارائه می‌دهیم ضمن این که خودش از قبل طرحی را آماده کرده بود اما نظرات دیگران را می‌گرفت و با طرح خودش هماهنگ می‌کرد و یک طرح می‌داد. وقتی ایشان طرح را داد گفت ادغام باید به این شکل انجام بشود و از بین فرمانده گردان ارتش و فرمانده گردان سپاه یکی باید فرمانده بشود و یکی هم باید جانشین بشود صحبت ایشان این بود و از نظر ما بلامانع بود که برادرهای ارتش فرمانده بشوند.

حسن باقری نظرش این بود که فرمانده گردان فرماندهی است که قبل از این که گردان برود و عملیات انجام بدهد باید با قدم‌هایش به منطقه برود ایشان می‌گفت با پوتین‌هایش باید به آن منطقه‌ای که می‌خواهد دست بسیجی و پاسدار را به دست دشمن بدهد برود یا به عبارتی ایشان می‌گفت فرمانده گردان باید برود و قبل از این که صدای شلیک بیرون بیاید صدای عراقی‌ها را بشنود.

حسن باقری در جلسات محکم صحبت می‌کرد و می‌گفت فرمانده گردان برای ما فرقی ندارد هم برادران ارتشی و هم برادران سپاهی هر کدام باشند برای ما فرقی نمی‌کند و حتی می‌گفت تقدم با برادران ارتشی است، اما فرمانده گردان کسی است که همراه گردان تا خود هدف برود و همراه گردان باشد.

وقتی می‌بینیم که یک فرمانده در صحنه‌های مختلف تصمیماتش ساعد است و با موفقیت روبه‌رو می‌شود، پرسنل، فرماندهان و نیروهای زیر دستش خودبه‌خود به آن فرمانده ایمان می‌آورند. لذا این ایمان به آن فرمانده است که کار می‌کند. طبیعتاً سردار حسن باقری یک همچین خصوصیتی داشت که فضا را بیشتر از آن کسانی که اطرافش بودند می‌دید و چون بیشتر از آن‌ها می‌دید لذا در صدور و اجرای دستورات یک قاطعیت خاصی داشت. ایشان با اعتماد به نفس و با تمام خصوصیتی که داشت آن دستور را صادر می‌کرد.

نقش برجسته حسن باقری در طراحی عملیات بزرگ فتح‌المبین، عملیات بیت المقدس و فتح خرمشهر مشخص است. نقش سردار حسن باقری برجسته تر از همه است چون تراوش فکری حسن باقری بود که یک چنین عملیات بزرگی را در ذهن ایشان به وجود آورد، البته به عنوان مشاور و کارشناس عملیاتی در کنار فرماندهی کل سپاه بود و با آن دید وسیعی که داشت، تیزبین و علاقه‌مند به ارزش‌ها و نظام اسلامی و همچنین مطیع رهبری بود.

حسن باقری از اسرایی که در عملیات‌های بستان و حصر آبادان داشتیم بازجویی کرد و اطلاعات آن‌ها را جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل کرد و در یک جمع‌بندی به عنوان یک بخشی از اطلاعات قرار داد و در طراحی عملیات از آن‌ها بهره‌برداری کرد. حسن باقری یک نیروی ورزیده و اطلاعاتی در منطقه جنوب بود، بنابراین اطلاعات را از منابع مختلف جمع‌آوری می‌کرد و در طراحی خودش به خوبی از آن‌ها استفاده می‌کرد، به اطلاعات کلان در قرارگاه کربلا و مرکزی اکتفاء نکرد به همه یگان‌ها می‌آمد و بعضی جاها به عنوان اطلاعات لشکر نقش بازی می‌کرد و وارد میدان می‌شد. حسن باقری جدا از کار اطلاعات در سازمان رزم سپاه و به خصوص ترکیب سازمان رزم سپاه و ارتش بسیار نقش داشت. من به جرأت می‌توانم بگویم مغز متفکر و خوش فکر شهید حسن باقری نقش اولیه را در مقدمات عملیات فتح‌المبین داشت.

یکی از ویژگی‌های حسن باقری همت بلند و آینده‌نگری ایشان بود. ایشان بسیار عمیق فکر می‌کرد حتی در عملیات فتح‌المبین انتهای کار را می‌دید. ایشان بلافاصله در همان آغاز عملیات فتح‌المبین پایان عملیات را به خوبی می‌دید و فکر این بود که ما نباید به دشمن فرصت بدهیم و باید عملیات بعدی را طراحی کنیم.

دومین ویژگی حسن باقری قاطعیت بود این جوان کم سن و سال که من فکر می‌کنم برادران دیگر شاید سن و سال بیشتری از ایشان داشتند اما ایشان کم نمی‌آورد و یعنی جدی تصمیم می‌گرفت، دستور و فرمان می‌داد و می‌خواست و قاطعیت به معنای یک فرمانده سپاه اسلام در ایشان جمع شده بود.

ویژگی سومی که حسن باقری داشت امید بود من خاطرم هست چه در عملیات فتح‌المبین و چه در عملیات بیت‌المقدس این جمله ایشان بود که شاید برای خود بنده چندین بار تکرار کرد. ایشان می‌گفت [حسین] همدانی مگر می‌شود خدا وعده خودش را عملی نکند، می‌شود خدا وعده بدهد و به وعده خودش عمل نکند، پیروزی ما قطعی و حتمی است. این قدر ایشان امیدوار بود و آینده‌نگری خوبی داشت همه آن چیزی که می‌گفت به نظر من براساس اطلاعات، دانش و فکر ایشان بود.

چهارم واقعاً ایمان داشت من هر موقع که احساس می‌کردم دیگر در ادامه کار ناتوان هستم به خصوص در شروع عملیات و آن مقاومت بسیار سختی که در امامزاده عباس داشتیم و دشمن واقعاً از همه طرف آتش را باز کرده بود و با واحدهای زرهی و پیاده حمله می‌کرد، برادران ما مقاومت سرسختانه‌ای داشتند و در بعضی جاها هم یک مقدار سستی ایمان در بعضی‌ها راه پیدا می‌کرد و از جمله خود بنده وقتی ایشان می‌آمد چهره، گفتار و بیان ایشان همه‌اش ایمان بود و روح بلندی که ایشان داشت برگرفته از اعتقاد، صبر و مقاومتی بود که ایشان داشت.

منبع: پایگاه نشر آثار شهید حسن باقری



سردار سرتیپ جانباز پاسدار، علی فضلی

در مورد بحث مدیریتی حسن باقری من فکر کنم واقعاً لطف خدا است که بعضی از افراد در این شرایط و سن کم و شاید دانش و علوم کم نظامی کارهای بزرگی را انجام می‌دهند، که بدون لطف خدا نمی‌تواند امکان‌پذیر باشد. کادرسازی، شناخت و شناسایی این مفهوم را می‌رساند که واقعاً لطف خدا بود که حسن باقری قدرت تحلیل و تجزیه، قدرت جمع‌آوری و قدرت انعکاس آن‌ها را داشت.

حسن باقری با آن شرایط سنی و با داشته‌هایی که در اختیار ایشان بود کمک بسیار مضاعفی را در سازماندهی واحدهای رزمی سپاه به عهده داشتند. همواره هم فکر می‌کرد و هم عمل می‌کرد.

خصوصیات اخلاقی شهید حسن باقری زینتی برای رزمندگان عزیز اسلام بود. با همه آن حجم کاری که بود موقع نماز وقت را به نماز می‌داد، موقع فرائض وقت را به همان فریضه خاص خودش اختصاص می‌داد. بعد که کار تمام شد برخورد خوب با اسرا را تأکید می‌کرد، این جزو ویژگی‌های بارز ایشان بود که نسبت به برخورد با اخلاق اسلامی با اسرا همواره تأکید زیادی می‌کرد. در آن زمان یکی از مبتکرین اقتدار و سازماندهی سپاه حسن باقری بود، به جایی رسانده بود که ما دیگر از سازماندهی های دسته، گروهان، تیپ، لشکر و قرارگاه عبور کرده بودیم و در آن مقطع تشکیلات

سازماندهی یک نیرو را حداقل در حد قوا سازماندهی و پیگیری می‌کردند، که حق مطلب را ادا کردند و مزدشان را هم از خدا گرفتند، چون همواره به دنبال شهادت بودند.

حسن باقری در جلسات و هماهنگی‌ها یک نقش بسیار ممتازی را ایفا می‌کرد چه از بُعد اطلاعاتی و چه از بُعد مدیریتی و هماهنگی بین یگان‌های سپاه و ارتش.

مهم‌ترین عامل موفقیت حسن باقری که شاید راجع به بسیاری از شهدا صدق کند این بود که برای توفیقات و موفقیت‌شان به عوامل مختلفی متوسل می‌شدند و اولین برنامه آن‌ها ارتباط با خدا بود. در ارتباط با خدا گام‌هایی را از دیگران جلوتر بودند چرا که از تمام وقت‌شان، کمترین وقت را می‌خوابیدند و بیشترین وقت را در خدمت به اسلام و انقلاب می‌گذاشتند.

از اهداف ارزشمند حسن باقری این بود که سپاه با اقتدار، با نظم، انضباط و سلسله مراتب تعریف شده، بتواند با قدرت هر چه تمام‌تر از اهداف عالی انقلاب پاسداری کند.

روح توکل و روح بزرگ حسن باقری و روحیات عجیبی که از خودشان بروز می‌دادند برای استحکام جبهه و حفظ پایداری کشور اهمیت داشت.

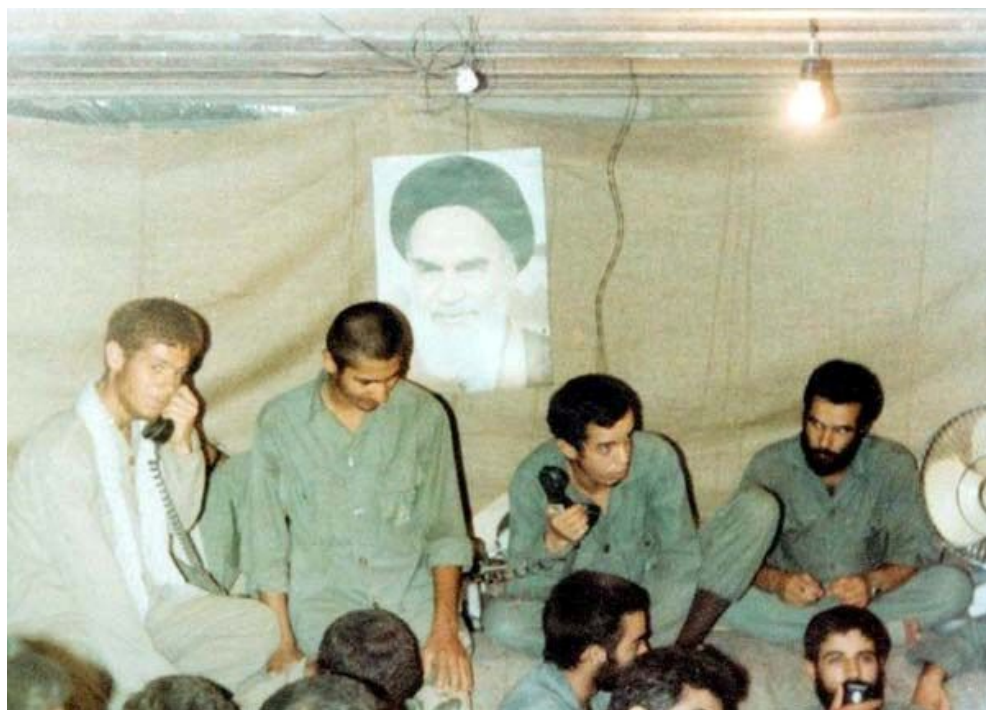
نقش شهید حسن باقری در سیر تکاملی سپاه در سازماندهی سازمان رزم سپاه مهم بود. شهید حسن باقری توجه خیلی خاصی روی امر سازماندهی و اعزام نیروها داشتند. این شهید بزرگوار نقش به سزایی در عملیات‌ها داشتند. هر کجا اسم این شهید به میان می‌آید نام او را به نیکی یاد می‌کنند که خیلی رفاقت و صمیمت از خودش نسبت به دیگران نشان داده بود، ایشان از زمان شروع جنگ تا شهادت‌شان نقش به سزایی در جنگ داشتند، علاقه زیادی به امام و ائمه (ع) داشتند و به خدا عشق می‌ورزیدند.

حسن باقری تابعیت بی‌چون و چرا از فرماندهی داشت، اگر در عملیاتی فرمانی از امام می‌رسید محال بود که اظهار نظری داشته باشد و امام را به عنوان یک شخصیت ارزشمند و برجسته‌ترین و بزرگ‌ترین مخلوقات خدا در زمان کنونی روی زمین می‌دانستند و همان‌طور که امام به بسیج عشق می‌ورزید، ایشان هم به امام عشق می‌ورزید. کار شهدا، کار عشق‌بازی با امام بود و شهدا بزرگ‌ترین و بهترین الگوها برای نسل حاضر و نسل‌های آینده هستند.

حسن باقری در خطوط مقدم جبهه قرار داشتند. یعنی این‌طوری نبود که فرماندهی و مدیریت ایشان در یک جای معین و در یک فاصله معینی از جبهه و خط مقدم

باشد. ایشان بارها و بارها خط مقدم را لمس کردند و همه اطلاعات و اخبار را از نزدیک و نقطه تماس با دشمن، راجع به آن صحبت و طراحی می‌کردند.

حسن باقری تحلیل‌های سیاسی عمیق و بلندی داشت یعنی ایشان واقعاً دارای تحلیل بود. من تصورم این بود که خیلی چیزها را در کانون کوچکی که این شهید بزرگوار درست کرده بود هم جنبه اداره سپاه، جنگ و جبهه بود و هم یک کارگاه آموزشی داشت. ای کاش شهید حسن باقری آخر جنگ شهید می‌شد. شهادت یک توفیقی بود که حیف است بگوییم شهید نمی‌شد. شهادت حق ایشان بود و چیزی کمتر از شهادت حقش نبود... منبع: پایگاه نشر آثار شهید حسن باقری



سردار سرتیپ پاسدار، فتح الله جعفری

وقتی امام فرمودند ای کاش من یک پاسدار بودم شهید حسن باقری خیلی شدید گریه کردند و به دنیال ایشان بقیه بچه‌ها هم گریه کردند حتی فکر کنم شهید حسن باقری این صحبت‌ها را در دفترشان نوشته بودند

عمق دشمن را، نقاط ضعف و نقاط قوت را، کاستی‌ها و کمبودها را واقعاً متوجه شد ایشان نبود مگر این‌که بهترین نوع برنامه‌ریزی را برای جنگ کرد.

حسن بی‌سیم دشمن را گوش می‌داد تا از نحوه هدایت و کنترل فرماندهی دشمن آگاه شود. او زبان عربی را به خوبی می‌دانست و خودش از اسرا بازجویی می‌کرد. هواپیمای عراقی آمد و قرارگاه مهدی را بمباران کرد.

به حسن نگاه کردم. اصلاً پلک نزد. انگار نه انگار که هواپیمایی آمده. بمباران شدیدی بود. سنگرتکان خورد و ترک برداشت، مقداری هم خاک از سقف ریخت، ولی حسن هیچ عکس‌العملی نشان نداد. این قدر در نقشه و طرح تمرکز داشت که چه بسا اصلاً متوجه هواپیما هم نشد.

حسن باقری ۶ ماه قبل از اجرای عملیات فتح‌المبین طرح اولیه عملیات را در گلف و در تاریخ ۲۰، ۲۱، ۲۲ مهر ماه سال ۶۰ نوشته بود.

حسن باقری آمد گفت از پشت نبعه چند تا خاکریز به عقب بزنید که ما خاکریزهای متعددی داشته باشیم و متکی به یک خاکریز یا دو خاکریز نباشیم بعد در خاکریزهای اول و دوم و سوم بیاییم گروه‌ها را بچینیم و آن‌ها را استحکام ببخشیم برای این‌که بتوانیم مقاومت کنیم چرا این حرف را زد چون تصور حسن باقری این بود که دشمن خیز برداشته تا بستان را پس بگیرد آن فقط برای نبعه نیامده است و می‌خواست از این رده‌های دفاعی از اشغال بستان جلوگیری کند.

حسن ابتدا برآورد اطلاعاتی را می‌نوشت. برآورد اطلاعاتی یعنی این‌که شما وضعیت زمین و دشمن را با تصویر نشان دهید و ببینید برای دشمن چه چیز می‌خواهید و در چه مقدار از این زمین باید با او جنگ کنید.

از نقاط قوت حسن پیش‌بینی‌هایش بود. همزمان که فرماندهی عملیات ثامن‌الائمه را به عهده داشتند به فکر خرمشهر، بستان، طریق‌القدس و فتح‌المبین نیز بودند، نه مثل ما که وقتی این عملیات تمام شد به سراغ دیگری برویم. آینده‌نگری ایشان در جنگ به ما کمک زیادی کرد.

حسن یگان‌ها و تیپ‌ها را یا تیپ‌های آفندی عملیاتی می‌دانست یا پدافندی می‌دانست وقتی آفندی می‌خواست عملیاتی شود کادرو نیرو تزریق می‌کرد.

نقش حسن در شکل‌گیری عملیات فتح‌المبین مهم است و بعدش نیز به عنوان فرمانده قرارگاه نصر انتخاب می‌شود و دو یگان قدرتمند به او دادند. تیپ ۲۷ محمّد رسول الله و تیپ ۷ ولی عصر این دو یگان قدرتمندانه عمل می‌کردند.

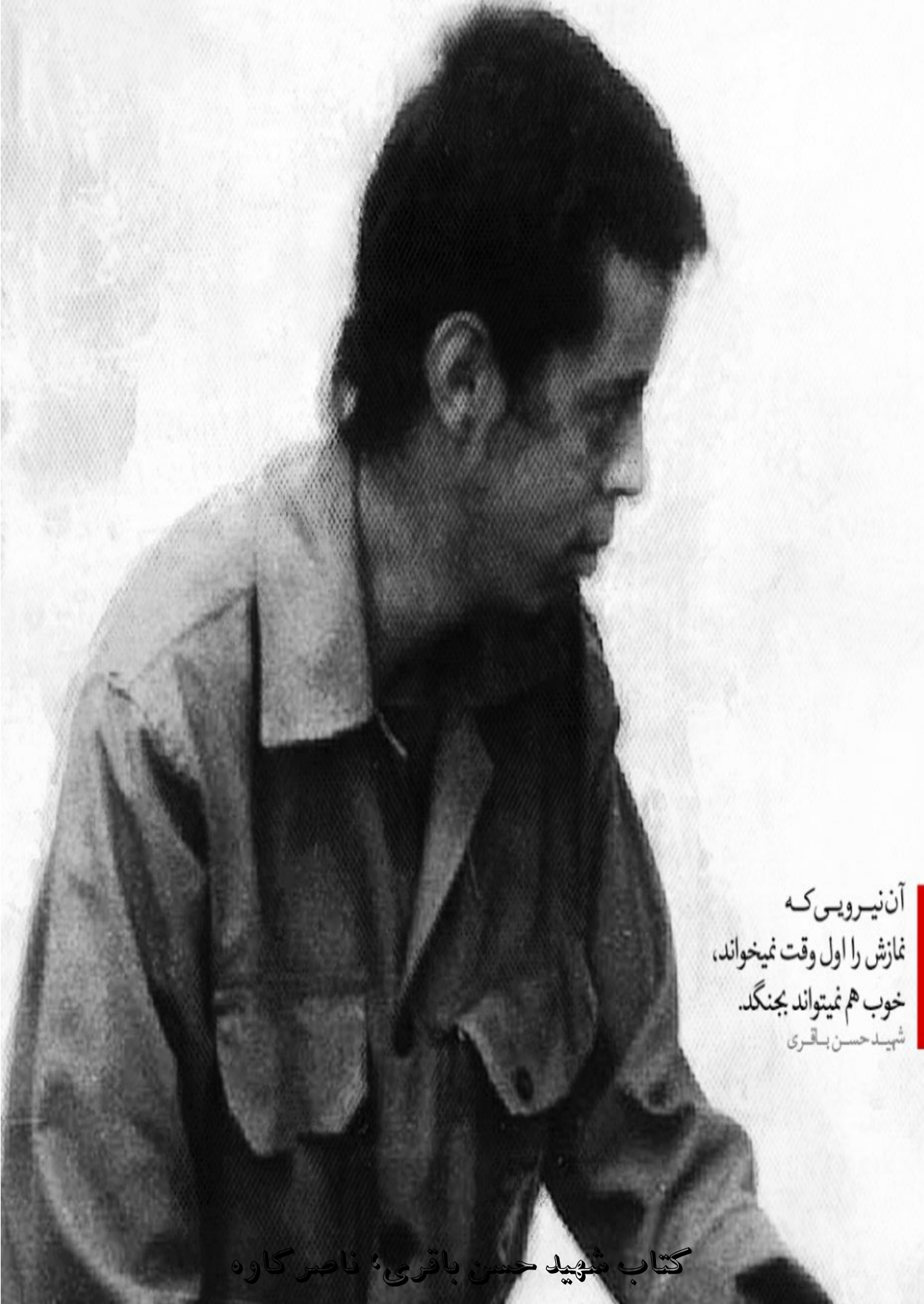
در تغییرات نیروها حسن نقش مؤثری داشت یعنی در تعیین این کارها نقش مهمی را ایفا می‌کرد و کسی که دستورات را ابلاغ می‌کرد حسن باقری بود.

بنابراین صحبت‌هایی که در نوارها در مورد تشکیل ساختار جدید سپاه آمده خیلی مهم است.

حسن یک جذابیت خاصی به خاطر برخورد و اخلاقش داشت. فرماندهان با حسن راحت حرف‌شان را می‌زدند. چون حسن با برخوردش فضا را برای افراد باز می‌کرد و خیلی مهم بود که می‌توانستند بیایند حرف‌شان را بزنند.

حسن برای فرماندهان سخنگو بود، در جلسات با بیان خوبی که داشت می‌توانست حرفش را بزند. کاری که نمی‌خواستند انجام شود با قاطعیت می‌گفت نه، به نیروها وعده و وعید نمی‌داد.

منبع: پایگاه نشر آثار شهید حسن باقری



آن نیروی که
نمازش را اول وقت نمیخواند،
خوب هم نمیتواند بجنگد.
شهید حسن باقری

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

سردار سرتیپ پاسدار، مرتضی قربانی

حسن باقری زدن به خطوط دفاعی عراقی‌ها در آبادان را بدون دسترسی به عقبه آن‌ها بیهوده می‌دانست و بعضاً نظراتی که برادران در آبادان می‌دادند که حمله کنیم، او دقیق از آن‌ها طرح می‌خواست و روی این طرح‌ها اگر تهیه می‌شد با حوصله بحث می‌کرد.

حسن باقری با سیستم اطلاع‌رسانی خوبی که در گلف داشت ما را از تمام وقایع جنگ مطلع می‌کرد. ایشان علاوه بر این که مسؤول اطلاعات جنگ بود در عملیات هم سرآمد فرماندهان بود.

حسن باقری در عملیات حصر آبادان ضمن این که اطلاعات عملیات کل جنوب بودند، فرماندهی محور دارخوین را هم در حد تیپ به عهده داشتند و هم تسلط اطلاعاتی بر دشمن داشت و هم این که می‌توانست برآوردی دقیق از نیروهای خودمان در تعامل آن‌ها داشته باشد.

حسن باقری در زمینه کادرسازی، جمع‌بندی عملیات‌ها و اطلاعات بسیار فعال بود. بعضی مواقع ما را می‌نشانند و راجع به کلان جنگ با ما بحث می‌کرد، ما را راهنمایی می‌کرد و در رابطه با مشکلات و سختی‌ها نصیحت می‌کرد. بعضی مواقع در اداره تیپ ما را راهنمایی می‌کرد و در رابطه با جمع‌آوری و یا دادن اطلاعات جنگ و جبهه

و جمع‌آوری جزوه‌های اطلاعاتی برای نسل آینده تذکر می‌داد و دائم می‌گفت ما باید
إن شاء الله در آینده برنامه‌ریزی کنیم که نیروهای آینده ما در يك تشکیلات منظم و
منسجمی بتوانند بجنگند. اگر ما شهید شدیم باقی‌الصالحاتی در این زمینه داشته
باشیم، این حرف هنوز در گوش من است.

کم‌کم ما هم به دانش، اطلاعات و مدیریت او عادت کرده بودیم، اگر حسن باقری در
جلسات نبود، احساس کمبود می‌شد. او توانسته بود یک فرماندهی توانمندی را
در گلف ایجاد کند و هم فرمانده محورها را به آن‌جا احضار کند، سازمان رزم سپاه را
در جنگ نوشت و همان سازمان پایه ارزش‌مندی برای عملیات‌های گسترده و
تهاجمی سپاه شد.

حسن باقری گسترش سازمان را همزمان با رشد استعداد نیروها، کادرو قدرت مانور
هر یگان می‌دانست و از رشد بادکنکی جلوگیری می‌کرد. آن قدر که خودش قدرت
سازماندهی و اداره داشت، زمینه رشد دیگران را فراهم می‌کرد.

حسن باقری راجع به جنگ و پشتیبانی از آن نظراتی می‌داد که برای ما تازگی داشت.
بعد هم در سطح بالاتر نظامی کار را برای فرمانده ارتش و سپاه راحت می‌کرد. چون
می‌توانست در سطح کلان برنامه‌ریزی کند.

حسن باقری یکی از بنیانگذاران و پیگیرهای تیپ‌ها و لشکرهای سپاه بود و می‌توانم بگویم این قدر که این برادرمان اهمیت و بها به جنگ و تیپ و لشکر می‌داد، هنوز من در برادران دیگر کسی را مثل ایشان ندیدم.

می‌توان حسن باقری را نابغه‌ای دانست که در شرایط بحرانی قدرت و اراده تصمیم‌گیری داشت. او بدون فکر و نسنجیده هیچگاه سخن نگفت. نفوذ کلام و گیرایی سخنش، پرهیز از تردید در گفتارش ما را تحت تأثیر خودش قرار داده بود.

اگر حسن باقری در شرایط بحرانی جنگ به ما فرمان می‌دادند، بدون تأمل و تأخیر آن را اجرا می‌کردیم و مطمئن بودیم این بهترین راه کار است زیرا در شرایط بحرانی هم بهترین تصمیمات را می‌گرفت. او ما را از اهداف و نیات دشمن آگاه می‌کرد. اسناد آن‌ها را ترجمه و در اختیارمان می‌گذاشت.

حسن باقری صحبت کردنش در بیسیم و قاطعیتی که داشت اصلاً به انسان قوت می‌داد و بعضی مواقع راهنمایی می‌کرد که ما با راهنمایی ایشان می‌توانستیم در عملیات مؤفق بشویم و بر وضعیت دشمن عجیب تسلط داشت.

حسن باقری در رابطه با شنود کردن و در مقابلش دفاع کردن که يك اصل مهم جنگ است يك انساني بود که در همه این جلساتی که شرکت می‌کرد به نقطه‌نظرهای برادران بها می‌داد. با برادرها يك يك می‌نشست نقاط ضعف و قوت و پیروزی‌های

آینده را پیش بینی می‌کرد و تصمیم‌گیری می‌کرد با رده‌های بالا همین‌طور و هیچ‌گاه بدون برنامه و برنامه‌ریزی از قبل هدفی را انتخاب نمی‌کرد که در آینده مسأله‌دار شود. با دقت و حوصله حرف‌ها و نظرات را گوش می‌کرد.

علت توانایی حسن باقری در طراحی عملیات‌ها، اطلاع کامل از دشمن، تسلط بر فرماندهان خودی و برآورد صحیح از وضعیت زمین و دشمن بود. تمام عملیات‌ها را برایمان شرح می‌داد و طراحی می‌کرد طرح‌های پیچیده اما قابل اجرا را می‌نوشت و می‌دانست کدام فرمانده امکان حضور و توانایی دارد. این خصلت یک فرمانده بزرگ است. حسن باقری در تمام شرایط جنگ ابتکار عمل را به دست می‌گرفت و دشمن را به عکس‌العمل وادار می‌کرد. بارها این را مشاهده کردم. او هنگام طراحی عملیات تمام عوامل را در نظر می‌گرفت، دشمن و توانایی‌های او حتی بعد از عملیات، زمین، نیروهای خودی و توانایی تداوم عملیات، شناسایی‌ها، امکانات موجود، توان فرماندهان خودی و دشمن، چون به هر دو مسلط بود. این عوامل و فکر حسن باقری به ما آرامش می‌داد.

ما احساس می‌کردیم او فرمانده لشکر ماست، همه فرماندهان این احساس را نسبت به حسن باقری داشتند، او احساس مسؤولیت می‌کرد با دلسوزی مشکلات و مسائل‌مان را حل می‌کرد.

خود را در مقابل همه مسائل جنگ مسؤول می دانست و قدرت و توانایی حل آنها را داشت. با این که تسلط و احاطه کاملی به مسائل جنگ داشت، در جلسات اول نظر نمی داد تا همه بحث کنند و مسائل برای فرماندهان جا بیفتد، بعد نظرش را می داد، وقتی نظر می داد متوجه می شدیم، بهترین و پخته ترین نظر است.

صحبت های حسن باقری در روحیه برادرها اثر عمیقی می گذاشت. از نظر سیاسی و وضعیت کشور و وضعیت کشورهای خارجی و وضعیت عراق ما را توجیه می کرد، به ما روحیه می داد و ما را تشویق می کرد که برای خدا بجنگیم و در این زمینه ایشان برای ما راهنمای بسیار خوبی بود.

حسن باقری فرماندهی بود که قدرت و اراده قوی تصمیم گیری در سطح استراتژیک داشت و فقدان او در جنگ لطمه ای سنگین بود. شهادت حسن باقری سنگین ترین لطمه به جنگ بود و کسی برای شهادتش تبریک نگفت و همه تسلیت گفتند. امروز هم که مدتی گذشته ما باور نداریم که حسن باقری در میان ما نیست.

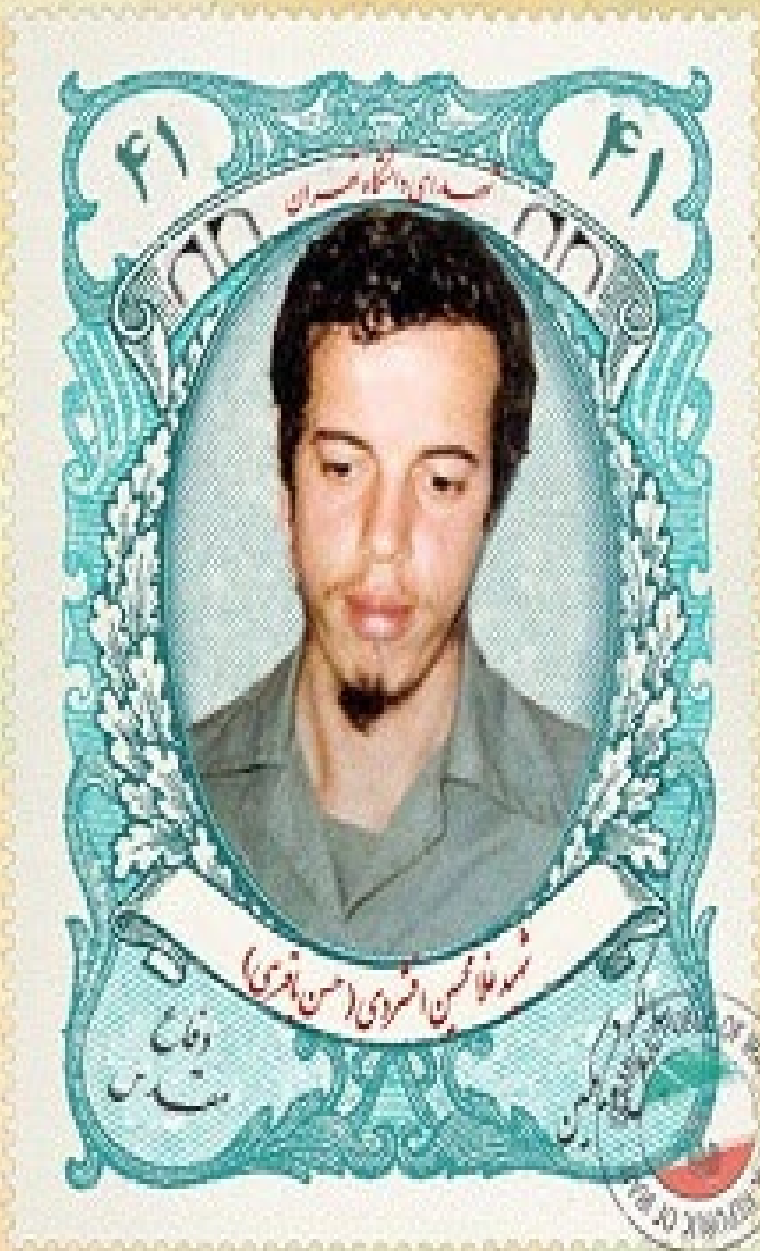
حسن باقری روی جزئیات کار، روی این که دشمن ما را منهدم نکند، روی این که ما در پیشروی که کردیم پدافندمان محکم شود، نیروهایمان، تدارکاتمان و وضع مان حساب شده باشد. ایشان روی کل چیزهایی که به يك عملیات مربوط می شد عجیب مسلط بود و می توانست طرح های خوبی بدهد.

حضور حسن باقری در منطقه چزابه و عملیاتی که انجام دادند تأثیر بسیار مهمی روی من گذاشت تا نحوه ادامه کارم را در جنگ بهبود ببخشم سعی کردم با ایشان بیشتر ارتباط داشته باشم و از نظرات ایشان استفاده کنم نمی‌خواهم بگویم ایشان فرمانده کم‌نظیری بود یعنی ایشان یک فرمانده بی‌نظیر بود.

حضور حسن باقری در منطقه چزابه و عملیاتی که انجام دادند تأثیر بسیار مهمی روی من گذاشت تا نحوه ادامه کارم را در جنگ بهبود ببخشم سعی کردم با ایشان بیشتر ارتباط داشته باشم و از نظرات ایشان استفاده کنم نمی‌خواهم بگویم ایشان فرمانده کم‌نظیری بود یعنی ایشان یک فرمانده بی‌نظیر بود. صیادشیرازی حسن باقری را خیلی دوست داشت. حسن باقری نیروهای داوطلب بسیج را مهم‌ترین سرمایه جنگ می‌دانست و به ما سفارش آن‌ها را می‌کرد. که در نحوه بکارگیری، سازماندهی و آموزش بسیجی‌ها دقت کافی داشته باشید.

تمام فرماندهان جوان متکی به اطلاعات و دانش حسن باقری بودند وقتی ایشان در جلسه صحبت می‌کرد کسی صحبت نمی‌کرد همه مجذوب ایشان بودند آن قدر اطلاعات از عراقی‌ها و منطقه دشمن و خودی داشت که همه شوکه می‌شدند حتی از جاسوسان محلی هم استفاده می‌کرد.

منبع: پایگاه نشر آثار شهید حسن باقری



کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

در طرح‌هایی که برای عملیات فتح‌المبین تهیه شد، ما خیلی سریع با هم به وحدت نظر رسیدیم. نقطه فکری ما کاملاً یکی بود.

حسن باقری از نظر بُعد معنوی و عقیدتی واقعاً معتقد بود، در حالی که اگر پای شهادت در بین می‌آمد ایشان معنای شهادت را به معنای واقعی درک می‌کرد.

در همان جلساتی که برای دعاها تشکیل می‌دادیم، در شب‌ها می‌نشستیم و دعا برگزار می‌شد. مخصوصاً وقتی چراغ‌ها خاموش می‌شد در آن تاریکی احساس می‌شد که ایشان با خلوص نیت و واقعاً با ایمان واقعی با خدا رازونیا می‌کند.

دستوراتی که حسن باقری می‌داد واقعاً از روی اخلاص یعنی با قبول مسؤولیت شرعی بود، اتفاقاً در این زمینه انسان اول باید درک و معنای واقعی را داشته باشد تا بتواند در این زمینه دستور بدهد، ایشان واقعاً این‌ها را درک کرده بود. حسن باقری هر دستوری می‌داد همه دستوراتش را می‌پذیرفتند. واقعاً به طور کامل با او هماهنگ و هم‌فکر بودند و قبولش داشتند. البته باید بگویم در رده‌های بالا هم باز همین منوال بود، یعنی آن‌ها هم ایشان را قبول داشتند. یعنی واقعاً طرح‌هایی که از طریق قرارگاه نصر ارائه می‌شد، کمتر رویش بحث و بررسی به وجود می‌آمد.

یکی از محاسن حسن باقری این بود که به طور کامل حقایق را عنوان می‌کرد و در این زمینه هم قبول مسؤولیت می‌کرد.

من دیدم حسن باقری در ماشین نشسته است. ایشان از روبه‌رو آمد و رد شد، واقعاً می‌گویم خدا گواه است من دیدم حسن باقری با یک قیافه نورانی از جلوی من رد شد و رفت. حالت نورانیت و درخشندگی قیافه ایشان هنوز در نظر من هست. این ماجرا گذشت و حسن باقری برای شناسایی به طرف قرارگاه رفت، ما هم برای شناسایی به طرف عین‌خوش رفتیم.

تقریباً ظهر بود که یک مرتبه گفتند یک اتفاقی افتاده است. بعد از این‌که با این طرف و آن طرف تماس گرفتیم متوجه شدیم و دیدم که گفتند ایشان ترکش خورده است و بعد از یک مدتی هم گفتند که حسن باقری شهید شده است که واقعاً بزرگ‌ترین ضربه را آن‌جا خوردیم.

حسن باقری هماهنگی و آن وحدتی که باید بین سپاه و ارتش وجود می‌داشت را به وجود آورد و همیشه با بچه‌ها در این زمینه هماهنگ و همگون بود و همیشه بچه‌ها یاداش را زنده می‌دارند.

تجزیه و تحلیل‌هایی که حسن باقری در عملیات می‌کرد، خیلی جالب بود. واقعاً به اصطلاح مثل یک نظامی خبره مطالب را بررسی می‌کرد، تجزیه و تحلیل می‌کرد و

عنوان می‌کرد. خُب وقتی ایشان از روی یک دید قوی موضوع را بررسی می‌کرد، همه هم قبولش می‌کردند و جذبش می‌شدند.

حسن باقری از نظر نظامی‌گری یک هوش و ذکاوت بسیار خوبی داشت، از نظر فکر خیلی خوش فکر بود، به اصطلاح خیلی واقع بین بود و خوب می‌توانست مراحل عملیاتی و وضعیت‌ها را مجسم کند و در نتیجه در تهیه طرح و اجرای عملیات یگان‌ها موفق بود. شاید در همان جلسه اول و دوم بود که ما واقعاً همدیگر را جذب کردیم و همکاری‌مان را با هم خیلی صمیمانه شروع کردیم.

منبع: پایگاه نشر آثار شهید حسن باقری



سردار سرلشگر، شهید حاج مهدی باکری

یک از خصوصیات حسن این بود که زمانی که با ایشان کار می‌کردیم دقیق بود. در همه شرایط آن دقت عمل و دقیق بودن در مسائل را داشت چه در فشار کارها، چه در خستگی‌ها، چه در عرصه کمبود زمان، چه بعد از این که عملیات‌ها انجام می‌شد و در همه حال دقت عمل داشت خیلی به مسائل دقیق بود و این از خصوصیات ویژه‌اش بود.

حسن باقری یک علاقه عجیبی به بسیجی‌ها داشت و همیشه به ما سفارشات می‌کرد. در دیداری که با آن‌ها داشت با آن‌ها به خوبی رفتار می‌کرد و شاید این به علت ایمان داشتنش بود. اول جنگ خود ایشان در آن‌ها رشد کرده بود و واقعاً هم عشق و ایمان آن‌ها را می‌شناخت و عجیب به آن‌ها علاقه‌مند بود.

حسن باقری روحیه خستگی‌ناپذیر و تلاش داشت واقعاً اگر به ایشان نگاه کنید می‌بینید ضعف جسمی داشت. این همه تلاش به جسم کوچک او نمی‌آمد با این حال چقدر دوندگی داشت تمام کار ما از جزئی گرفته تا کلی آن، همه چیز را خودش سرکشی می‌کرد و بعد دنبالش می‌رفت و رسیدگی می‌کرد ایشان واقعاً فعال بود و این روحیه تلاش و خستگی‌ناپذیری از ویژگی‌های حسن بود. البته خستگی‌ناپذیری حاصل عشق و ایمانش بود که این سوزش در مناجات‌ها، نمازها، دعاها و

صحبت‌هایش مشخص بود به خصوص دعا‌هایی که بعد از نمازهایش می‌کرد
ایشان با عشق و ایمانی که داشت خیلی قلب صاف و خالصی داشت. واقعاً قلب
حسن خالص بود و...

یکی از خصوصیات حسن باقری دوربینی و آینده‌نگری ایشان بود. او عده زیادی از
برادرها که زحمت‌کش بودند و تلاش می‌کردند می‌شناخت ایشان یک مقدار به
مسائل جنگ خوش‌بین بودند و همچنین سطح مسائل را بررسی می‌کردند و
خوشبختانه برای مسؤولین بزرگ‌مان هم پیش‌بینی می‌کردند. حسن باقری
خودش بیشتر به اطلاعات عملیات توجه داشت و یا در رابطه با تیپ‌ها و لشکرها
سفارشات می‌کرد و دستورالعمل‌هایی می‌داد گاهی هم دستور این بود که
پاکسازی شود تا ما برای آینده جنگ آمادگی پیدا کنیم و این یکی از خصوصیات ویژه
حسن بود که خیلی دوربین بود.

*حسن باقری واقعاً به خدا توکل زیادی داشت یعنی قاطعیت در کارهایش بود و
بعد از این‌که تصمیم می‌گرفت مصمم عمل می‌کرد این از توکل ایشان ناشی
می‌شد. یعنی واقعاً ما با سیستم جنگی که داشتیم هیچ اتکایی به مادیات، وسایل
و ادوات نداشتیم و در صحنه‌های عملیات هم جنگ را ادامه می‌دادیم. جنگیدن در
صحنه برای ما حاصل نمی‌شود مگر در کنار ایمان به خدا. حسن با توکلی که داشت

خیلی قاطع در صحنه عملیات مصمم می‌ایستاد و من لرزشی نه در صحبت‌های بیسیمی و نه در هدایت عملیات از ایشان ندیدم که مثلاً صدایش بلرزد و یا گیج بشود و بگوید چه کار کنم.

حسن باقری واقعاً به خدا توکل زیادی داشت یعنی قاطعیت در کارهایش بود و بعد از این که تصمیم می‌گرفت مصمم عمل می‌کرد این از توکل ایشان ناشی می‌شد. یعنی واقعاً ما با سیستم جنگی که داشتیم هیچ اتکایی به مادیات، وسایل و ادوات نداشتیم و در صحنه‌های عملیات هم جنگ را ادامه می‌دادیم. جنگیدن در صحنه برای ما حاصل نمی‌شود مگر در کنار ایمان به خدا. حسن با توکلی که داشت خیلی قاطع در صحنه عملیات مصمم می‌ایستاد و من لرزشی نه در صحبت‌های بیسیمی و نه در هدایت عملیات از ایشان ندیدم که مثلاً صدایش بلرزد و یا گیج بشود و بگوید چه کار کنم. این شجاعت و شهامت حسن بود که ایشان خودش در همه مواقع به خط می‌رفت در صبح روز اول عملیات رمضان خودش تا سرکانال ماهی‌گیری رفت که بررسی کند و ببیند وضع چیست چه کاری باید بشود و چه کاری نباید بشود و این شجاعت و شهامت ایشان را می‌رساند که ایشان چه قدر به مسائل ریز و جزئی توجه داشت و خودش در خط حضور پیدا می‌کرد تا اینکه مسائل را دقیق ببیند و بشناسد و دقیق عمل کند.

فکری که حسن باقری داشت و ارزشی که برای بچه‌ها قائل بود باعث می‌شد که خدایی نکرده فرماندهی نباشد که در قرارگاه بنشیند و از آن‌جا با بیسیم خط را کنترل کند. خودش باید مسائل را می‌دید تا هم پا و هم درد بچه‌ها تصمیم بگیرد و بجنگد و این یکی از ویژگی‌های بارز حسن بود که واقعاً یک فرمانده عملیاتی و یک مسؤول عملیاتی بود و همیشه در خط بود. حسن به اطلاعات عملیات توجه زیادی داشت به نظر من حسن جنگ را دقیق شناخته بود و فهمیده بود که جنگی که ما داریم می‌کنیم چطوری است و چطوری باید این جنگ را ادامه بدهیم و کلیدش در چیست.

حسن باقری می‌گفت جنگیدن در شب یکی از جنگ‌های خیلی مشکل است که ارتش‌های دنیا خیلی کم و به‌ندرت می‌توانند این‌طوری جنگ کنند و موفق شوند چرا که تاریکی شب، عدم دید کافی، گستردگی نیروها، هدایت آن‌ها همه محدودیت‌های زیادی است و خیلی از ابداعات مؤثرشان که در روز می‌توانند استفاده کنند از قبیل آتش مؤثر، هلی‌کوپتر، مانور تانک‌ها در شب عملی نیست لذا قادر نیستند در شب بجنگند ولی ما که این کمبودها را داریم به جایش ایمان بچه‌ها و رزمندگان مان را داریم. حسن باقری با تشکیلاتی کردن اطلاعات عملیات، جذب نیروهای با ایمان، شجاع، دقیق و با فکر برای این واحد و رشد این واحدها تأکید می‌کرد. منبع: پایگاه نشر آثار شهید حسن باقری



شهید حسن باقری (غلامحسین افشردی):
اگر از دست کسی ناراحت هستید، دو
رکعت نماز بخوانید و بگویید: خدایا!
این بنده تو حواسش نبود، من از او
گذشتم، تو هم بگذر...

سردار سر لشکر، حاج رحیم صفوی

اولین خصوصیت شهید [حسن] باقری در بُعد نظامی عبارت است از نبوغ فکری و یک فرمانده‌ای بود که در سه سطح استراتژیک، سطح عملیاتی و سطح تاکتیکی یعنی در هر سه سطح قادر به فرماندهی و مدیریت بود

یکی دیگر از خصوصیات مدیریتی ایشان تربیت کادر فرماندهان بود. شهید [حسن] باقری توانمندی‌های افراد را می‌شناخت، استعداد آن‌ها را می‌شناخت و به آن‌ها مسئولیت می‌داد. کادرسازی و تربیت مدیران یکی از کارهای ایشان بود که خیلی مدیر تربیت کرد. این مدیریت ایشان را نشان می‌داد

از خصوصیات های دیگر شهید حسن باقری این بود که از یک تفکر پیوسته در زمان برخوردار بود یعنی ایشان به خوبی گذشته، زمان حال و آینده را می‌توانست به همدیگر مرتبط سازد. مسائل گذشته را با مسائل زمان حاضر و مسائل آینده مرتبط می‌کرد. ایشان از یک سیالیت فکری و قابلیت انعطاف فکری در برابر تغییرات برخوردار بود.

قابلیت و سیالیت فکری تصمیم‌گیری در لحظه و تصمیم‌گیری در زمان مختص ایشان بود. ایشان سکینت و آرامش در زمان عملیات‌ها داشت. من هیچ‌گاه ندیدم که ایشان حقیقتاً یک بار عصبانی بشود یا شجاعت مثلاً ایشان می‌خواست به خط

مقدم بروود. من به ایشان می‌گفتم شما نباید بروید؟ ایشان می‌گفت نه چون قرارگاه تاکتیکی جلوتر است اصرار می‌کرد که حتماً من باید آن جا بروم که تصمیم بگیرم.

سطح استراتژیک یعنی این که مسائل قدرت ملی، قدرت اقتصادی، جمعیت، نیروهای نظامی، حامیان سیاسی عراق و پشتیبانی‌های میلیاردی دلاری که از عربستان و کویت به عراق می‌شد، آمریکایی‌ها و شوروی‌ها که پشت سر صدام بودند می‌شناخت. ایشان در سطح استراتژیک موازنه قوای ایران و عراق را قشنگ می‌سنجید، این سطح استراتژیک می‌شود. رهبری و مدیریت استراتژیک امام را به عنوان یک سرباز امام و به عنوان یک پاسدار درک می‌کرد. در سطح عملیاتی طرح‌ریزی‌های عملیات و فرماندهی را بلد بود و با فرماندهان جنگ به خوبی ارتباط برقرار می‌کرد. شهید حسن باقری در بُعد عملکرد انصافاً از همان اوایل جنگ یعنی اواخر مهر ماه یا اوایل آبان ماه شروع به بنیان‌گذاری اطلاعات نظامی جنگ کرد و ساختار و سازمان گردان‌ها و تیپ‌ها را نوشت

به هر جهت من شهید حسن باقری را در بُعد فکر و اندیشه یک نابغه نظامی می‌شناسم، در بُعد مدیریت یک فرمانده و مدیر جامع یعنی یک مدیری که سیستمی فکر می‌کرد و همه جانبه مسائل جنگ را می‌دید و در بُعد عملکرد یک فرمانده با عملکردی که کاملاً موفق بود.

خُب هر کس می‌آمد برای طرح‌ریزی عملیات نظر می‌داد ولی آن نظری که از همه بهتر بود یعنی یکی از آن‌هایی که نظری بهتر از همه می‌داد شهید حسن باقری بود که همه قبول می‌کردند که نظر ایشان بهتر است، خُب این دیگر غلو نیست این واقعیت است. فکر ایشان باز بود چون آدم اطلاعاتی بود و دشمن را کاملاً می‌شناخت مثلاً نقاط ضعف دشمن را می‌شناخت، زمین را مثل کف دست می‌شناخت.

من به عنوان کسی که از اول تا زمان شهادت با این بزرگوار بودم می‌گویم واقعاً از یک نبوغ فکری و از یک استعداد فوق‌العاده برخوردار بود. شما ببینید وقتی می‌گویم این آدم یک آدم برنامه‌ریز بود. ایشان تمام جنگ را روزبه‌روز نوشته است. الان ۳، ۴ تا دفتر دست‌نویس هست که شاید ایشان ده هزار صفحه نوشته است.

آرشیوی که حسن باقری از عملیات‌ها نگه داشته است که الان هم آن آرشیو هست بهترین آرشیو زمان جنگ است. همه طرح‌ریزی‌ها، گزارش‌های اطلاعاتی که شهربانی سوسنگرد، شهربانی آبادان دادند هست. چون ایشان مسؤول اطلاعات بود هم شهربانی و هم ژاندارمری به ایشان گزارش اطلاعاتی می‌دادند.

شهید [حسن] باقری در خط می‌جنگید و فرمانده میدانی بود نه این‌که در قرارگاه بنشیند و با بیسیم دستور بدهد. خود ایشان با همه تجهیزات آشنایی داشت با تیربار و با آرپی. جی یعنی یک فرماندهی بود که خودش یک رزمنده بود، یک تیرانداز

بود و اگر این‌ها را انجام نمی‌داد نمی‌توانست در سطح قرارگاه‌ها و بالاتر از قرارگاه‌ها فرماندهی کند.

به هر جهت من شهید حسن باقری را در بُعد فکر و اندیشه یک نابغه نظامی می‌شناسم، در بُعد مدیریت یک فرمانده و مدیر جامع یعنی یک مدیری که سیستمی فکر می‌کرد و همه جانبه مسائل جنگ را می‌دید و در بُعد عملکرد یک فرمانده با عملکردی که کاملاً موفق بود.

خُب هر کس می‌آمد برای طرح‌ریزی عملیات نظر می‌داد ولی آن نظری که از همه بهتر بود یعنی یکی از آن‌هایی که نظری بهتر از همه می‌داد شهید حسن باقری بود که همه قبول می‌کردند که نظرایشان بهتر است، خُب این دیگر غلو نیست این واقعیت است. فکر ایشان باز بود چون آدم اطلاعاتی بود و دشمن را کاملاً می‌شناخت مثلاً نقاط ضعف دشمن را می‌شناخت، زمین را مثل کف دست می‌شناخت.

من به عنوان کسی که از اول تا زمان شهادت با این بزرگوار بودم می‌گویم واقعاً از یک نبوغ فکری و از یک استعداد فوق‌العاده برخوردار بود. شما ببینید وقتی می‌گویم این آدم یک آدم برنامه‌ریز بود. ایشان تمام جنگ را روزبه‌روز نوشته است. الان ۳، ۴ تا دفتر دست‌نویس هست که شاید ایشان ده هزار صفحه نوشته است.

شهید [حسن] باقری در خط می‌جنگید و فرمانده میدانی بود نه این‌که در قرارگاه بنشیند و با بیسیم دستور بدهد. خود ایشان با همه تجهیزات آشنایی داشت با تیربار و با آرپی. جی یعنی یک فرماندهی بود که خودش یک رزمنده بود، یک تیرانداز بود و اگر این‌ها را انجام نمی‌داد نمی‌توانست در سطح قرارگاه‌ها و بالاتر از قرارگاه‌ها فرماندهی کند.

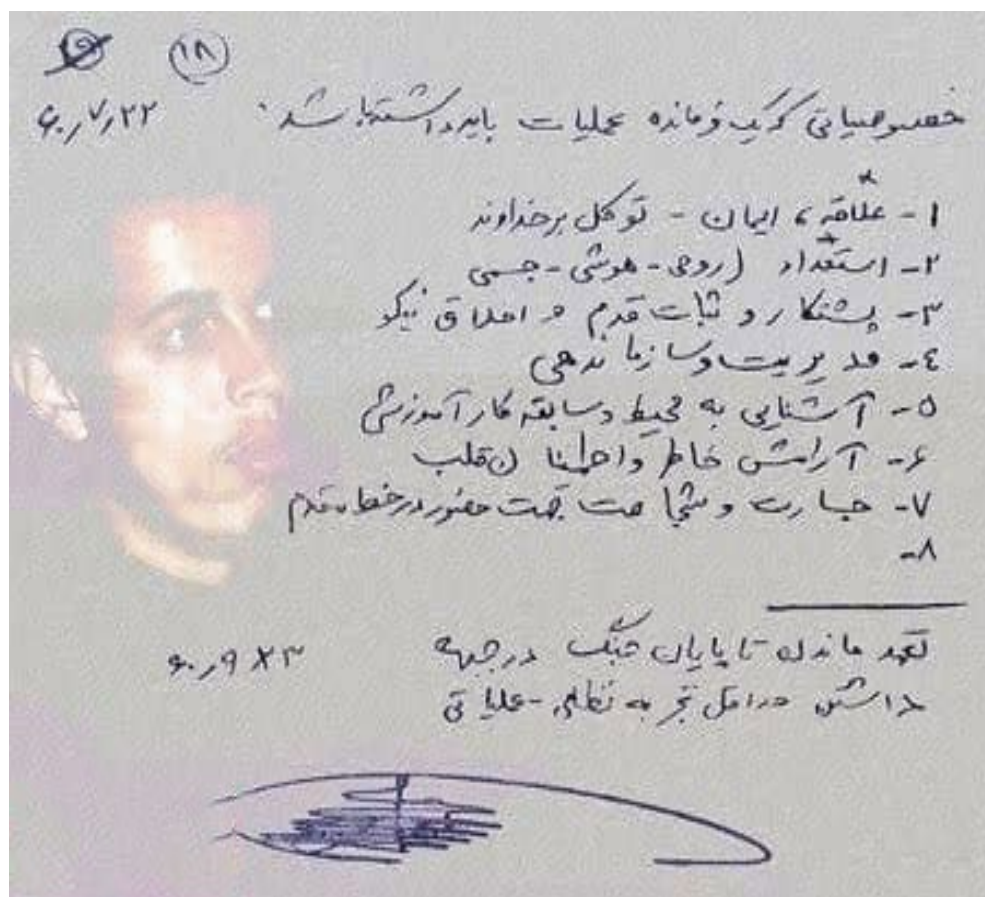
شهید [حسن] باقری خیلی انسان ظریف و با عاطفه‌ای بود مثلاً ایشان اگر یک گل می‌دید می‌ایستاد و عکس می‌گرفت. همیشه همراه ایشان یک دوربین بود. سپاه اصلاً اطلاعات نظامی نداشت به معنی دقیق کلمه پایه‌گذار اطلاعات نظامی سپاه شهید عالی مقام حسن باقری است.

انصافاً چون حسن باقری یک مدتی در دوره سربازی خدمت کرده بود نظم و انضباط نظامی‌گری را بلد بود، هم اهل منطق بود یعنی یک حرف حق را یا یک حرفی را که می‌دید صحیح‌تر است می‌پذیرفت. در صحبت هم قابلیت انعطاف بسیار بالایی داشت. اگر فرمانده گروهان هم حرف درستی می‌زد، طرح درستی می‌داد و نظر درست را می‌گفت ایشان قبول می‌کرد.

قوی‌ترین فرمانده حسن باقری بود. وجود فرماندهان رشید، لایق و قاطع در عملیات‌ها از دیگر عوامل پیروزی بود. لیاقت و ویژگی‌های فرماندهی چون شهید

[حسن] باقري که تسلط زيادي بر عوامل تأثيرگذار مانند دشمن، زمين، جو و نيروهاي خودي داشت تأثيري جدي بر عملياتها داشت.

من شهيد [حسن] باقري را به عنوان يکي از استراتژيست هاي ۸ سال دفاع مقدس مي شناسم. ايشان فرماندهي بود که در تدوين جنگ انقلابي و استراتژي جنگ انقلابي در مقابل با دشمن بعثي عراق و نيز در طرح ريزي عملياتي از نبوغ خاصي برخوردار بود...منبع: پايگاه نشر آثار شهيد حسن باقري



سردار سرلشگر، شهید حاج مهدی زین الدین

برخوردی که ایشان داشت از ابتدا برخورد یک انسان متعهد و مسؤول در قبال دیگران و علاقه‌مند به کارش بود. ارزش کارش را به خوبی فهمیده بود از همان ابتدا می‌دانست که چه ارزشی دارد برای همین بود که برایش خیلی زحمت می‌کشید.

آینده‌نگری و پیش‌بینی اوضاع و مورد انفعال واقع نشدن یکی از خصوصیات حسن بود که در بدترین شرایط حالات اعصاب خودش را به راحتی کنترل می‌کرد و همه ابعاد عملیات را در همان لحظه می‌گفت.

قدرت فرماندهی، توان، نحوه بکارگیری و استفاده از نیروهای موجود را من به نحو احسن در چهره حسن باقری مشاهده کردم و فهمیدم که او می‌تواند یک فرمانده خوب برای جمهوری اسلامی باشد نه یک نفر که فقط مسؤول اطلاعات عملیات باشد.

تصمیم‌گیری‌های ایشان بسیار منطقی و عاقلانه بود به هر کس می‌گفت که چه کار باید انجام بدهد. این خصوصیت ایشان بود که همیشه یک نجات دهنده و نشان دهنده راه در عملیات‌ها بود.

حسن باقری از موضع فرماندهی به اصول اطلاعاتی در جنگ واقف بود برای این واحد ارزش قائل بود. در بین بچه‌هایی که از آغاز تا کنون در طول جنگ مشاهده کردم کسی مثل حسن که به تمام ابعاد نظامی توجه داشته باشد هنوز ندیده‌ام نه در خودم نه در هیچ کدام از برادرانی که الان مسؤول هستند.

حسن باقری با علاقه و پشتکار بسیار زیادی که داشت حضور خودش را همیشه در صحنه حفظ می‌کرد. خوب کار می‌داد، خوب کار می‌خواست، برنامه‌ریزی می‌کرد، برای کارهایش برنامه می‌داد، هر وقت که به نیروهایش سرکشی می‌کرد به آن‌ها می‌گفت چه کار بکنید و چه جواب‌هایی برای من بیاورد.

حسن باقری ذهن فعالی داشت پشتکار و دید عملیاتی که در همه عملیات‌ها داشت او را به عنوان یک بازوی توانا بین همه برادرها معرفی کرده بود.

حسن باقری ذهن خلاق و روشن داشت که خیلی از طرح‌های جدیدی را که به فکر دیگران نمی‌رسید مطرح می‌کرد و هر جا که کارها گره می‌خورد مشکلات را به خوبی برطرف می‌کرد. می‌توانست همه افکار را به هم تعمیم بدهد و از بین‌شان یک فکر خوب را انتخاب کند و طرح جدیدی را بگوید. غیر از طرحی که اول جلسه مطرح می‌کرد و پیشنهاد می‌داد چندین طرح دیگر هم داشت که به علت فعال بودن ذهنش می‌توانست مطرح کند ابعاد مختلف قضیه را می‌سنجید و مثلاً ۳ نوع طرح

را در یک جلسه به حالت‌های مختلف که هر کدام از آن‌ها می‌توانست سرنوشت حرکت را در جنگ تعیین کند به وسیله توان و نیرویی که داشتند.

حسن باقری تمام خصوصیات یک فرمانده کامل را داشت خصوصیات با ارزشی مثل صبر در بدترین حالاتی که پیش می‌آمد، عدم عجله و داشتن خونسردی کامل، توان خوب فکر کردن، به موقع فکر کردن، به موقع وارد کار اجرائی شدن، به موقع وارد جزئیات شدن همه این خصوصیات را انسان در محل کارش می‌دید در وجود ایشان روح بزرگی را احساس می‌کردیم این روح بزرگ را به‌خصوص در انتهای عملیات بستان که دشمن به چزابه حمله کرده بود از خودش نشان داد به‌علت کارهای زیادی که در این مرحله کرد و وظایفی که خودش در عقب به‌عهده داشت مرتب این طرف آن طرف می‌رفت.

حسن باقری همیشه خسته بود و تند هم می‌رفت چون زیاد کار داشت دیر می‌آمد، دیر حرکت می‌کرد، دیر می‌خوابید خودش هم پشت فرمان می‌نشست خیلی تند می‌رفت این مسأله برای خودش مسأله آفرید پیشانی ایشان در این عملیات در اثر تصادف چاک زیادی خورد و مجروح شد. این‌ها نشان‌دهنده پشتکار و علاقه او در عملیات‌ها بود خود مسأله هدایت عملیات‌ها هم نشان‌دهنده لیاقت فرماندهی او و داشتن فکر باز و قدرت هدایت عملیاتی ایشان است.



دانش بر دشمنان
دانش بر دشمنان
دانش بر دشمنان
دانش بر دشمنان
دانش بر دشمنان

دانش بر دشمنان
دانش بر دشمنان
دانش بر دشمنان
دانش بر دشمنان
دانش بر دشمنان

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

حسن باقری این قدر در فکر بود و این قدر می توانست قدرت فرماندهی اش را اعمال کند هیچ وقت فکرش محدود به قرارگاه فرماندهی و محدوده کنترل خودش نبود و در مورد همه جا فکر می کرد. حتی آن موقع که ما به فکر استفاده از نیروهای ارتش نبودیم، او خارج از نیروهای سپاه به فکر استفاده از توپخانه های ارتش بود و به فکر هماهنگی ها با ارتش بود و اهمیت آن را احساس می کرد و ما می دیدیم که چه طور دنبال این جریانات را می گرفت

حسن باقری از توان فوق العاده ای برخوردار بود. از جهت فکری قدرتی داشت که می توانست همه مسائل را تجزیه و تحلیل کند و برنامه ریزی داشته باشد، کار بتراشد، دنبالش برود و پیگیری کند که در توان هر کسی نبود.

هر بار که یکی از این روحانی های تراز اول یا شخصیت ها می آمدند می نشست با آنها صحبت می کرد ابتدا مقداری توضیحات راجع به جنگ، وضعیت و ضعف هایی که داشتیم و قوت هایی که باید پیدا می شد صحبت می کرد ولی همیشه در این مایه ها نبود در مایه های دیگر می رفت. در رابطه با مسائل سیاسی کشور صحبت می کرد. بلافاصله تا صحبت ها انجام می شد از آنها می خواست یک حدیثی برایش بخوانند و احادیث را می نوشت حالا شاید در دفترهایش وجود داشته باشد.

حسن باقری به روضه خیلی علاقه داشت، می‌دیدیم که با آن روح جامع می‌تواند مسائل را درک کند. هیچ وقت از ذکر ابا عبدالله(ع) غافل نبود و در همه جلسات شیون می‌کرد، به سر خودش می‌زد، با یک حالت عجیبی با وجود این که روضه خوان و طلبه نبود ایشان همیشه یک نوحه‌ای را در جلسات سر می‌داد. نمی‌گذاشت که بچه‌ها و مسؤولین از امام حسین(ع) غافل بمانند و از آن روحیه‌ای که باید در هر رزمنده و به‌خصوص در فرماندهان عملیات وجود داشته باشد غافل باشند.

اگر کسی هم انتقادی داشت همان‌جا مطرح می‌کرد کار فوری رفع، رجوع و اصلاح می‌شد. این هم یکی دیگر از خصوصیات حسن باقری بود.

کار دیگری که از عهده حسن باقری ساخته بود و واقعاً در این مدت انجام داد ساختن نیروهای تحت امرش بود. همان‌طوری که گفتم قبل از به کارگیری از نیروهایش اول نیرو را شناسایی می‌کرد تا ببیند چقدر توان دارد، بعد که شناسایی می‌کرد و می‌دید که مثلاً توان چه کاری را دارد برای آن کار محکش می‌زد یک بار یا دو بار امتحانش می‌کرد و بعد کار را به راحتی در اختیارش می‌گذاشت و به او می‌سپرد. هیچ وقت حسن باقری در مقابل مسائل رنجیده خاطر نمی‌شد و یا عکس‌العمل نشان نمی‌داد و بالحن و کلام خوب و زبان خوشی که داشت نه تنها آن‌ها را شرم‌منده خودش می‌کرد بلکه جواب خوبی هم به آن‌ها می‌داد.

حسن باقری راجع به نیروهای بسیجی خودش را قیم می‌کرد و می‌گفت شما فکر بچه‌های مردم نیستید و کار نمی‌کنید و فلان مسأله هست ولی ایشان با برخورد بسیار خوبش می‌گفت که مثلاً همین امکانات هست شما بیااید کارها را انجام بدهید، شما بیااید بایسید فرق نمی‌کند شما اگر راست می‌گویید شما بیااید کارها را انجام بدهید و هیچ‌وقت در ذوق بچه‌ها نمی‌زد. مقابل بدترین برخوردها نرم‌ترین تواضع را از خودش نشان می‌داد از وجود خودش مایع می‌گذاشت و در آن جایی که به عنوان یک فرمانده لشکر بود و می‌توانست جواب بدهد جواب نمی‌داد.

حسن باقری خلق خوبی داشت و از خودش مایه می‌گذاشت خودش را کوچک می‌کرد. ولی کاری نداشت که شخصیت فرد دیگری را حتی آن کسی که به او استهزاء کرده بود یا به او حرفی زده بود را خرد کند و در نتیجه آن افراد خودشان احساس می‌کردند که اشتباه کردند و می‌آمدند و از حسن عذرخواهی می‌کردند.

وقتی حسن باقری می‌دانست و احساس می‌کرد که لازم است این‌جا شناسایی بشود ولو به قیمت جان چند نفر ولو با این‌که آن‌ها می‌دانستند که شهید می‌شوند و همچنین ابعاد نظامی قضیه را می‌دانست می‌گفت لازم است به جهت رفع تکلیف این کار انجام بشود. حتماً برای شناسایی باید آن‌جا رفت و این ارزش را هم همین‌طوری الکی نمی‌توان گفت حساب می‌کرد.

يك نقش ديگري كه ايشان داشت در طرح مانور و هدايت عمليات بود. بعد از انجام عمليات يعني ما عمليات مان انجام مي شد وسط عمليات، عمليات گره مي خورد تنها كسي كه حلال مشكلات بود و راه را باز مي كرد حسن باقري بود.

من يادم هست مثلاً نماز صبحش به علت فعاليت زيادي كه در شب كرده بود نزديك به قضا شدن بود كه هر وقت كه نمازش قضا مي شد بسيار بسيار ناراحت مي شد و بعضي وقت ها از خودش بدش مي آمد به اين خاطر هيچ وقت حالت معنويش را ترك نمي كرد، نماز اول وقتش را فراموش نمي كرد و بعد از نماز تعقيبات نماز هيچ وقت فراموش نمي شد.

ايشان واقعاً با توجه و اخلاص در مقابل خدا مي ايستد و نماز مي خواند، هميشه نمازش را مي خواند همان طور كه به مسائل نظامي و ديگر مسائل توجه مي كرد به ابعاد معنوي هم توجه مي كرد. بعضي وقت ها مي نشست دعا مي خواند كاري كه كمتر كسي با مشغله كاري زيادي كه ايشان داشت انجام مي داد ولي ايشان غافل از اين مسائل هم نبود. حسن باقري به مسائل مربوط به مجروحين و شهداء توجه مي كرد و تذكرات زيادي مي داد اين بود كه حسن را وادار مي كرد كه در زمينه بهداري و تعاون تخليه شهدا سخت بگيرد تنها كسي كه مي گفت تخليه شهدا حتماً بايد به وسيله تويوتاهاي كمك دار باشد حسن بود.

حسن باقری این قدر خاکی بود که در خط هر جا که امکان داشت روی زمین می‌نشست و کارش را انجام می‌داد آن حالت کاذب فرماندهی و مسائل دیگر به هیچ وجه در ذهنش وجود نداشت و فقط اخلاص داشت و فقط برای خدا کار می‌کرد... منبع: پایگاه نشر آثار شهید حسن باقری



نابغه جنگ؛ عکاس و خبرنگار؛ طراح و استراتژیست نظامی؛ **سردار شهید حسن باقری**؛ اگر می‌بینیم در کار خستگی وجود دارد، باید بریم اون مورد روحل بکنیم. کار، کاری نیست که توش خستگی داشته باشه، **جنگیدن در راه خدا خستگی نداره...** اگه داریم خسته می‌شیم باید بشینیم بررسی کنیم ببینیم علتش چیه؟! **اچرا داریم خسته می‌شیم؟! ایراد اینه که یه چیزه غیر خدایی قاطی قضیه هست. اگر غیر خدایی و غیر شرعی داخل مسئله جنگ ما نباشه، یقین بدو نید که هر لحظه بر لذت جنگیدن اضافه می‌شه.**

سردار سرلشکر پاسدار «غلامعلی رشید»

سردار سرلشکر پاسدار «غلامعلی رشید» فرمانده قرارگاه مرکزی خاتم الانبیا (ص)، با توجه به شناختی که از شهید باقری داشتم، شاید تنها فردی باشم که بیشتر از سایرین با این شهید عزیز محشور بودم؛ به همین جهت شب‌ها و روزهای زیادی با شهید باقری و در عملیات زیادی بودم و حتی در شب قبل از شهادت وی در کنارش حضور داشتم.

سردار رشید با بیان اینکه ۳۰ ویژگی از حسن باقری را استخراج کردم، افزود: نظریه‌پرداز، استراتژیست خلاق، جدی در امر کادرسازی و تربیت و آموزش دیگران، بنیان‌گذار اطلاعات رزمی، قائل نبودن در یک رشته و نشان دادن لیاقت برای قبول مسئولیت‌های بیشتر، بخشی از این ویژگی‌های شهید باقری است.

در ماه‌های اولیه جنگ در دزفول مسئولیت داشتم و در ستاد عملیات سپاه در اهواز با شهید حسن باقری آشنا شدم و این دوستی و رفاقت و همراهی تا شب قبل از شهادتش ادامه داشت و ما روزها و شب‌های زیادی را با هم بودیم. شهید حسن باقری از لحاظ جسمی ضعیف و لاغر اندام بود و چهره او چند سالی هم از سن واقعی خودش جوان‌تر نشان می‌داد، اما گویی یک انسان چهل ساله و بسیار پخته بود که از لحاظ برهان و تدبیر بر همه ما برتری داشت او در نام و صفت به معنای واقعی باقر

بود یعنی شکافنده علم نظامی بود که فرماندهان برهان و بیان او را می‌دیدند از او تبعیت می‌کردند.

فرماندهان سپاه در مواقع جلسات بدون دلیل و برهان مطالب را قبول نمی‌کردند و تلاش می‌کردند تا با دلیل و برهان مطالب را به فرماندهان میدان بقبولانند. برهمن اساس وقتی به میدان می‌رفتند دیگر هیچ شک و یا سوالی درباره عملیات نداشتند.

در عملیات بیت المقدس، دشمن از ترس اینکه نیروهای ایرانی به سمت بصره بروند با تمام توان به لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) حمله کرد و شهدای بسیاری در این عملیات اهدا شد، اینجا بود که حسن باقری برای حفظ نیروها در میدان خودش به سمت خط مقدم رفت و این سبک فرماندهی و هدایت او بود که سرعت عمل در فرماندهی، تواضع و اوج فداکاری او را در یک روز سخت به نمایش گذاشت.

ذکر ویژگی‌ها و بیان نحوه آشنایی با شهدا به تنهایی نمی‌تواند موجب آشنایی با شهدا شود. ما باید تلاش کرده و وجوه تمایز شهدا را بیان کنیم و بدانیم تجلیل و تقدیر شهدا در این مراسم‌ها باید با تشریح وجوه فرماندهی و رفتاری آنها این شهدا را بهتر بشناسیم. باید به شهدا به عنوان یک راه و یک مکتب نگاه کرده و ببینیم شهدا با چه تجربه و دانشی عمل کرده و چه تحولاتی به وجود آورده و چگونه

موجب تغییر معادلات در میدان نبرد شده‌اند. ما باید ببینیم مشخصه‌ها و ویژگی‌ها و استراتژی فرماندهان شهید و فرماندهان امروز ما چیست و چگونه در دوران فرمانده خود عمل کرده‌اند.

شهید حسن باقری یک استثنا در میان فرماندهان است. اهل قلم، تدبیر و صاحب استراتژی و فرمانده خاص خود را داشت و امروز باید تلاش کنیم این ویژگی‌ها را استخراج و تدوین کنیم تا مورد استفاده قرار بگیرد. امروز بدون نام شهدای بزرگی همچون شهید باقری فهم برخی مسائل تاریخی و راهبردی جنگ امکانپذیر نیست و فهم مسائل راهبردی بدون فهم اندیشه‌های امثال شهید باقری امکانپذیر نیست. در شرایطی شهید باقری صحبت از تغییر استراتژی جنگ می‌کند که جنگ در بن بست کامل بود. در این شرایط شهید باقری سوالاتی را مطرح کرد که پاسخ آنها موجب شد تا دکترین رزمی سپاه تدوین شود و پیروزی‌های سال‌های بعدی جنگ حاصل همین تفکر بود.

دولتمردان ما برای حل مشکلات اقتصادی و معیشتی باید پای درس شهید باقری بنشینند. هر فرماندهی اگر ماهیت جنگی را که درگیر آن است نشناسد شکست می‌خورد و ویژگی شهید باقری این بود که ماهیت قدرت دشمن را شناخت و زمینه اشغال کشور را از بین برد. در اعتشاشات اخیر، دشمنان ما هرگزینه‌ای در ذهن شان

بوده علیه ملت ایران پیاده کردند و شکست خوردند و آخرین ترفند آنها همین اغتشاش‌ها بود و هرکاری نکردن. چون نتوانستند انجام ندادند.

حوادث بزرگ انقلاب و جنگ و نام و یاد بزرگان، برای جامعه ایران، هویت ساز و قدرت‌ساز است و بنیان‌های نظام ارزشی و شالوده قدرت ما را تشکیل می‌دهد. گذشت زمان و رخداد‌های جدید نباید موجب فراموشی حوادث بزرگ و نام و یاد بزرگان شود زیرا بدون یاد حوادث بزرگ و نام و یاد شهدا به ویژه فرماندهان شهید، شالوده قدرت ما حفظ نخواهد شد و تداوم حیات فردی و اجتماعی در جامعه ایران در صورت تداوم فرهنگ و سنت‌های دینی و تاریخی امکانپذیر است. باورها و اقدامات ما هم با رجوع به آموزه‌های دینی - فرهنگی و سنت‌های تاریخی صورت می‌گیرد.

وی گفت: امروز بدون یاد و نام و تبیین تفکر، رفتار و عملکرد شهدای بزرگی همانند شهید حسن باقری فهم برخی از مهم‌ترین مسائل تاریخی و راهبردی در جنگ و دهه ۶۰ امکان پذیر نخواهد بود و فهم مسائل تاریخی و راهبردی در جنگ، بدون فهم تفکر و عملکرد شهید حسن باقری قابل دست یابی نخواهد بود. این بیان نورانی شهید حسن باقری در ماه ششم جنگ که، « باید به خود جرأت داد، شیوه و استراتژی جنگ را تغییر داد» نیازمند تبیین است. باید دید در چه شرایطی و در برابر

چه مسائلی شهید حسن باقری این عبارت راهبردی را بیان کرده است و شهید حسن باقری خودش برای تحقق این عبارت راهبردی چه اقداماتی را انجام داده است؟ با چه روشی، شهید به دنبال تحقق آن بوده است؟ چه نتیجه‌ای در پیروزی عملیات های بزرگ در سال دوم جنگ و فتح خرمشهر داشته است؟

فرمانده قرارگاه مرکزی حضرت خاتم الانبیا (ص) همچنین با طرح این سوالات که چگونه می‌توان متأثر از الگوی رفتاری شهید حسن باقری نسل دیگری را در نیروهای مسلح تربیت کرد؟

مشخصه زمانه ایشان چه بود؟

و در برابر چه مسائلی و چه چالش‌هایی قرار داشت؟

چه پاسخی به مسائل زمان خود دادند؟

اضافه کرد: یقیناً فرماندهی که این عبارت راهبردی را با جرأت بیان می‌کند و با مجاهدت و تلاش فوق‌العاده خود و رزمندگان تحت امرش موجب شکل‌گیری روند پیروزی عملیات‌های بزرگ می‌شود و جان عزیز خود را در این راه به خداوند تقدیم می‌کند، فرماندهی بن بست شکن و یک استراتژیست واقعی، هم در تفکر و تدبیر و هم در میدان نبرد بوده است.

سرلشکر رشید تأکید کرد: برقراری نسبت میان گذشته با حال (اکنون) ، باید با نگاه و زبان جدید صورت گیرد و حوادث بزرگ را به شکل واقعی باید تبیین کرد و نام و یاد شهدای بزرگ در نسبت با حق، معنا دارد و بر اساس تذکر مقام معظم رهبری، نباید با مبالغه گویی و بیان خصوصیات ماورایی، موقعیت شهدای بزرگ را که امر حقی است به امر دیگری تقلیل داد تا موجب کاسته شدن از تأثیر آن بر قلوب و افکار بشود.

در همین رابطه، «جهاد تبیین» در حقیقت یعنی بازبینی آنچه باید انجام می‌شد، ولی به دلایلی انجام نشده و آنچه نباید انجام می‌شد، ولی به دلایلی صورت گرفته است. درسی که می‌توان از مطالعه تفکر و رفتار و عملکرد شهید حسن باقری گرفت، برای همه ما فرماندهان این است که هر فرماندهی که ماهیت جنگی را که درگیر آن است، اگر نشناسد، شکست می‌خورد و مهمترین برجستگی فرماندهان ما و شهید حسن باقری در جنگ، این بود که ماهیت قدرت دشمن و همچنین ضعف‌هایش را از طریق قدرت اشراف اطلاعاتی شناخت و زمینه ی برون رفت از بحران اشغال را با تکیه بر ظرفیت‌های داخلی فراهم کرد و بر این راه صادقانه جان داد و دولتمردان ما باید این درس‌ها را از شهدای بزرگ بیاموزند.

منبع : ایسنا



شہید حسن باقری

اَنَا عَوْرِي
مزانفقا لاجام
I am a
revolutionary.

کتاب شہید حسن باقری؛ ناصر کاوہ

حسن باقری نیز به وصف شهدا پیوست!

«صبح ساعت ۱۰ به شناسایی می‌رود (صاحب دفتر را می‌گویم، حسن باقری عزیز را) به همراه برادر مجید بقایی و برادر مجتبی مؤمنیان و توکل قلاوند و محمدتقی رضوی و مرتضی صفاری و محمد باقری (برادرش) به منطقه فکه می‌رود. سمت راست جاده آسفalte و در یک سنگر دیده‌بانی، چهار، پنج کیلومتری دشمن شروع می‌کنند به شناسایی اتفاقات حمربین و فوقی و...

ساعت ۱۲ ظهر است... صدای قاری قرآن به گوش می‌رسد... و گرم شناسایی هستند. حسن باقری، محمد باقری را صدا می‌زند و می‌گوید برو بیرون از آن سرباز بپرس مختصات این جا چند است... و محمد باقری بیرون می‌رود و خدا انتخاب می‌کند... که کرده است. منتها در این لحظه، گل رسیده بود... و آماده چیدن بود... و صفیر یک گلوله توپ نزدیک شد... و نزدیک‌تر... و درست در سنگر هدایت شد و منفجر شد...

سه تن بلافاصله شهید شدند؛ مجتبی مؤمنیان، توکل قلاوند، محمدتقی رضوانی و برادر مرتضی صفار زخمی شد و اجر شهید را خداوند نصیبش کرد و مجید بقایی بعد از شهادتین، او نیز شهید شد و یک فرمانده دو پایش قطع شد. او مجید بقایی بود. و اما حسن باقری، صاحب دفتر، موجب شدید انفجار او را بیهوش کرد... و ناله

می‌کرد... یا حسین... یا مهدی... یا الله... دو و نیم ساعت بعد رفت پیش خداد و
رستگار شد و راحت... و دفتر زندگی‌اش در ساعت سه و نیم بعد از ظهر روز ۹ بهمن
۱۳۶۱ و ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۴۰۳ از این دنیای پراز بلا و فتنه و رنگ و ریا بسته شد. خوش
به حالش...

حسن باقری نیز به وصف شهدا پیوست. او که مثل تمام موجودات دنیای فانی باید
می‌رفت، رفت، اما به بهترین شکل مرگ از دنیا رفت و عزت پیدا کرد و پا به آخرت
گذاشت.

در حالی که بهترین رتبه و درجه و مقام را به خود اختصاص داد... و بهترین نعمت‌ها
و برکات آخرت را نصب خودش کرد... تمام نعمت‌هایی که خداوند در آخرت در
بهشت خودش به شهید وعده داده است...

شهادت عجب نعمت بزرگ و درجه والایی است، وقتی بناست که تمام آدمیان
«مرگ» را بچشند...»

راوی سردار غلامعلی رشید

منبع: کتاب یادداشت شهید حسن باقری

خبرگزاری دفاع مقدس

ملاک کار برای شهید «حسن باقری» عمل به تکلیف بود

من در زمانی که به عنوان یک بسیجی تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) در عملیات فتح المبین و بیت المقدس شرکت کردم، این افتخار را داشتم که در رکاب فرماندهی همچون شهید حسن باقری باشم که در آن زمان فرمانده قرارگاه نصر بود.

به یاد دارم که شهید باقری در صحبت های خود خطاب به رزمندگان می گفت «کار را بر اساس تکلیف شرعی انجام دهید» یا همیشه تاکید داشت که یک رزمنده باید در کارهای خود سرعت عمل داشته باشد. شهید باقری که خودش بر نماز اول وقت تاکید داشت به ما نیز می گفت که دقت و توجه یک رزمنده باید به نماز اول وقت بالا باشد و گاهی نیز به این نکته اشاره می کرد که نباید به جنگ به عنوان یک حرفه نگاه کرد که اگر چنین نگاهی حاکم شود، در آن صورت ما به عنوان کسی که به کاری شاغل است، دیگر توجهی به تکلیف های خود نمی کنیم. سردار غلامعلی رشید که فرماندهی سپاه دزفول را در دوران دفاع مقدس به عهده داشت، از او به عنوان فرمانده ای یاد می کرد که «دو نسل جلوتر از دیگر فرماندهان بود و اگرچه سن کمتری داشت ولی بیشتر از سایر فرماندهان در جنگ تبحر داشت.» حاج قاسم معتقد بود که شهید باقری، بهشتی جنگ بود. یعنی همان نقشی که شهید بهشتی برای انقلاب و امام داشت، حسن باقری همان نقش را برای جنگ و جبهه ایفا کرد.

غلامحسین افشردی معروف به حسن باقری از فرماندهان جوان دفاع مقدس است که در عملیات فتح‌المبین، رمضان و بیت‌المقدس نقش موثر و فعالی داشت. آزادسازی خرمشهر در سوم خرداد سال ۱۳۶۱ از مهم‌ترین دستاوردهای عملیاتی و فرماندهی وی محسوب می‌شود. شخصیت باقری به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین افراد شاخص و نخبگان سال‌های انقلاب و دفاع مقدس مورد توجه است. وی در ۲۴ سالگی وارد عرصه جنگ شد و تنها ظرف مدت ۲ سال توانست به واحد اطلاعات رزمی در سپاه و جنگ را پایه‌گذاری کند. داود احمدپور، راوی دفاع مقدس



سردار محمود باقرزاده از جانبازان ۷۰ درصد

شهید حسن باقری از فرماندهان ارشد سپاه در عملیات فتح‌المبین، عملیات رمضان و عملیات بیت‌المقدس بود و نقشی کلیدی در آزادسازی خرمشهر داشت. افتخار داشتم در مقطعی در خدمت این شهید بزرگوار باشم. موقعی که حسن باقری صحبت می‌کرد، رو در رو صحبت نمی‌کرد بلکه با یک ابهت عجیبی حرف می‌زد.

ما هر شب یا یک شب در میان با حسن باقری جلسه داشتیم و ایشان در مقر تیپ ۲۱ امام رضا (ع) می‌آمدند و گزارش‌ها را می‌گرفتند که بچه‌های هر بخش چه کار کردند. ایشان هم بعد از شنیدن گزارش رزمندگان، توضیحات لازم را می‌دادند. یک شب طبق معمول که شهید حسن باقری برای سرکشی آمد تا گزارش‌ها را بگیرد، شهید مشهدی‌نژاد با یکی از دوستان دیگر گفتند که ما از کنار نهر عرایض حرکت کردیم به سمت دژ شلمچه و، چون دوربین در دوربین افتاد (یعنی احتمال دیده شدن از سوی دشمن بود) ما دیگر به مسیر ادامه ندادیم مبادا لو برویم. شهید بزرگوار حسن باقری کمی ناراحت شدند و توضیحاتی دادند. سپس از شهید مشهدی‌نژاد خواستند از جلسه بیرون بروند و مجدد بعد از چند لحظه ایشان را برگرداندند گفتند: «بدو دو رکعت نماز بخوان و صد مرتبه بگو لو نمیره، لو نمیره، لو نمیره... و امشب هم به خاکریز دژ عراقی‌ها بروید. آنجا تیمم کنید و برگردید.» سپس رو به

شهید چراغچی و بچه‌های گردانش گفتند: «حتی اگر همه شما شهید شوید همگی می‌روید به خاکریز عراقی‌ها تیمم می‌کنید و برمی‌گردید.

تیمم نکرده کسی برنمی‌گردد. دیگر دوربین در دوربین افتاد و دشمن هوشیار بود و منورزد و این حرف‌ها را نداریم.»

دستور شهید باقری موجب شد من با بچه‌های اطلاعات و تخریب تا خود خاکریز دشمن در دژ شلمچه بروم، تیمم کنم و با خاطرمعی برگردم. (در واقع ایشان می‌خواست با این کار خیال‌مان جمع باشد که تا حد نهایی پیش رفته‌ایم و مشکلی در شناسایی خطوط دشمن به وجود نخواهد آمد). موقع برگشت ما با خیال راحت از فاصله هفت متری سنگر کمین دشمن برمی‌گشتیم که متوجه شدیم عراقی‌ها هوشیار شده‌اند و دارند با هم صحبت می‌کنند.

متوجه نشدیم چه می‌گویند و آنجا آیه «وجعلنا» را خواندیم تا دیده نشویم و تک تک از جلوی آن‌ها عبور کردیم و به طرف خاکریز خودی برگشتیم. من هم نفر آخر بودم که جای پای بچه‌ها را از بین می‌بردم که فردا دشمن متوجه آمدن و عبور و مرور بچه‌های ایرانی در این منطقه نشود.

منبع: روزنامه جوان



سردار پادشاه
محمّد حسن
افشاری
علاء
حسنی

کتاب شهید حسن باقری، ناصر کاوه

خاطراتی از «سید محمد ابوترابی»

در حوزه نظامی و به خصوص مدیریت، ما به الگوهایی نیاز داریم که در زمان خودشان موفق بودند و این الگوها را باید به نسل‌های بعد منتقل کنیم. من خودم همیشه سه تا الگو برایم مطرح بود و خدا توفیق داد برای هر کدام از آنها هم کتابی تدوین کردم.

یکی از آنها شهید بزرگوار حاج حسن طهرانی مقدم بود که آشنایی ما با هم به زمانی برمی‌گردد که بنده در نیروی هوایی سپاه مشغول به خدمت بودم. نفر دوم، شهید حسن بهمنی است که بنده افتخار داشتم در مقطعی جانشین ایشان در پادگان حضرت ولی عصر(عج) و در منطقه هفت سپاه بودم و تقریباً تا لحظه شهادت هم کنار ایشان حضور داشتم و نفر سوم، شهید بزرگوارمان حسن باقری. من این سه بزرگوار را به عنوان سه مدیر موفق و تأثیرگذار می‌دانم که فقط مدیریت نکردند. خیلی مهم است که ببینیم یک مدیر وقتی کاری را به عهده گرفت، چطور آن را اجرا می‌کند.

این سه شهید عزیز فقط مدیر اجرایی نبودند، مدیران راهبردی بودند که هم مباحث مرتبط با مسئولیتشان را خوب می‌شناختند و هم در آن مسئولیتی که بودند، تحول ایجاد می‌کردند.

شهید باقری در این حوزه یک تکخال و اسوه بود که ما هرچه می‌توانیم باید در شناخت و شناساندن این عزیز تلاش کنیم، خصوصاً به نسل جوان که قرار است مدیران آینده باشند.

شهید حسن باقری از یک خانواده خیلی معمولی است. پدرش کارمند بود و مادر پرتلاشی هم داشت که بسیار روی تربیت فرزند حساس بودند. اهل رعایت دقیق حرام و حلال و تربیت صادقانه و اینکه بچه باید مرد باریباید و مسئولیت‌پذیر باشد. شهید باقری قبل از پیروزی انقلاب سربازی رفته بود و به نسبت آن موقع سپاه که عمده نیروها با دو ماه آموزش اعزام می‌شدند، تجربه خیلی بیشتری داشت و یک ژنرال محسوب می‌شد.

قبل از ورود به سپاه هم خبرنگار بود و به همین دلیل در حوزه اطلاعات که وارد شد، این سابقه بسیار به او کمک کرد.

بهترین گزارش‌های اطلاعاتی مثل گزارش‌هایی که شما خبرنگاران می‌نویسید، باید ۶ عنصر خبری کی، کی، کجا، چه، چرا و چطور را داشته باشد.

شهید باقری در دوره‌ای که کار خبرنگاری می‌کرد، در چند مقطع مهم حضور داشت که یکی از آنها اجلاس الجزایر بود.

اجلاسی که مهندس بازرگان در آن شرکت کرد و حواشی زیادی هم داشت. شهید باقری در این سفر جزو کسانی است که گزارش‌های خیلی خوبی از مجموعه دیدارها تنظیم می‌کند و می‌فرستد. آن موقع ایشان خبرنگار روزنامه جمهوری اسلامی بودند.

ایشان به‌عنوان خبرنگار روزنامه جمهوری اسلامی، با هیئتی که مهندس بازرگان نخست وزیر، آقای یزدی وزیر امور خارجه و آقای چمران به‌عنوان وزیر دفاع در آن بودند به الجزایر می‌رود که سفر بسیار مهمی بود و به یک نوعی مسیر انقلاب را از یک مسیر ضد استبدادی به یک مسیر ضد استکباری تغییر داد.

یا در ماجرای طبس، ایشان اولین کسی است که خودش را به آن صحنه می‌رساند. با یک عزیزی که عکاس بود و شهید باقری خیلی هم ناراحت بود که گزارش او رفته و نتوانستند عکس‌ها را بفرستند.

یا در کردستان با احمد مفتی‌زاده یکی از بزرگان اهل سنت مصاحبه‌ای در خصوص موضوع گروهک‌ها و تجزیه طلبی می‌گیرد که کار بسیار خوبی بود.

قبل از انقلاب و بعد از ماجرای کشتار ۱۷ شهریور که ایشان در ایلام سرباز است، یک روز که به مرخصی می‌آید، به خانواده اطلاع می‌دهد که من دیگر نمی‌توانم سرباز باشم.

همان موقع یک مقاله‌ای با اسم «حسن افشاری» می‌نویسد که در روزنامه کیهان یا اطلاعات چاپ می‌شود و در آن به وزیر اطلاعات آن زمان که الآن معادل وزیر ارشاد می‌شود، هشدار می‌دهد که اگر روزنامه‌ها نتوانند آزادانه بنویسند و دردها را بگویند، مباحث به خیابان کشیده می‌شود و می‌گوید؛ علت اینکه مباحث به خیابان کشیده شده این است که شما سانسور را بر مطبوعات حاکم کردید».

دقت کنید این قضیه برای قبل از پیروزی انقلاب است و حسن باقری به عنوان یک فرد که خودش را مسئول می‌داند، نگاه نمی‌کند که الآن چه نظامی بر سر کار است، در چارچوبی که دارد حرف می‌زند و مشکلات را بیان می‌کند و راه حل هم ارائه می‌دهد.

یا گزارش‌های ایشان از سفری که به لبنان داشتند و من به دلیل نوع کاری که در این خصوص داشتم در جریان هستم که از قویترین تحلیل هاست که تهیه شده.

ایشان ۱۰ روز حدوداً در لبنان بود و گزارش‌هایی نوشت که از عهده کسی که ۳۰-۴۰ برابر او در این کشور بوده هم بر نمی‌آمد. ایشان اواخر سال ۵۸ که از طرف «حزب امل» به عنوان خبرنگار دعوت شده بود.

از این حضور در لبنان چه گزارش‌هایی داده است؟ این زمان مقطعی است که شیعیان به تازگی امام موسی صدر را از دست دادند و با آمدن شهید چمران به

ایران، حزب امل هم با یک سری چالش‌ها مواجه است و از همه مهمتر اینکه اسرائیل هم دائم تجاوزاتی به خاک لبنان دارد.

مثلاً یکی از راهبردهایش - البته اسم نمی‌آورد - این است که جوانان حزب‌الله باید از سازمان‌هایی که برای دفاع در مقابل یک قوم دیگر است، خارج شده و در مقابل اسرائیل سازماندهی شوند آن هم نه فقط با سلاح‌های سبک مثل کلاش و آرپی جی که روسها برای جنگ‌های داخلی در اختیارشان می‌گذارند بلکه حتماً باید موشک داشته باشند؛ موشک‌های ضد هوایی که بتوانند هواپیماها را بزنند یا موشک‌های زمین به زمین که بتوانند با نیروهای زمینی اسرائیل مقابله کنند. در سال ۵۸ ایشان از تشکیل حزب‌الله و تجهیز حزب‌الله می‌گویند.

البته در روزنوشت‌هایش دارد که مهندس موسوی به عنوان سردبیر من را خواست و گفت؛ «بعضی گزارش‌های شما قابل چاپ نبود و ما آنها را در بولتن محرمانه زدیم و به مسئولین دادیم که بسیار هم مورد توجه قرار گرفت».

به نوعی ورود حسن باقری به حوزه کار اطلاعاتی از همینجا کلید می‌خورد و البته باز خود ایشان می‌گویند که مادرش خیلی دوست داشت ایشان معلم شود منتهی به مادرش می‌گویند من اگر معلم شوم، نهایتاً می‌توانم روی ۲۰۰ نفر تاثیر بگذارم ولی الان در روزنامه یک چیزی می‌نویسم، یک دفعه ۲۰۰ هزار نفر آن را می‌خوانند.

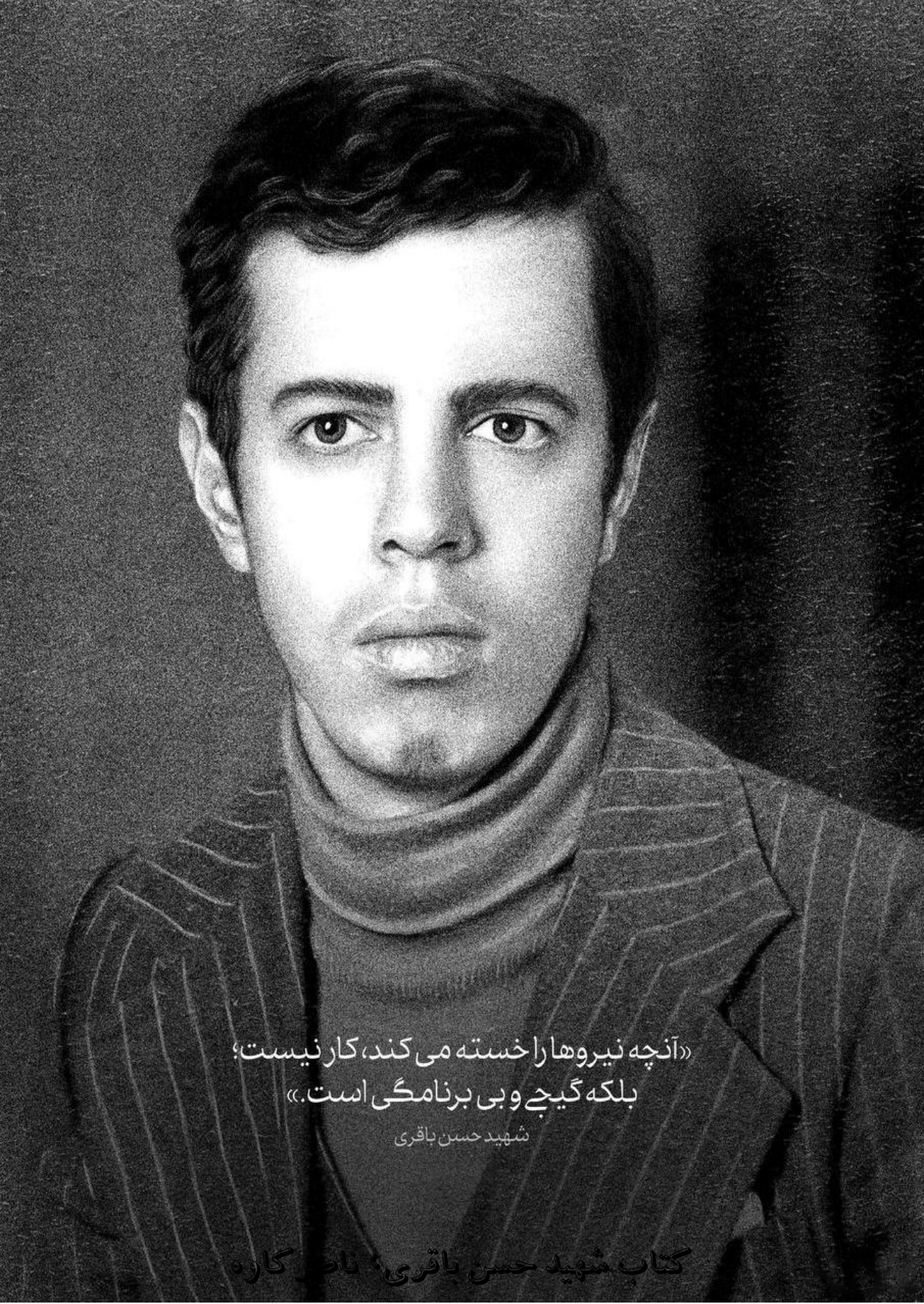
بعداً حضرت آقا (آیت‌الله خامنه‌ای) که آن زمان رئیس جمهور بودند، ایشان را به آقای محسن رضایی که مسئول اطلاعات سپاه بود معرفی می‌کنند و ایشان وارد حوزه تخصصی شناخت گروه‌های راست که تهدیدی برای نظام بودند می‌شوند.

مثلاً یک گروهی بود به نام ارتش رهایی‌بخش ایران که ارتشی‌های فراری در عراق با همکاری شاپور بختیار تشکیل داده بودند.

یا سلطنت‌طلب‌ها و ساواکی‌هایی که هنوز در داخل کشور بودند و برای سران رژیم سابق خط فرار ایجاد می‌کردند.

در کل، گروه‌ها و سازمان‌های مرتبط با غرب که عقبه‌هایشان در غرب بود. در همین مقطع، ایشان یک ماموریت به ایلام می‌رود و بر اساس شواهد و قرائن برداشتش این است که احتمالاً عراق می‌خواهد عملیاتی علیه ما انجام دهد. این را قبل از شروع جنگ منعکس می‌کند. شهید داود کریمی حسن باقری را رشد داد

اینجا دیگر ایشان خبرنگار نیست و یک عنصر اطلاعاتی است. بله عنصر اطلاعاتی است که از طرف آقای رضایی ماموریت دارد. با شروع جنگ، ایشان به جنوب می‌آید و توسط آقای محسن رضایی به آقای شمخانی معرفی می‌شود و بسیار مورد توجه حاج داوود کریمی (رحمت‌الله علیه) قرار می‌گیرد که در آن زمان فرمانده عملیات سپاه در جنوب بود.



«آنچه نیروها را خسته می کند، کار نیست؛
بلکه گیجی و بی برنامه گی است.»
شهید حسن باقری

کتاب شهید حسن باقری، ناصر کاره

چطور می‌شود که شخصیتی مثل حاج داوود کریمی با آن خصوصیات و ویژگی‌هایی که دارد، حسن باقری را می‌پذیرد و به او مسئولیت می‌دهد؟ یعنی چه چیزی در شهید باقری نظر شهید داود کریمی را جلب کرد؟ آن هم در مقطعی که خیلی‌ها شاید به واسطه فیزیکی که شهید باقری داشت مثل اینکه لاغر اندام بود و چهره‌اش هم خیلی کم سن و سال‌تر نشان می‌داد، او را جدی نمی‌گرفتند.

فقط حاج قاسم سلیمانی جدی‌اش گرفته بود آن هم چون فکر کرده بود پسر آقای هاشمی رفسنجانی است (با خنده)

می‌خواهم بدانم حسن باقری چطور خودش را نشان می‌داد؟ شنیدم در جلسات فرماندهان که بلند می‌شد تا صحبت کند، خیلی‌ها نگران بودند که این بچه حالا مثلاً چه می‌خواهد بگوید.

یکی از زمینه‌های رشد حسن باقری فرماندهانی بودند که به او اختیار می‌دادند. یکی از آنها همین آقای حاج داوود کریمی بود که خودش هم مباحث دینی و سیاسی را خیلی خوب می‌شناخت و در آسیب‌شناسی هم جزو بهترین‌ها بود.

یا مثلاً آقای رشید وقتی می‌دید حسن باقری بهتر می‌تواند با فرماندهان تعامل کند، به او اجازه کار می‌داد. عین همین کار را شهید باقری هم با نیروهای خودش کرد. یعنی زمینه رشد آنها را فراهم می‌کرد. شهید باقری زبان دیگر فرماندهان بود

حسن آقا خودش یک قدرت جمع‌بندی خیلی خوبی داشت یعنی اگر مثلاً پنج نفر در جلسه صحبت می‌کردند و خودش هم هیچ چیزی نمی‌دانست، از صحبت‌های همان پنج نفر یک گزارشی ارائه می‌داد که برای خود آنها هم جالب و جدید بود.

نکته‌سنج بود، عقل تجزیه و تحلیل داشت، راهکار ارائه می‌کرد، اهل مطالعه بود. در جمع‌بندی و استفاده از منابع علمی ارتش علی رغم سن و سال کمی که داشت، برخی جاها مبانی را از خود ارتشی‌ها بهتر ارائه می‌کرد.

در شناخت جغرافیا و دشمن که دو مولفه اساسی در کار اطلاعاتی است بسیار متبحر بود و اصلاً برای همین بود که حاج داود ایشان را به عنوان یک رکن اطلاعاتی به ارتش معرفی می‌کند.

در ارائه مطالب هم خیلی قوی بود که البته ویژگی بچه میدان خراسان بودن و داش مشتی بودن و صراحت لهجه همراه با صداقتش در این مسئله بسیار اثرگذار بود.

پست و مقام برایش مهم نبود و اسم افراد هم او را نمی‌گرفت. به هر حال میزش در روزنامه جمهوری اسلامی در کنار میز آقای موسوی سردبیر بود که بعداً نخست وزیر شد. برای همین اگر حرفی برای گفتن داشت، ملاحظه نمی‌کرد. مدل صحبت کردنش طوری بود که خیلی‌ها اول فکر می‌کردند دارد ادا درمی‌آورد. یعنی بزرگ‌تر از خودش صحبت می‌کند.

می‌گفت؛ «خدا رحمت کند پدر کسی را که به ما این مدلی صحبت کردن و صریح بودن را یاد داد». شهید باقری با یکی از شهدای افراسیابی در روزنامه جمهوری همکار بود. شهید جواد افراسیابی ورزشی‌نویس بود و شهید باقری در حوزه سیاسی کار می‌کرد. یک جا هم در جواب کسانی که پرسیده بودند چرا این مدلی حرف می‌زند گفته بود شما اتابک و دولاب و میدون خراسون و میدون شوش رو می‌شناسی؟ آنجا اگر اینطوری صحبت نکنید شما را می‌خورند (با خنده) و این نوع صحبت کردن را در حقیقت نوعی رفع تهدید می‌دانست که به طرف مقابلش بگوید من کتک‌خور و ضعیف نیستم. شهید باقری به واسطه این قدرت ارائه و توان صحبت کردن، به یک نوعی زبان دیگران هم بود.

من شخصاً معتقدم که ما در جنگ با از دست دادن دو نفر صدمه سنگینی خوردیم، دو نفر که یک زوج پیروزی‌آفرین بودند یعنی حسن باقری و حاج احمد متوسلیان. شهید باقری در طرح‌ریزی و حاج احمد در اجرا. یکی از فرماندهان می‌گفت حسن باقری کسی بود که ما به معنی واقعی کلمه به او تکیه می‌کردیم. مثل پایه‌ای بود که سقف را روی آن بنا می‌کنند.

آقا محسن (رضایی) که فرماندهی‌اش در سپاه تقریباً همزمان است با عملیات طریق القدس را همین حسن باقری پشتیبانی و حمایت اطلاعاتی می‌کرد.

خود آقای رضایی می‌گوید مسئول اطلاعات سپاه جایگاهی در شورای عالی دفاع نداشت ولی موقعی که من به این جلسه می‌رفتم، اطلاعاتی که می‌دادم همه دست اول بود که گاهی بنی‌صدر هم شاکی می‌شد که چرا این چیزها را سپاه از جنگ می‌داند ولی مثلاً نمایندگان ارتش نمی‌دانند.

آقای رضایی این اطلاعات را به دیگر بزرگان مثل شهید بهشتی و آقای خامنه‌ای و آقای هاشمی هم می‌داد و آنها را از نظر اطلاعاتی تغذیه می‌کرد.

خودش را در دل فرماندهان ارتش جا می‌کرد

خودش هم خیلی خوب با فرماندهان ارتباط می‌گرفت و با آنها کار می‌کرد.

حسن باقری خودش گفته است که من سه چهار راز توفیق دارم، یکی صراحت لهجه‌ام است یکی تهرانی صحبت کردن و داش مشتی صحبت کردنم و یکی هم ترک زبان بودنم است.

مثلاً بسیاری از فرماندهان ارتش ترک زبان هستند و من خیلی راحت با اینها ارتباط می‌گیرم. در حدی که اینها با من هم مشورت می‌کنند یا اگر مثلاً می‌خواهند با هلی‌کوپتر به ماموریت شناسایی بروند، من را هم می‌برند. این برای زمانی بود که خیلی سپاه را تحویل نمی‌گرفتند.

به‌طور کلی مردم‌شناسی‌اش خیلی خوب بود، در جغرافیا تبحر داشت، خیلی خوب با فرماندهان حتی ارتشی‌ها ارتباط می‌گرفت و از منابع علمی ارتش به بهترین شکل ممکن استفاده می‌کرد.

در جلسه‌ای که سپاه بعد از عملیات نصر در زمستان سال ۵۹ برگزار کرد و در واقع استرانتژی جنگ قرار شد تغییر کند، مباحثی صورت گرفت که جمع بندی آن را شهید باقری به عنوان نویسنده آن جلسه انجام داد. این اولین آسیب شناسی دفاع مقدس در همان ۶ ماه اول است.

تقریباً از روز ششم جنگ به نیروهایش یاد داد که چطور گزارش بنویسند. اینها ابعاد مهم او در حوزه اطلاعات بود و بعد در عملیات هم همینطور که این وجه او شاید زیر سایه بُعد اطلاعاتی‌اش کمتر شناخته شده باشد.

شهید باقری دو ویژگی دارد که در خیلی از مسئولین نه فقط نظامی بلکه مسئولین سیاسی هم کم دیده می‌شود یکی اینکه ایشان می‌نویسد، یعنی روزنوشت دارد، ما خیلی کم داریم کسانی که این‌طور دقیق مطالب را بنویسند و نکته دوم شناخت دقیق از دشمن بود که حتی اسم و مشخصات فرماندهان عراقی را تا رده تیپ‌ها به‌خوبی می‌دانست.

اصلاً زرهی مجموعه خودمان را چطور تشکیل داد؟ تقریباً ۱۰۰ دستگاه پی‌ام‌پی از آقای صیاد برای آقای فتح‌الله جعفری می‌گیرد و ۸۰۰ افسر عراقی را که اسیر شده بودند، به‌کارگرفت تا این مجموعه زرهی سپاه را راه بیندازد.

هرکسی هنر اقناع کردن ندارد

شهید باقری فرمانده قرارگاه هم بود یعنی باید با یگان‌های مختلف به صورت مستقیم کار می‌کرد. چطور می‌توانست با فرماندهانی مثل حاج احمد متوسلیان یا حاج احمد کاظمی و دیگران که براحتی هم هر حرفی را قبول نمی‌کردند، کار کند؟ این هم خودش یک هنر بود که با این فرماندهان سرسخت و البته شجاع کار کند. آن هم در سپاه آن موقع که مثل ارتش هم سلسله مراتبی نبود و فرماندهان تقریباً با هم رفیق و هم سن و هم سطح بودند.

چون خودش مرد خطر بود و هر جا وارد می‌شد اصلاً ملاحظه جاننش را نمی‌کرد. از همان مقطع خبرنگاری هم این روحیه را داشت. دوم اینکه راهگشا بود و برای هر مشکلی راهکار ارائه می‌کرد و می‌دانست چطور با فرماندهان کار کند.

البته فرماندهان ما هم که لجوج نبودند، تابع منطق بودند. به قول امروزی‌ها مدیریت در سپاه اقناعی بود. می‌رفت و فرمانده‌ها را قانع می‌کرد که راه درست این

است. این هنر اقناع کردن را هرکسی ندارد. و درنهایت هم اگر شرایط را مطلوب می دید می گفت تو برو در قرارگاه جای من بنشین من اینجا هستم و کار را پیش می برم. حسن را همه به عنوان فرمانده بالادست قبول داشتند.

حساسیت روی بحث آموزش

یکی از موضوعاتی که برای شهید حسن باقری خیلی اهمیت داشته بحث آموزش است. در اسنادی هم که از ایشان به جا مانده، صوت هایی وجود دارد که خیلی روی آموزش حساسیت نشان می دهد و آن جملات معروفی که می گوید با این همه کشته که در عملیات ها می دهیم من نمی توانم جوابگو باشم و این برای این است که خوب آموزش نمی بینیم. چرا اینقدر این مسئله در نگاه شهید باقری برجسته بود؟ چون موانع دشمن را خوب می شناخت، روی توان خودی هم خیلی حساس بود و مسئله آموزش برایش بسیار بسیار حساس بود. خب هرکسی نمی تواند فرمانده باشد. گاهی می شنویم که مثلاً به فلانی زود تیپ تحویل دادند.

حرفش با فرماندهان بالادست این بود که شما باید نیرو را خوب آموزش بدهید و تربیت کنید و بعد برای ما بفرستید نه اینکه نیرو را برای ما اعزام کنید بعد ما تازه ببینیم این آدم به درد کار نظامی خورد یا نه، اگر خورد، تازه باید او را آموزش بدهیم. دیگر وقتی برای من نمی ماند.

معجزه انقلاب

شهید حسن باقری

MASOUM
HASAN BACHERI
(مستقیم باقری)



محل شهادت:
فکه

تاریخ شهادت:
۹ بهمن
۱۳۶۱



باید بخود جرات داد...

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

اصطلاحات جالبی هم بکار می‌برد. مثلاً می‌گوید شما مسئول سپاه هستید و پاسدارید، حفاظت از شخصیت‌ها به ما چه مربوط است؟ می‌گفت سپاه قانوناً دو ماموریت دارد: یکی مبارزه با ضدانقلاب و دوم کمک به ارتش در جنگ. هیچ ماموریت دیگری شما نباید بپذیرید. بروند خودشان یگان تشکیل بدهند و مسئولیت بپذیرند. می‌گفت ما «پاسدارمری» راه نینداختیم. بعد نیرویی برای من می‌فرستید که آموزش کافی ندیده است.

بحث‌های سنگینی در این خصوص دارد. می‌دانید که حسن باقری به نوعی فرماندهی‌اش را ازیگان‌های مشهد شروع کرد.

اولین فرمانده تیپ ۵ نصر، خود حسن باقری بود. می‌گفت امام فرموده ۲۰ میلیون جوان آماده باید داشته باشیم. از این ۲۰ میلیون، یک میلیون که به مشهد می‌رسد، از این یک میلیون، ۱۰ هزار نفر که باید باشد یا نه.

در تیپ جوادالائمه (ع) یک سخنرانی دارد که امام فرمودند جنگ واجب کفایی است، من به عنوان مسئول به شما می‌گویم ما نیرو نداریم. تو پاسداری، باید بیایی و بجنگی. الان پاسدار وظیفه‌اش این است که در جنگ باشد.

می‌گفت بروید و با خانم‌هایتان صحبت کنید، اگر می‌خواهید ازدواج کنید بگویید که من پاسدارم نه اینکه هم به آن بنده خدا نارو بزنید هم به سپاه.

چون دشمن را خیلی خوب می‌شناخت، روی جبهه خودی هم سخت‌گیری می‌کرد. می‌گفت اگر هم نمی‌توانید بجنگید بروید به آقایان مسئول کشور بگویید تا تکلیف را طور دیگری مشخص کنند. این حرفها در زمان خودش یک گوهر است.

بعضی جاها فریاد می‌زند از تعداد شهدایی که می‌دادیم یا جنازه‌هایی که جا می‌ماندند. من معتقدم آخر سر هم دیگر خودش می‌خواست که شهید شود. این قدر که بار روی دوشش را سنگین می‌دید و خیلی وقتها راهکارها به بن‌بست می‌خورد و آن نگاهی که داشت، اجرایی نمی‌شد.

در آخرین سفرش به مشهد می‌گوید که یاد نصیحت آقای بهاءالدینی افتادم که یک درخواستی از او داشتم و ایشان گفت چرا از من می‌خواهی؟ صاحب جواب دادن به درخواست ها مولا علی بن موسی الرضا علیه السلام است، برو از ایشان بخواه.

می‌گوید وقتی به ضریح چسبیده بودم یاد حرف آقای بهاءالدینی افتادم و گفتم الآن وقتش است که گفتم آقا شهادت می‌خواهم. آقا محسن به او گفته بود قرارگاه را تحویل مجید بقایی بدهد و خودش به تهران برود و از آنجا هماهنگی‌ها را انجام دهد که نشد و یکی دو ماه بعد به شهادت رسید.

ظاهراً با عملیات والفجر مقدماتی هم که خودش چند روز قبل از اجرای آن به شهادت رسید، موافق نبود.

اصلاً موافق عملیات والفجر مقدماتی نبود و چندین نوشته داد که می‌گوید اینجا
لو رفته است و مشکل دارد. می‌گفت ما برای این عملیات به ۵ لشکر احتیاج داریم
که ۵ تا احمد متوسلیان بالای سر آن باشد.

معتقد بود که اصلاً به دشمن نمی‌رسیم ولی چون تصمیم گرفته شده بود که
عملیات اجرایی شود، باید شناسایی‌ها هم تکمیل می‌شد. با اینکه راضی نبود و
دلایلش را هم گفته بود اما چون تصمیم به اجرا گرفته شده بود پای کار اجرا رفت و
به موضوع کمک کرد برای اینکه بهتر شناسایی انجام شود و نهایتاً در آخرین
شناسایی‌ها چند روز قبل از شروع عملیات در نهم بهمن به شهادت رسید.

آقای محسن رضایی یک صحبت قشنگی در مراسم بزرگداشت شهید حاج کاظم
رستگار دارد و می‌گوید من سه دسته فرمانده داشتم، یک دسته متملق بودند و
ترسو هرچه من می‌گفتم، به به و چه چه می‌کردند، یک دسته عاصی بودند، موضوع
را می‌فهمیدند، به من هم می‌گفتند ولی پای کار نمی‌ایستادند و کمک نمی‌کردند
که مشکل رفع شود و از جنگ بیرون می‌رفتند اما اکثر بچه‌های جنگ، بچه‌های آزاده
بودند که هم می‌فهمیدند، هم صریح به من می‌گفتند و هم پای کار می‌ایستادند.

شهید باقری واقعاً یک آزاده به تمام معنا حتی برای بچه‌های ارتش بود.

در عملیات طریق القدس حاج قاسم فرمانده یک گردان از کرمان بود که با حسن باقری برخورد می‌کند. حسن گفته دیدم خیلی من را تحویل می‌گیرد. ته قضیه را که درآوردم دیدم اینکه تحویل می‌گیرد به خاطر این بوده که قیافه ما به دلیل ریشمان به آقای هاشمی می‌خورد فکر می‌کرد من از بچه های آقای هاشمی هستم.

خود حاج قاسم هم گفته در جبهه دیدم گروهی برای بازدید آمدند و یک آدم لاغری را خیلی تحویل می‌گیرند. نگاه کردم دیدم به تیپش نمی‌خورد فرمانده باشد. گفتم این نهایتاً آقا زاده یکی از مسئولین است.

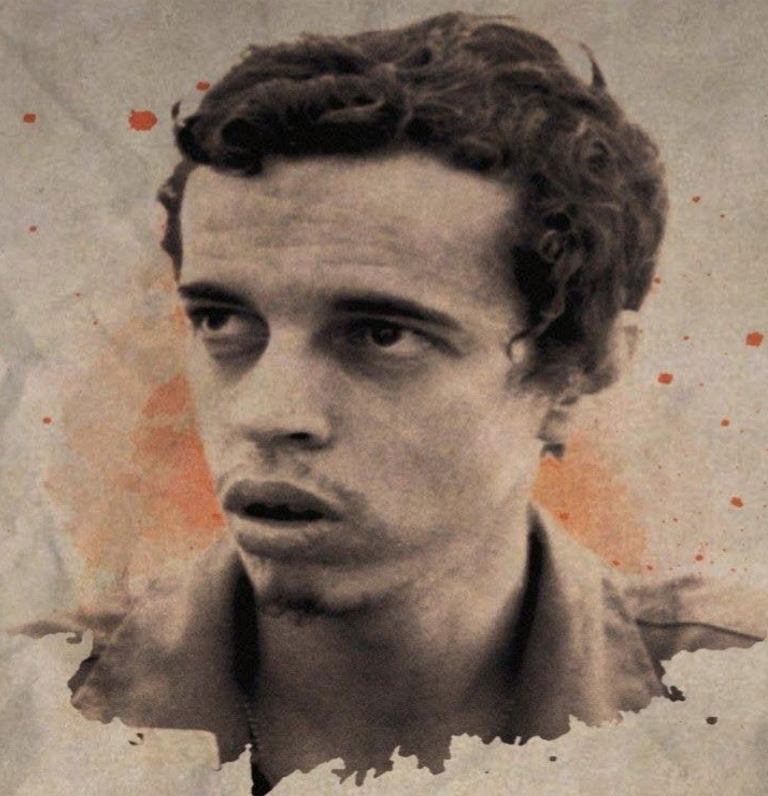
روز بعد گفتند همه فرمانده گردان‌ها بیایید گلف برای توجیه. وقتی رفتم دیدم آن جوان حسن باقری مسئول اطلاعات است. تازه آنجا فهمیدم که این مسئول است. شهید باقری، تک تک عملیات‌ها را ایشان آسیب شناسی کرده است. مثلاً طریق القدس یا فتح‌المبین که عملیات‌های موفق بودند و همه فقط از خوبی‌های شان می‌گویند ولی حسن باقری همین‌ها را هم آسیب‌شناسی کرد...

منبع : خبرگزاری تسنیم

بخشی از وصیت نامه شهید حسن باقری

... فعلاً انقلاب ما همچون تیر زهرآگینی برای همه مستکبرین درآمده است و یآوری برای همه مستضعفین جهان ... ما با هیچ دولت و کشوری شوخی نداریم و با تمام مستکبرین جهان هم سر جنگ داریم و در راه با این هدف جنگ با صدام یزید مقدمه است در این موقعیت زمانی و مکانی، جنگ ما جنگ اسلام و کفر است و هر لحظه مسامحه و غفلت، خیانت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام زمان (عج) و پشت پا زدن به خون شهداست و ملت ما باید خود را آماده هرگونه فداکاری بکند ... در چنین میدان سويع و این هدف رفیع انسانی و الهی، جان دادن و مال دادن و فداکاری امری بسیار ساده و پیش پا افتاده است و خدا کند که ما توفیق شهادت متعالی در راه اسلام با خلوص نیت را پیدا کنیم ... در مورد درآمدها، چیزی به آن صورت ندارم و همین بضاعت مزاجه را هم خمسش را داده‌ام و بقیه را هم در راه کمک رساندن به جنگجویان و سربازان اسلام با سپاه کفر خرج کنند .. در صورت امکان با لباس سپاه مرا دفن کنید... درود بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی

اگر حسن باقری، زنده بود و شهید نشده بود، شاید پایان جنگ، طور دیگری رقم می‌خورد... سردار امیرعلی حاجی‌زاده، فرمانده هوافضای سپاه پاسداران انقلاب



شهید حسن باقری

آنچه نیرو را خسته می کند،
کار نیست!
بلکه گنجی و بی برنامگی است.

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

در مورد زندگی و شخصیت شهید سرلشکر پاسدار، حسن باقری

دوران شکل گیری شخصیت این شهید بزرگوار در دهه دوم حیات مبارکشان بحث عمیق و مفصلی است و دوره سوم که دوره حضور در جبهه‌های جنگ است و نقش آفرینی این شهید بزرگوار است. امیدواریم که ان شاء الله آن برادرانی که مسؤول تنظیم زندگی‌نامه این شهید عزیز و بزرگوار هستند، بتوانند زندگی و شخصیت واقعی ایشان را تدوین کنند. خداوند به این جانب توفیق داد که به مدت دو سال تمام با این شهید عزیز از نزدیک آشنا شوم. از بهمن ماه سال ۱۳۵۹ تا بهمن ماه سال ۱۳۶۱ که به شهادت رسیدند. بهمن ماه سال ۵۹ آن روزها در جبهه جنوب ستادی داشتیم به نام ستاد عملیات جنوب و اسم خیلی جالبی را که برادران رزمنده بر سر در این ساختمان نصب کرده بودند به نام “پایگاه منتظران شهادت” بود.

برادر عزیزم سردار صفوی مسؤول عملیات ستاد جنوب بودند. از من خواستند که به عنوان جانشین ایشان انجام وظیفه کنم. من وقتی که به ستاد عملیات جنوب رفتم در ماه پنجم جنگ بود. با چهره نورانی سرلشکر پاسدار حسن باقری آشنا شدم. این آشنایی ما دو سال تمام طول کشید. در مقاطع گوناگون جبهه در همه عملیات کنار همدیگر بودیم. تا بهمن ماه سال ۶۱ رسید. آن روزها فرماندهان سپاه و ارتش، خود را برای عملیات والفجر مقدماتی، آماده می‌کردند. در جبهه غرب کرخه و قرارگاه

مرکزی کربلا هم در منطقه‌ای به نام چنانه مستقر بود و حسن باقری که حرف آخر را در اطلاعات می‌زد، حرف آخر را در مورد زمین و دشمن می‌زد از یک مأموریت سنگین شناسایی آن روز برگشته بود و یک گزارش مفصل ارائه کرد. من به همراه جمعی دیگر از برادران فرمانده برای ملاقات با حضرت امام به تهران آمدم و مأموریتی که در دست شهید باقری بود آن قدر مهم بود که باید ادامه پیدا می‌کرد.

فردای آن روز بود که ما در تهران شنیدیم که حسن باقری و مجید بقایی و جمع دیگری از عزیزان رزمنده به دیدار خدا شتافتند و به فیض شهادت رسیدند. بسیاری از فرماندهان شهید، سرداران شهید، شهادت را انتخاب کردند. آدم احساس می‌کرد که خداوند امکانی را برای رزمندگان ما در جبهه جنگ ایجاد کرده که حق انتخاب شهادت است. ماها که برحسب ظاهر زنده مانده‌ایم قدرت انتخاب نداشتیم. عزیزانی مثل شهید باقری، شهید باقری، شهید خرازی و سایر فرماندهان شهید؛ انسان احساس می‌کرد یکی دو هفته قبل از شهادت‌شان روحیات و حالات آنان دگرگون شده و سری پرشور، و شوق دیدار خدا را داشتند.

مأموریت را به گونه‌ای می‌توانستند انجام بدهند که لطمه به مأموریت وارد نشود. ولی جسم آن‌ها هم در معرض آتش دشمن قرار نگیرد و چیزی هم از شخصیت آن‌ها کم نمی‌شد. آن‌ها آن قدر بزرگوار و شجاع و نترس و رشید بودند که می‌توانستند با

صد متر جا به جا شدن این امکان را بگیرند. ولی در نهایت خلوص و صداقت و ایثار و فداکاری عمل می‌کردند و به شهادت می‌رسیدند. انسان وقتی ابعاد گوناگون زندگی شخصیت سرداران بزرگی مثل سرلشکر پاسدار حسن باقری را بررسی می‌کند، به این نتیجه می‌رسد که به قول مفسر بزرگ قرآن، حضرت آیه الله جوادی آملی، همان گونه که قرآن پنج مرحله را برای اولیای خدا، برای مردان خدا، برای آنهایی که در راه خدا مبارزه می‌کنند قائل است،

این پنج مرحله را شهید بزرگوار ما حسن باقری و در دهه سوم عمر خودشان این ۵ مرحله را طی می‌کنند و مرحله معرفت، مرحله هجرت، مرحله سرعت و مرحله چهارم سبقت و مرحله پیشوایی و در حقیقت شهید بزرگوار ما زمانی که بخشی از جبهه جنگ را فرماندهی می‌کرد به مرحله پیشوایی رزمندگان بسیجی و سپاهی خودش رسیده بود. آقا و سرور آن عده از بسیجیان و سپاهیان بود که تحت فرمان و امر ایشان جنگیدند. من به دو، سه موضوع درباره شخصیت برجسته شهید حسن باقری در دورانی که در جبهه جنگ حضور داشت می‌پردازم.

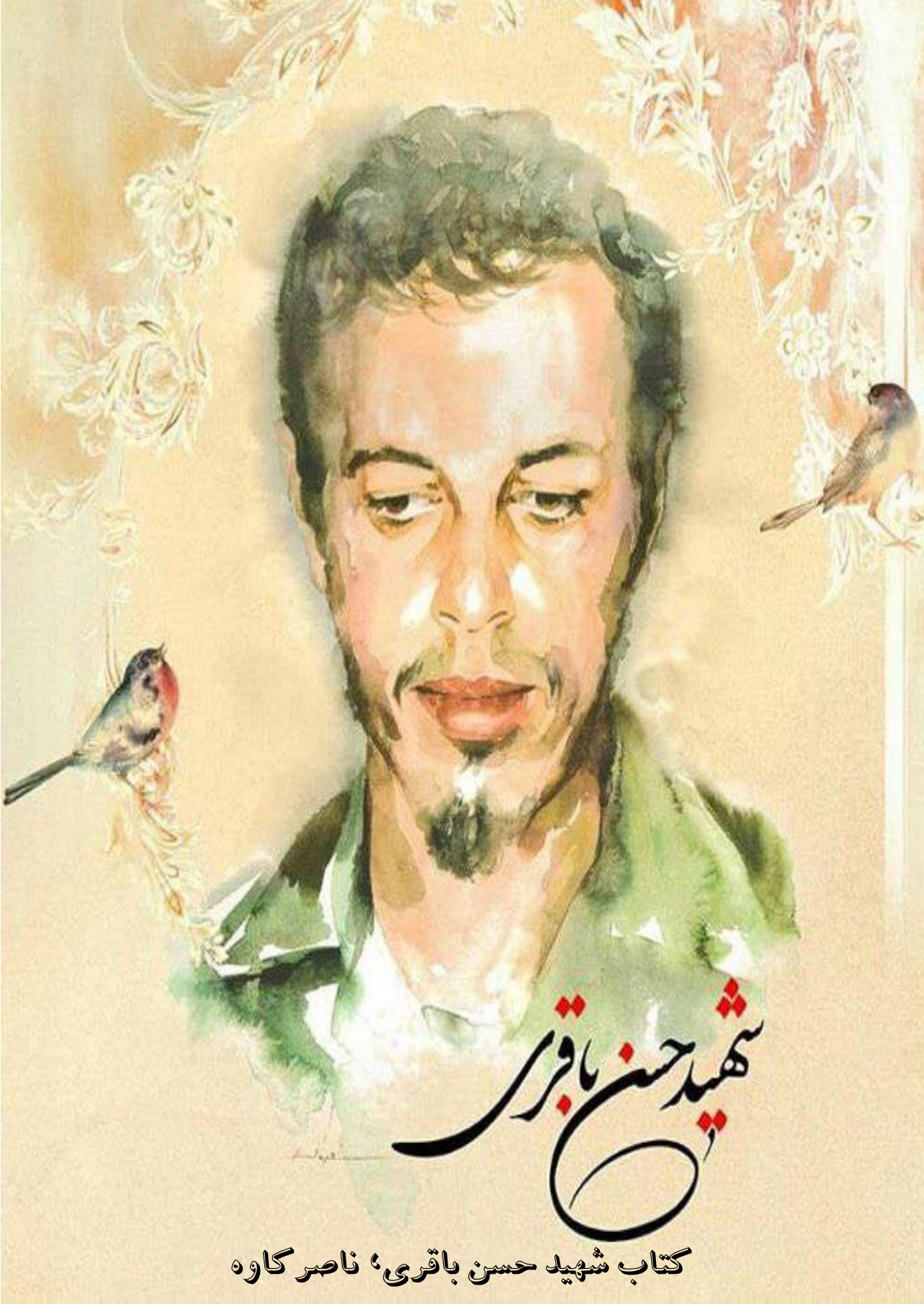
یکی نقش شهید حسن باقری در شکل و سازمان رزم سپاه است. سرداران بزرگ اسلام، فرماندهان شهید، هر کدام در ابعادی از مسائل نظامی نقش آفرینی می‌کردند. شهید بزرگوار ما حسن باقری، بیش‌ترین همت و تلاش خودش را

معطوف سازمان رزم سپاه می‌کرد و من امروز این اعتراف سنگین را این جا می‌خواهم بکنم که سازمان رزم فعلی سپاه، همین سازمانی که الان در اختیار سپاه است و در وضعیت تهدید در رویارویی دشمنان باید مبارزه بکند، مدیون و مرهون تلاش‌های شخص حسن باقری است.

واقعاً آن سازمان رزم سپاه یکی از افتخارات ارزشمند و یکی از میراث بزرگ شهید حسن باقری است. الان نوارهای سخنرانی شهید حسن باقری را که پیاده کردند (که قریب ۳۰۰ نوار است) صحبت در قرارگاه‌های متعدد، در جاهای مختلف در جبهه جنگ با این عمر کوتاهی که داشتند آنها را بیان کردند. وقتی آدم ویژگی‌های سازمان رزمی را که شهید باقری دارد روی آنها تأکید و اصرار می‌کند، آنها را آدم ردیف می‌کند و کنار هم می‌چیند، به این نتیجه می‌رسد که او به دنبال سازمان رزمی متناسب با سپاه بود. سازمان رزمی که متناسب با ماهیت انقلاب و جنگ انقلابی سپاه باشد. او بر عواملی مثل تحرک، زیاد تأکید می‌کند؛ یگان متحرک، نیروی متحرک که بیش‌تر آفندی باشد تا پدافندی. بر عاملی مثل ورزیدگی تأکید زیاد، و تلاش می‌کند که آموزش‌های نظری و تجربه‌های عملی را در هم بیامیزد. پرهیز از لختی و سنگینی، عاملی بود که مرتباً روی آن اصرار می‌کرد. او می‌دید که یگان‌های ارتش‌های کلاسیک دنیا، چقدر از این بابت رنج می‌برند.

به دنبال این بود که از موارد اداری یگان کم کند و آن را در یگان مادر متمرکز کند. گردان و تیپ را تا آن جایی که امکان دارد تاکتیکی و ورزیده بار بیاورد. نوآوری و خلاقیت در کمیت و کیفیت یگان‌های رزم سپاه باز مورد تأکید ایشان است و به طور مرتب در هر عملیات می‌آمد و این را تجدید نظر می‌کرد و به تکمیل اینها می‌پرداخت. وقتی ما دقت می‌کنیم روی ویژگی‌هایی که به عنوان اصول سازمان رزم، شهید حسن باقری از آنها یاد می‌کند به این نتیجه می‌رسیم که اینها، نتیجه ماه‌ها کار عمیق بود که نیروهای سپاه در خطوط متعدد پدافندی و آفندی کسب کرده بودند؛ انسانی بسیار پر جنب و جوش و این طور نبود که بسنده بکند به مأموریت و آن پست و مسؤولیتی که در اختیار دارد.

درباره کادر یگان‌های سازمان رزم سپاه خیلی کار می‌کرد. برای فرمانده گردان، فرمانده تیپ، فرمانده لشکر تلاش زیادی می‌کرد. باز این نکته را این جا عرض می‌کنم شاید تا به حال کسی نگفته است بسیاری از فرمانده لشکرهای فعلی سپاه که در قید حیات هستند و بعضی از فرمانده لشکری که به شهادت رسیدند. این‌ها انسان‌هایی بودند که شهید باقری این‌ها را کشف و معرفی کرد و از فرماندهی کل سپاه برای این‌ها حکم گرفت.



شهید حسن باقری

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

وقتی از او سؤال می‌کردم که به چه دلیل مثلاً شهید خرازی یا شهید زین الدین باید فرماندهی لشکر باشند، ساعت‌ها دفاع می‌کرد. می‌گفت به این دلیل که اینها قدرت، توانایی و کارایی دارند. در دفتر یادداشت‌های او که به طور روزانه این خصلت خوب را داشت که همه موارد را یادداشت می‌کرد الان این‌ها موجود است. بنابراین باید در زندگی نامه او به این امر مهم به صورت یک مأموریت برجسته توجه بشود و به نقش شهید حسن باقری در سازمان رزم سپاه، تمام و کمال پرداخته است.

نکته دوم نقش شهید حسن باقری بود در اطلاعات رزمی جبهه. کم و بیش شاید آنهایی که در تماس با ایشان بودند و خاطراتی و یا کتاب‌هایی از ایشان خوانده‌اند، ما می‌دانیم که شهید حسن باقری مسؤول اطلاعات و عملیات جنوب بود. جبهه جنوب، جبهه وسیعی بود. از دهلران را شامل می‌شد تا جزیره آبادان. نزدیک ۴۰۰ کیلومتر از مرزها از ۱۰۰۰ کیلومتری را که ما مقابل ارتش عراق داشتیم شامل می‌شد. دشمن توجه خاصی به جبهه جنوب داشت. عمده توجه دشمن به جنوب بود. ما هم همین طور. یگان‌های متعددی از ارتش و سپاه در جنوب بودند. دو سوم قوای خودش را دشمن در جنوب متمرکز کرده بود. در این جبهه جنوب و این ستاد عملیات جنوب از سپاه محور باز در شرق کارون و فارس‌یار یا دارخوئین، ماهشهر، فیاضه، ایستگاه هفت و بخش اشغال نشده خرمشهر که هنوز در اختیار سردار جهان

آرا بود تلاش می‌کرد که برای باز پس‌گیری خرمشهر و جزیره مینو و محور اروند و تمام این محور بخش اطلاعات‌شان در دید قدرت شهید حسن باقری بود در هر کدام از این محورها یک دسته و گروهان نیرو داشت که به طور مرتب شناسایی می‌کرد. هر روز با این‌ها در تماس بود از طریق پیک، تلفن و بی‌سیم، هفته‌ای یک بار مسؤولان این محور را جمع می‌کرد، با آنها بحث می‌کرد. آخرین وضعیت زمین و دشمن را می‌گرفت و این را به صورت بولتن به سایر فرماندهان ارتش و سپاه می‌داد به این هم بسنده نمی‌کرد. یک جلسه هم با برادران ارتش تشکیل می‌داد و به تبادل اطلاعات می‌پرداخت.

از چنین انسان ورزیده و پر جنب و جوش. یک خاطره‌ای به ذهن من می‌آید از همین مسؤولانی که ایشان داشتند. ماه ششم جنگ بود که فرماندهی لشکر ۹۲ زرهی ارتش عوض شد و برادری به فرماندهی این لشکر منصوب شد به نام نیاکی. سرتیپ شهید نیاکی (خدا رحمتش کند) در سال ۶۴ یا ۶۵ به رحمت خدا رفت. سردار صفوی گفت که چون این فرمانده لشکر تازه آمده برویم عرض تبریک بگوییم. بعد تماس گرفتیم و قرار شد یک جلسه نظامی هم داشته باشیم.

رفتیم یک شب در اتاق جنگ لشکر ۹۲ به همراه سردار صفوی و شهید باقری و از رؤسای ارکان لشکر برادران ارتش نشسته بودند و معمولاً جلسات نظامی این جوری

است که ابتدا مسؤول اطلاعات بلند می‌شود و یک گزارش می‌دهد. مسؤول اطلاعات لشکر ۹۲ زرهی یا مسؤول رکن دو بلند شد و پای نقشه توضیحات مفصلی از دشمن داد؛ منتهی دشمن که مقابل لشکر ۹۲ بود لشکر ۵ مکانیزه ارتش عراق بود. بعد نوبت به حسن باقری رسید.

قامت ظاهری شهید باقری به گونه‌ای بود که در لحظات اول نگاه‌های اول کسی که او را نمی‌شناخت قدری برایش مورد سؤال بود که مثلاً این جوان کیست. چه می‌خواهد بگوید حالا. در لحظه شهادت ۲۷ سالش بود یا ۲۸ سالش ولی این مؤمن خدا چهار یا پنج سال جوان‌تر از سن واقعی خودش نشان می‌داد و خدا عنایتی به ایشان کرده بود، قدرت بیان عجیبی به ایشان داده بود تا لب به سخن نمی‌گشود و حرف نمی‌زد، خیلی‌ها برایشان سؤال بود که این جوان کیست. چه می‌خواهد بگوید و در جلسه چه حرفی برای گفتن دارد. نوبت به شهید باقری رسید، رفت پای نقشه و شروع کرد دشمن را توضیح داد.

ابتدا لشکر ۵ مکانیزه را یگان‌های در خط درگیر، احتیاط‌های نزدیک. کامل گفت به لشکرهای چپ و راست این لشکر پرداخت. به این بسنده نمی‌کرد به کل سپاه سوم عراق پرداخت. سپاهی بود که مقرر فرماندهیش در بصره بود. به سپاه چهارم ارتش عراق پرداخت. این نوع تجزیه و تحلیل از مسؤول اطلاعات نیروی یک ارتش برمی‌آید

تا در جبهه‌ای مثل جبهه جنوب در حد یکی دو لشکر. بعد جبهه همجوار سپاه سوم را توضیح داد. دست به یک پیش‌بینی هم زد حتی ما را هم غافلگیر کرد. به ماها هم نگفته بود.

پس سپاه سوم و چهارم یک خلاءای بود تا سپاه ششم؛ یعنی لشکر ۹ زرهی از سپاه چهارم و لشکر ۵ مکانیزه از سپاه سوم اینها که به داخل خاک ما پیشروی کرده بودند در محدود بستان و سوسنگرد و حول و حوش هورالهوویه. اینها با همدیگر الحاق نداشتند. شهید حسن باقری گفت من پیش‌بینی می‌کنم که یکی، دو هفته دیگر، دشمن دست به الحاق خواهد زد. جفیرا به چنانه در داخل خاک ما وصل می‌کند و پشتیبانی‌های خود را از داخل خاک ما انجام می‌دهد. خیلی این پیش‌بینی در آن جلسه صدا کرد و حتی آن فرمانده لشکر، تیمسار شهید نیاکی گفت چه طور ممکن است! این دو سه تا رودخانه هست، کرخه نیستان است، کرخه کور است گفت روی اینها پل می‌زنند و حتی آن پل‌هایی را که روی آن گودال‌هایی را که می‌زنند مشخص کرد. یکی دو هفته بعد همین پیش‌بینی‌شان تحقق پیدا کرد و دشمن الحاق کرد. همه به ذهن پویا و فعال ایشان آفرین می‌گفتند. تشکیلات اطلاعات عملیات یکی از ابتکارات شخصی ایشان بود. هیچ کس تا آن موقع این تشکیلات را درست نکرده بود و این جزء باقیات صالحات حسن باقری است.



شهید حسن باقری

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

موضوع سوم در مورد فرماندهی شهید حسن باقری است. کمتر شاید گفته باشند که ایشان فرمانده باشد. شاید ذهن‌ها بیابد که ایشان مسؤول اطلاعات عملیات بود ولی یکی از فرماندهان برجسته نیروی زمینی در طول یک سال و نیم این مراحل را طی کرد. اولین فرماندهی خودش را در عملیات فرماندهی کل قوا انجام داد. عملیات فرماندهی کل قوا ۲۳ خرداد سال ۶۰ بود.

رزمندگان اصفهانی که در آن جبهه می‌جنگیدند تحت فرماندهی شهید حسین خرازی بعد از عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا توسط حضرت امام، کلی خوشحال شدند. اعلام کردند که ما آماده عملیات هستیم. ۴۸ ساعت بعد عملیات تأیید شد و حمله کردند و سردار صفوی رفته بود برای کمک به شهید حسین خرازی. صبح زود ایشان مجروح شد و از ناحیه سر، برگشت روی برانکار می‌آوردند عقب با اشاره سرو دست به من گفت برو کمک شهید خرازی و شهید باقری در قرارگاه محمدیه در روستای محمدیه و عملیات را به خوبی اداره کرد. این اتفاق افتاد. شهید حسن باقری به مدت ۴۸ ساعت که من در کنار شهید خرازی بودم عملیات را به خوبی اداره کرد و فرماندهی خودش را ثابت کرد.

در عملیات شکستن حصر آبادان فرماندهی تیپ بود. نیروهای شهید خرازی تحت امر ایشان می‌جنگیدند و به پل‌ها حمله کردند و آن شکست بزرگ ارتش عراق به

وجود آمد و حصر آبادان شکست. در عملیات بعدی طریق القدس بود که جانشین فرمانده عملیات طریق القدس بود که هنگام عملیات از ناحیه سر مجروح شد و رفت ولی ۴۸ ساعت بعد با سر باندپیچی شده برگشت و فرماندهان را در ادامه کار کمک کرد.

عملیات بعدی فتح المبین بود که در آن جا درخشید. در آن جا نشان داد که فرماندهی بزرگ است. ما این جا یک شاهی در جلسه داریم، برادر عزیز تیمسار حسنی سعدی از برادران عزیز ارتش و یکی از لایق ترین فرماندهان ارتش جمهوری اسلامی ایران. این دو تا بزرگوار در عملیات فتح المبین با هم کار می کردند. فرماندهان مشترک قرارگاه نصر بودند. یگان هایی که تحت امر شهید باقری می جنگیدند لشکر ۲۷ حضرت محمد رسول الله بود که فرماندهش آن موقع حاج احمد متوسلیان بود. شهید حاج همت و سایر فرماندهان این لشکر هم درون این لشکر بودند. همین طور سردار رئوفی، سردار پوسه چی تعدادی زیادی از فرماندهان در قرارگاه نصر بودند که با کمک ارتش جمهوری اسلامی ایران لشکر ۲۱ حمزه تیپ ۳۷ زرهی شیراز ۵۸ ذوالفقار می جنگیدند،

آنها نه تنها اهداف شان را گرفتند، هدف شان تپه های الغدیر بود، پیشانی جبهه دشمن بود آن را خرد و تمام کردند و آمدند به کمک سایر محورها. چون چند قرار

داشتیم. یکی از قرارهای ما تصرف ارتفاعات راداز بود. ارتفاعات ابوسلبی خان آنها موفق نشدند. این قرارگاه نصر بود که از سمت شمال حرکت کرد و این ارتفاعات را تصرف کرد. چیزی که غیر قابل تصور برای همه ما حتی به مرحله سوم آمدند و کمک کردند. روی ارتفاعات شیر قازه آمدند و مسلط شدند.

ما در آن جا بود که با یک انسان بسیار برجسته و فهمیده و قوی از لحاظ فرماندهی رو به رو شدیم. عملیات فتح خرمشهر بیت المقدس فرمانده قرارگاه نصر بود، در آن جا هم باز هم همین یگان‌های تحت امر او می‌جنگیدند و حمله کردند به خرمشهر و در مرحله دوم ارتش عراق تمام امکانات خودش را علیه این قرارگاه نصر به کار گرفت ولی موفق نشدند این قرارگاه را به عقب بزنند. مرحله سوم که خیلی جالب بود، رفتند جایی را تصرف کردند که دشمن تصورش را نمی‌کرد. دشمن در شهر خرمشهر حصار سه طرفی برای خودش درست کرده بود. از سمت جنوب، مراقب جزیره آبادان بود از سمت شرق، مراقب رودخانه کارون بود از سمت شمال، مراقب جاده اهواز بود و تمامی این جهات را هم خطوط مستحکم پدافندی درست کرده بود. قرارگاه نصر حمله کرد به خود شلمچه، جایی که معبر ورودی عراقی‌ها بود و آن جا را بستند. نیروهای خودشان را تحت فرماندهی شهید باقری به سرعت به ساحل اروند رود و به جزیره باریان رساندند و ده تا چهارده هزار نفر در داخل شهر خرمشهر به اسارت

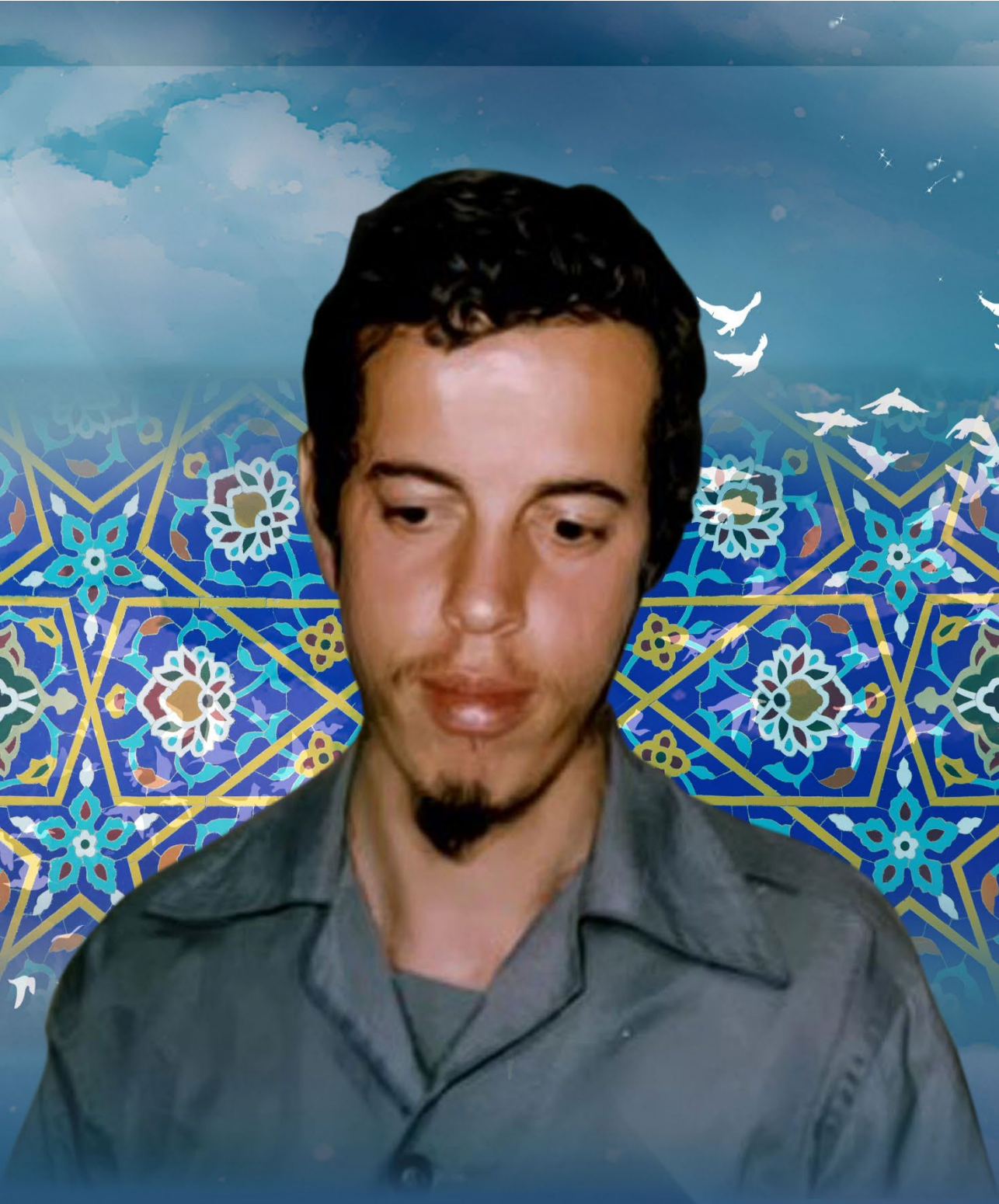
درآمدند. در عملیات رمضان باز فرماندهی عملیات به عهده فرمانده قرارگاه نصر بود. عملیات بعدی که به تنهایی آن را فرماندهی کرد فرماندهان سپاه و ارتش بر او نظارت نداشتند، مستقل عمل کرد.

به قدری توانایی پیدا کرده بود که از سوی سپاه به فرماندهی قرارگاه کربلا منصوب شد و آن عملیات محرم بود که در آبان سال ۱۳۶۱ صورت گرفت. این عملیات سه مرحله داشت: یگان‌های متعددی تحت امر ایشان می‌جنگیدند. لشکر تحت امر شهید خرازی، لشکر زین الدین، لشکر سردار کاظمی، لشکر ۸ نجف و لشکرهای متعددی در آن عملیات هم هر سه مرحله عملیات را با موفقیت انجام داد و حتی مرحله چهارم در هنگام عملیات پیش بینی کردند. دشمن را تعقیب کردند و به نتایجی دست پیدا کردیم که اصلاً برای ما قابل پیش بینی نبود. در آن طرح این قدر این عملیات را زیبا و قوی به مرحله اجرا درآوردند. واقعاً وجود عزیزانی چون شهید حسن باقری در خانواده متدین و مذهبی و طیب و طاهر به دنیا می‌آیند و بزرگ می‌شوند. به قول مقام معظم رهبری این شخصیت‌های بزرگ از اصالت‌های خانوادگی است. اینها صرفاً در محیط اسلامی است که نور افشانی، و پرتو افکنی می‌کنند. خدا ان شاء الله این نسل فعلی و نسل‌های آینده این شهیدان بزرگ، این سرداران بزرگ، این مردان کم حرف و بسیار اهل عمل و این الگوهای بزرگ را که در

حقیقت سربازان امام زمان هستند، چراغ راه خودشان قرار دهند و راه این سرداران بزرگ را ادامه دهند.

سردار شهید غلامحسین افشردی (حسن باقری) به دلیل بهره مندی از هوش و استعداد فوق العاده در طول دوران حیات خویش در سالهای اولیه جنگ تحمیلی منشأ برکات فراوانی از جمله ایجاد اولین قرارگاه مشترک سپاه و ارتش (قرارگاه نصر) شد. وی که اولین فرمانده قرارگاه نصر بود پس از عملیات رمضان به سمت فرماندهی «قرارگاه کربلا» و جانشین فرماندهی کل در قرارگاه های جنوب منصوب می شود. پس از شکل گیری سازمان رزمی سپاه با توجه به توان و تجربه های شهید باقری، وی به عنوان جانشین فرماندهی یگان زمینی سپاه برگزیده می شود. شهید سرلشکر غلامحسین افشردی (حسن باقری) آنچنان مدارج رشد و کمال را در دوره های بحرانی انقلاب و جنگ به سرعت طی نمود که نام خویش را به عنوان «برترین استراتژیست» در تاریخ دوران دفاع مقدس ثبت کرد. وی در حالی مسئولیت سنگین فرماندهی اطلاعات و عملیات سپاه را برعهده گرفت که بیش از ۲۶ بهار از عمرش نگذشته بود.

شهید حسن باقری که به واقع او را بنیان گذار سازمان اطلاعات و عملیات رزم سپاه نامیدند به دلیل شایستگی های اخلاقی بی نظیر و اندیشه دفاعی والایی که داشت



کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

در عمر کوتاه اما پر برکت خویش در دفاع مقدس منشأ تحولات بزرگی در ایجاد و توسعه اطلاعات و عملیات رزمی سپاه و فرمانده فکوری در جنگ نامتقارن بود.

وی همزمان با حضور در سپاه و شکل گیری هسته اولیه مدیریت دفاعی-انقلابی، فعالیت خود را برای بنیان گذاری قلب سازمان نظامی یعنی «واحد اطلاعات عملیات رزمی مناطق عملیاتی جنوب» آغاز کرد و برای نخستین بار شیوه جدیدی را برای دشمن شناسی در علوم نظامی بنا نهاد تا جایی که یکی از «بهترین نظریه پردازان جنگ» لقب گرفت و در طرح ریزی های عملیاتی در سطح تاکتیکی به عنوان یکی از فرماندهان به نام این عرصه ماندگار شد.

شهید سرلشکر حسن باقری با کار مستمر و استفاده مؤثر از نقشه ها و عکسهای هوایی و ماهواره ای به شناخت عمیقی نسبت به عرصه نبرد و نقاط قوت و ضعف دشمن دست یافت و با بررسی و تجزیه و تحلیل شرایط سیاسی کشور که رئیس جمهور وقت (بنی صدر) به دلیل ناکامی در آزادسازی مناطق اشغالی در آن دوران ایجاد کرده بود به عرصه طراحی سازمان رزم ارتقاء و دستیابی به سطوح عالی فرماندهی و هدایت عملیات پای نهاد.

شهید غلامحسین افشردی که با عضویت در سپاه با نام مستعار «حسن باقری» معروف شد، همواره بر جمع آوری اطلاعات از محیط و موقعیت دشمن و شرایط

سیاسی و حتی شرایط روحی نیروهای دشمن به عنوان اهداف عمده و اصلی در خلال جنگ تأکید می کرد و می گفت: «خود بحث اطلاعات هدف است بکوشید این را در ذهنتان جای دهید که اطلاعات هدف واسطه نیست بلکه خود هدف اصلی است و حتی دیگر این اطلاعات هیچ به درد نخورد، نخستین نکته ای که یک فرمانده در عملیات بدان نیاز دارد این است که از جوانب خودش اطلاع داشته باشد تا وضعیت کلی خود را ندانید نمی توانید اطلاعاتی جمع آوری کنید.»

شهید باقری آگاهی از نقاط قوت و ضعف دشمن را فراتر از تعداد تانک ها و نفربرها دانسته و تأکید می کند: «ضعف و قوت دشمن داشتن تانکها نیست بلکه تأثیر فرهنگ ارتش روی افراد است که هنوز نتوانسته ایم برآورد کاملی از روحیه ارتش عراق داشته باشیم و بدانیم که چه زمان این ارتش از هم می پاشد.»

شهید حسن باقری یکی از روشهای شناسایی موقعیت را مسئله کیفیت آرایش دشمن می دانست و معتقد بود که یکی از اشکالات دفاعی ما در آرایش نیروهاست چراکه در روشهای شرقی، نیروی ضعیف در خطوط می ماند و نیروی احتیاط با قوت بیشتری در پشت سر آن قرار می گیرد در حالیکه آرایش نیروهای ما برعکس است و همواره احتیاط ما از نیروی اصلی ضعیف تر است.

شهید باقری به گفته هم‌رزمانش غالباً یک تا دو ساعت پس از هدایت اولیه عملیات در خط نبرد حضور می‌یافت و خود شخصا وضعیت خطوط تصرف شده را با اهداف از پیش تعیین شده (روی نقشه) کنترل می‌کرد و نقاط ضعف را بر روی نقشه مشخص و عملکرد واحدهای رزمی و یگان‌ها را در خط ارزیابی و دستورالعمل لازم را ابلاغ می‌کرد و بیش از همه به وضعیت جسمانی بسیجیان می‌اندیشید و برای اوضاع روحی - روانی آنها به ویژه هنگام عقب نشینی اهمیت ویژه‌ای قائل بود به طوری که در خصوص حفظ نیروهای رزمنده تأکید می‌کند: «اگر در شناخت دشمن هزار شهید هم تقدیم شود می‌پذیریم اما در اثر نا آگاهی از وضعیت دشمن، منطقه و زمین یک شهید هم پذیرفتنی نیست.»



شهید حسن باقری

معنویتی که فقط روضه باشه و
پشتش عمل نیاده، معنویت نیست؛
خلیبه‌است.

روایت سردار سرلشکر سید رحیم صفوی از نبوغ شهید حسن باقری

این شهید بزرگوار نه تنها یک فرمانده بلکه باید یکی از استراتژیست های ۸ سال دفاع مقدس دانست که در تدوین جنگ انقلابی و استراتژی آن در مقابله با دشمن بعثی عراق از نبوغ در طرح ریزی های عملیاتی، راه اندازی واحدهای اطلاعاتی، سازماندهی یگان های رزم و آموزش نیروهای مردمی برخوردار بود.»

سردار صفوی که فرماندهی ستاد عملیات جنوب کشور را در سال ۵۹ برعهده داشت (شهید باقری معاونت اطلاعات این ستاد را عهده دار بود) با اشاره به نابسامانی ماه های آغازین جنگ تحمیلی در مناطق جنوبی کشور، نخستین کار منسجم در آموزش و سازمان رزم سپاه را از جمله اقدامات شهید حسن باقری در جبهه های جنوب عنوان می کند.

نوشتن فعالیت ها و عملکردهای روزانه را از دیگر ویژگی های برجسته شهید باقری برمی شمارد و می گوید

... شهید باقری هر شب پیش از خواب عملکرد آن روزش را می نوشت ... و آخرین چراغی که خاموش می شد اتاق شهید باقری بود.»

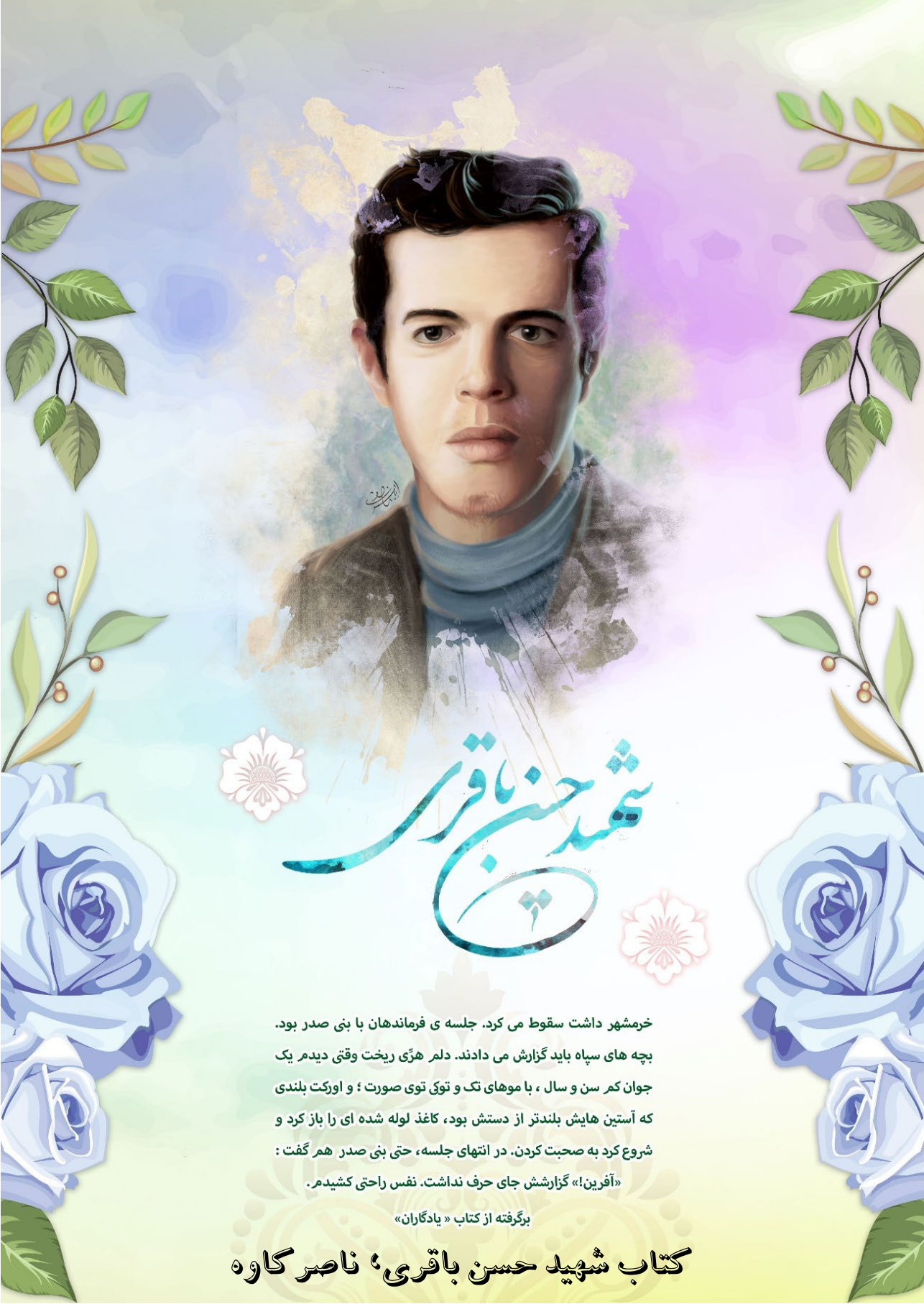
« آیا پس از جنگ بسیجیان و جانبازان را به فراموشی نسپرده ایم؟ چقدر به آنها که یک میلیون از جوانان این مملکت بودند خدمت کرده ایم؟ برای ۲۱۳ هزار شهید چه کاری انجام داده ایم؟ برای ۳۲۰ هزار جانبازی که ۳۰ هزار آنها مجروح شیمیایی هستند چه کرده ایم؟ اینها پرسش هایی از خودم و خودمان است. آیا تا آن حد که شهید باقری نسبت به لباس، غذا و زندگی بسیجیان حساس بود، ما نیز حساس هستیم؟ ما نسبت به عزیزی که در جنگ بودند یا پرسنلی که هم اکنون، زیر مجموعه ما هستند تا چه حد حساسیت داریم؟»

سردار سرلشکر صفوی با بیان اینکه این شهید بزرگوار زندگی خود را فدای امام حسین(ع) کرد و قلب او مالا مال از عشق به این امام بزرگوار بود، در خصوص نحوه خوانی این فرمانده جوان در ایام تاسوعا و عاشورای حسینی می گوید:

«من هنوز چهره نورانی و اشک های شهید باقری را در مراسم تاسوعا و عاشورای حسینی به یاد دارم و هنوز صدای این عزیز در مراسم به گوش من می رسد.

خدا کند که قلب های ما نیز همواره به عشق امام حسین(ع) بتپد و خود را در راه این امام بزرگوار ببینیم و از راه ایشان و فلسفه قیام حسینی که پیروزی خون بر شمشیر است غافل نشویم.»

منبع : تسنیم



محمد حسن باقری

خرمشهر داشت سقوط می کرد. جلسه ی فرماندهان با بنی صدر بود. بچه های سپاه باید گزارش می دادند. دلم هری ریخت وقتی دیدم یک جوان کم سن و سال ، با موهای تک و توی توی صورت ؛ و اورکت بلندی که آستین هایش بلندتر از دستش بود، کاغذ لوله شده ای را باز کرد و شروع کرد به صحبت کردن. در انتهای جلسه، حتی بنی صدر هم گفت : «آفرین!» گزارشش جای حرف نداشت. نفس راحتی کشیدم.

برگرفته از کتاب « یادگاران »

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

احسنت بنی صدرا!؟

وقتی بنی صدر فرمانده کل قوا بود، از دادن سلاح و امکانات به سپاه امتناع می کرد. کار به جایی کشید که فرماندهان سپاه، موضوع را به امام اطلاع دادند. بنی صدر هم با تاکید امام، قرار تشکیل جلسه ای را گذاشت و گفت که توی این جلسه، سپاهی ها بیایند تا ببینم چه می گویند. تمام فرماندهان رده بالای ارتش و سپاه و حتی حضرت آیت الله خامنه ای، در این جلسه که در اهواز تشکیل شد، حضور داشتند. بعد از این که ارتشی ها گزارشات خود را دادند، نوبت به سپاه رسید. این جلسه، اولین جلسه ای بود که برادران سپاه اجازه داشتند، در آن سطح بالا، نظرات شان را بدهند و اظهار نظر کنند. به همین دلیل نگرانی خاصی بین فرماندهان سپاه و حتی آیت الله خامنه ای وجود داشت. فرمانده عملیات جنوب، پشت تریبون رفت و از مسئول اطلاعات سپاه خواست تا گزارش خود را ارائه دهد. در آن جلسه، ما همه نگران این بودیم که پس از ارائه گزارش سپاه، وضع به چه ترتیب خواهد شد. آیت الله خامنه ای نیز که در آن زمان نماینده امام در شورای عالی دفاع بودند، اذعان کرده بودند: با این که ما روحانی بودیم و نماینده امام، و سپاه بخشی از ما محسوب می شد، اما نگران این بودیم که آیا مسئول اطلاعات، می تواند گزارشی را در حد و اندازه جلسه ارائه بدهد و از این جلسه سربلند بیرون بیاید یا نه؟

حسن باقری از جایش بلند شد که گزارش خود را ارائه دهد. با بلند شدن او، به خاطر سن و سال کمش و هم چنین اندام نحیف و صورت لاغر و کم مویش، ابتدا بنی صدر نیشخندی به تمسخر زد و از سر تفریح، خود را آماده شنیدن صحبت های او کرد. به هر ترتیب، حسن صحبت های خود را آغاز کرد. او روی نقشه، بخش های مختلف نیروهای دشمن را تشریح کرد و در مورد مناطق مختلف و اقدامات آتی دشمن نیز توضیحاتی داد. هر چه از گزارش دادن او می گذشت، بیشتر خنده بر لبان سپاهی ها نقش می بست و اخم های بنی صدر در هم می رفت. گزارش حسن باقری به گونه ای بود که قابل قیاس با گزارش مسئولان ارتشی نبود.

بحث هایی که قبل از این شده بود، بحث هایی کلاسیک و دور از ذهن و عمل بود، اما بحث های حسن، کاملاً عملی، تانک به تانک، نفر به نفر و جزء به جزء بود و در کل، گزارش جامع و کاملی بود. گزارش او آن قدر جالب و کامل بود که بنی صدر در آخر، خطاب به او گفت: «احسنت! آفرین! اصلاً فکر نمی کردم بتوانم چنین گزارشی رو از برادران سپاه بشنوم.»

برگرفته از کتاب «من اینجا نمی مانم»؛

خاطراتی از شهید غلام حسین افشردی (حسن باقری)

راوی: سید رحیم صفوی

«تحول در گرانیگاه»

اگر به نحوه حرکت و عملکرد شهید حسن باقری مبتنی بر یک نگاه پیوستاری در سیر زمانی حضور ۲۸ ماهه ی وی در جبهه های نبرد حق علیه باطل توجه کنیم می توانیم مولفه های ۶ گانه تحول در اداره جنگ توسط او را اینگونه بیان کنیم :

۱. تغییر افق نگاه و تنظیم جهت حرکت بر اساس جهت حرکت انقلاب اسلامی
۲. ریل گذاری اداره جنگ مبتنی بر مفهوم محوری «عقلانیت بر پایه ایمان»
۳. ایجاد اشراف اطلاعاتی و تشخیص نقطه اصلی درگیری
۴. سازماندهی، توجیه، رشد و تعالی نیروها با محوریت نقش آفرینی مردم
۵. ترویج و تثبیت روحیه خودباوری و مسئولیت پذیری در عین آسیب شناسی و پرهیز از غرور
۶. تمرکز، ایستادگی و شتاب توأمان در هدایت و مدیریت جنگ

۱. تغییر افق نگاه و تنظیم جهت حرکت بر اساس جهت حرکت انقلاب اسلامی

یکی از اصلی ترین کارهای مبنایی حسن باقری را می توان تغییر افق نگاه و تنظیم جهت حرکت جنگ بر اساس جهت حرکت انقلاب اسلامی در نظر گرفت. امری مهم که موجبات آغاز تحول بر اساس یک مبنای درست را فراهم نموده تا در ادامه مسیر از انحرافات احتمالی جلوگیری نماید.

حسن باقری اصالت حرکت در اداره جامعه، جنگ و زندگی را مبتنی بر نگاه برآمده از انقلاب اسلامی در نظر گرفته و معتقد است که اگر بر این مبنا حرکت نشود، گویی انقلابی اتفاق نیفتاده و فقط تغییرات ظاهری صورت گرفته است. او معتقد است که وقوع انقلاب اسلامی کافی نبوده و باید اداره تمامی شئونات جامعه مبتنی بر آن صورت بگیرد وگرنه همان بلایی که بر سر جامعه الجزایر آمده است گریبانگیر انقلاب اسلامی ایران نیز می شود، چرا که او در جمع بندی سفر خود به الجزایر نکاتی را اینگونه بیان می کند:

« خدا کند انقلاب ما مثل انقلاب الجزایر نشود، الجزایر برزخ شرق و غرب است. همان فسادى که قبل از انقلابشان بوده، هست. ما برای اسلام انقلاب کردیم، باید اسلام را کامل پیاده کنیم نه اینکه فقط یک اسم از انقلاب بماند.» علامیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری . موسسه شهید باقری. ج ۱، تهران، ۱۳۹۲، ص ۹۵ و ۱۲۱

حسن باقری با همین نگاه برآمده از انقلاب اسلامی وقتی شانه های خود را به زیر بار مسئولیت جنگ می دهد، ملاک های رایج جهانی در نحوه جنگیدن را کنار می زند و ملاک های مبتنی بر اسلام ناب را برای اداره جنگ تدوین کرده و ارائه می دهد. او در یکی از صحبت های خود یکی از اصلی ترین این ملاک ها را اینگونه بیان می کند:

«ملاک ما در جنگ کشتار نیست، ما باید تجهیزات عراق را سالم بگیریم، افسران عراق را زنده اسیر کنیم و بر روی آن ها کار کنیم، چرا که ما به تجهیزات، امکانات و افسران عراق، برای آینده انقلاب اسلامی عراق نیاز داریم.» علامیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری . موسسه شهید باقری. ج ۱، تهران، ۱۳۹۲، ص ۸

این جملات حسن باقری نشان دهنده توأمان وسعت و عمق دیدی است که او در افق حرکت انقلاب اسلامی برای مسئولان، فرماندهان و رزمندگان درگیر در جنگ به نمایش گذاشته است. او حتی در نگاه به جبهه مقابل و دشمن تحلیل خاص خودش را دارد و حساب مردم عراق و رزمندگان عراق را ارزشمبعث عراق جدا نموده و بیان کننده این نگاه است که اگر ما امروز در میدان مبارزه و دفاع از ایران و انقلاب اسلامی به میدان آمده ایم، استمرار این مسیر را در ایجاد و تحقق آینده انقلاب اسلامی عراق دنبال خواهیم کرد و جنگ پیش آمده را یک فرصت اساسی برای شکوفایی استعداد ها و صدور انقلاب اسلامی در نظر می گیریم؛

« این جنگ فرصت های طلایی بسیاری را جهت رشد و استعدادها به ما داده است. نیروهای ما با توجه به بعد انقلابی ای که دارند و چشم و گوش بسته تابع قانون های از خارج آمده نیستند، می توانند از قالب های پیش ساخته خارج شوند و با فکر سازنده خویش، روش هایی را ابداع کنند، که دشمن نخواهد توانست به سادگی به دفاع در مقابل آن ها برخیزد. علامیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری . موسسه شهید باقری. ج ۱، تهران، ۱۳۹۲، ص ۷

۲. تغییر ریل اداره جنگ مبتنی بر مفهوم محوری «عقلانیت بر پایه ایمان»

حسن باقری پس از آنکه افق و جهت حرکت در اداره جنگ را ترسیم می نماید، دومین محور تحول جنگ را با خلق مفهومی متعالی با عنوان «عقلانیت بر پایه ایمان» رونمایی می کند. او تمرکز خود را بر روی تبیین جایگاه تفکر و احیای عقلانیت در اداره جنگ قرار داده و اینگونه بیان می کند که :

«چیزی که دشمنان و آمریکایی ها را به تنگ می آورد، این است که ما در فکر کردن به بن بست نمی رسیم و این باعث می شود در عمل نیز به بن بست نرسیم.»
علامیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری . موسسه شهید باقری. ج ۱، تهران، ۱۳۹۲، ص ۸



کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

این جملات شهید حسن باقری نشان دهنده تفاوتی اساسی بین رزمندگان جبهه حق و جبهه باطل است و آن هم عدم وجود بن بست در ساحت های اندیشه و عمل است، هرچند امکان دارد در مواقعی دچار انسداد شده و موفقیت حاصل نشود، اما این به معنای توقف و ایستادن در بن بست نخواهد بود.

حسن باقری با هوشمندی کامل و مبتنی بر نگاه برآمده از اسلام ناب به این نکته اساسی توجه دارد که احیای عقلانیت برای اداره جنگ باید بر یک مبنای مشخصی صورت بگیرد و آن مبنای مشخص «ایمان الهی» می باشد و خودش را مقید به رعایت این موضوع می داند که نباید توجه به موضوع عقلانیت ناشی از عقلانیت آمریکایی و مستشاران جنگی آن ها که روزگاری در ایران مدرسان دانشگاه های جنگ بودند باشد؛

«در عوض روحیه، ایمان و توکل به خدا، جایگزین آن آیین نامه ها شد. چرا که نیروهای مسلح و مومن ما هنگامی که تصمیم می گیرند بر دشمن کافر یورش ببرند، توکل به خدا می کنند و باعشق به شهادت به استقبال مرگ می روند؛ فاذا عزمت فتوکل و مطمئن هستند که یکی از دو پیروزی احدی الحسنین نصیب آن ها خواهد شد.» علامیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری . موسسه شهید باقری. ج ۱، تهران، ۱۳۹۲، ص ۸

حال که جایگاه مفهوم عقلانیت بر پایه ایمان توسط حسن باقری به عنوان دومین محور تحول اداره جنگ تبیین می‌گردد، نیازمند طرح موضوع «نواندیشی و جرأت ورزی» در ساحت های مختلف اداره جنگ هستیم. چرا که اگر در مقام تفکر و اندیشه ورزی دچار روزمرگی شویم و نتوانیم با جسارت، معادلات جدید ایجاد کنیم، در حقیقت تحقق آنچه بیان شد صورت نخواهد گرفت لذا حسن باقری در جایی دیگر اینگونه می‌گوید :

« باید به خود جرأت داد. این نوع جنگیدن به درد نمی‌خورد، باید استراتژی جنگ عوض شود» علامیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری . موسسه شهید باقری. ج ۱، تهران، ۱۳۹۲، ص ۴۵۱

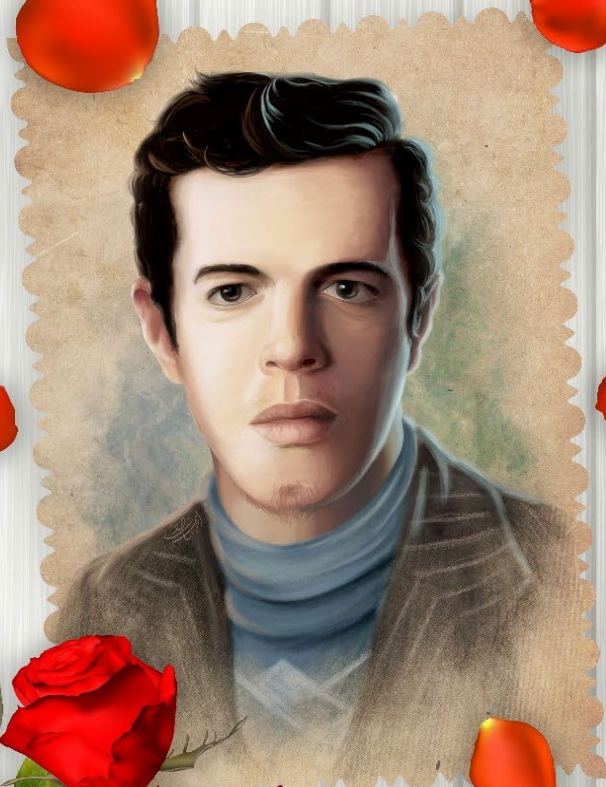
به راستی باید نوآوری در حوزه اندیشه و عمل را یکی از بزرگترین کارهای تحولی حسن باقری در نظر گرفت و از همه مهم تر به این نکته توجه داشت که اگر به اندیشه ای جدید، متقن و مشخص با مبنای صحیح دست پیدا شد، باید آن را به میدان عمل آورد و در میدان واقعیت مورد بررسی و آزمایش قرارداد تا بتوان الگویی جدید؛ عملیاتی و واقعی ارائه نمود.

حسن باقری که اینک در محور دوم تحول جنگ قدم نهاده است نسبت به یک موضوع دیگر نیز حساسیت بالایی از خود نشان می‌دهد و آن هم «مراقبت از انحراف

و التقاط نسبت به مفاهیمی چون توسل، توکل و اعتقاد به غیب» است. حسن باقری به خوبی می داند که اگر این موضوعات به شیوه ای ناصحیح بیان شوند و ترویج پیدا کنند، اداره جنگ را با توهمات و مشکلاتی مواجه می کند که حل آن ها مصیبت های ناتمامی را در پیش خواهد داشت و این موضوع آنجایی خودش را نشان می دهد که بعد از عملیات «فتح المبین» و در جلسه طراحی عملیات «الی بیت المقدس» زمانی که شهید «علی صیاد شیرازی» در حال ارائه آسیب شناسی از عملکرد رده های مختلف در عملیات فتح المبین است، عده ای از فرماندهان وارد بحث او شده و اعتراض می کنند که خیلی روی این مباحث تمرکز لازم نیست و مشکلات را با توکل و توسل حل می کنیم، ناگهان حسن باقری وارد بحث شده و با آرامش کامل جمله ای کلیدی را بیان می کند: « ما به نیروی غیب معتقدیم، ولی خداوند هر احمقی را هدایت نخواهد کرد» دهقان، احمد، مجموعه یادداشت های شهید حسن باقری، موسسه شهید حسن باقری، تهران، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۳۳۹، برخورد این چینی حسن باقری را که در مقام مراقبت از مفاهیمی چون توکل و توسل است را باید در کنار نحوه رفتار او در جلسه قرارگاه مرکزی کربلا زمانی که مرحله دوم عملیات الی بیت المقدس به پایان رسیده است و آغاز مرحله سوم عملیات دچار توقف شده است و فرماندهان در ادامه عملیات دچار تردید شده اند مورد بررسی قرار داد:

«شهید صیاد شیرازی گفت چرا اعتراض می کنند؟ حسن گفت حق دارند، شهید و زخمی داده اند، حسن خیلی صبور بود. صیاد شیرازی نشست. جلسه طول کشید. بحث شد که اگر از اینجا برویم گردان کم می آوریم و تیپ هایمان کمبود دارند خیلی بحث کردن. دشمن یک خاکریز اوریبی داشت حسن گفت از پشت این خاکریز به خین می رویم. نگران نباشید خدا کمکمان می کند بعد چراغ ها را خاموش کردند و در تاریکی روضه ی امام حسین (ع) و دعای توسل خواندن. حسن ایستاد و بلند بلند گفت: «خدایا مردم و امام منتظرند چطور جواب شهدا را بدهیم؟ هرکاری بلد بودیم انجام دادیم هرچه در چننه مان بود رو کردیم، هرچه راهکار بود بررسی کردیم، دیگر کاری از ما بر نمی آید، هیچ کدام ادعایی نداریم پیروزی دست خداست». گفت: «خدایا به اراده تو از فردا شناسایی می رویم تا حالا هم به اراده تو بوده، شاید در گوشه ای از ذهن مان بود که این پیروزی مال ماست این را هم امشب دور می اندازیم، خدایا به آبروی این همه بسیجی که اینجا شهید شده اند خودت کمک مان کن». گریه و زاری فضای قرارگاه را عوض کرد از آن راز و نیاز هایی بود که خدا دوست دارد بنده اش به او التماس کند. عجیب ترین جلسه ای بود که تا آن روز در عملیات خرمشهر داشتیم. حرفهای حسن باقری آن شب روی جمع از جمله فرماندهان ارتش تاثیر زیادی گذاشت، همه گریه می کردند.» علامیان، سعید،

روایت زندگی شهید حسن باقری . موسسه شهید باقری. ج ۳، ص ۱۴۷



شهید حسن باقری

غلامحسین افشردی معروف به حسن باقری

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

آری آنگاه که حسن باقری صحبت از «عقلانیت بر پایه ایمان» می کند، در عین توجه به عقلانیت، معنویت و ایمان را هم در نظر دارد و از التقاط و انحراف پرهیز کرده و مانع ایجاد آن در جبهه ها شده تا دومین محور تحول جنگ به درستی ایجاد و محقق شود.

۳. ایجاد اشراف اطلاعاتی و تشخیص نقطه اصلی درگیری

سومین محور تحول در اداره جنگ توسط حسن باقری را باید با موضوعاتی چون «شناسایی، جمع آوری اطلاعات، داده پردازی و ترسیم وضعیت های مختلف از خود و دشمن» مورد بررسی قرار داد. حسن باقری در بیانی وضعیت بهم ریخته اطلاعات و اخبار جنگ را اینگونه بیان می کند:

« صبح می گویند فلان نقطه را عراق گرفته است، ظهر می گویند همان نقطه را پس گرفته ایم، دوباره عصر می گویند همان نقطه را عراق گرفت و مجددا شب می گویند همان نقطه را پس گرفته ایم. با این اطلاعات نمی شود جنگید. با این استراتژی نمی شود جنگید.» (علامیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری ج ۱، ص ۴۵۱).

این جملات حسن باقری نشان از فقدان داده های مشخص، اخبار صحیح و قابل اعتماد برای اداره جنگ می باشد و حال نوبت آن است تا برای حل این مسئله چاره ای اندیشیده شود و با سازماندهی و راه اندازی واحد اطلاعات عملیات در قرارگاه مرکزی و قرارگاه های تابعه، بر اساس اصولی که حسن باقری تدوین و پیاده سازی می کند این مهم صورت می گیرد. یکی از اصلی ترین اصولی که حسن باقری بر روی آن اصرار دارد را اینگونه بیان می کند:

«این فرم که ۲۰ درصد اطلاعات + ۸۰ درصد عملیات مساوی با پیروزی است، غلط است. اطلاعات و عملیات هر کدام مقوله ی جداگانه ای هستند، من می گویم اطلاعات صد درصد.» علامیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری . موسسه شهید باقری. ج ۱، تهران، ۱۳۹۲، ص ۲۶۱

او معتقد است اطلاعات ۱۰۰ درصدی و دقیق منجر به عملیات صحیح و موفق می گردد و این اصرار او در ماجرای شناسایی عملیات الی بیت المقدس برای آزاد سازی خرمشهر از زبان شهید حسین همدانی شنیدنی است:

« حسن باقری به ما مأموریت شناسایی کارون تا جاده خرمشهر را داد. گفت: «هر صبح به این جا می آیم و از شما گزارش می خواهم». می گفت: «همدانی باید دستت به جاده آسفالت خرمشهر بخورد. نیایید بگویید یک کیلومتر دو کیلومتر

رفتیم. هر وقت دستتان را به جاده آسفالت زدید آن وقت می توان بگویم این بخش از مأموریت تمام شده است.»

آنقدر رفتیم و آمدیم تا اینکه به جاده خرمشهر دست زدیم. خاطرم هست تردد ماشین ها در جاده زیاد بود. اگر کسی روی جاده می رفت نور ماشین روی او می افتاد. برای همین در چند متری جاده تأمین گذاشتیم یک نفر رفت به جاده دست زد و بوسید. برگشتیم و گفتیم فلانی به جاده دست زد و حتی جاده را بوسید و دیدم چهره اش (حسن باقری) باز شد و تک تک بچه ها را بوسید و گفت : «انشالله تصرف جاده آسفالت خرمشهر اهواز قطعی شد» علامیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری . موسسه شهید باقری. ج ۳، تهران، ۱۳۹۲، ص ۱۴۷

تبیین موضوع شناسایی، تمرکزها و دقت های حسن باقری پیرامون این موضوع دارای مصادیق بسیاری است که در حوصله این متن نبوده و در زمان دیگر می توان به آن پرداخت، اما آنچه مهم تر است این نکته می باشد که جمع آوری اطلاعات و اشراف در این حوزه باید منجر به تعیین نظام ارتباط بین داده ها برای کشف نقاط گلوگاهی به جهت تشخیص نقطه اصلی درگیری باشد و این مهم صورت نمی گیرد مگر آنکه از یک نگاه شبکه ای و وسیع برخوردار باشیم:

« در جنگ باید وسیع فکر کنی و همه ابعاد را در نظر بگیری، وقتی می خواهی در این نقطه عملیات کنی، به نقاط دیگر نیز باید توجه داشته باشی.» علامیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری . موسسه شهید باقری. ج ۲، تهران، ۱۳۹۲، ص ۷۵

حسن باقری با اتخاذ همین نگاه شبکه ای و ارائه یک منطق قوی برای جمع آوری و تحلیل داده ها در نهایت توانست در مدار تحول جنگ نقطه اصلی درگیری را مشخص کرده و توجه همه را در روزگاری که اولویت بندی مشخص برای جنگیدن وجود نداشت به اصلی ترین نقطه درگیری یعنی «خرمشهر» جلب کند: «خرمشهر حیات صدام است و ما باید حیات دشمن را از او بگیریم.» علامیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری . موسسه شهید باقری. ج ۳، تهران، ۱۳۹۲، ص ۱۴۷

آری حسن باقری در سومین محور تحول اداره جنگ، کانون توجهات را در «خرمشهر» مشخص می کند و این موضوع نقطه عطفی در تاریخ دفاع مقدس می گردد چرا که باید برای آزاد سازی خرمشهر یک سازماندهی و آرایش جدید و مشخص در سطوح مختلف اداره جنگ صورت بگیرد.

۴. سازماندهی، توجیه، رشد و تعالی نیروها با محوریت نقش آفرینی مردم

یکی از چالش های اساسی که نسل جوان مومن انقلابی در تحول اداره جنگ با آن مواجه است، موضوع نیروی انسانی و مسائل وابسته به آن است. حسن باقری در برخوردهای مختلفی که با رزمندگان در شئون مختلف اعم از «ارتشی، سپاهی و بسیجی» دارد، متوجه می شود که در حوزه نیروی انسانی، سازماندهی، توجیه و آموزش نیروها ضعف شدیدی وجود دارد تا آنجا که در تحلیل عملیات نصر که منجر به شهادت غریبانه «سید حسین علم الهدی و یارانش» در هویزه می شود، دومین علت از علت های ۸ گانه عدم موفقیت این عملیات را اینگونه بیان می کند:

در اثر موضوع بند اول، پرسنل، نیروی تک کننده ی منطقه را به درستی نمی شناختند و بسیاری از آن ها روز اول، متوجه نشده بودند که از کرخه کور عبور کرده اند و نمی دانستند در کجا هستند. علمیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری. موسسه شهید باقری. ج ۱، تهران، ۱۳۹۲، ص ۳۸۵

همچنین حسن باقری با تشخیص این موضوع که مدت زمان جنگ طولانی خواهد بود و استفاده از نیروهای رزمنده باید دارای یک برنامه مشخص باشد اینگونه بیان می کند: «جنگ ما طولانی خواهد بود و این طور نیست که ما یک لشکر را به منطقه بیاوریم و بخواهند چند سال در بیابان و دور از خانه و زندگی شان بمانند، این عملی

نیست، ما باید استعداد چند لشگر داشته باشیم که بصورت چرخشی همیشه یک نیروی ثابت در جبهه باشد.» علامیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری .

موسسه شهید باقری. ج ۲، تهران، ۱۳۹۲، ص ۲۲

او بر اساس موارد اینچنینی تشخیص می دهد که راهی جز بسترسازی برای نقش آفرینی صحیح مردم و استعدادهای بومی وجود ندارد تا جایی که در جلسه ای به مورخ دی ماه ۱۳۵۸ خطاب به نماینده حضرت امام (ره) در ستاد جنگ یعنی آیت الله خامنه ای اینگونه می گوید:

« جنگ به بن بست رسیده، ارتش در لاک دفاعی رفته و روحیه تهاجمی از دست رفته است. باید استراژی جنگ را بر اساس مردمی شدن جنگ تغییر دهیم. ما طرح عملیات با حضور نیرومی مردمی و بسیج داریم.» علامیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری . موسسه شهید باقری. ج ۳، تهران، ۱۳۹۲، ص ۳۶۳

او که به دنبال ایجاد بستر برای نقش آفرینی مردمی است خوب می داند که اگر به توجیه و آموزش نیروها، مخصوصا نیروهای مردمی نپردازد، نه تنها موفقیت در اداره جنگ حاصل نمی شود، بلکه امکان تلف شدن نیروها و امکانات وجود دارد و معتقد است اگر هزار شهید در امر شناسایی و آموزش بدهیم پیش خدا حجت داریم، اما اگر یک شهید در عملیات بدون توجیه و آموزش داشته باشیم، حجتی در محضر

شهید حسن باقری

۱۸
۹۰/۷/۲۲

- ۱- علاقه به ایران - توکل بر خداوند
- ۲- استعداد (رسمی - ورزشی - علمی)
- ۳- پیشکار و ثبات قدم و اخلاق نیکو
- ۴- هدف پرست و سازناپذیری
- ۵- آشنایی به جنگ و سابقه کار آموزشی
- ۶- آشنایی با عالم و احاطه با انقلاب
- ۷- حیا و عفت و تقوا و جهت حضور در خط مقدم
- ۸

۹۰/۹/۲۳

تقدیر مانهن - پایا یان کتب در دسترس
خراسان - مراکز تخریب نظامی - علی ق

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

خداوند نداریم. در این بین خاطره ای شنیدنی از سردار فتح الله جعفری قابل توجه می باشد: «چند شب قبل از عملیات فتح المبین، حسن باقری که فرمانده قرارگاه نصر بود، تمامی فرماندهان از رده «تیپ تا دسته» را خواست و به هر کدام گفت که طرح عملیات را بر اساس «حد خود» توضیح بدهند. ما به او معترض شدیم که فرمانده تیپ، گردان و گروهان کافی است دیگر چرا «فرمانده دسته» باید توضیح بدهد. ما این افراد را توجیه می کنیم و مطمئن می شویم و آن ها هم به تناسب فرماندهان زیر مجموعه خود را توجیه می کنند. حسن باقری در برابر این صحبت های ما این گونه بیان کرد که: «فرمانده تیپ فرمانده ۴ نفر فرمانده گردان است و فرمانده گردان فرمانده ۳ فرمانده گروهان و فرمانده گروهان فرمانده ۴ فرمانده دسته، اما فرمانده دسته فرمانده ۲۲ نفر بصورت مستقیم است و او اگر شهید بشود ۲۲ نفر سردرگم می شوند، پس او را باید کاملاً توجیه کرد». این جا بود که ما فهمیدیم که اهمیت توجیه و آموزش نیرو چقدر برای کسی مثل «حسن باقری» مهم است و جایگاه ویژه ای دارد و همین روش عملکردی او بود که وقتی رمز عملیات فتح المبین گفته شد و عملیات شروع شد با آرامش کامل ۳۰ دقیقه خوابید چرا که ستاد خودش و فرمانده تیپ ها تا فرماندهان گردان و گروهان و دسته، همه توجیه بودند.» علامیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری، ج ۲، تهران: ۱۳۹۲: ص

۲۲ و ۲۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵

همچنین حسن باقری در پاسخ به افرادی که نگران مصرف مهمات و تجهیزات در امر آموزش نیروها بودند اینگونه می گوید: «نگران مصرف مهمات نباشید، اگر بچه‌ها در تمرین بتوانند خوب تیر بزنند، در صحنه نبرد مهمات را حرام نمی‌کنند و خودشان هم آسیب نمی‌بینند. اگر تانک شما چهارتا گلوله بزند تا خوب یاد بگیرد بهتر از آن است که تا ۴۰ تا گلوله بزند و خودش منهدم بشود.» (علامیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری . موسسه شهید باقری. ج ۳، تهران، ۱۳۹۲، ص ۴۱۲)

او علاوه بر اینکه به موضوع تربیت و توجیه نیروها اهتمام کامل دارد، نسبت به موضوع طراحی ساختار رزم و سازماندهی نیروها نیز حساس بوده و معتقد است این طراحی باید مبتنی بر تحقق مأموریت با نگاهی عادلانه در تأمین منافع یگان‌های عمل‌کننده باشد:

« ما بایستی ساختار سازمان رزمی مان را طوری تنظیم و طراحی کنیم که فرمانده دسته، اهمیت داشته باشد. اگر ما ساختار نداشته باشیم، اگر ۱۰۰ هزار نفر هم نیرو بیاید، نمی‌توانیم آن‌ها را به کار بگیریم.» (علامیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری . موسسه شهید باقری. ج ۳، تهران، ۱۳۹۲، ص ۴۱۹)

در نهایت حسن باقری به جهت تکمیل این محور تحولی معتقد است هر کدام از نیروها و افراد حاضر در جبهه دارای یک مجموعه استعداد و توانمندی مشخص

هستند که ضمن شناخت آن ها باید جانمایی صحیح افراد صورت بگیرد و این موضوع تا آنجا برای او مهم است که در مواجهه با یکی از فرماندهان عملیاتی که می خواهد به شناسایی برود اینگونه صحبت می کند:

« تو نیروی شناسایی نیستی، نیروی عملیاتی هستی، در آن جا می توانی موفق عمل کنی، وقتش که رسید می گویم جلو بروی» علامیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری . موسسه شهید باقری. ج ۳، تهران، ۱۳۹۲، ص ۳۸۶

حسن باقری سومین محور تحول در اداره جنگ را نیز ایجاد و برای تحقق کامل آن، تمام تلاش خود را می نماید تا آنجا که فردی مانند شهید عزیزمان حاج قاسم سلیمانی نسبت به او اینگونه می گوید:

«رشد دهنده همه ما حسن باقری بود، او باعث شد نگاهم به جنگ عوض شود و او باعث شد در جبهه بمانم.» علامیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری، ج ۲، تهران: ۱۳۹۲: ص ۱۵۰ و ۱۵۱



سر داغ شهید حسن باقری

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

۵. ترویج روحیه خودباوری و مسئولیت پذیری در عین آسیب شناسی و پرهیز از غرور
پنجمین محوری که موجب تحول در اداره جنگ توسط حسن باقری می شود را باید
با این موضوع مورد بررسی قرار داد که انجام عملیات های مختلف در ۶ ماهه اول
جنگ که اکثرا منجر به شکست و ناکامی شده است یک فضایی را ایجاد نموده که
گویا امکان دستیابی به پیروزی و غلبه بر دشمن وجود ندارد. بر همین اساس حسن
باقری با همراهی سایر فرماندهان جوان جنگ عملیات های ۸ گانه کوچک را به جهت
ایجاد خودباوری در رزمندگان، عملیات های ۳ گانه متوسط به جهت تسهیل آزاد
سازی خرمشهر و عملیات های ۲ گانه کلان را برای آزاد سازی خرمشهر طراحی نمودند
که عناوین و اطلاعات اجمالی این عملیات ها در جدول زیر قابل مشاهده است:

عملیات های طراحی شده در سطوح سه گانه

حسن باقری و همراهانش با طراحی ۱۳ عملیات از سطح خرد تا کلان با ایجاد و
تثبیت روحیه خود باوری توانستند خرمشهر را آزاد کنند، اما یک سوال در این جا قابل
طرح است که آیا فقط ایجاد روحیه خود باوری برای موفقیت و تحول جنگ کافی
است؟ با بررسی منش و روش حسن باقری و همراهانش متوجه این موضوع
می شویم که دو مولفه اساسی دیگر نیز مدنظر آن ها بوده است و آن هم دو مولفه
«مسئولیت پذیری و عدم غرور در پیروزی ها» می باشد.

اگر بخواهیم این دو مولفه را مبتنی بر سخنان حسن باقری مورد بررسی قرار دهیم، باید به جلسه آسیب شناسی عملیات فتح المبین رجوع کرده و روایت سردار فتح الله جعفری را با هم مرور کنیم:

« سردار فتح الله جعفری در این باره می گوید: صبح روز دهم فروردین حضرت آیت الله قاضی امام جمعه دزفول با حضور جمع زیادی از مردم در فرودگاه اضطراری پل نادری نماز شکر خواندند، آیت الله محلاتی سخنرانی کردند و مردم بدون هماهنگی قبلی به سایت رفتند. بعد از ظهر همان روز جلسه جمع بندی عملیات فتح المبین تشکیل شد فرماندهان قرارگاه ها و شورای عالی سپاه حضور داشتند.

محسن رضایی ، علی شمشانی، حاج محسن رفیق دوست، حاج عبدالله محمودزاده، دکتر سید مسعود خاتمی، رضا سیف الهی و فرماندهان مناطق ده گانه از جمله دکتر احمد شجاعی، داوود کریمی، محمد حسین علوی، صادق محصولی، محمود اشجع، حمید حاج عبدالوهاب، یوسف فروتن، محمدحسن خداوردی، محمد بروجردی و سید مرتضی مرتضایی از افراد جلسه بودند. مسئولین قرارگاه ها گزارش دادند همه خوشحال و مسرور از پیروزی بودند. حسن باقری بدون تعریف و تمجید به نقاط ضعف عملیات پرداخت و گفت اطلاعات عملیات در این عملیات ضعیف بود، فرمانده گردان ها این ضعف را جبران کردند و اگر ما

شناسایی خوب و دقیقی از دشمن داشتیم چه بسا راحت تر می رفتیم. دانستن نقاط ضعف مسئله مهمی بود که ما را از آفت های بعدی حفظ می کرد. نقطه ضعف دیگرمان تازه تاسیس بودن تیپ ها بود و توانشان به اندازه که تصور می کردیم نبود. مسئله بعدی این بود که باید از تک جبهه ای در جبهه شوش پرهیز می کردیم. دشمن به جز دشت عباس رویارویی اساسی در مقابل ما نکردن و گرنه شاید نمی توانستیم در مقابل چنین دشمنی بجنگیم.

حسن روحیه انتقاد داشت با جرأت نسبت به خود و قرارگاهش منتقد بود؛ که کجاها چه کارهایی باید می کردیم. رفتار او ما را به سمت گزارش دهی سوق داد. افراد ابایی از مطرح کردن اشکالات نداشتند. مجید بقایی، عزیز جعفری، آقا رحیم و دیگران هم نقاط ضعفشان را گفتند. حسن باقری این کار را از عملیات های محدود باب کرد. می گفت این بررسی ها باعث برطرف شدن اشکالات می شود و نقاط ضعف را به نقاط قوت تبدیل می کنیم.» علامیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری . موسسه شهید باقری. ج ۳، تهران، ۱۳۹۲، ص ۳۰

وقتی به دقت روایت سردار فتح الله جعفری را مورد بررسی قرار می دهیم، متوجه می شویم که حسن باقری در اوج پیروزی دچار غرور نشده و به آسیب شناسی می پردازد چرا که او می داند اگر انسان دچار غرور شد عقلش زایل می شود و آنگاه دچار

اختلال در دستگاه محاسباتی، اشتباه محاسباتی، تصمیم سازی و تصمیم گیری غلط می‌گردد، همانطور که او این آسیب را در عملیات رمضان تشخیص داده است و لب به سخن باز کرده و از عدم مسئولیت‌پذیری بعضی فرماندهان و غرور ایجاد شده در بدنه رزمندگان شکایت می‌کند:

« یعنی ما برایمان شهید دادن در شناسایی سخت شده، ولی خیلی راحت شده که ۳۰۰ جنازه را در عملیات وسط معرکه بگذاریم و عقب برگردیم. کارکردن قبل از عملیات خیلی سخت شده، اما تلفات دادن در داخل عملیات خیلی ساده شده و هیچ به روی خودمان هم نمی‌آوریم. هنوز مطالب این عملیات به صورت کامل در داخل مردم منعکس نشده است، الان اگر داخل مردم بروید، سرشان علامت سؤال است که جنازه بچه‌های ما کجاست. بروید شهرتان تا ببینید چه خبر است؟ پدر و مادرها برای جنازه بچه‌هایشان ارزش قائلند، اما بعد از شهادتش، برای زخمی شدن، معلول شدن و قطعه قطعه شدن شان تحمل می‌کنند.

اما برای آن‌ها ارزش قائلند. اوایل جنگ بچه‌های تبریز در دهلاویه ۷۰ تا شهید دادند. خدا شاهد است که همه تنشان می‌لرزید. حالا هزار تا، دو هزار تا، سه هزار تا، اصلاً انگار نه انگار. اگر فردا بهمان بگویند ۱۰۰ هزار تا، انگار یک با هزار فرقی ندارد. تخریبچی آمده، می‌گوید؛ در کنار یک گردان معبر باز کردیم. به فرمانده می‌گوییم که

معبر ۳۰۰ متر دست چپ است، نیرو را از معبر میدان مین ببر. بعد به بچه‌ها می‌گوید چه کسی داوطلب است به میدان مین برود. این فرمانده گردانی است؟ نمی‌دانم، فرمانده گردانی که خیلی راحت می‌نشیند و می‌گوید من ۴ صبح یک لودری که پیدا شد، خاکریز را شکافتم و رفتم. این [فرمانده] چه جوری طاقت داشته؟

تا ۴ صبح فقط با یک گردان تماس داشته و یک گروهان هم قطع شده. توقع دارید، معجزه هم بشود. بغداد را هم در این عملیات بگیرید؟ باید شما در خط باشید. شهید بدهیم و نتوانیم، بعد بگوییم خدایا شهید دادیم، اما نشد. حالا الحمدلله تیپ و گردان‌ها سر جایشان هستند. ۱۶۰ برادر دم کانال اسیر شدند. تانک از رویشان رفت. من برای این، جوابی در روز قیامت ندارم. اگر برادرها جواب دارند، خوش به حالشان. من جواب ندارم بدهم. تدوین شده بر اساس آرشیو صوت موسسه شهید حسن باقری و فیلم مستند «آخرین روزهای زمستان»

آری این بار هم حسن باقری می‌داند که حرکت در مسیر تحولی اگر با عدم مسئولیت پذیری و ایجاد غرور همراه باشد، نه تنها به مقصد نمی‌رسد بلکه موجبات انحراف و شکست را فراهم می‌آورد چرا که حرکت بر مدار تحول حرکتی حساس با اقتضائات خاص خودش است.



۶. تمرکز، ایستادگی و شتاب توأمان در هدایت و مدیریت جنگ

آخرین محور تحولی در اداره جنگ که توسط حسن باقری طراحی و پیاده سازی می‌شود، موضوع تمرکز، ایستادگی و شتاب توأمان در هدایت و مدیریت جنگ است. این موضوع نیز موضوعی مهم است چون در عین اینکه باید قدرت و جرأت تمرکز بر بعضی امور خاص برای تحول و اداره جنگ داشت، نمی‌توان از شتاب کافی برخوردار نبود و این برخورداری از شتاب کافی نیز نباید منجر به عدم تکمیل و اتقان در کارها شود.

حسن باقری پیرامون موضوع تمرکز بر روی مسائل و انجام کار بصورت کامل در مکالمه بی‌سیمی خود با احمد متوسلیان در روز ششم عملیات الی بیت‌المقدس، زمانی که احمد متوسلیان از افزایش حد عملیاتی خود ناراضی است و قبول نمی‌کند، با یک منطق قوی با او گفتگو می‌کند و اوج گفتگو آنجاست که حسن باقری خطاب به احمد متوسلیان اینگونه می‌گوید :

« به آخرش رسیدید، مگر اسلام آخر دارد؟ باید تا حدی که خدا در قدرت مان قرار داده کار کنیم و کارها با ایمان و کامل انجام دهیم. علامیان، سعید، روایت زندگی

شهید حسن باقری . موسسه شهید باقری. ج ۳، تهران، ۱۳۹۲، ص ۳۱

این صحبت‌های حسن باقری نشان دهنده آن است که تمرکز بر روی موضوعات و انجام آن‌ها بصورت کامل باید در اولویت قرار بگیرد و برای تحول اداره جنگ نمی‌توان هرروز به یک کاری مشغول بود و کارهای نامرتبب ایجاد کرد و فعالیت‌ها را ناتمام باقی گذاشت.

همچنین حسن باقری ضمن توجه به انجام کامل امور در اداره جنگ، معتقد به اتخاذ و حفظ شتاب لازم برای هدایت و مدیریت جنگ است و آنجایی که می‌داند اگر در زمانی کاری باید انجام شود و در حال رها شدن است، بشدت ایستادگی و مقاومت کرده و تلاش خود برای حفظ شتاب لازم و فضای مورد نیاز آن را با قوت و سماجت مثال زدنی پیگیری می‌کند. مصداقی از این موضوع را در مرحله پایانی عملیات «الی بیت المقدس» برای آزاد سازی خرمشهر می‌توان مشاهده نمود، زمانی که جمعی از فرماندهان معتقد هستند پیشروی تا همین جا کافی است و باید به نیروها استراحت داد و حمله برای آزادسازی خرمشهر را ۳ ماه به تعویق انداخت. حسن باقری در این زمان می‌داند که باید شتاب لازم را حفظ کند، پس مصرانه به میدان آمده و می‌گوید:

« خرمشهر برای ما، ملت ما و امام ما یک اسطوره است، هر چه خاک آزاد کرده باشیم باز مردم می‌گویند خرمشهر چه موقع آزاد می‌شود؟ دشمنی که در خرمشهر است

یک دشمن مستأصل است، نمی‌تواند دفاع کند، دستش روی ماشه نمی‌رود. نباید به آن‌ها مهلت بدهیم، این‌ها به زور ایستاده‌اند. علامیان، سعید، روایت زندگی شهید حسن باقری . موسسه شهید باقری. ج ۳، تهران، ۱۳۹۲، ص ۱۳۹

آری این بار هم حسن باقری به درستی در ششمین محور تحول اداره جنگ موجبات فتوحات را رقم می‌زند و به اذعان اکثر فرماندهان از جمله؛ شهید سلیمانی، محمد ابراهیم همت، امین شریعتی و مرتضی قربانی؛ اگر اصرار و پافشاری حسن باقری در آن زمان نبود، سرنوشت آزادسازی خرمشهر برای مدت‌ها به تأخیر می‌افتاد.

جمع بندی

آنچه در این نوشتار بیان شد تشریح اجمالی از محورهای ۶ گانه اساسی است که توسط حسن باقری بصورت شبکه ای برای تحول در هدایت و مدیریت جنگ و سرنوشت آن طراحی و اجرا گردید. صحبت پیرامون شخصیت حسن باقری و نحوه عملکرد او بسیار فراوان است که هم در حوصله این متن نمی‌گنجد و هم سطح فهم و درک نگارنده از شهید عزیز که معجزه انقلاب اسلامی است، کامل و جامع نیست و این نوشتار هم عنایت خود او می باشد چرا که حسن باقری هنوز با دوربینی که در دستش دارد ما را نگاه می کند و بعد از شهادتش طبق تصدیقات قرآنی تازه نطقش باز شده و همچنان فرماندهی می‌کند... به گزارش ایسنا

مردان بزرگ خدا و اولیای الهی

به فرمایش مفسر بزرگ قرآن، حضرت آیت الله جوادی آملی، مردان بزرگ خدا و اولیای الهی، پنج مرحله را طی می کنند: معرفت،

هجرت،

سرعت،

سبقت،

پیشوایی.

شهید عزیز ما طی ده سال - در دوران جوانی (دهه سوم عمر مبارکش) - این مراحل را طی کرد و سرانجام، استعداد وی با دست یابی به مقام رفیع شهادت، به کمال رسید. در واقع این ویژگی عصر انقلاب اسلامی و عصر رهبری امام خمینی (ره) بود که این باور غلط تاریخی را شکست که مسن بودن، دلیل بر رتبه عقلی و علمی فرد است. درخشش مردان و قهرمانان بزرگی هم چون حسن باقری و رسیدن به فرماندهی عالی جنگ در سن ۲۶ سالگی، از برکات مدیریت کلان امام خمینی (ره) و اعتماد به جوانان بود، که در حالی مسوولیت های بسیار سنگین را بر عهده گرفتند که شصت سال با فرمانده و امام خود فاصله سنی داشتند.



در این موقعیت زمانی و مکانی، جنگ ما جنگ کفر است و هر لحظه مسامحه و غفلت، خیانت به پیامبر (ص) و امام زمان (ع) و پشت پا زدن به خون شهداست. ملت ما باید خودش را آماده ی هر گونه فداکاری بکند. در چنین میدان وسیع و این هدف رفیع انسانی، جان دادن و مال دادن و فداکاری امری بسیار پیش پا افتاده است و خدا کند که ما توفیق شهادت متعالی در راه اسلام و یا خلوس نیت پیدا کنیم. در مورد درآمد ها چیزی به آن صورت نداریم. همین بضاعت مزجاء را هم خمسش را داده ام و بقیه را هم در راه کمک رساندن به جنگجویان و سربازان اسلام با سپاه

وقتي که غلامحسین در کربلا گم شد

در روز تولد امام حسین (ع) به دنیا آمده بود اما خیلی ضعیف بود و امید زنده ماندنش کم. من هم دست به دامن امام حسین شدم تا خداوند به عظمت اسم حسین این فرزند را نگه دارد از این رو بود که نامش را «غلامحسین» گذاشتم غلامحسین افشردی. این خاطره همیشه در یاد من مانده است. غلامحسین در حرم امام حسین (ع) گم شد. گم شدن او در حرم ابی عبدالله یک پیام برای من داشت. شلوغ بود. حرم خیلی شلوغ بود. هرچی من و پدرش گشتیم، پیدایش نکردیم. البته کاملاً مراقب بودیم ولی اصلاً نفهیدیم کی و کجا گم شد. خلاصه آمدم ایستادم مقابل ضریح آقا. عرض کردم آقا! این فرزند من غلام شماسست، بچه ام را از شما می خواهم. خدا می داند؛ لحظه ای نگذشت دیدم، مقابل پای من ایستاده است. خلاصه دوران بچگی اش را همین طورها گذارند تا مدرسه.

غلامحسین مثل همه بچه ها بود. یک عده خیال می کنند ایشان یا بزرگان دیگر نابغه بودند. این حرف ها نبود. منتهی بله! بیش از اینکه هوش زیادی داشته باشد، اراده قوی و همت بالا و اهل کوشش و تلاش بود. معلم آنچنانی نداشت و پدرش هم کارمند بود و یک زندگی معمولی و متوسط داشتیم. ایشان در همان مدارس درس می خواند که عامه مردم درس می خواندند. با این فرق که از استعداد و

هوش خودش به بهترین وجه استفاده کرد و آن را هدر نداد. اینجوری می خواهم خدمت تان بگویم که هوش را داشت، توانایی را داشت، ذکاوت را داشت، و همه اینها را به اضافه توکل به کار گرفت.

غلامحسین از همان ابتدا به کار نویسندگی و خبر علاقه داشت. حتی از سن ۱۰ سالگی هم دائماً قلم و کاغذ داشت و هر روز یادداشت های روزانه خود را می نوشت. تا اینکه در روزهای آغازین ایجاد روزنامه جمهوری اسلامی در این روزنامه مشغول به کار شد. حتی در روزهای نخست جنگ به عنوان خبرنگار و فیلمبردار وارد خط مقدم می شد. شما اگر کتاب پنج جلدی یادداشت های غلامحسین را ببینید در می یابید که چگونه ۶۰۰ صفحه یادداشت های روزانه این شهید روایت روزهای تلخ و شیرین جنگ شده است.

غلامحسین کارهایش را به نحوی انجام می داد که ساعت ۱۲ خانه بود. خبرها را خوب گوش می کرد و مهمترین خبرها را که به درد مردم می خورد می نوشت. یادم هست وقتی رفته بود لبنان تعداد زیادی عکس گرفته بود بعدش گزارش نوشت که تمام محبیه های لبنان ۲۵ نفر هستند! در حادثه طبس هم همان لحظه به سمت طبس حرکت کرد کلی هم عکس گرفت و گزارش را در روزنامه کار کرد.

غلامحسین هیچ وقت وقتی را که داشت تلف نمی کرد و البته در کار خانه هم بسیار کمک حالم بود. شاید این نکته برای جوانان امروزی قابل تأمل باشد. من بعد ها متوجه شدم فرزند شهیدم وقتی با من خرید می آمد طوری قدم بر می داشت که از من جلو تر نباشد و این یعنی احترام بزرگتر را بسیار نگه می داشت. خلاصه می توانم به عنوان بگویم که غلامحسین همه چی تمام بود هم از نظر نجابت، هم شجاعت و هم ایمان و توکل به خدا.

تربیت والدین و لقمه حلال می تواند شعله های معرفت را در وجود فرزند ایجاد کند. برای همین خیلی ها حالا از این شهید حاجت گرفته اند و ما هم هر وقت نذر ایشان می کنیم الحمد لله خدا کمک می کند.

ما شاء الله که خیلی شیطان بود. شیطنتش که گل می کرد دیوار راست را می رفت بالا! در عین حال که محجوب و سر به زیر بود، شجاع و شرور هم بود. در بچگی هم شیطنتش را خودش را داشت. به اعتراف خود بچه ها، من صبر داشتم والا هر مادری حوصله تحمل این همه جسارت ایشان را نداشت. این را هم تا یادم نرفته بگویم که خدا و کیلی شیطنتش هم قشنگ بود از یک طرف می خواستم دعوایش بکنم از یک طرف دل خودم هم می سوخت.

ببینید آن اوایل بچگی هم که شیطنت داشت باز خیلی منظم بود. یعنی در چارچوب خاصی شیطنت می کرد اینکه می گویم این کارهایشان هم دوست داشتن بود به خاطر همین است حد و مرزها را از همان کودکی رعایت می کرد چه می گویم که وقتی بچه هم بود عصای دستم بود.

در خانه اگر خودش کاری نداشت حتما مشغول کمک کردن به من بود ما منزل مان یک جوری بود که قدیمی بود اگر توجه کرده باشید حتما دیدید؛ آشپزخانه یک طرف بود اتاق ها یک طرف. همانجا هم بودیم که شهید شد؛ نزدیک ۳۰ سال ما آنجا بودیم. شامی که خورده می شد امان به من و خواهرش نمی داد؛ اگر می دید مثلا می خواهم پرده بزنم پیش از آنکه بگویم دست به کار می شد.

متأسفانه برخی از جوانان امروز که امثال ایشان را الگوی خود کرده اند اصلا در این امور از این بزرگواران الگو نگرفته اند کمک به اهل خانه افتخار است، عار نیست.

غلامحسین در ایلام به خدمت سربازی رفت. او را می گذاشتند راننده یک گروهبان تا بیشتر مراقبش باشند که یک وقت کار دست شان ندهد. یک بار هم مردم دریکی از این راهپیمایی ها او را به قصد کشت می گیرند به زدن، بنده خداها خیال کرده بودند غلامحسین آدم رژیم است.

بعد هم که امام دستور تخلیه پادگانها را صادر فرمودند و ایشان هم زدند بیرون تا اینکه بالاخره انقلاب شد. در آن دو سال در ستاد استقبال از امام فعالیت می کردند. بعد در جهاد و بعد هم که می رفتند روزنامه جمهوری اسلامی.

وقتی غلامحسین مورد اصابت قرار می گیرد تا رسیدن به بیمارستان نیم ساعت به هوش بودند و در مسیر بیمارستان شهید می شوند. ساعت شهادت ۱۳ بود و ما ساعت ۲۳ و ۳۰ دقیقه باخبر شدیم... «روایتی از مادر شهید حسن بتقری»



سردار رئوفی و گفتاری درباره شهید باقری

شهید باقری شخصیتی بسیار جامع و کامل است همانطور که بارها شنیده‌ایم به شخصیت ایشان پرداخته شده است و از نبوغ بسیار بالایی برخوردار بود و با آن سن کم و شرایط جسمی که داشت اما از جهت آینده نگری و دیدی که نسبت به جنگ و تحول در جبهه‌ها داشت قابل ستایش بود، من دائماً و بارها از زبان ایشان به صورت مستقیم شنیدم که دید و نگاه تهاجمی داشت تا دفاعی و همیشه دیدش به عقبه دشمن بود. اولین باری که حسن به دزفول آمد، ما بچه‌های دزفول در غالب سپاه دزفول توفیق داشتیم از تنگه سعده یعنی تپه‌ای که مشرف به تنگه چذابه بود، تا ارتفاعات دالپری یعنی مشرف به دهلران، خط پدافندی و حضور داشته باشیم. این وسط جبهه شوش بود و بعد از آن تا دالپری خودمان بودیم. همچنین جناح چپ جبهه شوش از عنکبوت باز هم دست نیروهای ما بود و از سمت راست جبهه شوش در رودخانه رفاهیه تا دهلران حضور داشتیم. به همین دلیل در قالب‌های مختلف از جمله مقدمات شناسایی و اطلاع از دشمن و شناسایی از زمین، راهکارها و مسیرهای نفوذی و حضور در عقبه‌های دشمن، تا پیش از فتح‌المبین، ۱۸ ماه پدافند کردیم. در این باره بارها گفته‌ام برای یک‌هفته نیرو می‌فرستادیم تا در روستاها در غالب نیروهای بومی از خود همان بچه‌ها مستقر شود.

خاطرم هست وقتی این بچه‌ها بر می‌گشتند، سردار رشید آنها را به خط می‌کرد و می‌گفت «چه کاری انجام دادید و چه دیده‌اید؟» این افراد خیلی توپ و تانک را نمی‌شناختند. آن را نقاشی می‌کردند و اطلاعات زیادی از دشمن تا پیش از فتح المبین به دست آورده بودیم. همین‌ها مشوق بسیار خوبی برای حسن شد. بنابراین وقتی آمد، اولین بار با موتور به رقابیه بردمش که تعجب کرد.

دوربین انداخت و تا ارتفاعات سندال و پشت باتلاق را دید. می‌گفت «این‌ها همه باز است. بچه‌ها بارها و بارها از این مسیر رفتند و کمین زدند» وقتی برای بار دوم او را بردم تا عقبه دشمن را ببیند، خیلی تعجب کرد؛ روی ارتفاعات تی‌شکن مشرف به جاده دشت عباس. حالا آن‌جا کجا بود؟

خط مقدم ۷۰ تا ۸۰ کیلومتری در جناح دشمن! که بارها و بارها تا جاده آسفالت را دوستان مان شناسایی کردند.

بنابراین ما اطلاعات جامع و کاملی از این عملیات که بعدها فتح المبین شد داشتیم و به صورت کامل از خط مقدم دشمن تا عقبه را انجام دادیم و این اشرافیت منجر به تصمیم حسن شد که اطلاعات قوی با مسئولیت شهید زین الدین و حسن دانا در آنجا مستقر شدند و از آن به بعد کار توسط عقبه‌های دشمن و اجرای عملیات انجام شد.

وقتی این بچه‌ها بر می‌گشتند، سردار رشید آنها را به خط می‌کرد و می‌گفت چه کاری انجام دادید و چه دیدید؟ این افراد خیلی توپ و تانک را نمی‌شناختند و آن را نقاشی می‌کردند و تصویرسازی می‌کردند و اطلاعات زیادی از دشمن تا قبل از فتح المبین به دست آورده بودیم. همین‌ها یک مشوق بسیار خوبی برای حسن شد در هر صورت کار سنگینی انجام گرفت و از رقابیه تا عین خوش (جاده‌های آسفالته دزفول به دهلران، عین خوش به چم سری، جاده تنگه ابوغریب، جاده امامزاده عباس به چاه نفت و پل‌های ساخته شده روی رودخانه‌های «چیخواب» و «دویرج» نیز از مهم‌ترین راه‌های مواصلاتی منطقه عملیات فتح المبین محسوب می‌شدند.)

کارهای خوبی انجام شد و نهایتاً منجر به طراحی کلی عملیات شد، حسن باقری یک نقش کلیدی در طراحی کل عملیات ضمن فرماندهی قرارگاه در فتح المبین، بیت المقدس و رمضان داشت و صاحب نظر بود و نظر تعیین کننده داشت این را به عنوان یکیگان (تیپ ۷) می‌گویم که در هر سه عملیات تحت امر قرارگاهی بودیم که حسن باقری فرمانده آن بود و از نزدیک نگاه‌های ایشان و راهبردهایش، تذکر و توصیه‌هایش را می‌دیدیم از ابتدای طراحی کل عملیات تا فرماندهی قرارگاه نصر شاهد نبوغ و مدیریت و دور اندیشی باقری در عملیات و مخصوصاً جسارت و شجاعت ایشان بودیم.



■ سردار شهید

■ حسن باقری

Shia-Art.ir | AnaAmma.ir

کتاب حسن باقری، ناصر کاوه



شهید باقری اولین فرمانده قرارگاه مشترك سپاه و ارتش (قرارگاه نصر)

شهید باقری در سال ۵۹ با شروع جنگ تحمیلی راهی جبهه های جنوب شده و در بدو ورود به اهواز «واحد اطلاعات عملیات رزمی» را برای دستیابی دقیق از موقعیت دشمن راه اندازی می کند که این آغازی برای راه اندازی این واحد در ستاد عملیات جنوب می شود. شهید باقری به دلیل بهره مندی از هوش و استعداد فوق العاده در طول دوران حیات خویش در سالهای اولیه جنگ تحمیلی منشأ برکات فراوانی از جمله ایجاد اولین قرارگاه مشترك سپاه و ارتش (قرارگاه نصر) شد. حسن که اولین فرمانده قرارگاه نصر بود پس از عملیات رمضان به سمت فرماندهی «قرارگاه کربلا» و جانشین فرماندهی کل در قرارگاه های جنوب منصوب می شود. پس از شکل گیری سازمان رزمی سپاه با توجه به توان و تجربه های شهید باقری بعنوان جانشین فرماندهی یگان زمینی سپاه برگزیده می شود. تفکرویه دفاعی - نظامی خویش را در عملیات های مختلفی همچون ثامن الائمه (شکست حصر آبادان)، طریق القدس (فتح بستان)، فتح المبین و بیت المقدس (فتح خرمشهر) به فعلیت رساند و صادقانه در این راه مجاهدت کرد و در حالی که میقات خویش را در جبهه های نبرد یافته بود، ماندن در جبهه های جنوب را بر رفتن به سفر حج ترجیح داد و سرانجام در ۹ بهمن ۱۳۶۱ به شهادت رسید.

در بی سیم ها اگر گوش کنید، خیلی از فرماندهان هم در جبهه فقط روحیه می دهند. اما حسن باقری فرماندهی می کند. یک نمونه اش این است که یک سه راهی به نام سه راه قهوه خانه در منطقه عملیات فتح المبین قرار دارد. به سمت غرب که می روید یک جاده است که جاده دهلران است و اگر ۶۰ کیلومتر بروید به عین خوش می رسید. این منطقه در ۸۰ کیلومتری مرز است. آن جا تیپ ۷ ولیعصر (عج) قرار بود سه راه قهوه خانه را بگیرد. یک عده از همین تیپ قرار بود از ارتفاعات بالا بیایند. آقای صبور فرمانده گردانی بود که باید سه راه قهوه خانه را می گرفت. او می گفت وقتی من آمدم و سه راهی را گرفتم، حسن باقری گفت «صبور واینستا! و چند کیلومتر دیگر برو جلو!» می گفتم «حسن من در سه راهی ام! همان جایی که گفتم!» اما حسن باقری گفته که تو کاری نداشته باش برو جلو فقط!

در سینه کش کوه یک تیپ عراقی بوده است بچه هایی که بودند و از بالا می آمدند تیپ بچه های ما را محاصره کرده است و زمانی که بچه ها به غرب می روند عراقی ها می بینند که پشتشان بسته شده است فرار می کنند آقای صبور می گفت تازه من متوجه شدم که چرا حسن باقری می گفت «برو جلو واینستا!» که دیدم عراقی ها در حال فرار هستند. شهید باقری منتظر بحران نمی نشست. کارش را می کرد تا از بحران

جلوگیری کند و نسبت به تمام مسائل سیاسی کاملاً اشراف داشت و معتقد بود که ما باید در نبرد با دشمن باید به موفقیت برسیم اما به هر قیمتی راضی نبود؛ مثلاً اولین کسی که این جمله را گفت که ما در جنگ هدف مان کشتار دشمن نیست و قصد داریم آنها را دور بزنیم و اسیر بگیریم؛ شهید باقری بود.

شهید حسن باقری، بعد انسانی را در جنگ مد نظر داشت و نمی‌خواست به هر قیمتی پیروزی را کسب کنیم که نتیجه این تفکر سپاه بدر و حشد الشعبی امروز در عراق شد یعنی تفکری که پایدار ماند و عراق را نجات داد این بعد سیاسی علی‌رغم اینکه آدم سیاسی قدرتمندی بود و همه سازمان‌ها و احزاب را می‌شناخت اما جنگ را فدای اهداف سیاسی نمی‌کرد.



شهید باقری قهرمان ملی

شهید حسن باقری از قهرمانان ملی صاحب فهم و اندیشه نظامی بود که جرات سنت شکنی، تحول، ابتکار، خلاقیت و دور ریختن تفکر وارداتی آمریکایی را در جنگ داشت. وی پرورش یافته در مکتب امام خمینی (ره) بود و شایستگی های اخلاقی بی نظیر و اندیشه دفاعی والایی داشت که در حیات کوتاه پر برکتش در دفاع مقدس، متشأ تحولات بزرگی در سازمان رزم سپاه و تعمیق و توسعه اطلاعات و عملیات رزمی این نهاد بود. هنوز هم این کلمه قصار وی که بارها نقل شده است، شگفتی را بر می انگیزد: «باید به خود جرات داد و شیوه جنگ را تغییر داد.» این جمله وی این نکته را بیان می کند حال که دشمن کلاسیک به پشتوانه استکبار جهانی با ابزار پیشرفته و کمیت بالای تجهیزات، به ایران اسلامی حمله ور شده است، برای مقابله با او، تفکر و شیوه های رزم کلاسیک که صرفاً می خواهد با تکیه بر ابزار و قرینه سازی بجنگد، ناکام می ماند. باید به خود جرئت داد و تفکر دفاعی و شیوه رزم جدیدی را بنا نهاد و با پرهیز از قرینه سازی و نقاط قوت دشمن، به نقاط ضعف او حمله کرد؛ روشی که غلبه ما را بر دشمن به دنبال دارد. بدین ترتیب، او تفکر دفاعی بودمی و جدید را به اثبات رساند و مرحله به مرحله، به نفی وضع موجود همت گماشت و بی تعارف و همراه با تلخی و تندي، اما با پختگی هر چه تمام تر به

نقد تفکر و شیوه های رزمی ای پرداخت که ناکامی های سال نخست جنگ را به بار آورده بود.

«بعد از عملیات محرم و مسلم بن عقیل (ع) در سال ۶۱ قرار بر این بود که عملیات وسیعی طراحی و اجرا شود. در همه رده ها فرماندهان در حال بررسی و شناسایی بودند. اطلاعات زیادی از اسرای عراقی گرفته شد. کارهای اطلاعاتی زیادی نیز انجام شد که چگونه به یک عملیات بزرگ موفق دست پیدا کنیم. تقریباً هر روز تیم هایی به شناسایی می رفتند. شهید «مجید بقایی» فرمانده قرارگاه کربلا و شهید «حسن باقری» جانشین فرمانده یگان های زمینی سپاه و تیم های دیگر نیز مشغول فعالیت بودند. آماده انجام یک عملیات بزرگ بودیم. فرماندهان برای دیدار با حضرت امام (ره) راهی تهران شدند، اما شهید باقری و تعدادی از دوستان به این دیدار نرفتند. حرف شهید باقری این بود که: «به امام (ره) چه بگوییم؟ بگوییم نیروهای بسیجی را چند ماه آموزش داده ایم، اما نمی دانیم می خواهیم کجا عملیات انجام دهیم؟» روزها مشغول شناسایی بودیم. روز نهم بهمن سال ۱۳۶۱، پس از اینکه در منطقه «شهرانی» به اجرای عملیات شناسایی پرداختیم، به منطقه عمومی فکه آمدیم. روی یکی از ارتفاعات این منطقه، امکان این را داشتیم که مناطق مقابل در خاک عراق را ببینیم. در مورد منطقه و ارتفاعات بحث شد. این بحث ها هم در سطح

عملیاتی و هم در سطح راهبردی بود؛ چراکه انجام یک عملیات بزرگ نیازمند حضور ۲۰ لشکر بود. عکس‌های هوایی و زمینی آن منطقه را نیز داشتیم. پس از بررسی میدانی با دو جیبی که به منطقه آمده بودیم، وارد دیدگاه خمپاره‌چی‌های نیروی زمینی ارتش در آن منطقه شدیم که موقعیت آن دیدگاه، همین جایی است که (الآن در آن) حضور داریم (یادمان شهید باقری). عکس‌ها را در سنگر دیدگاه مورد بررسی قرار دادیم، اما همچنان درباره وضعیت و چگونگی ارتفاعات، اختلاف نظرها وجود داشت. حدود ساعت ۹ صبح بود. آفتاب از سمت شرق می‌تابید و احساس می‌کردیم زاویه تابش آفتاب به‌گونه‌ای است که عراقی‌ها ما را نمی‌بینند؛ گرچه خمپاره‌هایی به اطراف سنگر اصابت می‌کرد. شهید باقری به من گفت: «مختصات دقیق سنگر را از خمپاره‌چی‌های ارتش سؤال کن تا دچار اشتباه نشویم.» من اکراه داشتم، اما تبعیت کردم و چند متر از سنگر دور شدم که صدای خمپاره‌ای بلند شد و به سنگر خورد. اشخاصی که در محل انفجار بودند، بدن‌هایشان خیلی آسیب دید و همه پنج نفر حاضر در سنگر، در نهایت به شهادت رسیدند؛ البته کسانی که عقب‌تر بودند، آسیب کمتری دیدند. «مجید بقایی» و «حسن باقری» در آن لحظه زنده بودند. آن‌ها را سوار جیب کردیم، اما ۱۰ دقیقه بعد «مجید بقایی» نیز به شهادت رسید. همچنین ترکش‌های زیادی به بدن «حسن باقری» برخورد کرده و موج انفجار، رگ‌های بدنش را نابود کرده بود. حسن در مسیر، ذکر «یا صاحب‌الزمان (عج)» و «یا حسین (ع)» بر

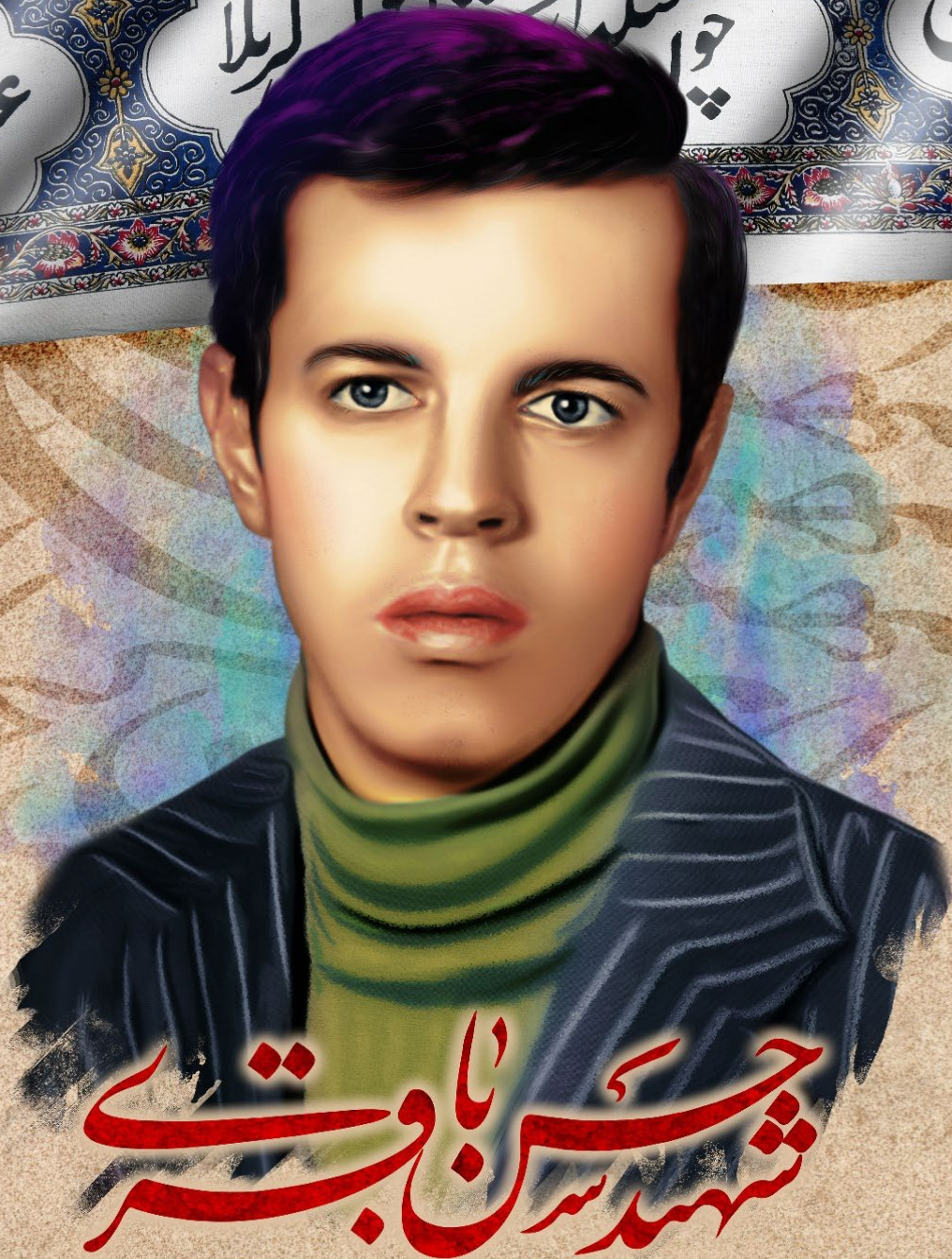
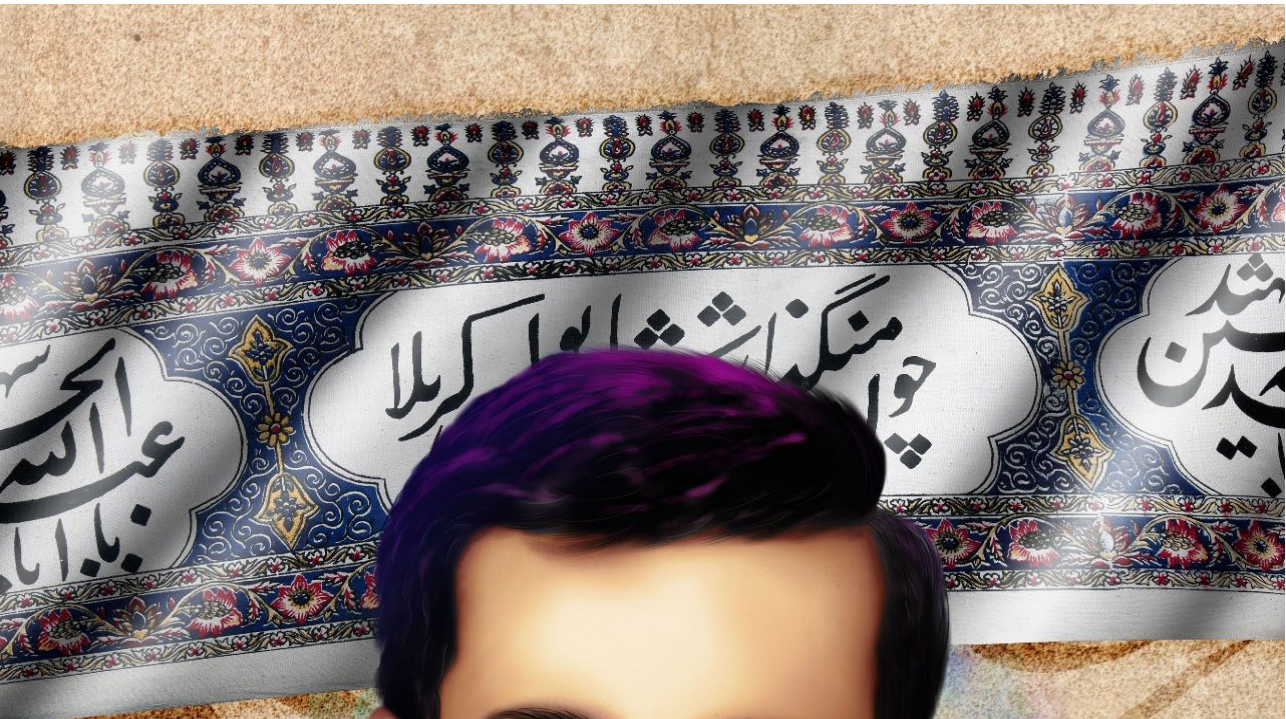
لب داشت. آن‌ها را به مقر یگان امام رضا (ع) رساندیم. آمبولانسی داشتند. سرُم داخل آمبولانس را برداشتیم و به بدن حسن وصل کردیم. من تماس گرفتم و یک بالگرد به کمک ما آمد. حسن را سوار بالگرد کردیم. بالگرد در اندیمشک بر زمین نشست، اما حسن در راه بیمارستان به شهادت رسید و به دیدار معبودش شتافت. راوی: سردار سرلشکر پاسدار «محمد باقری» رئیس ستاد کل نیروهای مسلح،



بعد از عملیات رمضان متوجه شدیم که باید در طراحی عملیات تغییرات اساسی به وجود بیاوریم. اولین تغییر اینکه ما باید از تک های جبهه ای و رودرویی مستقیم با دشمن پرهیز می کردیم. در ابتدای سال سوم جنگ، ما به بن بست رسیدیم و هر جا حمله می کردیم شکست می خوردیم. یاید فکری می کردیم چون هر جا تک جبهه ای انجام می دادیم راه باز نمی شد. در عملیات رمضان به نتیجه ای نرسیدیم، در والفجر مقدماتی هم به نتیجه نرسیدیم. باید جایی را برای عملیات انتخاب می کردیم که دشمن اعتقاد و باوری به عملیات ما در آن مکان نداشته باشد و اگر هم متوجه شد نتواند در مدت کوتاه وضعیت منطقه را تبدیل به تک جبهه ای بکند یعنی از یک حالت مطلوب وضعیت را به حالت نامطلوب تبدیل نکند. این سرزمین را در همان عملیات والفجر مقدماتی و انتهای عملیات رمضان پیدا کرده بودیم؛ منطقه هورالهوریزه در جنوب و نقاطی در غرب. نقطه اول، هورالهوریزه با آبگرفتگی وسیع و باتلاقی با ابعاد تقریبی ۱۰۰ کیلومتر در ۴۰-۳۰ کیلومتر، نیزارهایی را شامل می شد که مرز ایران و عراق از میان آنها می گذشت. و نقطه دیگر مناطق کوهستانی و ارتفاعات غرب کشور بود که البته منطقه غرب مناسب نبرد نیروهای ما بود اما باوراندان اینکه می شود در هویزه و نیزارها و باتلاق ها عملیات انجام داد برای دوستانی که در دشتهای خاکی به دشمن حمله کرده بودند و فرهنگ جنگ های زمینی را در خود رشد داده بودند کاری بسیار دشوار بود. زمین، درب های خود را به

روی ما بسته بود و ما مصمم بودیم که از باتلاق ها به دشمن حمله کنیم. همه نگاه ها به آسمان بلند شده بود. یادم می آید که من و شهید بزرگوار حسن باقری و شهید بقایی سوار هلیکوپتر شدیم و در سپاه سوسنگرد پیاده شدیم. البته من به بچه های اطلاعات گفته بودم که شناسایی هایی در جنوب جاده چزابه به العماره در منطقه هورالهوویه آغاز کنیم. منتها من دیدم به دلیل همان عدم باور دوستان این حرف را جدی نگرفتند. به طوری که من خودم و شهید حسن باقری و شهید علی هاشمی سوار قایق شدیم و به همان منطقه هورالهوویه (هورالعظیم) وارد شدیم و وارد منطقه آبهای العزیر شدیم و قصد هم این بود که به دوستان اراده خودمان را برسانیم و نشان دهیم که اینجا برای ما جدی است. چون در سپاه دوستانمان براساس اعتماد و اقناع شدن کار می کردند و سلسله مراتب نظامی در بین ما معنا نداشت. شهید باقری و شهید هاشمی مرتب در قایق به من می گفتند که شما فرمانده سپاه هستید نباید وارد آبهای عراق شوید و اگر شما اسیر شوید چطور خواهد شد و از این گونه حرفها. و من گفتم تا جایی که ممکن است باید به جلو برویم. آنها مرتب به من می گفتند که نباید در آبهای عراق می آمدید و اصلاً آیا شما از امام اجازه گرفته اید؟ به دوستان ثابت شد که مسئله جدی است اما به هر صورت نتوانستیم از هور در عملیات والفجر مقدماتی استفاده کنیم... گزارش پایگاه اطلاع

رسانی دکتر محسن رضایی



شہد حسن باقری

کتاب شہید حسن باقری، ناصر کاوہ

استراتژیست ایمان محور

این جوان بیست و چند ساله، بعدها اثبات می کند که انتخاب مقام معظم رهبری (که در آن زمان نماینده امام در ارتش بودند) تا چه حدی صحیح بوده است. سردار محسن رضایی (فرمانده اسبق سپاه) در مورد چگونگی آشنایی با حسن باقری می گوید: با تشکیل سپاه، من مسئول اطلاعات سپاه شدم. در ستاد مرکزی سپاه، در خیابان پاسداران ساختمان اداره پنجم ساواک، در سه اتاق به همراه سه نفر، واحد اطلاعات و بررسی های سیاسی را درست کردیم. چون حادثه فرقان هم اتفاق افتاده بود، به دنبال نیروهای با استعداد می گشتیم.

حضرت امام، مقام معظم رهبری، آقای هاشمی رفسنجانی و شهید آیت الله بهشتی و دیگر مسئولان کشور نیروهای با استعداد را به من معرفی می کردند. تعداد زیادی از جوانان داوطلب هم برای عضویت در واحد اطلاعات به ستاد مرکزی مراجعه می کردند. مرداد سال ۱۳۵۸ یک روز مقام معظم رهبری با من تماس گرفتند و گفتند: «جوان خبرنگاری در روزنامه جمهوری اسلامی است که فرد با استعدادی است، مایل است کار اطلاعاتی انجام بدهد. شما او را ببینید و صحبت بکنید.» در همان صحبت های اولیه، متوجه شدم او یکی از همان افرادی است که ما به دنبالش هستیم؛ فرد با استعدادی است و شرایط سیاسی کشور را خوب تحلیل می

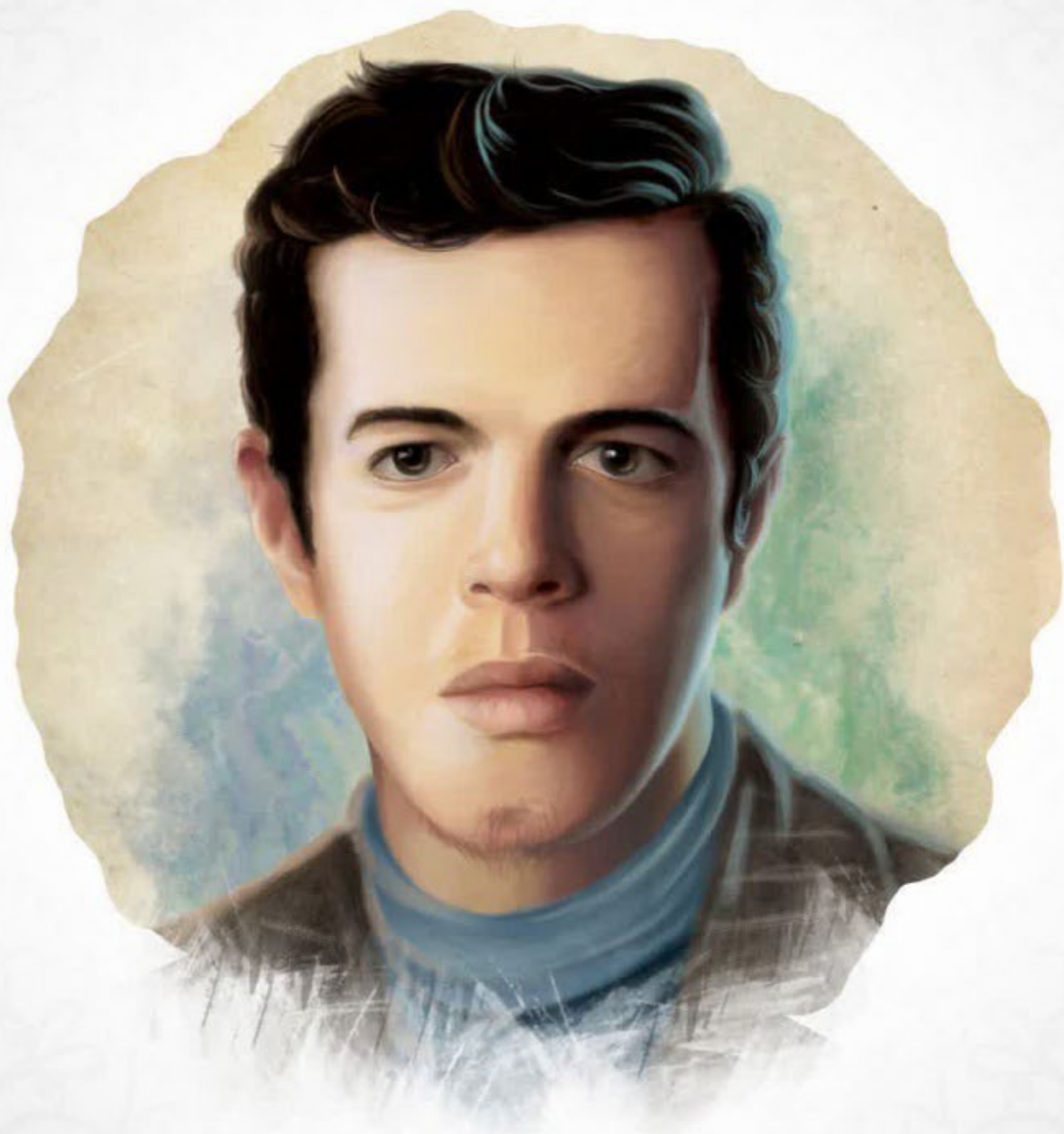
کند. ما برای دوستانمان اسم مستعار یا کد تعیین می کردیم. برای او نام حسن باقری را انتخاب کردیم. این جوان بیست و چند ساله، بعدها اثبات می کند که انتخاب مقام معظم رهبری (که در آن زمان نماینده امام در ارتش بودند) تا چه حدی صحیح بوده است.

شهید باقری به نماز اول وقت آن قدر اهمیت می داد که اگر بین راه، وقت نماز می رسید می گفت باید پیاده شویم و نماز بخوانیم. گوش و چشم و قلب و زبان شهید و تمام اعضاء و جوارح او گویی در خدمت اسلام بود. به دعا و قرآن خیلی علاقه داشت و نماز شب هایی که می خواند آن چنان با خضوع و خشوع بود که گاهی از شدت گریه بی حال می شد.

تقوا از نگاه شهید باقری نه تنها یک امتیاز بلکه همه چیز یک انسان به حساب می آمد. او تقوا را وسیله ای برای شناخت حق تعالی می دانست و به همین دلیل در مسیر تقوا هیچ سستی و کوتاهی را به خودش را به خودش نمی بخشید.

از صفات بارز شیید باقری توکل عمیقش به خدا بود. هر کاری را حقیقتاً با توکل بر خدا شروع می کرد و با این دلیل نیز جوابش را خالصانه می گرفت. همچنین علاقه عجیبی به اهل بیت (ع) داشت و این به خوبی محرز بود. خصوصاً به امام زمان (عج) و به حضرت فاطمه (س).

همان گونه که گذشت شهید باقری، از روحیه ایمانی برخوردار بود و همین روحیه، در افکار و رفتار و عملکرد شهید کاملاً هویدا است. یکی از مسائلی که در طول دوران جنگ و مخصوصاً در اوائل آن توسط برخی مسئولین مطرح می شد، تاکید و تکیه بیش از حد بر روی تجهیزات و امکانات مادی و نظامی بود. اما شهید باقری نظری متفاوت داشت. از جمله مواردی که می توان به آن اشاره کرد این است که در همان اوائل جنگ، بنی صدر به عنوان رئیس جمهور و فرماندهی کل قوا، به امام نامه می نویسد که ما یک ماه بیشتر مهمات نداریم. مسئله ی دیگری که او عنوان می کند این است که گروگان های آمریکایی را آزاد کنیم تا راهی به بازار اسلحه ی دنیا پیدا کنیم. اگر جنگ طولانی را بخواهیم بپذیریم، باید ارتباط برقرار کنیم. این نامه را بنی صدر هجدهم دی ماه سال ۵۹ می نویسد. امام در بیستم دی ماه، با فرهنگیان تهران دیدار داشته و در آنجا می فرمایند که یأس و ناامیدی از جمله مکرهای ابلیس است. شیطان ها انسان ها را به ناامیدی وادار می کنند. می خواهند ما وابسته باشیم. نمی خواهند روی پای خود بایستیم. آن ها وادار می کنند که وابستگی ادامه پیدا کند. این در اصل، در جواب نامه ی بنی صدر بود، ولی مردم نمی دانستند امام چرا این حرف ها را می زنند. افرادی مثل حسن باقری می فهمیدند که امام نظرش این است که جنگ ادامه پیدا کند، متکی به خودمان باشیم و مهمات تولید کنیم.



انقلاب ما همچون
تیر زهر آگینی برای تمام مستکبران در آمد
ویاوری برای همه مستضعفین جهان

شهید حسن باقری
کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

شهید باقری در طی دوران کوتاه فرماندهی اش، ادبیاتی را به مباحث دفاعی وارد کرد که تا پیش از آن هرگز سابقه نداشت و ماحصل این تحول، رواج فرهنگ علوی و عاشورایی در میدان های نبرد بود. این همان فتح الفتوحی است که امام امت (ره) به آن اشاره کردند:

«آنان که رمز پیروزی را مجهز به جهاز شیطانی و «میگ» هاو «میراژ» ها می دانند و ایمان به غیب و خداوند قادر را به حساب نمی آورند و دم از پیروزی قادسیه می زنند و رمز پیروزی قادسیه و مومنان صدر اسلام را باز نیافته اند و قدرت ایمان و شهادت طلبی را نمی فهمند، باید با شکست مفتضحانه روبرو شوند و گوشمالی الهی ببینند. اینان از پیروزیهای صدر اسلام - که پیروزی ایمان و خون بر شمشیر و قوای جهنمی بود - باید عبرت بگیرند. مردم ایران و ارتش و سپاه و بسیج و سایر قوای نظامی و غیر نظامی برای حفظ اسلام و کشور اسلامی و رسیدن به لقاء الله دفاع می کنند، و فرق است بین این عزیزان و آن گولخوردگان که برای مقاصد پلید امریکا و وابستگان آن به جنگ بر ضد اسلام و قرآن مجید برخاسته اند. آنچه برای این جانب غرور انگیز و افتخار آفرین است روحیه بزرگ و قلوب سرشار از ایمان و اخلاص و روح شهادت طلبی این عزیزان - که سربازان حقیقی ولی الله الاعظم - ارواحنا فداه - هستند، و این است فتح الفتوح.» صحیفه امام خمینی (ره)، جلد ۱۵، صص ۳۹۴-۳۹۵

آری، و این است فتح الفتوح، حسن باقری در طول مدت کوتاه فرماندهی خود با تکیه بر همین استراتژی مهم و اثرگذار یعنی تکیه بر ایمان و محور قرار دادن آن، توفیقات بسیار بزرگی را کسب کرد و توانست عملیات های موفق را طراحی و اجرا نماید، و این است فتح الفتوح، حسن باقری در طول مدت کوتاه فرماندهی خود با تکیه بر همین استراتژی مهم و اثرگذار یعنی تکیه بر ایمان و محور قرار دادن آن، توفیقات بسیار بزرگی را کسب کرد و توانست عملیات های موفق را طراحی و اجرا نماید؛ و دلیل این امر نیز روشن است. دشمن در فضای دیگری محاسبه، تحلیل و طراحی می کرد و در مواجهه با این تفکر جدید کاملاً مستأصل شده بود. سردار فتح الله جعفری (همرزم شهید) می گوید: «عراقی ها می گفتند در جبهه های ایران، پدیده ای به وجود آمده که برای ما ناشناخته است. همه ی عملیات های ما را دادند دانشگاه البکر بغداد بررسی کند. یادم هست حسن باقری از آن ها می پرسید فکر می کنید عملیات ما را چه کسی طراحی می کند؟ می گفتند شما از کره، سوریه، پاکستان، هندوستان و... مشاوره می گیرید. بعداً خودشان اعتراف کردند که عملیات های ایران با هیچ نظامی همخوانی ندارد. چون نظامی بودند، می فهمیدند که این نوع حمله به هیچ عنوان با قوای نظامی تطبیق ندارد و حاصل یک تفکر جدید است.

تفکر حسن باقری در جبهه ها جواب داد.»



محمد حسن باقری

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

حسن باقری، مطهری دفاع مقدس بود

سردار سرلشکر شهید «حسن باقری» اهل تهران بود. من با ایشان بچه محل نبودم اما منزلشان با خانه ما یکی دو خیابان فاصله داشت. آن‌ها شمال میدان خراسان و ما جنوب میدان ساکن بودیم. قبل از انقلاب با خانواده شهید طباطبایی نژاد ارتباط خانوادگی داشتیم و منزل این‌ها چسبیده به منزل شهید باقری بود اما آشنایی‌مان خیلی کم بود تا اینکه بعد از انقلاب نخست با سردار سرلشکر محمد باقری (محمدحسین افشردی) که اکنون رئیس ستادکل نیروهای مسلح است به دلیل همکاری بودن آشنایی شدم.

با آغاز جنگ تحمیلی عراق و در اواخر سال ۵۹ به همراه شهید احمدی خلع از ستاد مرکزی سپاه حکم داشتیم تا پیش آقارحیم (سرلشکر سیدیحیی رحیم صفوی) برویم. قبلاً از اینکه برویم برادر محمد افشردی (محمد باقری) به ما گفت وقتی به آنجا رفتید پیش حسن باقری بروید و نگفت که او برادرم است. ما در اهواز دنبال آقا رحیم می‌گشتیم اما او را پیدا نکردیم و گفتیم پس می‌خواهیم حسن باقری را ببینیم، وقتی او را دیدیم از شباهت چهره متوجه شدیم که نسبت نزدیکی با برادر محمد افشردی (باقری) دارد. او به گرمی از ما استقبال کرد. آن زمان حسن باقری مسئول اطلاعات ستاد عملیات جنوب و مستقر در گلف بود. حسن ما را سوار بر

ماشین کرد. یک نفر هم جلو نشست که لهجه اصفهانی داشت که بعد متوجه شدیم او همان آقارحیمی است که دنبالش بودیم. به بهشت شهدای اهواز رفتیم. شهید باقری آنجا خیلی با ما صحبت کرد. شب هم پیش ایشان در قرارگاه گلف ماندیم.

در ادامه آن دیدار به آقا حسن گفتم که می‌خواهم در یکی از خط‌های مقدم خدمت کنم و خیلی هم مایلم که به خرمشهر بروم. اما ایشان پیشنهاد دادند که به سوسنگرد برویم و نامه معرفی ما را برای آقامهدی نوشتند. شهید احمدی خلج مایل نبود که به سوسنگرد برویم اما گفتم هرچه حسن باقری می‌گوید عمل کنیم بهتر است. در ۲۴ ساعتی که پیش حسن باقری بودیم، شخصیتش ما را شیفته خود کرد. او با دست‌خط خود نامه‌ای برای آقامهدی فرمانده اطلاعات سپاه سوسنگرد نوشت و ما به سوسنگرد رفتیم. آن زمان فرمانده سپاه سوسنگرد عزیز جعفری بود. پیش شهید مهدی زین الدین رفتیم، خود را معرفی کردیم و در آنجا ماندیم. درشش ماهی که در سوسنگرد بودیم، بین من و حسن باقری ارتباطی صمیمی برقرار شد. هر وقت که او به سوسنگر می‌آمد به ما سر می‌زد و هر وقت هم که ما به اهواز می‌رفتیم به او سر می‌زدیم. هر بار که به تنهایی یا با شهید زین الدین و شهید احمدی خلج خدمت شهید باقری می‌رسیدیم، پس از قرائت نماز و خوردن شام، لب جوی می‌نشستیم و او از خاطراتش برای ما تعریف می‌کرد.

حسن باقری عنصر راهبردی جنگ بود. هم شناخت از اوضاع داشت و هم راهبرد را می‌دانست. می‌توان گفت حسن باقری مطهری دفاع مقدس بود. یعنی همان نقشی که شهید مطهری در انقلاب اسلامی داشت، شهید حسن باقری در دفاع مقدس داشت. شهید باقری هم آینده پژوهی داشت، هم آینده نگری و هم آینده نگاری داشت. حسن باقری یک استراتژیست آرمان گرا و در عین حال واقع گرا بود و به واقعیت‌ها توجه کرد.

به یاد دارم حسن باقری در اوایل سال ۶۰ یک شب با آقارحیم صفوی به سوسنگرد آمدند. آقا رحیم خسته بود و گوشه‌ای برای استراحت دراز کشید. من آنجا مسئول تیم شناسایی بودم. قبل از عملیات طریق القدس نیز مسئولیت شناسایی پل سابل را بر عهده داشتم. آن شب نان و پنیر و سبزی داشتیم. نور ساختمان سپاه سوسنگرد که متعلق به ژاندارمی بود با یک موتوربرق تامین می‌شد و چراغی کم سو در اتاق ما روشن بود. من، شهید زین الدین، شهید احمدی خلج و حسن باقری سر سفره‌ی شام نشسته بودیم. شهید باقری راجع به آینده جنگ و جبهه‌ها طوری صحبت می‌کرد که برای ما قابل هضم نبود. ایشان می‌گفت ما در این جنگ حتما پیروز خواهیم شد. سازماندهی می‌کنیم، مردم به جبهه‌ها می‌آیند و ارتش عراق را شکست می‌دهیم. در صورتی که ما آن زمان هنوز عملیات بزرگی انجام نداده بودیم



عصر بود که از شناسایی برگشت. انگار با خاک حمام کرده بود. از غذا پرسید، چیزی نداشتیم. یکی از بچه‌ها رفت و از نزدیکی شهر، چند سیخ کباب کوبیده برایش خرید. کباب رو که دید، داد زد و گفت: اینا چیه؟ هرچی که بسیجی‌ها خوردن از همون بیار. اگه نیست، نون خشک بیار...

خاطره‌ای از زندگی سردار حسن باقری؛ منبع: یادگاران؛ "کتاب حسن باقری" صفحه ۶۰

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

و در همان سال عملیات طریق القدس و بعدهم عملیات ثامن الائمه (ع) را انجام دادیم. صحبت‌های او دوران‌دیشانه بود. او همیشه آینده را می‌دید. سال‌ها که گذشت و عملیات‌های بزرگ انجام دادیم و تیپ و لشکرها تشکیل شدند ، تازه فهمیدیم که او آن وقت چه می‌گفت.

حسن باقری خیلی ژرف اندیش و عمیق نگر بود. ابتدا مسائل را خوب می‌فهمید و سپس اظهارنظر می‌کرد. هم گیرندگی خوبی داشت و هم قدرت انتقال و فرستندگی خوبی داشت. در محیط اطراف خودش به همه چیز حتی اشیا هم توجه داشت و سوال این است که یک استراتژیست که درباره کلیت جنگ فکر می‌کند و عملیات طراحی می‌کند چگونه به محیط اطرافش و به کسانی که با او کار می‌کنند حتی در پایین‌ترین رده توجه داشت. او وقتش را طوری تقسیم کرده بود که با همه صحبت کند و مشکلاتشان را بشنود و جواب بدهد. حسن باقری اگر لازم بود برای جا انداختن مطلب ساعت‌ها وقت می‌گذاشت تا همه توجیه و اقناع شوند. یکی از هنرهای شهید باقری قدرت اقناع گری او بود. اگر من که از نیروهای او در جبهه سوسنگرد بودم ایرادی داشتم، او تحمل می‌کرد، بحث می‌کرد تا قانع بشوم. او بلد بود با هر کسی با زبان خود سخن بگوید. در رفت و آمدهای حسن باقری به سوسنگرد، یکبار شهید زین الدین به او گفت: «برادر کارگر در وقت‌های بیکاری

کتاب‌های شهید مطهری را می‌خواند.» من کتاب‌های مطهری را به آنجا برده بودم و می‌خواندم. حسن باقری به من گفت شما که این کتاب‌های شهید مطهری را می‌خوانی نکات مهم را بنویس و به من بگو. یکی از کارهای من در آن شش ماه این بود که چکیده مطالب و نکات ویژه آن را برای شهید باقری می‌گفتم.

حسن قدرت جذب بالایی داشت و افراد را با تیپ‌های مختلف جذب خود می‌کرد. حسن باقری به لحاظ چهره‌ای کم سن و سال بود اما واقعا قدرت جذابیت و اقناع‌گری بالایی داشت. جدای از سوادى که داشت، خداوند حکمت را هم به شهید حسن باقری عطا کرده بود. او حکیم دفاع مقدس بود. او مطالب را خوب گوش می‌کرد و چون خوب گوش می‌کرد می‌توانست تحلیل خوبی داشته باشد. او بیان خوبی هم داشت.

من نمونه حسن باقری را دیگر ندیدم. بعد از شهادتش ثلثه‌ای به مجموعه دفاع مقدس وارد شد و کسی نتوانست جای او را بگیرد. برای من در زندگیم ۲ نفر الگو هستند، یکی شهید حسن باقری و دیگری شهید محمد بروجردى.

اطلاعات عملیات در دفاع مقدس متعلق به حسن باقری است. اطلاعات عملیات یعنی اینکه باید اول بشناسی و بدانی تا بتوانی خوب تصمیم‌گیری و عملیات کنی. اگر اطلاعات بر پایه مبانی درست استوار باشد، عملیات موفق می‌شود ولی اگر

اطلاعات ضعیف باشد، عملیات نیز ناموفق می‌شود. یکی از کارهای خوبی که حسن باقری کرد تربیت نیروهای اطلاعاتی در دفاع مقدس بود و اطلاعات عملیات در دفاع مقدس مدیون شهید حسن باقری است. او این کار را با روش جدیدی انجام داد. یکی از کارهایی که این سردار کرد این بود که بچه‌های با کیفیت و باسواد را به کار گرفت و برای این‌ها دوره‌های آموزشی برگزار کرد. به طور مثال ایشان شهید زین الدین را به ارتش فرستاد تا آموزش ببیند. وقتی آموزش دید تعداد زیادی از نیروها را به سوسنگرد آورد و کلاس‌های آموزشی برگزار کردیم که مدرسه‌ش زین الدین بود و یکی دو درس هم من تدریس کردم. شهید باقری بر آموزش و تربیت نیروهای کیفی تاکید داشتند.

یکی از ویژگی‌های شهید حسن باقری این بود که قانع نبود. همیشه هر کاری می‌کردیم، بیشتر از آن را می‌خواست. او هم به کمیت و هم به کیفیت اهمیت می‌داد. به طور مثال وقتی ما به پشت مواضع دشمن می‌رفتیم، شناسایی می‌کردیم و اطلاعات را برای او می‌آوردیم؛ او به ما احسن می‌گفت؛ اما باز هم اطلاعات بیشتری می‌خواست. او در شناسایی‌ها به نکات ریز هم توجه داشت. حسن باقری این را جا انداخت که بدون اطلاعات نباید دست به هیچ اقدامی زد. عملیات‌های بزرگی همچون فتح المبین و بیت المقدس واقعا با یک دید باز و یک شناسایی درست

انجام شد. بعدها که شهید علی هاشمی قرارگاه نصرت را هم راه انداخت به پیروی از تفکرات حسن باقری بود. شهید باقری شناخت کاملی نسبت به فرماندهان ارتش بعثی داشت و برای همه آنها شناسنامه درست کرده بود؛ هم از نظر شخصیتی و هم تخصصی. او توانست در اطلاعات، بن بست‌های جنگ را کشف کند. در جاهایی که فکرش نمی‌شد بتوان کاری کرد او با شناسایی و مطالعه این کار را کرد.

البته حسن باقری را هم نباید در اطلاعات خلاصه کنیم چرا که او یک فرمانده نظامی نیز بود. شهید باقری در فتح المبین و بیت المقدس یکی از فرماندهان قرارگاه‌های موفق عمل کننده بود. شهید باقری در صحبت‌ها و تحلیل‌هایش وضع امروز منطقه را نیز بیان می‌کرد.

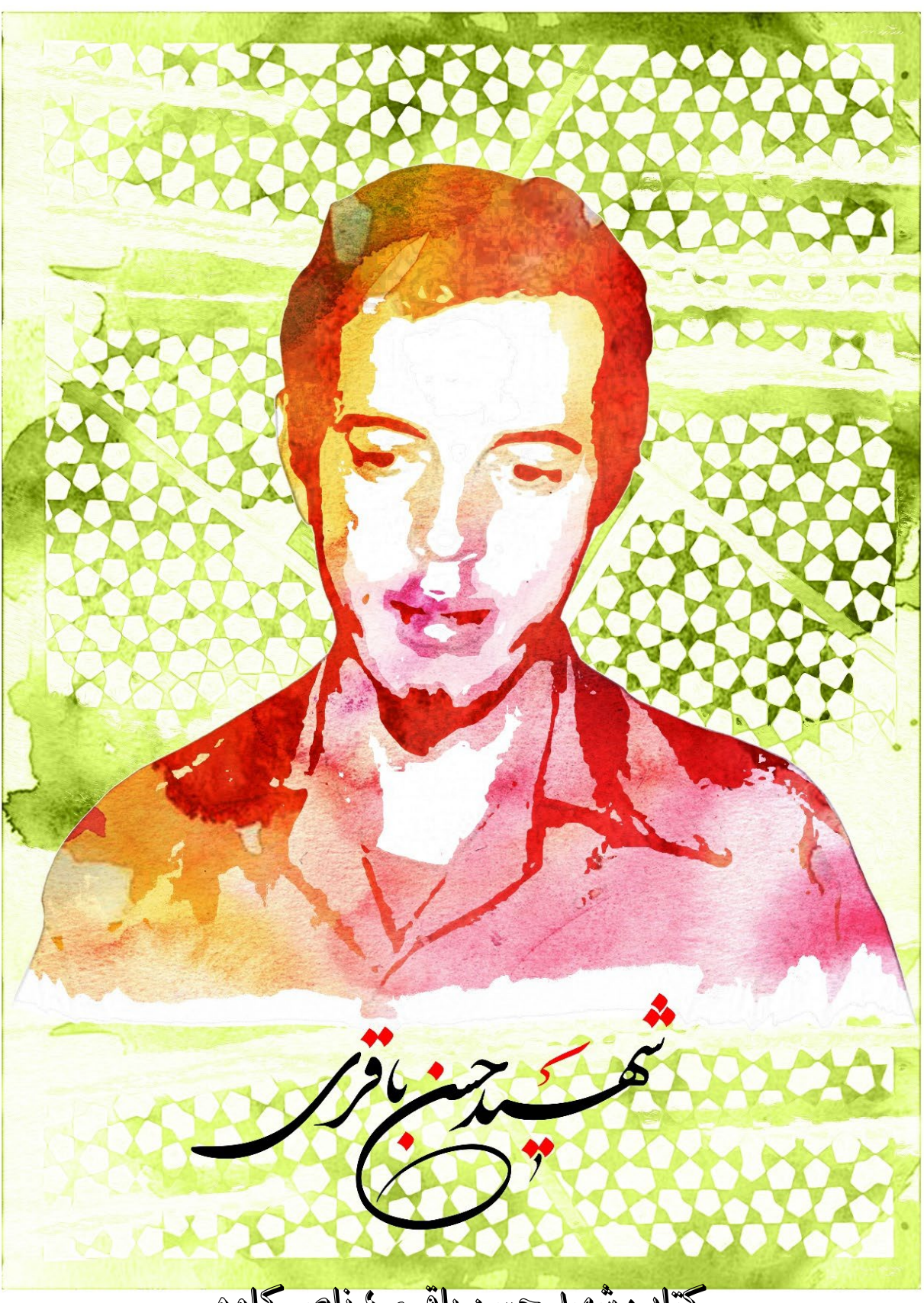
شهید حسن باقری در سال‌های نخست جنگ خطاب به نیروها فرمودند که مراقب باشید از دو طرف کمتر کشته شوند چرا که این نیروهای عراقی برای آینده‌ی انقلاب اسلامی عراق مفیدند. به نظر شما شهید باقری این نگاه به آینده را از کجا دریافت می‌کرد آن هم در زمانی که نیروهای عراقی همچنان در خاک ما هستند؟ حسن باقری گوشش به فرمان امام خمینی(ره) بود و می‌گفت ما باید طوری عمل کنیم که فرامین امام در جبهه‌ها اجرا شود. ایشان نسبت به آینده خیلی خوش بین بود. حسن باقری خیلی امیدوار بود به مردم. وقتی که هنوز بسیج به این معنا شکل

نگرفته بود می‌گفت مردم به کمک ما می‌آیند. او می‌گفت ما باید در جبهه‌ها ظرفیت‌هایی را ایجاد کنیم که مردم به جبهه‌ها بیایند و مردم قابلیت حضور را دارند. نگاه حسن باقری نسبت به تشکیل تیپ و لشکر متفاوت با نگاه رایج در ارتش بود و معتقد بود سازمان ما باید مردمی باشد و این شکل گرفت.

حسن می‌گفت مردم هم خودشان در دفاع شرکت می‌کنند و هم خرجش را خواهند داد و ما باید چند پیروزی داشته باشیم تا مردم ما را باور کنند و بعد از عملیات‌های ثامن الائمه و طریق القدس مردم باور کردند و به جبهه‌ها آمدند. یکی از تخصص‌های حسن باقری این بود که استعدادیابی کند و در این زمینه خیلی باهوش بود. با یک نفر، یک جلسه می‌گذاشت می‌دانست که برای کجا خوب است و بر آن فرد سرمایه‌گذاری می‌کرد.

امثال حسن باقری‌ها بودند که توان هسته‌ای و موشکی را به وجود آوردند. در اقتصاد مقاومتی و در عرصه فرهنگ و اجتماع هم می‌توانیم حسن باقری‌ها را داشته باشیم. من خیلی به مردم و جوان‌های کنونی امیدوارم.

روایتی از سردار بهمن کارگر، رئیس بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس به گزارش خبرگزاری صدا و سیما



محمد حسن باقری

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

شهید باقری گفت ما جوانان می‌توانیم جنگ را اداره کنیم

فرماندهی را در چند مقطع می‌توانیم در نظر بگیریم. مقطع نخست شروع جنگ است که بنی‌صدر فرمانده کل قوا بود و تا ۲۰ خرداد سال ۶۰ (حدود ۹ ماه) ادامه یافت. مقطع دوم با فرماندهی امام خمینی (ره) آغاز می‌شود و تا آزادسازی سرزمین‌های اشغالی و تعقیب دشمن ادامه می‌یابد. مقطع سوم فرماندهی هاشمی رفسنجانی تا پایان جنگ و پذیرش قطعنامه است.

سپاه در دوره فرماندهی بنی‌صدر توانمندی خود را نشان داد، اما بنی‌صدر خیلی دیر متوجه توانمندی‌های سپاه شد. او در هشتمین ماه جنگ (یک ماه قبل از عزلش) متوجه شد که اگر بین نیروهای مسلح وحدت وجود داشته باشد، موفقیت به دست خواهد آمد. بنی‌صدر خودش اذعان کرد که سپاه توان خوبی دارد و می‌توان موفقیت‌هایی کسب کرد. اما خیلی دیر فهمید و زمانی پی برد که دیگر درگیر مسائل سیاسی شده بود.

سپاه در ابتدای جنگ برگ برنده‌ای به دست آورد و آن تشکیل واحد اطلاعات عملیات بود. این مجموعه را حسن باقری ایجاد کرد و در مدت دو ماه توانست، دشمن را به طور کامل کشف کند. دشمن از دیدگاه ما (ارتش و سپاه) ناشناخته بود و کسی نمی‌دانست که استعداد دشمن چقدر است و فرماندهانش چه کسانی هستند.

واحد اطلاعات عملیات سپاه، یگان‌ها، ساختار، تجهیزات و فرماندهان دشمن را به خوبی شناسایی کرد. از آذر ۵۹ هیچ ابهامی نسبت به دشمن نداشتیم.

رهبر معظم انقلاب اسلامی روایت می‌کنند که در ایام محاصره سوسنگرد توسط عراق (اواخر آبان ۵۹) داود کریمی و حسن باقری آمدند و دشمن را کامل برای ما تشریح کردند و گفتند که چگونه باید با دشمن جنگید. بر مبنای اسنادی هم که وجود دارد، نشان داده می‌شود که در دو ماه نخست جنگ تا رده فرمانده دسته دشمن نیز شناسایی شد. همچنین می‌دانستیم که هدف دشمن چیست، کجا را گرفته و بعد می‌خواهد کجا را بگیرد. کدام منطقه برایش مهم است و کدام منطقه برایش مهم نیست.

طبق طرح عملیات نصر قرار بود نیروها به شرق بصره برسند و ۷ هزار و ۵۰۰ کیلومتر مربع در ۵ مرحله عملیات آزاد شود. اما عراق در روز شانزدهم دی حمله کرد و حتی هویزه را اشغال و سوسنگرد را هم محاصره کرد. در نهایت وضعیت به قدری سنگین شد که بنی‌صدر از امام خمینی (ره) خواست تا جنگ تمام شود. او می‌گوید که نمی‌توانیم جنگ را ادامه بدهیم و ادامه یافتن آن دردی را دوا نمی‌کند. شکست ما در هویزه، شکست تلخی بود. پس از این عملیات دست ما برای عراق رو شد و فهمیدیم که ما نمی‌توانیم با آن‌ها بجنگیم. صدام وقتی به هویزه آمد تا به فرماندهانش

نشان شجاعت بدهد، گفت: ایرانی‌ها در هزار کیلومتر مرز فقط در ۲۰ کیلومتر با جنگیدند و متحمل شکست سنگینی شدند. وضعیت ما از روزهای اول جنگ بسیار بهتر و مناسب‌تر است. ما حاکمیت بر ارونند را می‌خواهیم و ایران باید جزایر سه‌گانه را به اعراب واگذار کند. بنی‌صدر می‌گفت که جنگ باید تمام شود، اما صدام می‌گفت جنگ را تمام نمی‌کنم.

آقای داود کریمی می‌گفت من در آن عملیات شرکت کردم. روزه هم بودم. بعد از اینکه عملیات با شکسته مواجه شد، دیدیم وضع خیلی خراب است. حسن باقری در ستاد عملیات جنوب (گلف) گفت: خبر داری که بنی‌صدر به امام نامه نوشته و گفته که جنگ را باید تمام کنیم؟ صدام هم گفته است که جنگ را تمام نمی‌کنم. ما باید به عنوان نیروهای انقلابی به امام اطمینان بدهیم که سپاه می‌تواند جنگ را اداره کند.

از یک سو سایه یاس و ناامیدی بر فرماندهان صحنه نبرد و مسئولان به خصوص بنی‌صدر حاکم شد و از سوی دیگر صدام دچار غرور شد. ارتش عراق بعد از عملیات نصر متوقف نشد، هویزه را اشغال کرد، از رودخانه نیسان گذشت و سوسنگرد را محاصره کرد. در جبهه کرخه نیز پیشروی داشت و منطقه وسیعی را گرفت.

دل‌جده



اگر خسته شدیم باید بدانیم کجای کار اشکال دارد
وگرنه کار برای خدا که خستگی ندارد،
لذت بخش است.

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

این اتفاقات در بین نیروهای مسلح، فرماندهان و رزمندگان رعب و وحشت به وجود آورد. این احساس را هم به وجود آورد که دیگر نمی‌توان جنگید.

اولین حرف حسن باقری این بود: دشمنی را که در روز می‌بینیم، در شب نمی‌بینیم. از این رو شناسایی‌ها در شب‌ها صورت گرفت و رزمندگان اطلاعات عملیات تا عقبه‌های دشمن پیش رفتند. ایشان همچنین گفت: دشمنی که در روز با ما جنگیده است، شب آنچنان توان رزم ندارد. بنابراین باید در شب بجنگیم؛ اما نه در عملیات‌های گسترده بلکه در عملیات‌های محدود. نقاط ضعف دشمن را کشف کنیم و به آن نقاط ضربه بزنیم. در عملیات‌های محدود کادرمان را می‌سازیم. دشمن را می‌شناسیم و روش غلبه بر او را پیدا می‌کنیم.

حسن باقری همچنین گفت هر منطقه‌ای را هم که گرفتیم، حفظ می‌کنیم. محمد طرحچی، محمد فروزش، مهدی ورشابی و سیدتقی رضوی در عملیات نصر حضور داشتند. شکست را دیدند. مهدی ورشابی که همین امسال به رحمت خدا رفت و به نوعی بر اثر جراحات‌های ناشی از جنگ به شهادت رسید، می‌گفت: ۲۲ روز بعد از عملیات نصر، حسن باقری ما را خواست و به گلف رفتیم. در آنجا گفت ما می‌خواهیم عملیات‌های جدیدی انجام بدهیم و شما برای ما خاکریز بزنید تا مناطقی را که می‌گیریم، حفظ کنیم.

حسن باقری همچنین تاکید کرد که از کشتن دشمن پرهیز کنیم. او رسماً اعلام کرد که هدف ما در جنگ کشتار نیست. دشمن را دور می‌زنیم و تجهیزات و نیروهایش را سالم می‌گیریم. این جزو اساسی‌ترین کاری است که ایشان اعلام کرد. شهید باقری تا زمانی که زنده بود به دنبال این بود. او معتقد بود که مردم عراق گرفتار صدام شدند. موضوع دوم تغییر استراتژی جنگ بر مبنای ایمان محوری بود؛ به جای اینکه به تجهیزات تکیه کنیم بر ایمان تکیه کنیم و نگاه‌مان به تجهیزات، نگاه ابزاری باشد.

حسن باقری و داود کریمی با خودشان اندیشیدند که چگونه به امام خمینی (ره) منتقل کنند که اگر بنی‌صدر ناامید است، آن‌ها ناامید نیستند. حاج داود می‌گفت، حسن باقری به من گفت که از آیت‌الله خامنه‌ای نماینده امام در شورای عالی دفاع بخواهیم که در گلف حضور پیدا کند، شورای عالی سپاه و فرماندهان محورها نیز بیایند و در جلسه‌ای به ایشان بگوییم که ناامید نیستیم و می‌توانیم جنگ را اداره کنیم. قرار شد این جلسه در روز ۲۳ دی ۵۹ برگزار شود.

اولین کاری که در هر جلسه انجام می‌شد، شرح آخرین وضعیت دشمن توسط واحد اطلاعات عملیات بود. در آن جلسه حسن باقری در کنار نقشه آخرین وضعیت دشمن را شرح و عملیات نصر را هم توضیح داد. محتوای آن جلسه نیز در قالب صورتجلسه توسط باقری نوشته شد؛ این تنها صورتجلسه‌ای است که ایشان نوشته

است. حسن باقری در آن جلسه گفت که ما می‌توانیم جنگ را اداره کنیم. ایشان در آن جلسه ۴ نکته اساسی برای اداره جنگ مطرح کرد که این‌ها در یادداشت‌هایش هم آمده است. نکته نخست اینکه دشمن (سازمان، ساختار و...) و راهکارهای مقابله با او را بشناسیم. دوم اینکه توانمندی‌های خودمان را بشناسیم. سوم گسترش سازمان رزم با اتکا به نیروهای مردمی و چهارم شناسایی و تثبیت عملیات‌ها بود. یکی از فرماندهان تحصیلکرده و اثرگذار در مدیریت جنگ، شهید حسن باقری بود که توانست با هوش بالا و خلاقیت خدادادی در نحوه مدیریت جنگ ابتکارات ویژه‌ای بروز دهد.

شهید حسن باقری در زمینه‌های سیاسی و فرهنگی با تشکیل واحدهای اطلاعات، شنود، آرشیو و بایگانی و ترجمه اسناد نقش مثمر ثمری داشت. همچنین معاونت ستاد عملیات جنوب، فرماندهی محور دارخوین در عملیات ثامن‌الائمه، معاونت عملیات طریق القدس، فرماندهی لشکر نصر، فرماندهی قرارگاه کربلا و جانشین فرماندهی یگان زمینی سپاه از جمله مسئولیت‌های رزمی اوست. سردار سرتیپ «فتح‌الله جعفری» بنیان‌گذار و اولین فرمانده یگان زرهی سپاه به مناسبت آغاز هفته دفاع مقدس در گفتگو با جوان آنلاین - سید ناصر سعادت



در این موقعیت زمانی و مکانی ، جنگ ما جنگ
اسلام و کفر است و هر لحظه مسامحه و غفلت ،
خیانت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام زمان عج
و پشت پا زدن به خون شهداست و ملت ما
باید خود را آماده هر گونه فداکاری بکند.

شهید حسن باقری

گذری بر زندگی و ابعاد شخصیتی شهید حسن باقری

در رابطه با شخصیت شهید باقری، شهید حاج ابراهیم همت می‌گفت: «گرچه ما فرماندهان لایق بسیاری را از دست داده ایم اما (اسوه) و نمونه کم داریم. یکی از آن اسوه‌ها همین شهید باقری بود که من در او یک انسان بزرگ و متعالی را می‌دیدم.» شهید باقری فقط ۲۸ ماه در جنگ هشت ساله حضور داشت اما هرگاه که صاحب نظران دفاع مقدس درباره آن دوران به گفت‌گو می‌پردازند، از این فرمانده با عناوینی مانند نابغه، درشت مغز، بسیار باهوش، استراتژیست، طراح، پدر جنگ در سپاه و ... نام می‌برند.

فعالیت‌های شهید حسن باقری در دوران دفاع مقدس

(۱) فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی

تشکیل واحد اطلاعات سیاسی و فرهنگی

در شرایط غافلگیری کشور در جنگ کسی از ترتیب نیروی یگان متجاوز آگاهی نداشت. شهید باقری در بدو ورود دریافت که ضعف بزرگ و مهلک جبهه‌ها، فقدان واحد اطلاعات از ماهیت، رفتار و اهداف دشمن است. او با این درک درست بلافاصله واحد اطلاعات خوزستان را تشکیل داد، شروع به شناسائی دقیق دشمن کرد و گروه‌های

شناسایی متشکل از نیروهای محلی را به همه محورها فرستاد. او کسانی نظیر شهید محمد حسین نامدار محمدی، احمد فروزنده، احمد امیری، حمید تقوی و... را به عنوان مسئولان واحد اطلاعات محورها تعیین کرد و از آنها گزارش روزانه می خواست. وی که بنیان‌گذار و معمار اصلی واحد اطلاعات به شکل پویا و نوین آن بود، توانست با به کارگیری دقیق این ابزار - که رکن اساسی سازمان رزم است - نقاط عطف زیادی در جنگ ایجاد کند.

تشکیل واحد آرشیو و بایگانی سیاسی و فرهنگی

شهید باقری با تلاش مخلصانه توانست سپاه را از وجود کارآمدترین رکن نظامی که همان واحد آرشیو و بایگانی است برخوردار کند. اقدامات او، دشمنان را وادار کرد که به دقت، سرعت و جامعیت اطلاعات نظامی نیروهای سپاه اعتراف کنند. تاکید بر گزارش نویسی، نگهداری سوابق بررسی‌های اطلاعاتی، نگارش اطلاعات دشمن، جمع بندی و تحلیل مکتوب از وقایع و حوادث، که اینها پس از تحلیل و بررسی و رمز گشایی بصورت طبقه بندی شده بایگانی می‌شد.

تشکیل واحد ترجمه اسناد سیاسی و فرهنگی

یکی از مهم ترین منابع اطلاعاتی، اسیران و اسناد دشمن بود. شهید باقری شروع به راه اندازی تشکیلاتی برای استفاده از این منابع کرد. به طوری که به تدریج بسیاری

از اطلاعات درباره سازماندهی و اهداف دشمن از این منابع استخراج شد. در مورد استفاده از اسناد دشمن، شهید مهدی صابونی چنین می‌گوید: « زمانی که هیچکس به مدارک عراقی‌ها اهمیت نمی‌داد. شهید باقری از ما می‌خواست که تمامی اسناد آنها را جمع‌آوری کنیم. از همان اوایل جنگ به ما می‌گفت که این مطالب یک روزی به درد می‌خورد. ساعت یک نیمه شب که همه خسته می‌شدند و در نهایت ساعت ۲ به خواب می‌رفتند، او ساعت ۲ نیمه شب بلند می‌شد و به سراغ مدارک می‌رفت...»

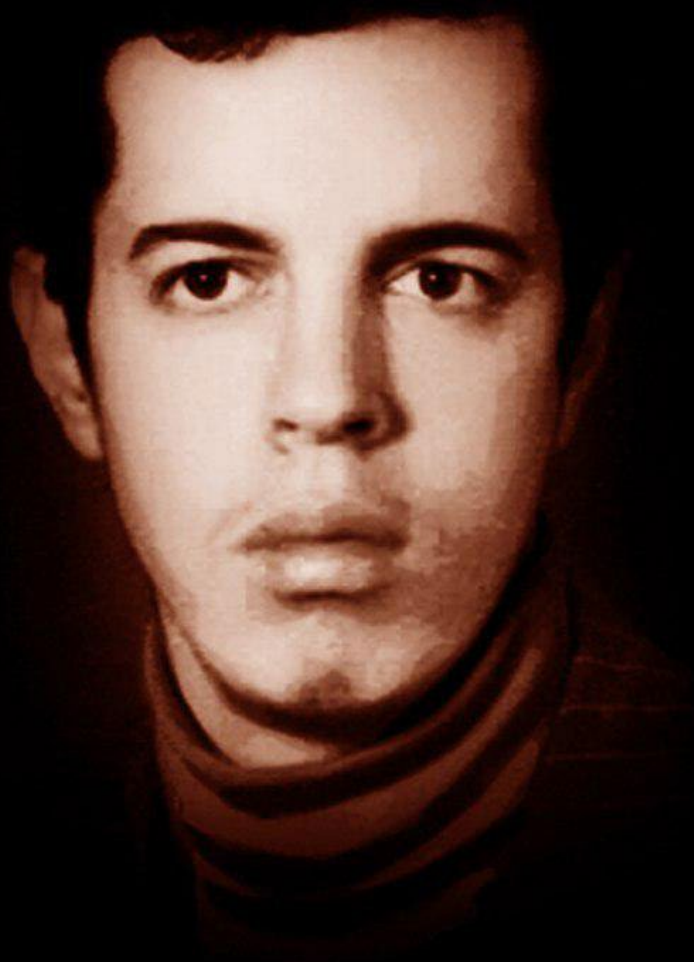
تشکیل واحد شنود سیاسی و فرهنگی

شهید باقری به مسئله شنود اطلاعات دشمن اهمیت زیادی قائل بود.

یک بخش مهمی که ایشان پایه‌گذار آن بود مسئله شنود بود که به آن خیلی بها می‌داد و می‌گفت با یک بی‌سیم کوچک هم که شده این بخش راه اندازی گردد. باید این بخش را راه انداخت و فهمید که عراقی‌ها چه می‌گویند؟

و چه اطلاعات مفیدی در این زمینه می‌شود به دست آورد؟

و از همین جا بود که تصمیم گرفته شد که این بخش نیز تشکیل شده و راه بیفتد.



**اوج گرمای اهواز بود. بلند شد، دریچه کولر اتاقش را بست.
گفت: به یاد بسیجی‌هایی که زیر آفتاب گرم می‌جنگند.**

خاطره‌ای از نایب‌ه جنگ؛ عکاس و خبرنگار؛ طراح و استراتژیست؛ شهید حسن باقری

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

۲) فعالیت‌های رزمی

سازمان رزمی سپاه و عملیات رزمی

وجود سردارانی بی نظیر مثل شهید باقری بود که در آن روزهای حساس غربت و محرومیت، توانست با به کارگیری از کمترین امکانات، از توانایی‌های زرهی فوق العاده بسیجیان بهتر استفاده کند و به تدوین سازمان عملیات رزمی سپاه بپردازد. شهید باقری را می توان پایه گذار سازمان عملیات رزمی پیاده دانست. به گونه ای که در سازماندهی ترکیب گروهان ها و گردان ها که ذیل سازمان عملیات رزمی بودن نقش زیادی داشت.

معاونت ستاد عملیات جنوب

پس از آنکه شهید باقری توانست واحد اطلاعات عملیات را شکل دهد، به دلیل لیاقت و استعداد ذاتی اش توانست در بسیاری از زمینه ها رشد کند و مسئولیت های بزرگی از جمله فرماندهی نیروهای عمل کننده در عملیات های متعددی را تقبل نمایند. وی در اوایل جنگ نیز کاملاً آمادگی عملیات های متعدد کوچک و محدود نظامی را داشت، به همین دلیل در دی ماه ۵۹ به عنوان یکی از معاونین ستاد عملیات جنوب انتخاب شد و در فرماندهی عملیات «شکست محاصره سوسنگرد» «امام مهدی»، «فرمانده کل قوا»، نقش بسزایی داشت.

فرماندهی محور دارالخوین در عملیات ثامن الائمه

شهید باقری نه تنها در طرح ریزی عملیات ثامن الائمه و سازمان دهی آن نقش مؤثر داشت بلکه همان طور که از قبل مشخص شده بود مهم ترین و فعال ترین محور دارخوین به او سپرده شده بود. در این عملیات در اثر فرماندهی صحیح، طرح های مؤثر و راهنمایی مفید این شهید، محور دارخوین توانست به عنوان یک محور موفق، عمل کرده و هدف های مورد نظر را فتح نمایند.

معاونت فرماندهی کل عملیات طریق القدس

در عملیات طریق المقدس به تبع اوضاع سیاسی مملکت، برکناری بنی صدر و تغییراتی که در رده فرماندهی سپاه ایجاد شده بود، برای اولین بار بین سپاه و ارتش یک قرارگاه مشترک تشکیل شد و در این میان شهید باقری به عنوان معاونت سپاه در قرارگاه فرماندهی عملیات مشترک نقش عمده ای در پیشبرد مسائل داشت، و از جمله فعالیت های او کمک به شناسایی محورها و تحلیل و پیش بینی حرکت های دشمن و پیگیری مسائل بود.

فرماندهی لشکر نصر در سه عملیات (فتح المبین/ بیت المقدس/ رمضان)

در عملیات فتح المبین به دلیل اهمیت محورهای رقابیه، رادار، دهلیز ۳۴۳ و چاه نفت دال پری لازم بود فردی که صلاحیت و لیاقت این امر را دارد برگزیده شود، که باتدبیر فرماندهی کل سپاه، شهید باقری به عنوان فرمانده قرارگاه انتخاب گردید. باقری بلافاصله پس از عملیات فتح المبین شروع به تهیه اطلاعات از دشمن جهت طرح ریزی عملیات بیت المقدس کرده و بارها با برادران «اطلاعات، عملیات» و گروه‌های شناسایی تیپ‌ها و لشگرها جلسه می‌گذاشت.

در جزئیات برنامه حمله، نظریات مفید و مؤثری مطرح می‌شد. در قرارگاه کربلا مرکز عملیات مشترک ارتش و سپاه در آن موقع، محسن رضایی به عنوان مشاور با او همکاری می‌کرد. هدف‌های عمده این عملیات، آزادی خرمشهر، تأمین نیروی مرز شلمچه و شرق بصره بود که رسیدن به این اهداف را بر عهده قرارگاه مشترک نصر گذاشته بودند. بعد از عملیات بیت المقدس در اندک زمانی نیروها بازسازی شده و آماده عملیات دیگری می‌شوند.

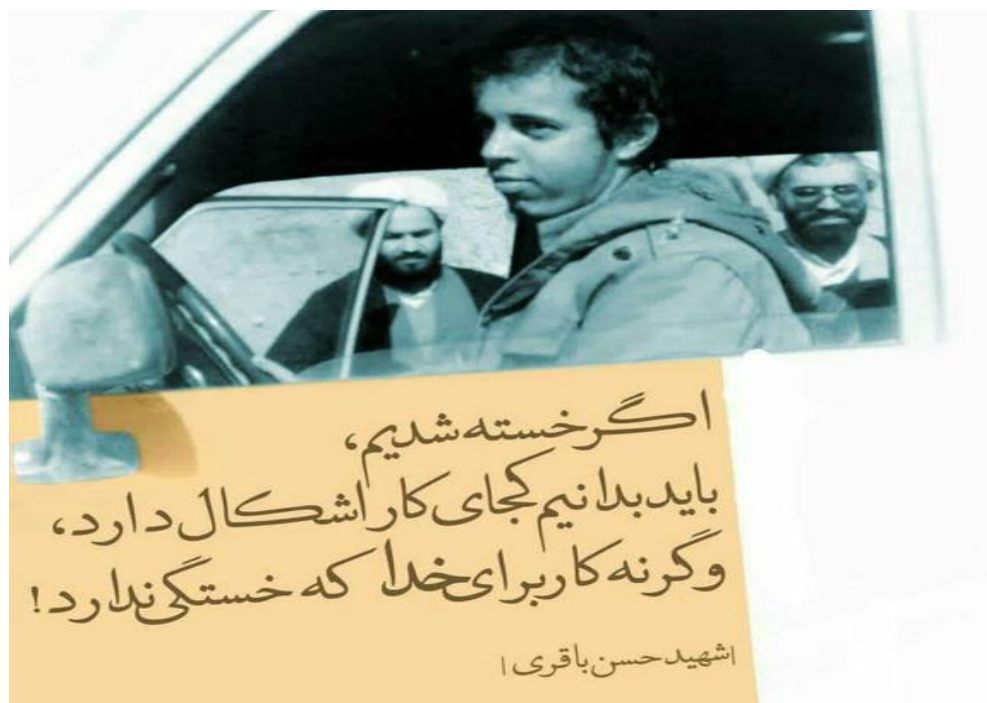
شهید باقری قبل از عملیات برای مسئولین کلیه رده‌ها از جمله فرماندهان گردان‌ها، گروهان‌ها و رسته‌های لشکر نصر جلسه می‌گذارد و آن‌ها را توجیه می‌کند و حتی میزان قوه شناسایی اطلاعات عملیات آن‌ها را بررسی می‌کند.

فرماندهی قرارگاه کربلا و جانشین فرماندهی کل در قرارگاه های جنوب

در پایان عملیات رمضان که درست یک سال از فرماندهی شهید باقری در صحنه های جنگ می گذشت و بسیار کارآزموده تر و باتجربه تر شده بود، از طرف فرمانده کل سپاه به فرماندهی قرارگاه کربلا و جانشین فرماندهی کل در قرارگاه جنوب منصوب گردید. این امر نشانه لیاقت و توان شهید باقری بود. با وجود اینکه عملیات مسلم بن عقیل در غرب انجام می شد، ولی شهید باقری به طور مرتب در جلسات آنها شرکت می کرد و با اینکه از منطقه شناسایی کاملی نداشت و تجربیات جنگی او بیشتر در جنوب و مناطق غیر کوهستانی بود، لیکن نظرات بسیار مثبتی ارائه می داد. در شرایطی که همه نظرها متوجه غرب بود، شهید باقری به همراه تعداد دیگری از فرماندهان در قرارگاه کربلا با پیگیری مستمر، رفتن به منطقه و شناسایی، عملیات محرم را طرح ریزی می کنند و این عملیات زیر نظر قرارگاه کربلا که تحت فرماندهی او بود، انجام شد و حتی از عملیات مسلم بن عقیل نیز موفقیت بیشتری کسب کرد. در این عملیات، سلسله جبال حمربین و منافع نفتی موسیان و بیات و همچنین حوضچه های نفتی زبیدات آزاد شد و ۱۳۵۰ نفر از نیروهای بعثی به اسارت درآمدند و ۶۰۰۰ نفر کشته و زخمی شدند.

جانشین فرماندهی یگان زمینی سپاه

شهید باقری بعد از عملیات محرم بر اثر لیاقت و شایستگی که از خود بروز می‌دهد به عنوان جانشین فرماندهی یگان زمینی سپاه برگزیده می‌شود. باقری از آغاز جنگ در تقویت بنیه نظامی سپاه و شکل دادن جنگ به شیوه مردمی کوشا بوده و تا آخرین روز زندگی پر بارش همواره در جهت پر ثمر شدن عملیات گام برمی‌داشت و در همه مدت حضورش در جبهه‌های جنگ تنها یک‌بار به مدت ۵ روز جهت برپایی جشن ازدواج از جبهه‌های جنگ دور شد که در این مدت نیز با تماس تلفنی در جریان امور قرار می‌گرفت و بقیه اوقاتش به‌طور شبانه‌روزی در خدمت دفاع از میهن بود.



ویژگیهای برجسته شهید حسن باقری

ویژگیهای برجسته شهید اتکال شهید باقری به خداوند تبارک و تعالی بسیار بالا بود و در سایه این توکل، اطمینان و استقامت عجیب وی بخوبی مشهود بود و در سخت‌ترین شرایط و حساسترین موقعیتهای ضمن حفظ صبر و آرامش و خونسردی، با تدبیر و قاطع عمل می‌کرد. او عشق و علاقه عجیبی به اهل بیت (ع) و آقا امام زمان (عج) و امام خمینی (ره) داشت. شهید باقری بی‌ریا و بی‌تکلف در مصائب امام حسین (ع) می‌گریست و علاقه فراوان و مستمر به مطالعه کتاب ارشاد شیخ مفید و مقتلهای حادثه کربلا داشت. استعداد و خلاقیت شهید باقری، قابل توجه و مورد تحسین بود.

شهید باقری همواره با هوشمندی و ذکاوت خویش شرایط رزمی و عملیاتی را پیش‌بینی و تحلیل و درکنار آن با قدرت بالای فکری، راههای کار و طرح‌ریزی عملیاتی خود را ارائه می‌کرد و بدون هراس از مشکلات، به فعالیت و تلاش در این زمینه می‌پرداخت.

هرگز نسبت به دشمن اظهار عجز و ناتوانی نداشت، بلکه همواره نسبت به برتری نیروهای خودی بردشمن با اطمینان صحبت می‌کرد. کادرسازی و تربیت نیرو از خصوصیات بسیار بارز شهید باقری بود. اهتمام زیادی به رشد و ارتقای همراهان و

همکاران خود داشت. در تربیت کادرهای واحد اطلاعات و عملیات بسیار پرتلاش بود و در این زمینه آموزشهای نظری و عملی را توأم می‌کرد. بیش از سه دوره آموزش فشرده ۳۰ تا ۴۰ نفره برگزار کرد که بعدها این برادران در واحد اطلاعات - عملیات تیپ‌ها مسئولیتهای مهمی را عهده‌دار شدند.

توجه به هماهنگی و وحدت نیروهای رزمی از دیگر خصوصیات این شهید بزرگوار بود که تجلی آن در هدایت عملیات - خصوصاً عملیات مشترک ارتش و سپاه (در قرارگاه مشترک نصر) - مورد تایید فرماندهان ارتش بود و آنها تحت تاثیر خصوصیات اخلاقی و عمل این شهید قرار می‌گرفتند، بخصوص در مقطعی که ایشان به عنوان نماینده سپاه در شورای عالی دفاع شرکت می‌کرد.

تا مدتها همسرش نمی‌دانست که او در جبهه مسئولیت دارد و فرمانده است، در پاسخ به این سؤال که در جبهه چه می‌کند، می‌گفت:

"من سقای بچه‌های بسیجی‌ام"

دو درس از ابتکارات و مدیریت شهید حسن باقری در دفاع مقدس برای تحول در آموزش و پرورش دیدگاه‌ها برای دو درس از ابتکارات و مدیریت شهید حسن باقری



۱- شناخت دقیق و کامل میدان و اشراف دقیق اطلاعاتی بر اساس حضور مستمر و مستقیم در خطوط مقدم و طراحی عملیات بر پایه همین اطلاعات:

به نظر می‌رسد پربسامدترین و آشناترین ویژگی شهید حسن باقری برای عموم مردم همین ویژگی و مهارت می‌باشد. امروز برای تحول در آموزش و پرورش ما نیازمند درک دقیق و صحیح از میدان نظام تعلیم و تربیت هستیم، هم باید وسعت و بزرگی این میدان به خوبی درک شود و هم جزئیات دقیق آن، با برداشت‌های کلان و کلی و از پشت تجربه پژوهش‌ها در حاشیه نظام تعلیم و تربیت نمی‌توان به طراحی تحول دست زد. در قرارگاه تحولی حسن باقری، شناسایی و اطلاعات تنها ۲۰ درصد نقش در پیروزی ندارد بلکه شهید حسن می‌گوید شناسایی و اطلاعات صددرصد در پیروزی نقش دارد. حسن باقری روی نوع اطلاعات نیز بسیار حساس است و اطلاعات برآمده از لمس واقعیت و خط مقدم را برای طراحی کارآمد می‌داند لذا در عملیات شناسایی آزادسازی خرمشهر تا دست تیم شهید حسین همدانی جاده آسفالت خرمشهر اهواز را لمس نمی‌کند راضی نمی‌شود.

حسن باقری با کتاب‌ها و تئوری‌های نظامی مرسوم دنیا جنگ را متحول نکرد. بنده همواره در مواجهه با دانشجو معلمان و نومعلمان انقلابی و تحول خواه این نکته را یادآور شده‌ام که اگر دغدغه تحول در آموزش و پرورش دارید حداقل ۳ تا پنج

سال در مدرسه حضور داشته باشید و زود وارد کارهای ستادی در منطقه، استان و یا وزارتخانه نشوید. تمام طرح‌های عملیاتی شهید باقری با درک دقیق و حضور میدانی در صحنه‌های اصلی و حتی گاهی در پشت خاکریز دشمن تهیه می‌شد و این بود که دشمن را غافلگیر می‌می‌کرد. حسن باقری با کتاب‌ها و تئوری‌های نظامی مرسوم دنیا جنگ را متحول نکرد. برای تحول در آموزش و پرورش نیز باید چنین شناختی از میدان گسترده آموزش و پرورش پیدا کرد و گرنه طرح‌های ما برای تحول دچار شکست و همان نتایج قبلی خواهد شد.

نقشه راه تحول یک و یا چند شاهراه اصلی دارد و نه بیش از ۴۵۰ مسیر کوتاه و باریک که هیچ یک به مقصد و شاهراه اصلی راه ندارد.

اشراف دقیق و کامل حسن باقری باعث شد نقطه محوری و اصلی درگیری در جنگ شناسایی شود و تمام عملیات‌های کوچک را به گونه‌ای برنامه‌ریزی کند که به فتح خرمشهر منجر گردد. همین تشخیص درست محور اصلی برای تحول در آموزش و پرورش از مغفول‌ترین عناصر سند تحول بنیادین است. نقشه راه تحول یک و یا چند شاهراه اصلی دارد و نه بیش از ۴۵۰ مسیر کوتاه و باریک که هیچ یک به مقصد و شاهراه اصلی راه ندارد.

۲- سازماندهی، توجیه، رشد و تعالی نیروها با محوریت نقش آفرینی مردم و توجیه طرح عملیات برای مدیران خط مقدم:

پیش‌بینی شهید حسن باقری از طولانی شدن جنگ و لزوم تغییر استراتژی جنگ، حضور نیروهای مردمی را ضروری می‌کند و ایشان طرحی برای آن آماده می‌کند، همین تغییر سرآغاز شروع پیروزی‌ها و فتح خرمشهر می‌شود.

تحول در آموزش و پرورش بدون نقش آفرینی، مشارکت و مسئولیت‌پذیری مردم شدن نیست. این مشارکت نیز صرفاً در مشارکت مالی و اجرایی خلاصه نمی‌شود و باید از فکر و ایده‌ها مردمی نیز بهره فراوان برد.

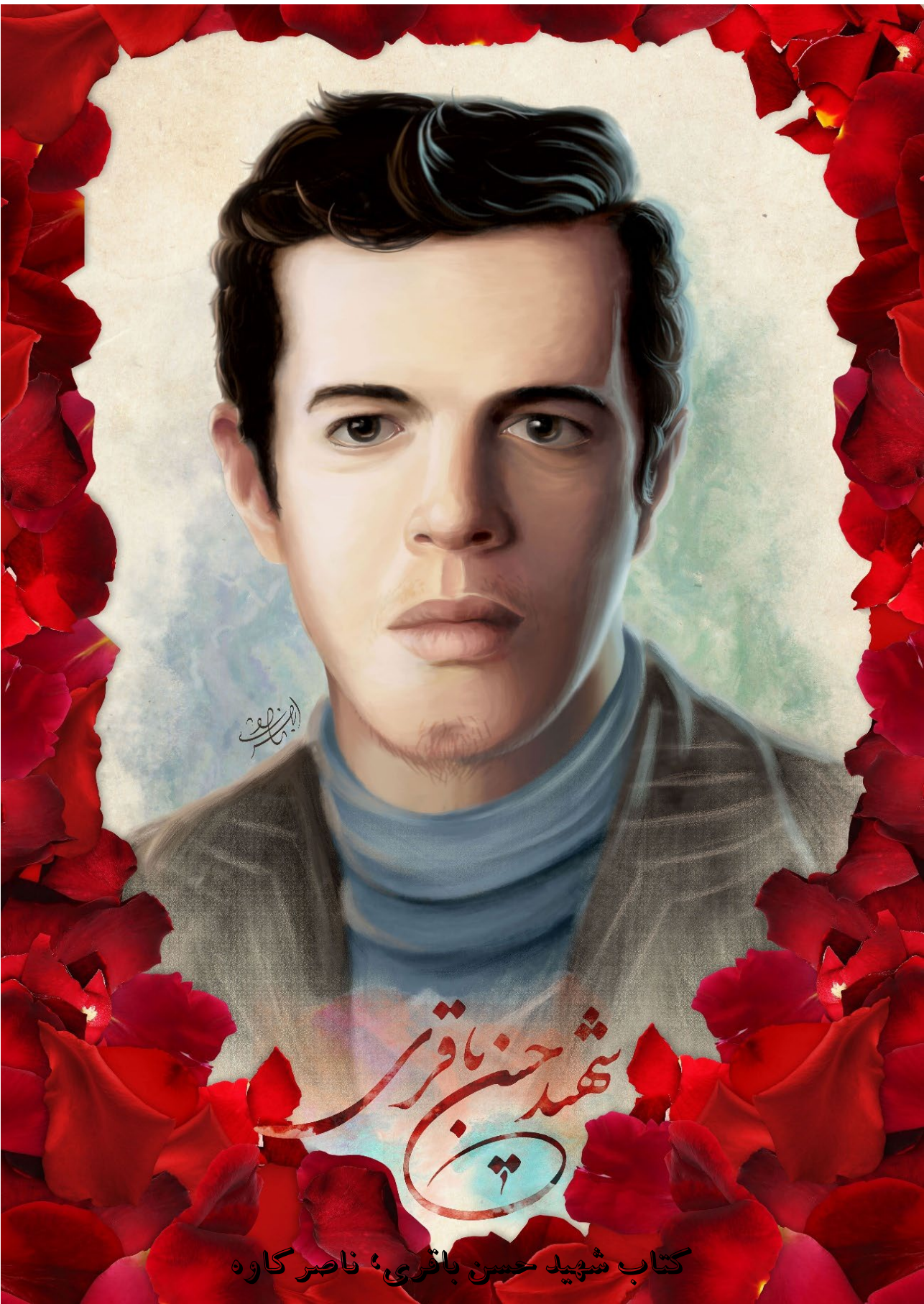
یکی دیگر از خلاءهای مهم در تحقق سند تحول بنیادین در آموزش و پرورش آشنایی معلمان و مدیران مدارس با سند است. موضوعی که چندبار نیز مورد تذکر رهبر معظم انقلاب اسلامی قرار گرفته است. شهید حسن باقری در عملیات‌ها به این مهم بسیار اهمیت می‌دادند، او صرفاً توجیه فرماندهان تیپ، گردان و گروهان را در مورد طرح عملیاتی کافی نمی‌دانسته و برای توجیه طرح عملیات به سراغ عملیاتی‌ترین واحد یعنی دسته نیز می‌رفتند و آنها را در مورد طرح عملیات و نحوه اقدامات توجیه می‌کردند. در جنگ نظامی که خطر لو رفتن عملیات وجود دارد انجام چنین اقدامی بسیار حائز اهمیت است.

ما در آموزش و پرورش برای جاری سازی تحول حداکثر در سطح وزارت آموزش و پرورش و استان‌ها اقدام کرده‌ایم. واحد عملیاتی اصلی که تحول را رقم می‌زند مدرسه است و باید مدیران مدارس را نسبت به اصول تحول توجیه کرد و محورهای اصلی طرح تحول را با مدیران مدارس به اشتراک گذاشت. همین امر نیز به ماکمک خواهد کرد که طرح تحول و عملیات واقعی و شدنی باشد.

نکته دوم کاملاً در ارتباط و در هم تنیده با نکته اول است و به صورت هم‌افزا با هم عمل خواهند کرد، به کارگیری نیروهای مردمی و ظرفیت‌های مردمی نیازمند شناخت درست و صحیح از میدان است و نیازمند طراحی است که به درستی این ظرفیت‌ها را در موقعیت مناسب به کار بگیرد و آنها را برای نقش آفرینی صحیح و درست توانمند سازد.

امیدوارم خداوند به برکت شهدا و تأسی از سیره شهدا زمینه‌های تحول در نظام تعلیم و تربیت را فراهم آورد و در این راه از محلق شوندگان به آنان باشیم.

برای مطالعه بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به یادداشت «تحول در گرانیگاه، درآمدی بر نحوه تحول در اداره جنگ توسط معجزه انقلاب؛ شهید حسن باقری» توسط برادر ارجمند محمد علیان



المنزلت

شہد حسن باقری

کتاب شہید حسن باقری، ناصر کاوہ

شهید باقری در جنگ، شکست را به پیروزی تبدیل می کرد

در صحنه جنگ همواره وقتی با شکست مواجه بودیم شهید باقری وارد صحنه می شد و فضا را تغییر می داد، هم در عرصه دفاع شجاعت داشت و هم در عرصه اعلام نظر بسیار رک بود، بسیار مردم دار بود وقتی در شهر بودیم به همه ی مردم کمک می کرد.

خصوصیات اخلاقی ایشان بسیار تاثیر گذار بود؛ در حالیکه در رده جوان ترین فرماندهان بود یکی از خصلت هایش مهمان نوازی بود و فکر نمی کنم فرماندهی بود که به خانه آقای حسن باقری نرفته باشد همچنین یکی دیگر از خصلت های ایشان خدمت گذاری به مردم و نوآوری بود.

امروزش با فردایش فرق داشت و در حال نوسازی خودش و نوسازی سازمان بود؛ هوش، زکات، صبر و بردباری خوبی داشت که در بیشتر عملیات ها می شد این هوش و زکات را دید.

بسیاری از فرماندهان سپاه و ارتش در زمان جنگ می دانستند که راهی که بنی صدر می رود غلط است اما نمی دانستند باید چه کار کنند اما در این وضعیت حسن باقری گفت ما می توانیم در جنگ پیروز باشیم و مناطق اشغال شده را آزاد کنیم با همین روش نیز حسن باقری استراتژی جنگ را تغییر داد و گفت به جای تکیه به

تجهیزات تکیه ایمان می‌کنیم و با پیروی از فرهنگ عاشورا نیروهای مردمی را وارد میدان کرد. حسن باقری تاکید داشت که باید از عملیات محدود استفاده کنیم زیرا توان عملیات گسترده را نداریم، او دشمن را خوب و دقیق شناخته بود و اولین اقدامش شناخت شخصیت صدام بود.

شهید باقری عنوان می‌کرد صدام بسیار بی رحم و لجوج است و شخصیت متناقصی دارد؛ یک روز فرماندهان خودش را اعدام می‌کند و یک روز به آنها نشان فتح می‌دهد به همین دلیل فرماندهان عراقی بسیار با احتیاط عمل می‌کنند و این به نفع ماست. بعد از آن باید به ایمان مان تکیه و قابلیت‌هایمان را بشناسیم؛ حسن باقری در جنگ برای کادرسازی تلاش می‌کرد به طور مثال زمانی که شهید مهدی باکری به این شهید اعلام کرد که بهترین فرمانده گردانم را مسئول تدارکات گذاشته‌ام تا دروغ نگوید حسن باقری گفت یک نفر از بازار تبریز را مسئول تدارکات بگذار که قطعاً دروغ نمی‌گوید.

حسن باقری در دفتر یادداشتش نوشته بود چیزی که نیروها را خسته می‌کند سردرگمی است نه کار، شهید باقری بادقت به حرف‌ها گوش می‌کرد و بعد به خوبی نیروها را راهنمایی می‌کرد.

آنقدر برصحنه‌ی دشمن مسلط بود که تک تک فرماندهانشان را به خوبی می‌شناخت و تمام حرف‌هایی را که بر علیه دشمن می‌زد به واقعیت تبدیل می‌شد، حسن باقری می‌گفت اگر ما به رندهای کارون و تپه‌های الله اکبر برسیم جنگ به پیروزی خواهد رسید و بعد از آزادی خرمشهر همین گونه هم شد شد.

شهید حسن باقری قبل از فتح المبین مسئول تبلیغات سپاه را صدا زد و گفت به رزمندگان عکاسی، تئاتر و ادبیات یاد بده تا آرشو قدرتمندی داشته باشی چون تک تک این رزمندگان قهرمان هستند.

شهیدان یکبار از فرماندهان گردان بسیجیان پرسیدند ما را کجا می‌فرستید زیرا همه آماده رفتن و شهادت بودند و عراقی‌ها دلیل شکستشان را عشق به پیروزی یا شهادت می‌دانستند.

اگر عباس میرزا قهرمان قاجاریه در کنارش فردی همچون شهید حسن باقری داشت قطعاً ترکمنچای امضا نمی‌شد.

به گزارش خبرنگار دفاع پرس از آذربایجان شرقی، روایتی از سردار سرتیپ پاسدار «فتح الله» جعفری مدیر موسسه شهید باقری



کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

گفت‌وگو با مدیران مؤسسه شهید حسن باقری

سردار فتح الله جعفری، شما در دو مقطع با شهید باقری بودید. یکی مقطع در زمان دفاع مقدس و یک مقطع از سال ۸۱ که موسسه شهید باقری تاسیس شد و برای نشر آثار و اندیشه شهید باقری فعالیت می‌کنید. به نظر شما چه اتفاقی ممکن است در زندگی فردی رخ بدهد که در عرض دو سال تبدیل به استراتژیست جنگ شود که مقام معظم رهبری لقب معجزه انقلاب را به شهید باقری بدهد؟

سردار فتح الله جعفری: تفاوت شهید باقری با ما و دیگران این بوده که شهید باقری یک توانایی‌های منحصر به فردی داشت که از دیگران برنمی‌آمد. ما روزهای اولی که وارد جنگ شدیم فکر این بودیم که اسلحه بگیریم و در خط دفاعی مقابل دشمن بایستیم تا دشمن جلوتر نیاید و در این فکر اینکه که چگونه باید جنگید و روش‌های جنگ چه طور است از ما برنمی‌آمد اما شهید باقری یک مقداری فراتر از این مسئله بود. یعنی آمد خودش در مهمترین نقطه ضعفی که در جنگ وجود داشت که گفت با دشمن نشناخته نمی‌توان جنگید، دشمن را باید شناخت و بعد با او جنگید و این نقطه آغازی بود که اطلاعات عملیات را تشکیل داد.

شهید باقری با ایجاد یک مجموعه و استفاده از سیستم‌های شنود و شناسایی در عمق دشمن نفوذ کرد. همچنین مجموعه‌ای ایجاد کرد تا اخبار و اطلاعات و

وضعیت دشمن را رصد کنند و دشمن را به صحنه بیاورند. در واقع در آن زمان چراغ جنگ خاموش بود و حسن باقری این چراغ را روشن کرد و موجب شد که عراق و تاکتیک‌های او برای رزمندگان نمایان شود. هنر حسن باقری این بود که این را کشف کرد و تنها به اینجا متوقف نشد. روحیه فرماندهان دشمن را شناسایی کرد، توانایی و تجهیزاتهم را دریافت و نقاط ضعفشان را به دست آورد که بتواند براساس این نقاط ضعف عملیات‌هایی را طراحی و با دشمن مقاومت کند. این کار بزرگی کرد و این کار انحصاراً برای حسن باقری است و کسی نمی‌تواند ادعا کند که من اطلاعات عملیات را درست کردم.

گام دومی شهید باقری، ورود به عرصه فرماندهی بود. وقتی که فرمانده شد، هم اطلاعاتی و هم با طرح عملیات که مکمل عملیات بود آشنا و موجب شد به موقع در فرصت مناسب و به جا کارهای خودش را انجام دهد و همین باعث شد دشمن را به واکنش وادار کند. ابتدای جنگ ما واکنشی بودیم و ابتکار عمل دست دشمن بود، هنر حسن باقری این بود با اقداماتی که کرد دشمن را به واکنش وادار کرد و ابتکار عمل را به دست گرفت هم در عرصه اطلاعات و هم بعداً در عرصه عملکرد.

خود دشمن اعتراف کرد که حسن باقری با توجه به اطلاعات بسیار دقیقی که از مواضع، یگان‌ها و حتی حلقه‌های پشتیبانی ما توانسته طرح‌های بسیار دقیقی را

آماده و به دقت اجرا کند این حرف مهمی است که دشمن در مورد حسن باقری زده است. ما می دانیم که حسن باقری از دشمن اطلاعاتش خوب بوده اما چه طور به این رسید؟ و چه طور به معجزه انقلاب واقعا معجزه انقلاب بود. ما می دانستیم باقری همه چیز را می دانست، هر وقت بحرانی پیش می آمد ما شاهد بودیم اتفاقات بسیار حساس در شرایط جنگ پیش آمد که حسن باقری تصمیم گیری می کرد خودم حضورا شاهد بودم که این اتفاق افتاد و این تصمیمات را ایشان می گرفت و می توانست صحنه جنگ که به ضرر ما تمام می شد به نفع ما تمام کند.

نمونه خیلی بارز این ها در منطقه دشت عباس بود نمونه آن در منطقه سایت مرحله سوم عملیات و ورودمان بود نمونه در منطقه چذابه بود که دشمن حمله کرده بود و ایشان ابتکار عمل را به دست گرفت نمونه این مرحله دوم بیت المقدس بود که دشمن داشت دژ را می گرفت و حسن باقری اوضاع را کنترل کند و در رمضان توانست درست تصمیم بگیرد و شاید اگر تصمیم ایشان نبود ما اسرای زیادی می دادیم. چون حسن باقری توانایی های دشمن را خوب می شناخت، زمین را خوب می شناخت و توانایی خودمان را هم بلد بود و می دانست چیست این نقاط حساس و کلیدی را به خوبی کشف و با دقت به اجرا در می آورد.



باقر حسن

• سردار رشید اسلام شهید
همیشه توجه به خدا داشته باشیم و بدانیم این
کارها از لطف خداست و چیزی را ما انجام
نمی‌دهیم، یک لحظه اگر توجه خدا از روی ما
برداشته شود همه حساب و کتاب هائمان
غسلط از آب درمی‌آید....

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

چند واژه بسیار جالبی از حسن باقری به جای مانده که اینها در هیچ جنگ و نقطه ای باهاش برخورد نکرد. اولین نکته حسن باقری جنگ را فرصت طلایی برای رشد استعدادها می دانست در حالی که جنگ برای همه تهدید حساب می شود شهید باقری جنگ را فرصت طلایی برای رشد استعدادها و توانایی های خودی می دانست و می گوید ما می توانیم روش هایی را در جنگ ابداع کنیم که دشمن هرگز پی نخواهد برد. نکته دوم بسیار مهمی که انحصارا متعلق به شهید باقری است می گوید هدف ما در جنگ کشتار نیست هدف ما این است که نیروهای عراق را دور بزنیم و به اسارت بگیریم و رویشان کار کنیم و تجهیزات آنها را سالم بگیریم این خیلی حرف مهمی است این حرف انحصارا برای شهید باقری است. مسئله سوم میدان دادن به نیروهای جوان در جنگ است یعنی از نیروهای خط نیروهای عادی خط یکی رزمنده معمولی، از این ها فرمانده می سازد و میدان و عرصه را برای اینها به وجود می آورد. اقدام بعدی این است که سازمان رزم را تشکیل داد و گفت سازمان رزم خیلی مهم است. این سازمان را حسن باقری ایجاد می کند و فضا سازی و گسترش سازمان می کند. شما می بینید همه رزمندگانی که برای دفاع می آیند، از روزهای اول که تعداد انگشت شمار بوده ولی در جاهایی که تا ۶۰، ۷۰ هزار نفر تا ۱۵۰ و ۲۰۰ هزار نفر هستند، این ها سازمان دارند. در مهندسی و بهداری و زرهی و توپخانه و گردان ها

سازمانی درست می کند که تمام نیروهای داوطلبی که در منطقه حضور پیدا می کنند را سازماندهی می کند. دسته تشکیل می دهد و هر گروه یک فرمانده دارد این فرمانده مهمترین فرمانده ما در صحنه نبرد است و پایه ها را می چیند و این فرمانده دسته در صحنه جنگ باید این تصمیم بگیرد که باید بجنگند این باید قوی تر باشد این فرمانده دسته، فرمانده گردان و بعد فرمانده تیپ و این رشد و زمینه های رشد را شهید باقری خیلی خوب برنامه ریزی می کند. امروز لشکر محمد رسول الله، نصر، سیدالشهدا، حضرت ولی عصر... این ها یگان هایی بودند که پایه هایش را حسن باقری ایجاد کرده و امروز به عنوان یگان رزم شناخته می شوند. واحدهای تخصصی کار پیچیده تری است، مثلاً ماموریت به آقای حسن طهرانی مقدم می دهد، ماموریت من این بود زرهی راه بیندازم و خیلی فعال و جدی با این موضوع برخورد می کرد.

نظر شما در خصوص نشأت گرفتن این طرز فکر شهید باقری چیست؟

امیریان: اگر یک مقدار به عقب تر برگردیم باید زمینه هایش را باید بررسی کنیم. حسن جمله ای دارد که می گوید آن چیزی که نیرو را خسته می کند گیجی است نه کار زیاد. وقتی شهید باقری در روزهای اول وارد جنگ می شود درست است نیروی اطلاعات سپاه فعالیت داشته اگر فرض کنیم با تم خبرنگاری هم وارد می شود یا به

عنوان جوانی مثل بقیه جوانان احساس تکلیف می کند و وارد صحنه نبرد می شود. این ادبیاتی که امروز داریم که به من چه از من که کاری برنمیاد این قدر از دستم بیشتر برنمیاد بیشتر از این زورم نمی رسه در صحنه جنگ خیلی بیشتر از این بهانه ها بود که نهایتا اسلحه بگیرم و دفاع کنم کسی از حسن توقع اطلاعات عملیات ندارد ولو اینکه در جاهایی داریم ایشان به عنوان خبرنگار وارد شده کسی توقع فرماندهی ندارد ضمن این که کسی برای حسن باقری فرش قرمز پهن نکرد.

نکته این است آقای باقری آمد و شد فرمانده نخیر این طور نبود. حسن باقری با تلاش شبانه روزی و مضاعف و دلسوزی یک جایگاه و یک رکنی که تا آن قبل وجود نداشت را ایجاد کرد و آفرید این نبود که بگویند آقای باقری بنشینید و فرماندهی کنید ما را. حسن باقری با ورودش به جنگ چیزی آفرید و با زحمت و تلاش شبانه روزی و دلسوزی چیزی را ایجاد کرد شاید با مقاومت هایی روبه رو می شد بعد از مدتی همه به این رسیدند این چیزی که حسن ایجاد کرده واجب و ضروری است و اصلا بدون این ساختاری که باقری اطلاعات عملیات شکل می دهد جنگ و ادامه اش امکان پذیر نیست.

اثبات این خیلی مهم است ما یک وقتی فکر می کنیم آماده بود و باقری فرماندهی کرده یک جمله ای حضرت آقا دارند می گویند که در جمهوری اسلامی در هر جا که

قرار می‌گیرید اینجا را مرکز عالم بدانید و بدانید همه کارها به شما برمی‌گردد. اعتقاد این است که قبل از اینکه حسن باقری این را بشوند عمل می‌کرد ایشان می‌توانست قبل از اینکه وارد جنگ شود می‌توانست یک خبرنگاری ساده انجام بدهد و مثل جوانی دفاع کند توقع دیگری کسی برایش الزام نکرده بود. شما را ارجاع می‌دهم به اولین گزارشاتی که حسن باقری در دفتر و یادداشت‌هایش می‌نویسد مضمون یکی از این یادداشت‌های این است که جنگ را به دقت دیدم فرماندهان خوبی داریم نیروهای دلسوز و شجاعی هم داریم خوب هم می‌جنگیم اما نتیجه نمی‌گیریم اشکال در عدم فرماندهی درست است؟ یا اشکال در خوب نجنگیدن ماست؟ بعد می‌گویند اشکال در نرسیدن اطلاعات درست به فرماندهان است مثالی می‌زند صبح می‌گویند فلان شهر بمباران شده شب تکذیب می‌کنند مگر می‌شود با این اطلاعات جنگید مگر می‌شود با دشمنی جنگید که او را شناخت، در واقع این شروع حضور حسن باقری به عنوان آن بنیانگذار اطلاعات عملیات می‌تواند باشد.

این نوع حضور و جهان بینی حسن باقری مهم است. ادبیات به من چه و به من ربطی ندارد و از دست من برنمی‌آید ندارد. خیلی مقاومت روزهای اول باهاش می‌شود خیلی‌ها بودن همسنش بودن با سن‌های بیشتر روز اول حضور جوان با انرژی

و انگیزه را قبول نمی‌کردند. جایی حسن باقری می‌گوید که دو مولفه یکی تلاش و یکی توکل که مولفه پیروزی است و بعد می‌گوید من معمولاً توکل‌مان خوب است ولی تلاش‌مان کم است وقتی امروز نگاه می‌کنیم ما این مشکل را در زندگی روزمره مان داریم این که حسن باقری توانست این اتفاق را رقم بزند که به نوع جهان بینی و تفکر و تکلیف محوری و مداری که دارد.

حسن باقری مثل جوانی وارد جنگ شد امامی جنگ را به او تکلیف کرد وظیفه امام تا همین جاست، ابزار انجام این تکلیف و جنگیدن را خودش باید به دست بیاورد به خاطر همین یکی از مصداق‌های شهید حسن باقری الگوی جوان مومن انقلابی است که صحنه را می‌شناسد و فعال وارد صحنه می‌شود، درست تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند. بسیاری از اقداماتی که شهید حسن باقری انجام داده ابزار این جنگ و تکلیف را خودش را به دست آورده کسی به حسن باقری نگفته باید عربی یاد بگیرد وقتی در این موقعیت قرار می‌گیرد متوجه می‌شود برای جنگیدن یکی از ابزار این است که عربی یاد بگیرد.

اگر بگوییم حسن باقری نابغه بوده قطعاً دوستی می‌گوید که خب ممکن است بگویند ما نابغه نیستیم پس بر ما وظیفه ای نیست اگر بگوییم آدم عادی بوده ممکن است من بگویم من عادی هستم چرا نمی‌توانم کارهای او را بکنم در واقع

جمع این دو موضوع نابغه و عادی بودن. واقعیت ماجرا این است که تلاش حسن باقری بسیار ویژه و قابل بحث کردن است که این ضمن این که خصوصیت بارز حسن باقری این است که اهل نوشتن بود، این چیز ساده ای نیست که به راحتی بشود از آن عبور کرد.

یکی از شاخصه های شهید باقری دشمن شناسی است خیلی این جمله را زیاد شنیدیم یکی از صحبت های اخیر آقا بود که فرمودند من جوانانی را در قرارگاه در زمان جنگ می دیدم که دشمن را لحظه به لحظه رصد می کردند و براساس آن برنامه ریزی برای مقابله می کردند این دشمن شناسی شهید حسن باقری جای حرف زدن بحث کردن است. آن چیزی که حسن باقری را شاخص کرد این نگاه دشمن شناسانه اش به جنگ و نگاه به درون یعنی سندی وجود دارد که در آن جنگ فرصت های طلایی رسماً حسن باقری می نویسد با نگاه به درون و اعتماد خودمان و با فرهنگ عاشورایی می توانیم مقابل این دشمن بایستیم و ابداع کننده خیلی از اتفاقات در جنگ باشیم دیکته کننده ساختار امریکایی ها را در جنگ

استفاده نکنیم به نظرم این دو مولفه خیلی مهم است.

الان یکی از دغدغه های حضرت آقا این است که دشمن و خودمان را بشناسیم وقتی که دشمن را شناختیم بتوانیم غلبه کنیم یا همین بحث میدان دادن به نیروهای

جوان و کادرسازی که از تاکیدات حضرت آقااست که شهید باقری در آن زمان این کارهای را انجام می‌داد. این فقدانی که در جامعه و به خصوص نسل جوان وجود دارد که شهید باقری به عنوان الگو در این موارد انجام دهد، کجاست؟

امیریان: به نوعی به جهان بینی و نگاه ما برمی گردد. امروز مشکل اصلی نگاه به جایگاهی است که هستیم ما باید بدانیم کجا ایستادیم یعنی یکی از شاخصه های حسن باقری این بود که فهمید کجا ایستاده این مسئولیت پذیری که شما در صحنه ای احساس مسئولیت کنید و یک باری خودت احساس کنی و نقش آفرینی کنی این خیلی مهم است. فرض کنید در یک صحنه مسئولیتی دارید یا فکر کنید به من ربطی ندارد یک کسانی دیگری انجام می دهند این نکته مهمی است. امروز در صحنه جنگ نرم هستیم و شاخصه های جنگ مشخص است فقط نوع اقدام و ابزارش متفاوت است. شما امروز هم رصد دارید در سال ۵۹ هم رصد داشتید این دشمن شناسی که امروز از آن صحبت می‌کنیم، در سال ۵۹ حسن باقری این را نه فقط در حرف در اسناد و آرشیوی که ایجاد می کند اسنادی که از فرماندهان جنگ جمع می کند و ملزم می کند که باید فرمانده مقابله را بشناسی مصداق های زیادی برای این شناخت هست اتفاقاتی هست که حسن باقری در جاهای مختلف دارد.



کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

این دشمن شناسی بسیار کمک می کند ولی آن چیزی که وجود دارد شناخت شرایط به لحظه است یعنی امروز هم همین است اگر حسن باقری سال ۵۹ این شرایط را خوب درک نمی کرد و جای خودش را پیدا نمی کرد و مسئولیت ننوشته ای را برای خودش ترسیم نمی کرد و اتفاقاتی نمی افتاد ما نمی توانستیم در مورد حسن باقری حرف بزنیم. حسن باقری مصداق کسی که صحبتی می کند در مورد توان عراق و ایران می گوید، ما نمی توانیم به عراق بگوییم ما جنگیدن بلد نیستیم شش ماه فرصت بده تا ما جنگیدن را یاد بگیریم، در حین جنگ باید یاد بگیرید به خاطر همین موضوع عملیات محدود را مطرح می کند باز جزو کلید واژه هایی است که حسن باقری ایجاد می کند می گوید ما نمی توانیم سینه به سینه عراق بجنگیم باید عملیات محدود کنیم در این عملیات پیروزی به دست می آوریم و روحیه مان بالا می رود و کادرسازی می کنیم و روحیه دشمن تضعیف می شود این همان موضوعی است که در واقع فعال عمل کردن و همین که در واقع فرمودند این که دشمن را به واکنش ترغیب کند نه اینکه ما بایستیم هر جا دشمن یک ضربه زد ما فکر کنیم چه جوری جواب این حرکت دشمن را بدهیم.

بررسی این مولفه ها با توجه به اسنادی که از خود شهید حسن باقری هست، بسیار مهم است یا جمله معروف حسن باقری که باید به خود جرات داد این جنگ به درد

نمی خورد استراتژی جنگ باید عوض شود این حرف کمی نیست در آن وضعیت جوانی این حرف را می زند و پایش می ایستد نه این که حرفی بزند و چیزی بگوید یعنی برای هر تفکری که در ذهنش است حسن باقری شمشیر می زند یعنی در میدان می ایستد و می جنگد و اثبات می کند و قانع می کند آدم ها را بحث می کند و توجیح می کند، به خاطر همین حسن باقری می گوید هر نیرویی که خوب توجیح شود این خیلی خوب می جنگد، این مصداق کادرسازی است که می گوید راننده آمبولانسی که در دل تاریکی با دستور من جاده تاریک را می رود باید توجیح شود اگر خوب توجیح شود درست مسئولیتش را انجام می دهد.

موضوعاتی را باید کنار هم قرار بدیم یک سیر است شما باید یک سیر را در نظر بگیرید و کلید واژه ها را کنار هم بگذارید وقتی در یک مقام بالاتری به این صحنه نگاه می کنید جمع این مولفه ها و این توانایی ها وقتی کنار هم قرار می گیرد از حسن باقری یک جوان انقلابی می سازد که امامش بهش جنگ را تکلیف کرد و خودش ابزار انجام این تکلیف را رفت و به دست آورد و ارتقا داد و به بقیه معرفی کرد و به بقیه در انجام این تکلیف هم کمک کرد. در ایجاد یگان های زرهی و موضوعات دیگر به پایش می ایستد و تلاش می کند تا در واقع این موضوع شکل بگیرد، چون قرار است اتفاق بزرگی بیفتد که آن اتفاق چیزی جز دفاع از اسلام و ایران نیست.

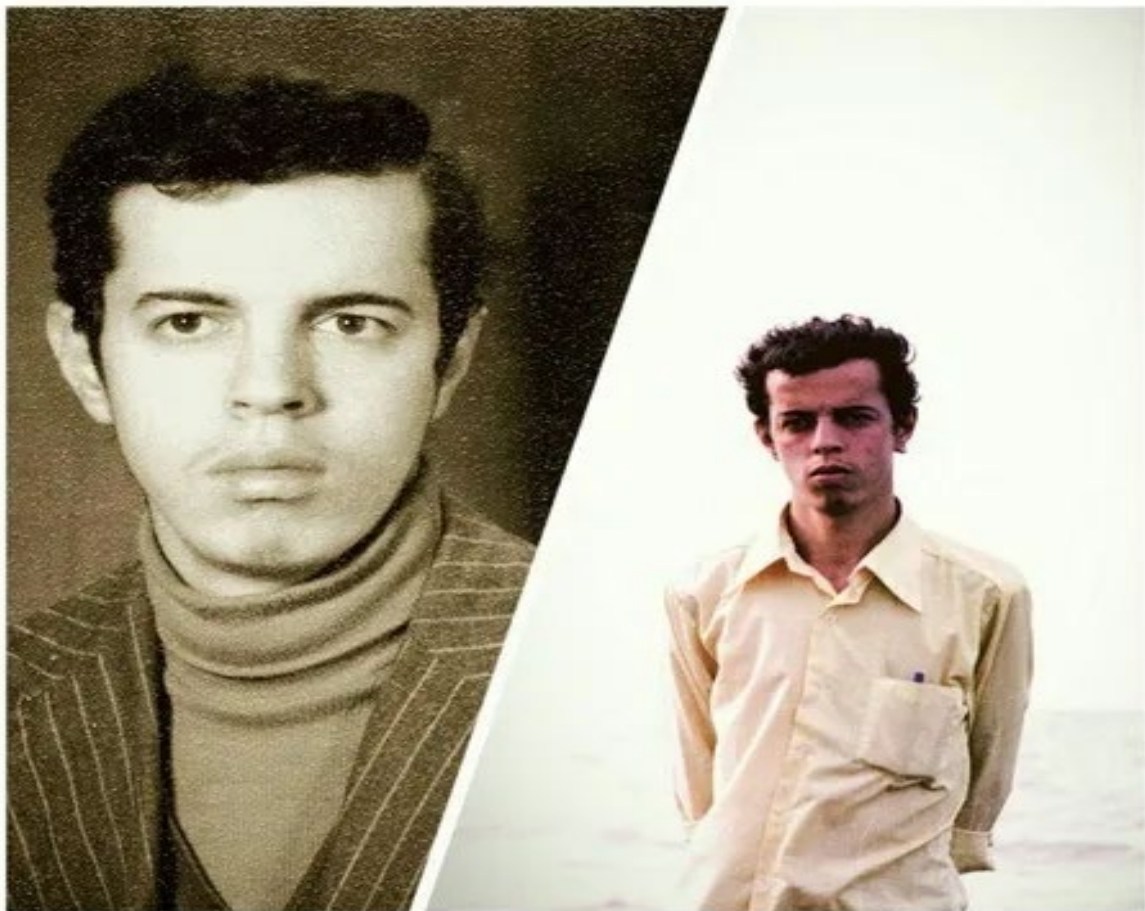
این نگرش به نظر شما از کجا به وجود میاد شما بودید و می دیدید این نگرش و افکاری که داشتند این نگرش چه طور ایجاد شد با توجه به اینکه فرماندهان بسیاری در آن زمان بود چی شد این نگرش در حسن باقری ایجاد شد که این تغییرات عظیم را ایجاد کند الان جوان می گوید من نمی توانم چون جوی ساخته شده فکر می کند نمی تواند خودش را دست کم می گیرد ولی حسن باقری خودش را دست کم نگرفت مصداق حرفی که اونجایی که بود مرکز کارش دانست این نگرش از کجا شکل گرفت که توانست این همه تغییرات و اتفاقاتی که قرار بود به ضرر ما تمام شود به نفع ما تمام کرد.

جنگ تحمیلی آغاز می شود و دشمن بعثی با سوء استفاده از جو ناآرام و عدم آمادگی کشور تجاوزش به خاک ایران را شروع و به سرعت پیشروی می کند. آنها که احساس وظیفه می کنند شتابان به سوی خرمشهر می روند و با تشکیل یک خط دفاعی مقابل ارتش تا بن دندان مسلح عراق می ایستند.

جنگ تحمیلی آغاز می شود و دشمن بعثی با سوء استفاده از جو ناآرام و عدم آمادگی کشور تجاوزش به خاک ایران را شروع و به سرعت پیشروی می کند. آنها که احساس وظیفه می کنند شتابان به سوی خرمشهر می روند و با تشکیل یک خط دفاعی مقابل ارتش تا بن دندان مسلح عراق می ایستند.

احمد دهقان، نویسنده و پژوهشگر، این شرایط را چنین یادداشت کرده است: «هنگام هجوم ناگهانی دشمن در سال ۱۳۵۹، از گوشه‌وکنار کشور، عده بسیاری راهی جبهه‌ها شدند. مسئولین سردرگم بودند و مردم، وحشت‌زده از بمباران‌های متوالی، در فکر راه چاره برای پنهان شدن یا فرار از شهر بودند. حتی نیروهای ارتش نیز واحدهای محدودی را در مرزها قرار داده بودند و ارتش عراق با درهم شکستن مقاومت آن‌ها، با دوازده لشکر در حال پیشروی بود.»

اما یک جوان لاغر اندام و بدون ریش مسیر متفاوتی را در پیش می‌گیرد. غلامحسین افشردی که پیش از این در کسوت خبرنگاری انقلابی ظاهر شده و اولین تصاویر از طوفان شن طبس را به ثبت رسانده و همراه دولت به عنوان یک خبرنگار به الجزایر سفر کرده، تصمیم می‌گیرد که وضعیت جنگ، نیروهای خودی و دشمن را دقیقاً ارزیابی کند؛ چرا که اعتقاد داشت بدون داشتن اطلاعات دقیق و صحیح هر تصمیم عملیاتی ناموفق است. احمد دهقان می‌نویسد: «او یک اتاق را به عنوان اطلاعات نظامی انتخاب کرد. نقشه‌های منطقه را دورتادور دیوار چسباند و آخرین اخبار نبرد را روی نقشه پیاده کرد. ابتدا خودش و چند نفری که به او ملحق شدند، با موتور، ماشین و هروسیله‌ای که داشتند، به محورهای ورودی دشمن می‌رفتند و به جمع‌آوری اطلاعات می‌پرداختند.



عقب بایستیم، ترسو بار می آییم...

آخرش که چی؟ هی خودمان را عقب حفظ کنیم. آخرش هم توی لحاف و تشک بمیریم، آن وقت همه بسیجی‌ها روز قیامت به ما می‌خندند. آقا مرگ دست خداست. مرگ دست ما نیست. این برادرمان خرازی، این همه در جبهه بود یک تیر نخورده بود، رفت مین خنثی کند دوتا ترکش هم خورد. این همه برادر هیچی‌شان نمی‌شود. اما یکی می‌رود در جاده یا دارد به خانه‌اش می‌رود یا می‌رود تهران مرخصی و در اره تصادف می‌کند. آن مرگ بهتر است یا اینکه من بروم در خط یک ترکش بخورم؟ مرگ دست خداست. برادران! عقب بایستیم، ترسو بار می‌آییم. استثنا هم ندارد. پنج نفر اینجا بمانند اما ما بدانیم این پنج نفر می‌خواهند کار کنند و بدانیم این پنج نفر تا آخرین قطره خونشان ایستاده‌اند.

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه
شیراز: حسن باقری

بلافاصله ارتباط با مراکز مختلف در استان خوزستان و تهران برقرار شد تا اطلاعات ردوبدل شود. هنوز یک هفته از شروع جنگ نگذشته بود که این اتاق، مهم‌ترین منبع اطلاعاتی به‌شمار می‌رفت. آن‌ها می‌توانستند بفهمند دشمن در کجاست، چه تعداد نیرو دارد، هدفش چیست، برای چه آمده است، تا کجا می‌خواهد برود و... همان چیزهایی که او در دوره کوتاه روزنامه‌نگاری آموخته بود! گویی تمام تجربیات گذشته (که در ظاهر، پراکنده و نامربوط به نظر می‌آمدند) برای چنین روزهایی اندوخته شده بود.» اگرچه این اولین گام موثر حسن باقری در جنگ تحمیلی بود، ولی موفقیت‌های او در حضور ۲۸ ماهه اش در جبهه به صورت مکرر ادامه و از او یک فرمانده و استراتژیست تمام عیار ساخت؛ تا بعدها طرح‌های عملیاتی اش در دانشگاه‌های نظامی جهان تدریس شود.

حسن باقری در مسئله مدیریت و فرماندهی جنگ به تجهیزات متکی نبود، چرا که اگر می‌خواست اصالت تجهیزات را در جنگ بپذیرد مسلماً در مقابل رژیم بعثی عراق حرفی برای گفتن نداشت.

سردار فتح‌الله جعفری، رئیس مؤسسه شهید حسن باقری، می‌گوید: «روز بیست و سوم دی، سه روز بعد از پیام امام، مقام معظم رهبری به گلف دعوت شدند. شورای عالی دفاع هم بودند؛ آقایان رضایی، رفیق‌دوست، حاج عبدالله محمودزاده و

ابراهیم سنجقی. آن جلسه گلف، برای جنگ بسیار سرنوشت ساز بود. حسن باقری در آن جلسه، گزارشی براساس نقشه به مقام معظم رهبری و فرماندهان ارائه می دهند و می گویند درست است که دشمن قوی است، ولی ما هم می توانیم مقابله کنیم. ما هم راهکار داریم و راهکار ما این است که از تفکر تجهیزات محوری، به ایمان محوری روی بیاوریم؛ چرا که ما مسلمانیم و خداوند در آیه ۱۴۹ سوره بقره به ما وعده پیروزی داده است. در آنجا به ما قول داده است که یک نفر با ایمان مساوی با ده دشمن است ... بعد از آن شروع کرد به طراحی و برنامه ریزی برای چند عملیات محدود.» اگر بخواهیم شرایط امروز را که در جنگ نرم با دشمن قرار داریم، با شرایط جنگ مقایسه کنیم متوجه می شویم در برخی از مدیران و مسئولان دولتی بجای اینکه اصالت ایمان اهمیت داشته باشد، ابزار دشمن اصالت پیدا کرده است.

محمد جواد ظریف، وزیر امور خارجه دولت تدبیر و امید، در دانشگاه تهران آنقدر به تجهیزات اصالت می دهد که ادعا می کند «آمریکا می تواند با یک بمب تمام سیستم دفاعی ما را از کار بیاندازد.» حسن باقری از جمله فرماندهان جنگ است که بسیاری از فرماندهان دیگر را او تربیت کرده است و پرورش داده و بر اساس استعداد و پشتکاری که داشته اند مسئولیت گرفته اند؛ از جمله این افراد شهید زین الدین است که بعدها به فرماندهی لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) نیز رسید.

سردار جعفری این ویژگی شهید باقری را اینگونه توصیف می کند: به کادرسازی به شدت اعتقاد داشت. مثلاً در ابتدای جنگ، در گلف جلسه تشکیل می شد، فرماندهان محورها و سپاه ها در اتاق جنگ گرد هم می آمدند و تازه وارد هایی که در سطح مسئولیت محور قرار گرفته بودند هم حضور داشتند. حسن می رفت کنار آن ها می نشست و توجیه شان می کرد. برای خود من هم این اتفاق افتاد. اولین باری که رفتم اتاق جنگ، من را توجیه کرد که در اتاق جنگ چه کار می کنیم.

حال این دیدگاه را کنار دیدگاه وزیر صنعت دولت قرار دهیم که معتقد است «هیچ اشکالی ندارد که برای حضور در بازارهای بین المللی از مدیران باتجربه خارجی و دانش آنها استفاده کنیم. همان طور که در بخش ورزشی مربی خارجی به کشور می آوریم در اقتصاد نیز نیازمند به آوردن مدیران اقتصادی خارجی هستیم.»

حسن باقری علاوه بر همه این مسائل یک استراتژیست و طراح عملیات های نظامی هم بود، با این که حتی پیش از این در این زمینه هیچ تجربه ای نداشت اما شرایط جنگ او را وادار به این کار کرده بود؛ به طوری که در حال حاضر طرح های عملیاتی او در دانشگاه های نظامی جهان تدریس می شود و عراقی ها در آن زمان فکر می کردند این عملیات ها توسط هندوستان، چین و سایر کشورها برای ایران طراحی می شود. مسلماً طراحی های هسته ای و دستیابی به غنی سازی ۲۰ درصد در اوج

تحریم ها که حاصل زحمات دانشمندانی چون شهیدان علی محمدی، شهریار، احمدی روشن و رضایی نژاد بود نیز در همین راستا بوده است؛ یعنی اتکا به توان داخلی. اما متأسفانه مدیران دولت تدبیر و امید این مساله را درک نکرده اند. اکبر ترکان، مشاور ارشد حسن روحانی در یک اظهار نظر عجیب، تنها مزیت نسبی صنعت کشور را به دیگر کشورها قرمه سبزی و آبگوشت بزباش می داند!

به نظر می رسد که فرهنگ مدیریت از نوع جهادی در دولت یازدهم دیده نمی شود. علاوه بر این راه شهدایی چون حسن باقری که خود صاحب سبکی خاص از مدیریت اسلامی و جهادی است، نادیده گرفته شده و حتی در شرایطی که کشور به نیروی پیش برنده جوان و سرشار از انگیزه با ایده های نو احتیاج دارد، دولت به سراغ مدیران نسل های قبل رفته است. شاید بد نباشد به این جمله شهید حسن باقری فرمانده مبتکر دفاع مقدس را یک بار با خود مرور کنیم؛ شاید دیدگاه و نظر خیلی ها من جمله مسئولین به مسائل کشور تغییر پیدا کند: «باید به خود جرئت داد. این نوع جنگیدن به درد نمی خورد و لازم است که استراتژی در این جنگ عوض شود.... این جنگ فرصت طلایی بسیاری جهت رشد استعدادها به ما داده است.

نیروهای ما با توجه به بعد انقلابی که دارند، چشم و گوش بسته تابع قانون های از خارج آمده نیستند. می توانند از قالب های پیش ساخته خارج شوند و با فکر

سازنده خویش روش هایی ابداع کنند که دشمن نتواند به سادگی و با این نیروها
به دفاع در مقابل آن برخیزد.»

منبع: گروه جهاد و مقاومت مشرق - گفتگو با سردار شهید با سردار فتح الله جعفری
رئیس هیئت مدیره موسسه شهید باقری و مهدی امیریان مدیرعامل این موسسه



ما باید همیشه توجه به خداوند داشته باشیم و بدانیم
که این کارها **همه اش از لطف خداست** و هیچ چیزی را ما
نیستیم که انجام می دهیم ، شبهه ای برایمان بوجود
نیاید که ما داریم کار انجام می دهیم ... ؛ اگر یک لحظه
توجه خداوند از روی ما برداشته شود ، تمام این
حساب و کتاب ها غلط از کار درخواهد آمد.

شهید حسن باقری

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

درخشش خیره‌کننده حسن باقری

شهید «داود کریمی» فرمانده وقت ستاد عملیات جنوب، درباره ظهور کارگشای شهید باقری در اتاق جنگ تعیین‌شده از سوی بنی‌صدر چنین می‌گوید: «امام به تیمسار فلاحی و ظهیر نژاد اعلام می‌کنند که من سوسنگرد را می‌خواهم. سپس صبح همه دربه‌در دنبال این بودند که سپاه به اتاق جنگ بیاید، مدتی بود ما را راه نمی‌دادند. در آنجا همه نشسته بودند، آیت‌الله خامنه‌ای هم تشریف داشتند، من کنار ایشان نشستم. آقای ظهیر نژاد (فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش) هم ده دقیقه‌ای در وسط اتاق قدم می‌زد. همه منتظر تصمیم‌گیری او بودیم. یک‌دفعه با صدای بلند فریاد زد رکن ۲، سرهنگی داخل آمد و احترام نظامی گذاشت و گفت بله قربان. گفت برو پای نقشه، وضعیت دشمن را برای ما بگو. او رفت، بیشتر از این طرف - جبهه خودی - می‌گفت. خدا رحمت کند هرچه آقای ظهیر نژاد می‌گفت برو جلوتر (درباره وضعیت خطوط مقابل، یعنی دشمن) او نمی‌رفت. سرانجام آقای ظهیر نژاد عصبانی شد و گفت برو بنشین. در این لحظه من فریاد زدم رکن دو، حسن باقری خدا بیامرز گفت: بله حاجی، گفتم برو پای نقشه. جوان بیست، بیست و دو ساله‌ای پای نقشه رفت، با آن جوی که در آن جلسه تمامی سران نظامی کشور، نماینده امام، شهید چمران و ... هم بودند. وی یکی، یکی محورها را توضیح

داد و سریع از نیروهای خودمان گذشت و به سراغ عراقی‌ها رفت. در مورد راهکارها گفت که از کی می‌توان چه کارهایی انجام داد. اصلاً جو جلسه کاملاً عوض شد. حسن تمامی توضیحات و اطلاعات را داد و قرار شد که عملیات آغاز شود.»

برآورد اطلاعاتی از دشمن

یکی از محورهای اصلی در دست‌نوشته‌های شهید باقری، موضوع برآورد اطلاعاتی از دشمن و شناخت خطوط دفاعی آن است. وی می‌گفت: «یک نکته که باید مشخص کنیم این است که خود بحث اطلاعات هدف است. بکوشید این را در ذهنتان جای دهید که اطلاعات، هدف واسطه نیست، بلکه خود هدف اصلی است. نخستین نکته‌ای که یک فرمانده در عملیات بدان نیاز دارد، اینکه از جوانب خودش اطلاع داشته باشد. تا وضعیت کلی خود را ندانید، نمی‌توانید اطلاعاتی جمع‌آوری کنید؛ بنابراین، یک موضوع، آگاهی از وضع خودی و دشمن و موضوع دوم دانستن نقاط ضعف و قوت دشمن است.»

نقش کلیدی شهید باقری در عملیات‌ها

از دیگر ابعاد برجسته شهید باقری، نقش کلیدی و همه‌جانبه وی در هماهنگی واحدهای ستادی، برآورد اطلاعاتی و طراحی پیش از عملیات و حضور با قدرت وی در هدایت عملیات بود که جامعیت این نخبه نظامی را ثابت می‌کند.

تکیه بر اصل تمرکز قوا و تجزیه قوای دشمن

وی معتقد بود: «اصل تمرکز قوا، یکی از اصول غامض و تعیین کننده در یک عملیات گسترده است. نقطه مقابل آن، اصل تجزیه قوای دشمن است که در بحبوحه عملیات و برای رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده در طرح مانور، اگر یک فرمانده مقتدر به خوبی از آن سود ببرد، می تواند موفقیت را به سود جبهه خودی رقم بزند.»

نبوغ شهید باقری در عملیات بیت المقدس

او این تاکتیک را در عملیات بیت المقدس عینیت بخشید و در مرحله دوم این عملیات، پس از آنکه نیروهای خودی، روی جاده اهواز خرمشهر در ۳۵ کیلومتری زیر «گرمداشت» استقرار یافتند و عراق نیروی ایران را در مسیر این جاده، در مقابل خرمشهر، یعنی ناحیه شمالی جاده اهواز-خرمشهر مشاهده می کرد، ناگزیر اصل را بر تمرکز قوای خود قرار داد.

در این شرایط نیروهای خودی در تحقق آرزوی دیرینه خود یعنی آزادسازی خرمشهر بسر می بردند و موقعیت را برای ورود به خرمشهر به دلیل نزدیکی به آن بسیار مناسب و مغتنم می شمردند. اما حسن به مثابه یک استراتژیست نخبه، در بکار گیری تاکتیک یاد شده گفت: «اگر قوای ما به طرف مرز حرکت کند و خط دژ را تصرف نماید؛ سه فلش عمده از حرکت ها در ذهن تئوریسین های عراقی متبادر می شود:

۱- حرکت ما به سوی بصره؛ که مرز تا بصره؛ چیزی در حدود ۱۵ کیلومتر بوده و تهدید عمده‌ای برای شهر بصره می‌باشد. ۲- دورزدن دشمن در منطقه شلمچه و ورود به خرمشهر ۳- با رسیدن به مرز عملاً عقبه دشمن در منطقه «هویزه» تهدید می‌شود.

به این ترتیب دشمن بخش عمده‌ای از نیروهای خود را از حالت تمرکز در منطقه خرمشهر خارج نموده و با جابجایی، آن‌ها را در مقابل ما یعنی خط مرزی قرار داد. در واقع تمرکز قوای دشمن در خرمشهر به تجزیه قوا مبدل شد و دشمن از منطقه هویزه نیز عقب نشست و آرایش جدیدی را برای دفاع از شهر بصره سامان داد؛ بنابراین مشخص می‌شود که چقدر این تدبیر در تسهیل آزادسازی خرمشهر مؤثر افتاد. بی‌جهت نیست که سرلشکر غلامعلی رشید در وصف حسن باقری می‌گوید: «ما از نظر تدبیر عملیاتی، واقعاً بعد از آقا محسن، کسی را مثل حسن نداشتیم، آن‌هم کسی که هم تدبیر کند و هم بر تدبیرش در صحنه عمل نظارت نزدیک داشته باشد، ما چنین کسی را نداشتیم.»

حضور در صحنه عملیات و ارزیابی شرایط

شهید حسن باقری غالباً یک تا دو ساعت پس از هدایت اولیه عملیات، در خط نبرد حضور می‌یافت و خود شخصاً وضعیت خطوط تصرف‌شده را با اهداف از پیش

تعیین شده کنترل می‌کرد و نقاط ضعف، مانند توقف پیش از دستیابی به اهداف و ایجاد رخنه عملیاتی دشمن را روی نقشه مشخص، عملکرد واحدهای رزمی و یگان‌ها را در خط ارزیابی و دستورالعمل لازم را ابلاغ می‌کرد.

نقش شهید باقری در عملیات فتح‌المبین

در این نبرد بزرگ نیز تصرف تنگه «رقابیه» و سقوط ارتفاعات ابوصلیبی خات (رادار)، سبب انهدام و به اسارت درآمدن لشکر مکانیزه تقویت شده عراق با چهار تیپ تحت امرش شد که موفقیت حاصله در این دو محور (قرارگاه‌های فتح و نصر) را باید نتیجه اطلاعات دقیق از وضعیت زمین و آرایش دشمن دانست که توسط گروه‌های شناسایی زیر نظر شهید باقری به دست آمده بود.

قدرت بالای روان‌شناختی و استعدادیابی شهید باقری

او بیش از همه به وضعیت بسیجیان می‌اندیشید و برای اوضاع روحی-روانی آن‌ها، به‌ویژه هنگام عقب‌نشینی، اهمیت ویژه‌ای قائل بود. وی در این باره در عملیات رمضان چنین می‌گوید: «در عقب‌نشینی، خودمان ایستاده بودیم که تمامی بچه‌ها عقب‌نشینی داشته باشند. یکی دو بار هم عده‌ای از بچه‌ها عقب مانده بودند. اما می‌بینید؛ بسیجی نمی‌تواند عقب بیاید، بسیار سخت است، یعنی وقتی می‌خواهد به عقب بیاید، همه ایدئولوژی او بمباران می‌شود.»

این حساسیت و ژرفاندیشی، نشان از عمق نگاه و اهمیت روان‌شناختی نیروهای رزمنده نزد شهید باقری داشت. در این خصوص سرلشکر غلامعلی رشید می‌گوید: «وقتی بنا بود کسی با او کار کند، خط کاری برای وی مشخص می‌کرد و نکات منفی را متذکر و نکات مثبت را تقویت می‌کرد و فرد را به موقع تشویق می‌کرد. افرادی که با او کار می‌کردند، ساخته می‌شدند.

فردی که زیر دست او کار می‌کرد، از پیشرفت کار خودش لذت می‌برد و رشد می‌کرد، چون تیزبین بود و محاسن فرد تازه‌وارد را بهتر از دیگران می‌فهمید. خیلی از کادرهای جنوب و مخصوصاً مسئولین اطلاعات - عملیات و بعضاً فرماندهان، شاگردان او بودند. حسن باقری نه تنها یک فرمانده و استاد، که یک رجل کهنه‌کار جنگ بود که در تمام ابعاد نظامی باتجربه و ماهر شده بود.»

منبع: فرماندهان دفاع مقدس؛ شهید حسن باقری، سرمدی، سعید، تهران، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه، چاپ سوم، ۱۳۹۳ و روزشمار جنگ ایران و عراق (والفجر مقدماتی)، لطف‌الله زادگان، علیرضا، تهران، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه، چاپ اول، ۱۳۹۲



سردار سرکش پاسبان دکتر مجید باقری

فرمانده قرارگاه کربلا

تولد: ۱ بهمن ۱۳۳۷ بهبهان

شهادت: ۹ بهمن ۱۳۶۱ فکه

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه



بابر بنمود جرات داد...

شهید غلامحسین افشردی (حسن باقری)

رنگار عکاس بنیانگذار اطلاعات عملیات در جنگ

ولادت ۱۳۳۴/۱۲/۲۵ شهادت ۱۳۶۱/۱۱/۹

محل شهادت: فکه شمالی

مزار: قطعه ۲۴ بهشت زهرا (س) تهران

گزارش لحظه به لحظه راوی قرارگاه مرکزی کربلا برادر هادی نخعی

۱۱ مرداد ۱۳۶۱ یعنی در اثنای عملیات رمضان (بین مرحله پنجم و ششم) و یک سال و نیم قبل از اجرای عملیات خیبر در هور، جلسه‌ای در قرارگاه کربلا برگزار می‌شود. محسن رضایی با مشاوران ارشد خود (برادر رحیم صفوی و شهید حسن باقری و برادر غلامعلی رشید) درباره نحوه بن‌بست‌شکنی در منطقه جنوب به گفت‌وگو می‌نشینند. در این جلسه، ایده اولیه استفاده از هور مطرح می‌شود؛ تا جایی که این گفت‌وگو منجر به تعویق جلسه با صیاد شیرازی و جلسه با شورای عالی دفاع شد تا فرماندهان به بازدید منطقه هور بروند.

درحقیقت، جرقه فکر اجرای دو عملیات در منطقه وسیع و ناشناخته هورالعظیم و هورالهوریه (خیبر در سال ۱۳۶۲ و بدر در سال ۱۳۶۳) برای اولین بار در اثنای عملیات رمضان در ذهن فرمانده کل سپاه زده و برای برون‌رفت از بن‌بستی که در منطقه جنوب ایجاد شده بود، راهکارهای متعددی بررسی شد.

یکی از راهکارها، امکان اجرای عملیات در منطقه هور بود که فرمانده کل سپاه آن را مطرح و با جدیت هرچه تمام‌تر پیگیری کرد. گرچه طرح و تعقیب این ایده در همان اوان نتوانست گرهی از مشکلات فروبسته نیروهای ایرانی بازکند، اما سماجت همراه با پنهان‌کاری فرمانده کل سپاه در این باره سرانجام در زمستان سال ۱۳۶۲ نتیجه داد

و رزمندگان اسلام موفق شدند طی عملیات خیبر ضمن خارج کردن شرایط جنگ از رکود، جزایر مجنون جنوبی و شمالی و بخشی از هور را تصرف کنند.

امروز در حاشیه روند تصمیم‌گیری برای چگونگی ادامه عملیات در شرق بصره و پس از گذشت ساعتی از شروع مباحث مربوطه، (حدود ۹ صبح) در قرارگاه کربلا طرح اولیه و کلی استفاده از هور برای رفع بن‌بست منطقه شرق بصره در ذهن فرماندهی کل سپاه پدید آمد و سپس تا جایی جدی شد که وی جلسه مشترک با صیاد در ساعت ۱۱ را به ساعت ۱۴ موکول کرد و همچنین برای بار دوم جلسه شورای عالی دفاع در تهران به تعویق افتاد تا فرمانده سپاه بتواند به همراه یکی دو نفر از فرماندهان اصلی سپاه - که مشاوران اصلی وی هستند - خود به هور برود و با اوضاع آن منطقه آشنایی کلی پیدا کند تا شاید راهی باز شود. البته دقایقی قبل از حرکت، طرح عمل در سه مثلث و سپس ادامه حرکت بعد از ۲۰ روز تقریباً مورد اتفاق نظر قرار گرفته بود و قرار شده بود در ساعت ۱۱، جلسه مشترک فرمانده نیروی زمینی با ارتش برای قطعیت یافتن همین امر ادامه یابد، اما ابهامات عدیده موجود سبب تلاش برای یافتن راهکارهای دیگری نیز گردید.

موضوع هور ضمن بحث‌های حاشیه‌ای پس از تصمیم‌گیری برای عمل در سه مثلث، چنین مطرح گردید:

محسن رضایی: «دشمن در این منطقه زودتر از ما ابتکار عمل را دست گرفته و از ما جلوتر است. آن قدر با میادین مین و ... بغل به بغل به هم چسبیده که حتی یک نفر را نمی‌توانیم برای شناسایی پشت خطوط اول دشمن از وسط آنها عبور بدهیم.»

وی سپس از حسن باقری پرسید: «تا حالا فرستاده‌اید کسی را؟»

باقری: «نه، نمی‌شود.»

محسن رضایی: «با این همه اگر بخواهیم از هور تا شلمچه، جایی عمل کنیم، هیچ راهی جز از همین جا نداریم، ولی در عین حال اگر هم شما (صیاد و فرماندهان ارتش) به توافق رسیدید که پس از یک هفته اینجا را عمل کنیم، قبل از این عمل بایستی با شناسایی‌های خود یک جواب قاطع و تعیین‌کننده درباره عمل در هور و عبور از ارونند برای ما به دست بیاید.» (نوار ۶۸۰۷ ق کربلا - هادی نخعی)

محسن در ذهن، در پی راه حلی بود که از طریق شمال یا جنوب منطقه شرق بصره بتواند بن بست موجود را بگشاید و بر پیچیدگی منطقه عملیات کنونی فائق آید. این فکری اولیه و کلی اما جدی بود، از این رو آقای رضایی در ادامه مذاکرات پراکنده، به وسیله حسن باقری با قرارگاه قدس - که منطقه هور و قسمت شمال منطقه عملیاتی شرق بصره، منطقه حوزه مأموریت آن محسوب می‌شد - تماس گرفت و احمد غلامپور، فرمانده قرارگاه قدس (سپاه) را جست‌وجو کرد و به اجبار قرار ساعت

۱۱ با صیاد را به ساعت ۱۴ و قرار جلسه شوراي عالي دفاع را به فردا موکول کرد و به اتفاق رحيم صفوي و غلامعلي رشيد و حسن باقري راهي قرارگاه قدس شد. اين دومين باري بود که به دليل عدم نتيجه قطعي و نهايي، حرکت برادران رضايي و صياد شيرازي براي شرکت در جلسه شوراي عالي دفاع دچار تأخير مي شد و در نتيجه جلسه مزبور به تأخير مي افتاد.

در قرارگاه قدس، نيروهاي اطلاعاتي اين قرارگاه توضيحاتي درباره هور و افراد بومي که به عراق رفت و آمد دارند و راه هاي تردد نيروهاي شناسايي و ويژگي هاي منطقه ارائه دادند؛ از جمله اينکه خط مرزي ايران و عراق از وسط هور مي گذرد و در بعضي نقاط با بشکه هايي اين خط مرزي مشخص گرديده است.

در گزارش ها همچنين مشخص بود که "شط علي" منطقه اي واقع در هور، حدود ۷ كيلومتری خط مرزي، مرکز عمده اعزام نيروهاي شناسايي به هور و مقر بازگشت آنان است. محسن رضايي گفت: «من شط علي رفته ام؛ جاده دارد، بعضاً بايد از توي آب عبور کرد، اما به خاطر تردد زياد، زمين محکم شده و به راحتی قابل عبور است.» قرار شد محسن رضايي به شط علي برود و از آنجا به موازات خط مرز، به سمت جنوب و سه راهي کوشک (حدود ۴۰ كيلومتر مسافت در حاشيه دژ مرزي و خاکريزهاي آن) منطقه را بازديد و بررسي کند.

قرار شد از اطلاعات قرارگاه قدس يك راهنما هم به جمع همراهان محسن اضافه شود. (نوار ۶۸۰۷ ق كربلا - هادی نخعی)

ابتدا قرار شد به دليل دوری راه و كمبود فرصت، گروه با هلی کوپتر به "شط علي" برود، اما وقتی رحيم صفوي با صياد شیرازی تلفني گفت و گو کرد تا زمان جلسه مشترك را از ۲ بعد از ظهر به ۹ شب تغيير دهد، صياد توصیه کرد از هلی کوپتر استفاده نشود. وي توضیح داد که میگ های عراق در پروازند و احتمال خطر داشت.

به این ترتیب و به ضرورت، منطقه مورد نظر به دو قسمت تقسیم شد و گروه نیز به دو دسته تقسیم شدند: محسن به اتفاق حسن باقري و مسئول اطلاعات عملیات قدس در يك خودرو راهي شط علي شدند تا از آنجا به سمت جنوب در نوار مرزی ادامه حرکت بدهند و رحيم و رشید نیز در گروه دیگر قرار گرفتند، تا به سمت منطقه كوشك تا طلائیة بروند.

در بخشی از گزارش (صوتي) راوي قرارگاه كربلا - (که هم زمان با وقایع روی نوار کاست ضبط شده) ادامه این سیر چنین آمده است (نوار ۶۹۸۹ ق كربلا - هادی نخعی)

محسن رضایی: «دوربین و نقشه را بدهید بیاورند، اسلحه هم بیاورید؛ چون ممکن است شط ناپاک باشد. بعد هم، همه مان که توي این ماشین جا نمی گیریم، ماشین دیگری ندارید؟»



جلو آمد و بادست روی شانه من زد و بی مقدمه گفت: «آقای ناصری! حیفه تازمانی که جنگ هست، ما شهید نشیم، حیفه. کاری بکن که شهید بشی.» گفتم: «حسن آقا! چه باید کرد؟» گفت: «دو تاراه داره، یکی خلوص و دیگری تلاش و کوشش. اگه این دو تارو خوب انجام بدیم، شهید می شیم.»

برگی از خاطرات شهید حسن باقری برگرفته از کتاب من اینجانی مانم، ص ۹۵

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

راهنما: ماشین‌ها همه رفته‌اند؛ يك پاترول هست که پنچر است.

محسن: این ماشین بی‌سیم‌دار مال کیه؟

راهنمای اعزامی: فکر کنم مال احمد [غلامپور] باشد، اما دوربین پایه‌اش بزرگ است که در عقب آن جا نمی‌گیرد.

محسن: خب پس برویم، تعدادمان همین‌ها هستند؟

راوی: حسن باقری همراه ما آمد و رشید و رحیم با هم رفتند. محمدزاده، از اطلاعات عملیات قرارگاه قدس، هم به عنوان راهنما با ما آمده است. دوربینی که صحبت آن بود، يك پایه زمخت و بی‌قواره دارد که خود بچه‌ها برای آن درست کرده‌اند. از لوله‌های آهنی و پیچی‌های کج و کوله و کت کلفتی درست شده است که عقب ماشین را تنگ کرده. خود دوربین بسیار بزرگ و مجهز است و خیلی مدرن که با این سه پایه‌ای که بچه‌ها برای آن درست کردند، يك وصله ناجوری را نسبت به هم نشان می‌دهد.... برادر محسن گفت که این نقطه جای مناسبی برای کارکردن نیست؛ زیرا اینجا حدود ۲۴ کیلومتر تا خشکی هور فاصله دارد.

قبلا صحبت يك جایی بود که از خشکی طرف ما تا خشکی وسط هور ۷ کیلومتر فاصله دارد. تا سه، چهار کیلومتری‌اش را می‌شود با قایق رفت، ولی از سه، چهار

کیلومتری بعدی اش را نمی‌شود و گل می‌باشد که برادر محسن گفت شاید بشود چیزهایی روی زمین بچینیم که بتوان از روی آن عبور کرد و یا راه‌های دیگر....

قرار شد که بررسی کنند.

بعد از بحث‌های دو سه روزه مفصل و سرگیجه‌های مداومی که روی عملیات وجود داشت و... و با گرهی که در منطقه به وجود آمد، لازم شد که دو بار پشت سر هم جلسه شورای عالی دفاع عقب بیفتد و برادر محسن در قرارگاه کربلا بماند برای بحث درباره اینکه چه بکنند و حالا هم کشیده شدیم کلاً به منطقه شمالی، شمال منطقه شرق بصره و شرق هورالعظیم. برادر محسن می‌خواهد برود آنجا کار کند و پرس‌وجو کند. منطقه‌ای که هیچ‌وقت صحبت از آن نبود و همیشه آنجا را به صورت بن‌بست مطرح می‌کردند. منطقه‌ای که قبلاً به عنوان قفل و بن‌بست مطرح می‌شد، الآن می‌روند که از آن اطلاعات به دست بیاورند و ببینند که آیا گشایشی از این طرف حاصل می‌شود؟

ساعت ۱۲:۶ دقیقه است که ما از جاده اهواز در ۸۰ کیلومتری خرمشهر می‌پیچیم به طرف يك جاده فرعی آسفالت به طرف غرب جاده؛ یعنی وقتی به طرف اهواز می‌رفتیم پیچیدیم دست چپ توی يك جاده فرعی آسفالت که در ابتدای جاده، تأسیسات نظامی زیادی - که همان پادگان معروف حمید است - به چشم می‌خورد

که منفجر شده و منهدم شده و از بین رفته است؛ و خط آهن منفجر شده‌ای که دوباره داشتند بازسازی می‌کردند و در معبر جاده يك تابلویی بود که روی آن نوشته‌اند: "با نابودی رژیم بعث عراق، جنگ رسمی ما با اسرائیل شروع خواهد شد." ساعت ۱۴:۱۲ دقیقه است و باز روی آن جاده آسفالت داریم می‌رویم و سمت چپمان يك مقر، چند تا سنگرو يك قرارگاه بزرگ است و تعدادی خودرو و تانکر آب و اتاقک‌ها و سنگرهای وجود دارد و در گرمای ظهر تك وتوك آدم‌ها پیدا می‌شوند که در حال رفت‌وآمد هستند؛ بقیه در زیرزمین و توی سنگرها هستند. اگر این یکی دو نفر هم نبودند، هیچ اثری از حیات مشاهده نمی‌شد. گرمای شدید و وضعیت خاص منطقه در روز، حالت خاصی به قرارگاه‌ها می‌دهد، یعنی علاوه بر ضرورت حفظ مسائل امنیتی که می‌روند توی سنگرها، برای فرار از گرمای سطح زمین نیز، هرکسی سعی می‌کند که خودش را از گرمای سطح زمین دور بکند. این منطقه که دست عراق بوده، قبلاً با عملیات بیت‌المقدس آزاد شده است و جاده‌هایی آسفalte و شوسه و جاده‌های تدارکاتی و نقل و انتقالات خوبی دارد که عراق احداث کرده است. ساعت ۱۴:۲۰ دقیقه است؛ ما در جفیر هستیم. تعدادی ساختمان خراب هست و چند تا خودرو سوخته... راهمان را به طرف کوشك از جفیر ادامه می‌دهیم. در ماشین، حسن باقری راننده، دو محافظ برادر محسن، مسئول اطلاعات عملیات قدس و خود محسن رضایی هستند.

ساعت دوازده و نیم است. رسیدیم به يك پاسگاهي که ویران شده بود، ولي جنبه اتاقلک حلبی مجدداً زده اند؛ اینجا پاسگاه مرزی "شهابی" است. از پاسگاه شهابی روی جاده آسفالت عبور می کنیم.

اینجا چند تپه بلند و دیده بانی ساخته اند که از آنجا تردد دشمن را می توانند ببینند. جاده ای که روی آن داریم می رویم، با يك خاکریز مسدود شده است؛ خاکریزی که بر آن جاده عمود است و خاکریز بسیار بلندی است که در حقیقت دژ ماست. پشت خاکریز در وسیله خودمان در حالی که خاکریز بین ما و دشمن فاصله هست، به طرف غرب می رویم.

... ساعت ۱۲:۴۰ دقیقه است؛ ما در جاده ای که ۴۰ و ۵۰ متر با خاکریز فاصله دارد و به موازات آن است، داریم به سمت غرب به سوی دیواره شرقی هورالعظیم پیش می رویم. ساعت ۱۰ دقیقه به يك است؛ اختلاف نظر پیش آمده که واقعاً ما داریم به طرف غرب می رویم. به خاطر اینکه خاکریز هی پیچ و تاب خورده بود و جاده به موازات آن هم تقریباً همین طور، جهت از دستمان در رفته بود.

حسن باقری از ماشین پیاده شد و رفت قطب نما را نگاه کرد، آمد گفت: بله... الآن داریم می رویم که به سیل بند دوم شرق هورالعظیم برسیم.



کتاب شهید حسن باقری، ناصر کاوه

محسن: بگوئید چند نفر از بچه‌های سپاه هستیم می‌خواهیم برویم بالا شناسایی کنیم. مواظب باشید لااقل خود بچه‌ها ما را نزنند. شما بپرید پایین به آنها بگوئید؛ فقط نگو کی هستند.

راوی: برادری که از اطلاعات قدس همراه ما آمده است، پیاده شد. چون که خطوط خیلی نزدیک است و برای اینکه يك وقت نیروهای خودی ما را اشتباهاً با گشتی‌های دشمن عوضی نگیرند و نزنند، برادر محسن به آن فرد اطلاعاتی گفت که برو بگو که ما داریم برای شناسایی می‌رویم.

...حسن باقری: این الآن انتهایش به کجا می‌خورد؟

راهنما: می‌رود تا پاسگاه کیان‌دشت، اما کسی از اینجا نمی‌رود؛ باید از يك جاده آسفالت برویم که روی نقشه هم مشخص نیست.

محسن: آقا، ما می‌خواهیم آب هور را ببینیم.

راهنما: بله اگر می‌خواهید آب را ببینید، پس برویم جلوتر.

محسن: بله اگر برویم از اینجا، چي می‌شود؟

راهنما: می‌رویم دیگر، می‌رویم برای آن پاسگاه شط‌علي، توي این ۸ کیلومتری که الآن خالی هست، می‌رویم، نیرو هم نیست.

راوي: سنگرھايي که هر ۱۰۰ متر، ۵۰ متر وجود داشت و يکي دو سرباز تويش بود،
الآن تمام مي‌شود و در حاشيه اين سيل‌بند جاھايي را به‌جاي سنگر مي‌بينيم که
چال کردند، ولي سنگر آماده نشده.

محسن: يعني اينجا را مين‌گذاري کردند؟

راهنما: مين احتمالش که هست، ولي [مشکل ديگر اين است که] ممکن است آن
وسط‌ها را بريده باشند که يك دفعه برويم داخلش.

محسن: ما الآن يك جاده مي‌خواهيم که برويم جلوتر. ما بايد جلوتر از اين برويم؛
مسئله ما همين جاست.

حسن باقري: خب برويم، اما حالا ما خودمان هم مي‌توانيم بياييم جلو برويم
[منظور انجام شناسايي بدون حضور محسن است].

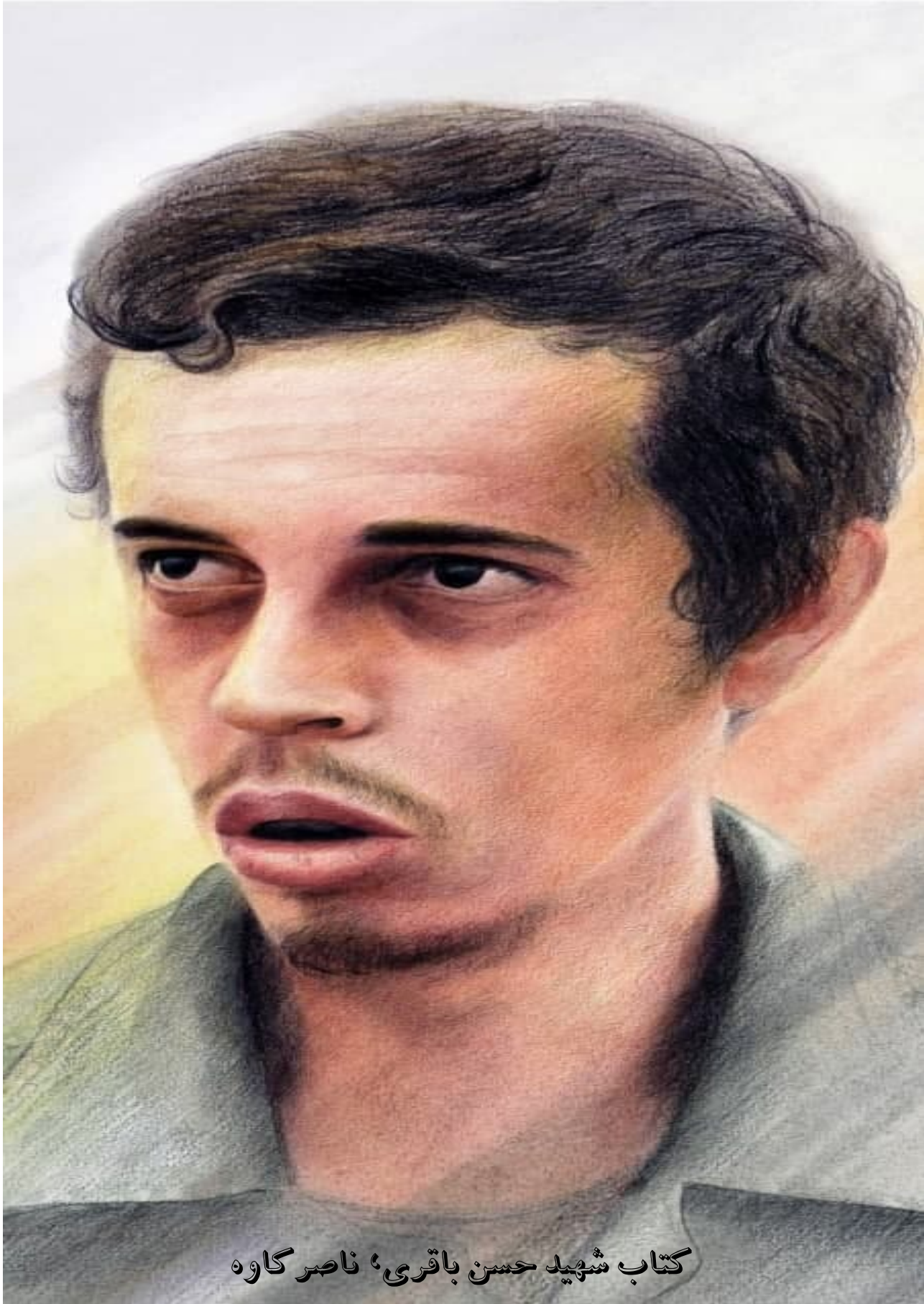
راهنما: خب ما مي‌رويم يك شناسايي مي‌کنيم؛ بعد که آماده شد، به شما
مي‌گويم. باقري: [خطاب به فرد اطلاعاتي] يعني فردا صبح بايد اين قضيه انجام
بشود.

راوي: ... به‌هرحال برادر محسن گفت. پس برويم بالاي سيل‌بند، يعني بالاي همان
جاده بلندي که نقش خاکريز را داشت و درواقع خط مقدم بود. گفت از روي آن

برویم. حسن باقري به برادر محسن گفت که این کار درستي نیست، باید قبلاً کس‌هاي دیگر بروند يك چيزي به دست بيايد بعداً اگر خواستيد، شما برويد. برادر حسن گفت ما مي‌رويم و بعداً شما بياييد. برادر اطلاعاتي: ما گروه‌هاي شناسايي مي‌فرستيم و گزارش مي‌دهيم؛ اگر خواستيد شما برويد. در آخر برادر محسن قبول کرد که برگردد و ماشين دورزد و برگشت.

توجه: ...راوي: ساعت يك و نيم بعد از ظهر است. ما از سه راهي که دست راستش به جفير مي‌خورد، رد شدیم، ولي طرف جفير نپيچيدیم و به طرف مرز آمدیم که برويم پاسگاه کيان دشت و از آنجا برويم پاسگاه شط علي. جاده همچنان آسفالت است، يعني در وسط اين بر بيايان، عراق كيلومترها جاده آسفالت خيلي خوب زده.

ساعت ۲۰ دقيقه به ۱۴ است. چند دقيقه است که از پاسگاه ژاندارمري "برزگر" رد شدیم و داريم به طرف پاسگاه کيان دشت مي‌رويم و جاده همچنان آسفالت و خوب است. سمت راستمان الآن به يك جاده آسفalte رسيدیم که منشعب مي‌شد و حسن باقري گفت اين جاده به قرارگاه لشکر ۶ عراق مي‌خورد... گفته بودند که چند كيلومتر بعد از اين، دست چپ يك جاده خاكي هست؛ بايد بپيچيد که البته از آن رد شدیم، ولي بعداً متوجه شدیم که زياد رفته‌ايم. دور زدیم و آمدیم و جاده خاكي را پيدا کردیم و پيچيدیم تو جاده خاكي. بيايان درندشت و بي‌سروتهي هست که اين



کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

جاده خاكي فقط به خاطر اينكه تعدادي خودرو در آن رفت و آمد کرده، اسمش شده است جاده؛ وگرنه هيچ ساختي براي آن انجام نگرفته، پردستانداز و پريچ خم، تو دشت صافي است كه تپه هاي خار در آن ديده مي شود. ساعت ۲ بعد از ظهر است. از توي جاده خاكي تا پاسگاه ژاندارمري جلو آمديم. از آنجا پرسيديم ما را راهنمايي كردند به يك جاده خاكي كه خيلي خراب تر از جاده اولي بود كه در واقع بياباني برهوت و يك دست است كه در آن پيش مي رويم....

به امتداد همان سيل بندي مي رسيم كه ساعتی قبل مي خواستيم رويش بياييم كه بچه ها صلاح ندانستند. با مسافتي كه جلو رفتيم و برگشتيم، حالا با گذشتن از جاده ها و پاسگاه هايي كه گفتيم از روي همان سيل بند كه سيل بند دوم است كه در شرق هور مي باشد، مي گذريم و اينجا از روي سيل بند كه رد شديم، متوجه شديم كه نظر برادر اطلاعاتي درست بوده است و من نگاه كردم ديدم كه به فاصله هر ۱۰۰ متر سيل بند را در عرض بريده اند كه روي سيل بند امكان رانندگي و عبور خودرو وجود نداشته باشد!

ساعت ۱۴ و ۱۴ دقيقه است. بعد از مدتي كه توي بيابان بي آب و علف جلو رفتيم، برادر محسن گفت: كجا داريم مي رويم؟ شرقي غربي يا شمال جنوبي؟ كجا مي رويم؟
برادر اطلاعات: بگذار قطب نما را ببينيم.

برادر محسن: قطب نما که فایده ندارد.

برادر اطلاعاتی: که حالا آن ماشین را گم نکنیم فعلاً.

راوی: يك ماشيني که گرد و خاکش از دور پیداست دارد روي جاده مي رود. يکي گفت که "خب شاید آن ماشین دارد نزد عراقي ها مي رود!" به هر حال با تردید در صحت راه، همچنان به پیمودن راه ادامه مي دهيم.

ساعت ۱۴ و ۴۵ دقیقه است. شط علي هستيم؛ چند نفر از بچه هاي عرب ايراني اینجا هستند. يکي از بچه هاي اطلاعات عمليات قدس راجع به کارهايي که با همکاران عراقي اش انجام مي دهد، با برادر محسن مشغول صحبت مي شود و حالا در منطقه هورالعظيم هستيم.

راوی: [هنگام مراجعت گروه از شط علي] انتهاي يك جاده خاكي، ساعت دوونيم بعد از ظهر بود که به يك پاسگاه مانندي رسيديم؛ يك بي سيم كوچك رويش بود و دست بچه هاي سپاه بود. يك باريكه اي از آب که قايق موتوري مي توانست تويش حرکت بکند، از انشعابات هور، جلوی آن وجود داشت که يك سايبان حصيري لب آن زده بودند. وقتي زير آن سايبان مي نشستني لب آب، گرمای هوا را کمتر احساس مي کردی. چند نفر عرب آنجا نشسته بودند؛ من پرسيدم اينها عراقي اند؟ گفتند نه،

اینها ایرانی هستند. چند نفر از بچه‌های سپاه آنجا بودند. نماز خواندیم قبل از اینکه ناهار بخوریم؛ ظاهراً ناهاری است که برای قرارگاه‌های سپاه می‌برند.

اینجا، از این نقطه، اگر چند کیلومتر به طرف غرب حرکت بکنیم و بعد حدود ۲۰ کیلومتر به طرف جنوب حرکت کنیم، به خشکی هورالعظیم می‌رسیم.

یکی از بچه‌های سپاه که آنجا با رابطین عراقی کار می‌کرد، با ۴ نفر که رفته بودند برای شناسایی منطقه، قرار ملاقات داشت.

دیروز قرار بوده که بیایند در منطقه‌ای که آنها قرار بود از آنجا برگردند به ایران. آتش سوزی عظیمی را عراق در نیزارها راه انداخته و تمام منطقه را به آتش کشیده است. این بچه‌ها احتمال می‌دادند که آن ۴ نفر از برادرهای ما که با قایق از لابه‌لای نیزارهای هور و جاهایی که تا زانو توی گل فرو می‌رود که در آنجا قایق را باید به دوش بکشند، آن ۴ نفر سوخته باشند توی آتش. آتش خیلی شدید و عظیم بوده و باد می‌آمد و الآن دو قایق موتوری از توی نیزارهایی که آنجا بود، راه افتادند که بروند به یک نقطه‌ای که به آن چهارراه می‌گفتند؛ یک نقطه‌ای که یکی از کانال‌های هور می‌خورد به خط مرزی ما که وسط هور است. همیشه وقتی رفت و آمد می‌کنند، علامتی آنجا می‌گذارند. رفتند ببینید که آیا دیروز آنها مراجعت کرده‌اند و آیا موقع رفتن علامتی گذاشته‌اند؟ که اگر این‌طور باشد، معلوم می‌شود یا توی آتش

سوخته‌اند و یا اینکه اصلاً مراجعت نکرده‌اند. به‌هر حال در فکر این بودند که ۴ نفر دیگر را پیدا کنند که بتوانند کارهای آنها را انجام بدهند.

... برادر محسن گفت که این نقطه جای مناسبی نیست برای کارکردن؛ زیرا اینجا حدود ۲۴ کیلومتر تا خشکی هور فاصله دارد، ولی صحبت يك جایی بود که از خشکی طرف ما تا خشکی وسط هور ۷ کیلومتر فاصله دارد و برادر محسن معتقد بود که آنجاها شناسایی بشود که گفتند تا سه، چهار کیلومتری‌اش را می‌شود با قایق بروی، ولی از سه، چهار کیلومتری بعدی‌اش را نمی‌شود و گل می‌باشد که برادر محسن گفت شاید بشود چیزهایی روی زمین پچینیم که بشود از رویش عبور کرد و یا راه‌های دیگر. به‌هر حال قرار شد که بررسی کنند.

يك جوان سیاه‌چهره عرب آنجا بود که سلام و عليك کرد. يك نفر گفت که او پسر همان سلمان است که روی مین رفت و شهید شد. موضوع این بود که سلمان یکی از عرب‌های منطقه بود؛ وقتی که عراقی‌ها منطقه را در اشغال داشتند، او جاده‌ها را مین‌گذاری می‌کرد که عراقی‌ها به راحتی نتوانند رفت‌وآمد کنند.

در یکی از همین مین‌گذاری‌ها وقتی يك جایی گل بود، پای خودش رفت روی مین و شهید شد. حالا پسرش با سپاه همکاری می‌کند و همین الآن جزء نفراتی بود که با قایق داشتند می‌رفتند ببینند سر آن چهار نفر چه بلایی آمده است. نکته جالب دیگر

اینکه حسن باقري پرسید: آیا به اینها از نظر مالي خوب مي‌رسيد يا نه؟ او گفت: نه، اینها افتخاري کار مي‌کنند.

راوي: ساعت ۱۷:۲۰ دقیقه است، روز ۱۱/۵/۱۳۶۱، به مقر لشکر ۶ عراق آمديم و چون قرار شده بود ساعت ۵ سرهنگ صياد شيرازي در مقر تيپ ۳ بيايد، ما هم آمديم آنجا را پيدا كرديم و الآن در مقر تيپ ۳ هستيم. الآن برادر رشيد هم رسيد و دارد با برادر محسن صحبت مي‌کند. رشيد گزارش خودش و برادر رحيم را که از خطوط پدافندي خودي در شمال منطقه از جمله خطوط لشکر ۱۶ زرهي قزوین بازديد کرده‌اند، به برادر محسن مي‌دهد... چون کسي آمد (چاي و شربت آورد)، حسن باقري گفت ديگر بحث نشود. برادر محسن: شربت را مي‌خوريم و مي‌رويم قرارگاه کربلا. [پايان گزارش (صوتي) لحظه به لحظه راوي قرارگاه کربلا در تاريخ ۱۱/۵/۱۳۶۱] در عمل، بررسي هور گرهی از عمليات رمضان باز نکرد، اما اين توجه و حرکت سبب شد تا در ادامه کار، طرح عمليات خيبر- که عمل ابتکاري استفاده از هور در عمليات همراه با پنهان‌کاري و رعايت حفاظت اطلاعات شديد، ويژگي اصلي آن بود- شکل بگيرد و جنبه اجرايي و عملي پيدا کند. گزارش لحظه به لحظه راوي قرارگاه مرکزی کربلا (برادر هادی نخعی) که با دقت فراوان به ثبت و ضبط اولين مباحث مربوط به انجام عمليات در هور پرداخته است، در نشریه شماره ۲۵ نگین با عنوان "جرقه اوليه عمليات در هور

مَکَلی اَز عَلیکَ یَا بَا عَبدِالله

سردار شهید حسن باقری

((غلامحسین افشودی))

بیاگذار اطلاعات غیبات در جنگ



۲۵ اسفند ۱۳۳۴

تولد

۹ بهمن ۱۳۶۱

شهادت

فکه شمالی

محل شهادت

محل شهادت



32.13760584N 47.7082447SE

باید بخود جرات داد...



قطعه ۲۶ ردیف ۸ شماره ۲۴
میدانی ۰۱۱۳۸۵۸۵۲۰۸

آدم معمولی که در مدت چند ماه اسطوره سپاه ایران شد

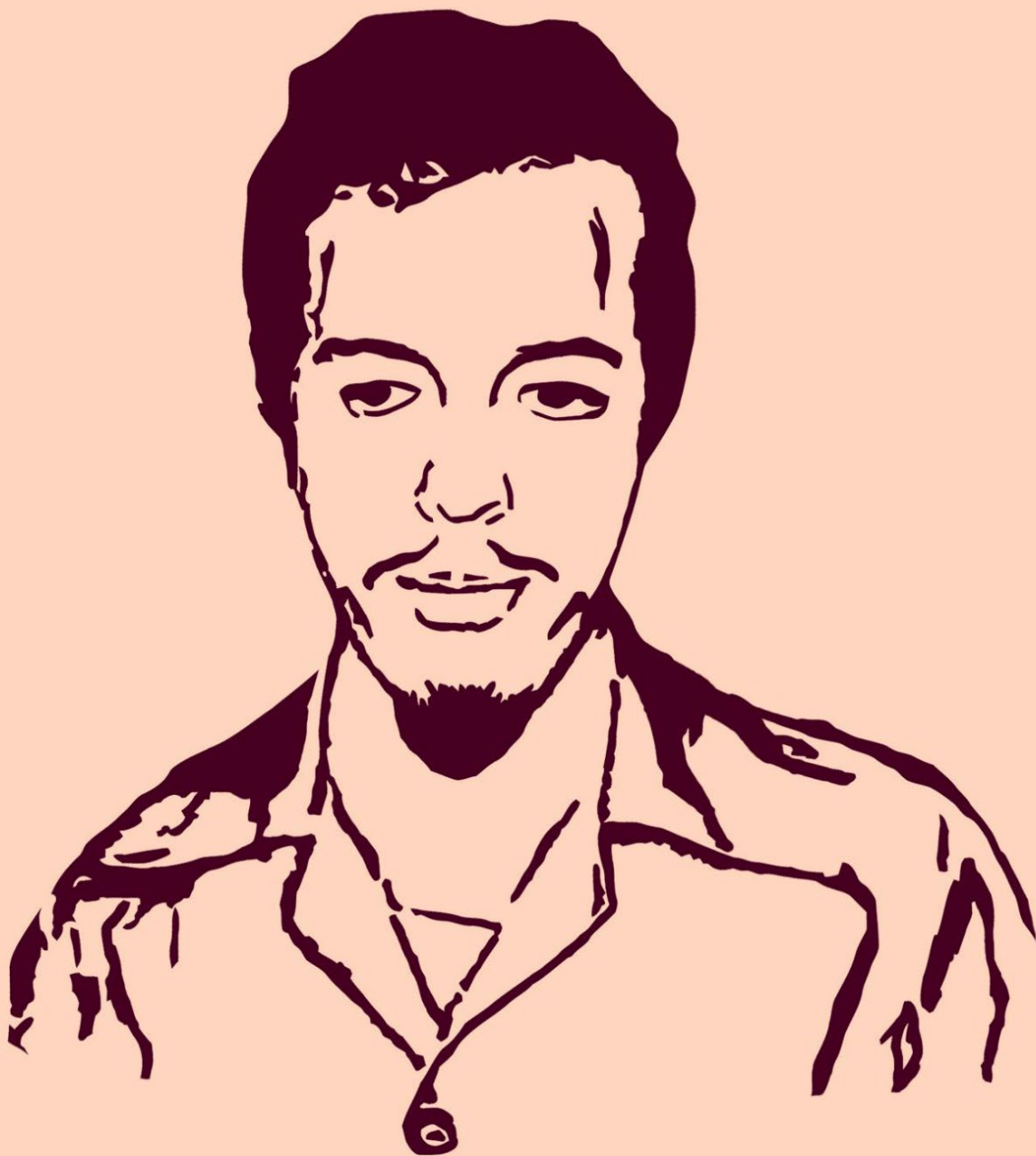
« دهه شصت دهه امام خمینی(ره) بود و از این پس دهه ها هر چه بیایند به جز او انتساب نخواهند داشت. این او بود که هر آنچه که در تقدیر تاریخ انسان این عصر بود ظاهر کرد. حیات انسان هایی چون او نفخه ای از نفحات روح الهی است که در تن انسان می دمد، در تن زمین مرده، و آن را حیات می بخشد. امام خمینی انسانی چونان دیگران نبود؛ از قبیله انبیا و اصحاب آنان بود و مصداقی از مصادیق معدود (نبا عظیم).... که هر هزار سال یکی می رسد، و مراد از این (هزار) عدد هزار نیست؛ مراد آن است که او خیل یاد آوران است و مورد خطاب «انما انت مذکر». و مخاطب این سخن آنانند که نه نامی از آنان در تاریخ های تمدن هست و نه در تاریخ های رسمی، اما زمین هر چه دارد مدیون آنهاست. اینان چون دیگر ابنای بشر از خاک روییده اند، اما چون دیگران در خاک نمانده اند و سر بر آسمان برآورده اند. و فقط هم اینانند که از حقیقت با خبرند و دیگران را نیز اینان خبر کرده اند». وقتی که جملات بالا را مطالعه می کنید خواهید دانست که چگونه یک آدم معمولی می تواند در مدت چند ماه اسطوره شود و این نه از برای نیش عنکبوتی است که مرد عنکبوتی را می سازد بلکه نفخه ای از روح الهی است که در وجود کسانی همچون "غلامحسین افشردی" تابید و او را "حسن باقری" کرد.

آدم ها همه معمولی هستند و آنچه که آنها را گاهی خاص و "ترین" می سازد اتفاقی است که از منشا وجود سرچشمه می گیرد. بعضی می گویند که حسن باقری هم پارتی داشت و به جهت معرفی شخصی همچون رهبر معظم انقلاب بود که به فرماندهی رسید؛ اما در رد این منظور باید دانست که او فقط یکبار به جهت علاقه و فعالیت هایش به محسن رضایی معرفی شده بود و آن وقتی بود که قرار شد در واحد اطلاعات سپاه مشغول شود و چه بسا که ده ها و صدها نفر اینگونه باشند و حسن باقری نشده باشند!

میدان دادن به جوانان معمولی همچون باقری ها در انقلاب اسلامی ایران نه از برای بی کسی و بی تدبیری بود، بلکه از برای باور آدم هایی است که خود را باور کرده اند و به دور از هیاهو و خود نمایی های جوانانه در راه رضای خدا گام برداشتند و افتخاراتی آفریدند که هنوز قادر به درک آنها نیستیم و این از معجزات انقلاب اسلامی امام خمینی (ره) بود. روزهای بسیاری از آن دوران گذشته است اما هنوز عطر و بوی شان از یاد نرفته است. غبار غفلت و روزمرگی بر دیده هامان ظلمت افکنده است اما گاهی روزها که می رسد و یادهایی که می افشانیم ما را به حقیقتی اتصال می دهد که همه وجودمان را مشتعل ساخته است. البته که اگر درست دریافته باشیم آنانند که یادی از ما بیچارگان زمینی می کنند و همچنان در حیات «عند ربهم یرزقون»

غوطه ورنند. باید باور کنیم که تخصص جز در سایه تعهد به دست نخواهد آمد و اگر روزی رسد که به جوانان این مرز و بوم باور و اعتماد ببخشیم ده ها و صدها و بلکه هزاران باقری را در پیش خواهیم داشت. باشد که از آدم های معمولی اسطوره هایی بسازیم که نور ماندگارشان جهانیان را روشن سازد و افلاکیان را اعتباری دیگر بخشد. روزی که غلامحسین افشردی با ساک کوچکش و دوربین عکاسی اش عازم جبهه شد شاید تصور می کرد که تا چند هفته دیگر همه چیز تمام می شود اما ۲۵ ماه طول کشید. ماههایی که به اندازه یک عمر و شاید بیشتر از یک عمر قصه و ماجرا داشت. ماجراهایی که تقدیر تاریخی یک نسل از جوانهای این سرزمین را رقم زد. نسلی که در عصر خود قهرمان داشت. قهرمانی که فقط چند ماه فرصت می خواست تا مردانگی اش ظهور کند و برای ابد در زمانه ای که به آن تعلق داشت ماندگار شود. در باور هیچ کس نمی گنجید یک دانشجوی ۲۵ ساله رشته حقوق قضایی دانشگاه تهران، با تاسیس واحد اطلاعات و عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، واحدی که بعدها نبض دفاع مقدس هشت ساله مردم ایران را به دست گرفت، مسیر جنگ را عوض کند. راهبرد شهید باقری مبنی بر ورود نیروهای مردمی به صحنه جنگ و ادغام ارتش و این نیروها در اولین عملیات بزرگ ایران معجزه کرد. ارتش عراق که تا آن روز چهار عملیات ایران را دفع کرده بود و غیر قابل شکست نشان می داد، در این عملیات کیلومترها از خاک ایران عقب نشینی کرد. در عملیات بعدی که طریق

القدس نام داشت، ایران با استفاده از این راهبرد، شکست سختی به ارتش عراق وارد کرد. در این عملیات فقط ۱۵۰۰۰ افسر و سرباز عراقی به اسارت ایران در آمدند. وقتی در نهم اردیبهشت سال ۱۳۶۱ شمسی فرماندهان جنگ ۴۰ هزار نیروی جنگی را برای بازستانی خرمشهر از عراق آماده رزم کردند، صاحب نظران نظامی دنیا هیچگاه فکر نمی کردند با مدیریت و فرماندهی ایرانی، این عملیات بزرگ با موفقیت به پایان برسد. راهبرد شهید باقری در این عملیات به اوج خود رسید و ایران با قدرت نمایی خیره کننده در طول یک نبرد ۲۳ روزه، خرمشهر را از عراق بازپس گرفت، ۱۶۰۰۰ از نیروهای دشمن را کشت و ۱۹۰۰۰ نفر را اسیر کرد. حالا حسن باقری یا غلامحسین افشردی با ارائه ایده های راه گشا و طراحی عملیات ماهرانه و... به عنوان معاون فرمانده نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برگزیده شده بود. او در نهم بهمن ماه زمستان سال ۱۳۶۱ وقتی در جبهه فکه مشغول شناسایی منطقه دشمن و آماده سازی عملیات بعدی بود، در سنگر دیده بان مورد اصابت گلوله خمپاره عراقی ها قرار گرفت و شهید شد. او در آن روز ۲۷ سال داشت و جمله معروفی که از او به یادگار مانده است، این است: «باید به خود جرات داد، ما می توانیم» او معمولی بود و معمولی زندگی کرد و معمولی هم شهید شد اما برای همیشه در تاریخ انقلاب اسلامی باقی ماند و اسطوره شد.



سردار سرافراز سپاه اسلام
شهید حسن باقری

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

نقش و جایگاه شهید حسن باقری در جنگ هشت ساله

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی دکتر محسن رضایی، سندی که در زیر می‌آید، متن سخنرانی سردار غلامعلی رشید، جانشین فرماندهی ستاد کل نیروهای مسلح، است که در نوزدهمین سالگرد شهادت شهید حسن باقری، اندیشه‌ها و خدمات این شهید بزرگوار بررسی و یاد و خاطره این شهید گرامی، کنگره احیای اندیشه و تفکر سرلشکر شهید حسن باقری ایراد کرده است.

بسم آ... الرحمن الرحیم... همان‌طور که سردار جعفری اشاره کردند، امسال و سال‌های گذشته به ابتکار سردار رضایی، فرمانده سابق سپاه و سردار صفوی، فرمانده سپاه کنگره‌هایی در راستای تبیین اندیشه‌های سرداران شهید در شهرها و استان‌ها تنظیم شد و جمعی از خواهران و برادران عزیز در راستای تداوم راه شهدا تلاش کردند. در این میان، شهید باقری مظلوم مانده و برای وی یادبودی برگزار نشده بود تا اینکه امسال این مسئولیت بر عهده من گذاشته شد؛ مسئولیتی که با کمال میل پذیرفتم و تمام تلاشم این است که ان شاء... تا سال آینده بتوانم در راستای تبیین اندیشه‌های بلند و دفاعی این شهید بزرگوار قدمی بردارم.

بحث خود را ذیل دو موضوع کلی مطرح می‌کنم. نخستین موضوع درباره جنگ و احیای اندیشه‌های ایشان در هشت سال دفاع مقدس و نحوه برخورد جامعه و

اندیشمندان کشور در قبال آن؛ و موضوع دوم راجع به شخصیت شهید بزرگوار شهید حسن باقری است. بیش از دو دهه از آغاز تجاوز سراسری ارتش عراق به ایران اسلامی و بیش از سیزده سال از پایان آن می‌گذرد، در طول این مدت، مسئله جنگ و نحوه برخورد با آن یکی از اساسی‌ترین و محوری‌ترین مسائل فرا روی جامعه و اندیشمندان سیاسی، نظامی و فرهنگی بوده است. وقوع جنگ به علت ماهیت، اهداف و ابعادش به طور عمیقی ملت ایران را تحت تأثیر قرار داد. با توجه به شرایط خاصی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی با آن روبه رو بودیم و نیز به دلیل فاصله اندک بین پیروزی انقلاب تا جنگ و حضور گسترده نیروهای مردمی در صحنه‌های مختلف، طولانی شدن مدت مبارزه و ابعاد و دامنه آن، جنگ به بروز تحولات زیادی در عرصه‌های مختلف منجر شد. دوستان و محققان ما در سپاه این سیزده سال پس از جنگ را به دو دوره تقسیم‌بندی کرده‌اند. نخست دوران پنج ساله‌ای که بلافاصله بعد از پایان جنگ آغاز و به نوعی غفلت از دوران جنگ تلقی می‌شود که متأثر از مباحث توسعه اقتصادی و فاصله‌ای است که کشور از جنگ می‌گیرد؛ موضوعی که جای تأمل دارد، چرا که هنوز عزیزان ما در چنگال رژیم عراق اسیرند و هیچ‌گونه قرارداد صلحی بین ما و عراقی‌ها منعقد نشده است. پس از این دوران، دوره دوم آغاز می‌شود که ما آن را دوره رجوع مجدد می‌نامیم؛ دورانی که از سال‌های ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ به بعد، با رویکردی ارزشی نسبت به جنگ و متأثر از

ناهنجاری‌هایی که از اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی و تهاجم فرهنگی دشمن پدید می‌آید، آغاز می‌شود. مقام معظم رهبری در سال‌های ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ نظریه تهاجم فرهنگی را مطرح می‌کنند. متأثر از این دوره، دو نگرش نسبت به جنگ در طول این سیزده سال بعد از جنگ به وجود می‌آید، نگرش نخست، نگرشی فرهنگی و ارزشی نسبت به جنگ است و تلاشی سیاسی فرهنگی برای ساماندهی اوضاع در چهارچوب همان فرهنگ دفاع مقدس محسوب می‌شود که به صاحبان جنگ، یعنی رزمندگان، فرماندهان ارتش و سپاه، خانواده‌های شهدا، دردمندان انقلاب و کسانی که دغدغه ادامه راه امام و راه شهدا را دارند، متعلق است و نگرش دوم، نگرشی است که در طول این سیزده سال فرصت حضور پیدا کرده و به اعتقاد ما، در دهه نخست انقلاب نیز دیده می‌شد.

برای نمونه، به یاد دارم که گاهی، برخی از کسانی که همین نگرش، یعنی عدم اعتقاد به بازسازی ارزش‌های دفاع مقدس را دارند، در آن ایام نیز، هنگام حضور موقت در جبهه، پیشنهاد عقب‌نشینی و پایان دادن به جنگ را ارائه می‌دادند. طبق این نگرش، جنگ به پایان رسیده و اوضاع تغییر کرده است؛ بنابراین، اعاده ارزش‌های دفاع مقدس امکان‌پذیر نیست. البته، نگرش نخست باید تغییر و تحولی در نحوه برخورد با جنگ و احیای ارزش‌های دفاع مقدس در خود پدید آورد، چرا که

نمی‌توانیم صرفاً با تکیه بر ابعاد حماسی و عاطفی جنگ، ارزش‌های دفاع مقدس و راه شهدا را ادامه دهیم. درست است که ابعاد حماسی و عاطفی جنگ در زمان وقوع آن کارکرد بیشتری داشت، اما در چنین ایامی که سیزده سال از پایان جنگ می‌گذرد، باید در همه ابعاد، از جمله در برجسته کردن وجه عقلانی جنگ تحولی را در خود پدید آوریم، چرا که در زمان جنگ، حقیقتاً جوهر و ذات آن امری عقلانی بود، بسیاری از تصمیمات سیاسی نظامی مبتنی بر محاسبات علمی و عقلانی اتخاذ می‌شد، بارها، بررسی، شناسایی و طرح‌ریزی یک عملیات بر اساس محاسبات علمی و عقلانی چندین ماه به طول می‌انجامید؛ بُعدی که باید برجسته و بیان شود. در واقع، با روایت صحیح از جنگ مظلومیت‌ها و حماسه‌ها نشان داده می‌شود و با پاسخ به پرسش‌هایی که در طول این سیزده سال برای نوجوانان، جوانان و همه مردم درباره جنگ پدید آمده است با برپایی نمایشگاه، کنگره و با پرهیز از سطحی‌گرایی و ظاهرگرایی حقایق جنگ روشن می‌شود. در واقع، باید از روش‌هایی که به صورت اجباری فرهنگ دفاع مقدس را گسترش می‌دهد، خودداری کنیم و با نگاه جسورانه‌ای به جنگ، ناگفته‌ها و حقایق آن را که در دل سرداران و امرای ارتش و رزمندگان نهفته است، بازگو کنیم؛ تحولی که باید رخ دهد تا در نتیجه آن، احیای هر چه بیشتر ارزش‌های دفاع مقدس را شاهد باشیم. اما درباره خود شخصیت بزرگوار شهید حسن باقری باید گفت که با توجه به فرصت کمی که در اینجا وجود دارد، با

روش جدیدی به تعیین نقش جایگاه شهید باقری در جنگ می‌پردازیم؛ روشی که باید بیشتر روی آن کار انجام شود و ان شاء... در بیستمین سالگرد شهادت این بزرگوار در بهمن‌ماه سال ۱۳۸۱ به طور کامل‌تری ارائه خواهد شد. عنوان کلی این روش که به کمک دوستان و محققان ما در سپاه تنظیم شده است بازخوانی تحولات سیاسی نظامی جنگ بر اساس اصول و چهارچوب کلی با تعیین نقش و جایگاه شهید باقری در جنگ است. البته، این عنوان را می‌توانیم به صورت سرداران شهید و بازخوانی تحولات سیاسی نظامی جنگ به دیگر سرداران شهید نیز تعمیم دهیم. بدین ترتیب، با این روش می‌توانیم گام بلندی در راستای تبیین اندیشه‌های این شهید بزرگوار برداریم. انجام این اقدام از دو طریق امکان‌پذیر است، یعنی هم می‌توانیم با تبیین و توصیف نقش و جایگاه شهید باقری تحولات سیاسی نظامی را بازخوانی کنیم و هم از طریق بازخوانی تحولات سیاسی نظامی جنگ، به نقش برجسته شهید باقری دست‌یابیم. در واقع، در صورت به‌کارگیری درست این روش درباره شهید باقری از یک طرف، به تحولات سیاسی نظامی و از طرف دیگر، به نیروهای محرکه و قدرت دفاعی جدید ایران پی خواهیم برد و حتی به تجویز و ارائه چه باید کرد نیز دست می‌یابیم. بخش اعظمی از اسناد و مدارکی که در اختیار داریم در گرو شناخت زندگی عارفانه و پرشکوه انسان‌های بزرگی، مانند شهید باقری نهفته است؛ بنابراین، باید برای بازخوانی تحولات جنگ این اسناد و مدارک را بررسی کنیم.

آن شاء... به کمک این روش تاریخ جنگ نیز بیان می‌شود؛ زیرا، ممکن است حقیقت این تاریخ نیز مانند تاریخ‌های دیگر پوشیده باشد؛ بنابراین، دیگر برای دستیابی به حقایق جنگ یا باید به سراغ سردارانی که در جنگ نقش داشته‌اند و در حال حاضر، نیز در قید حیات‌اند یا سرداران شهیدی، مانند شهید باقری که قلم توانایی داشته‌اند، برویم. در این راستا، ۷۵۰۰ صفحه دست‌نوشته، منبع عظیمی است که در آن، شهید باقری کار بیان و تفسیر جنگ را به عهده گرفته است.

آن فاصله‌ای هم که مورخان گفته‌اند برای تمیز اهم از مهم و اصل از فرع باید از یک حادثه تاریخی به اندازه یک نسل زمان بگذرد، به نظر می‌رسد تا حدودی سپری شده است. البته، برخی از مورخان معتقدند که باید از اسناد و مدارک نیز فاصله گرفت؛ موضوعی که به آن معتقد نیستیم، زیرا، از نظر ما، اسناد و مدارک حقایق انکارناپذیر جنگ‌اند و بر اساس اسناد و مدارک باقی‌مانده از شهدا می‌توانیم تحولات جنگ را بازخوانی کنیم.

مطالعه تاریخ هشت‌ساله دفاع مقدس تصویرروشنی را از شخصیت‌های برجسته‌ای که مسئولیت جنگ بر عهده آن‌ها بوده است، به ما ارائه می‌دهد. البته، برای دستیابی بدین امر باید کلیت تاریخ هشت‌ساله دفاع مقدس را از دیدگاه عمومی‌تر و کلی‌تری بررسی کنیم. امید است که روش به کار گرفته شده در قبال شهید باقری

شهید حسن باقری

پس از عملیات رمضان در شهریور ماه ۱۳۶۱ که مقارن با ایام حج بود، در پاسخ به پیشنهاد یکی از دوستانش جهت عزیمت به سفر حج گفته بود: «هنوز که کار جنگ تمام نشده و دشمن بعثی در خاک ماست، بروم به خدا چه بگویم؟ وقتی می‌روم که حرفی برای گفتن داشته باشم.»

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

ما را به این نتایج برساند، یعنی هم به خود شخصیت و نقش این شهید بزرگوار در جنگ پی ببریم و هم با شنیدن حقایق جنگ از زبان وی به درک و فهم بهتری از کلیت جنگ دست یابیم. نکته دیگری که لازم است درباره سرداران شهید رعایت شود، اینکه نباید این فرماندهان را به گونه‌ای دست نیافتنی معرفی کنیم، به طوری که نسل نوجوان و جوان ما احساس کند از ادامه راه آن‌ها عاجز است. در این راستا، با به کارگیری روش مزبور در قبال شهید باقری می‌توانیم به پرسش‌های زیر پاسخ دهیم: چگونه والدین بزرگوار این شهید در تربیت اسلامی وی نقش داشتند و ساختار ذهن و بنیان فکری و اعتقادی او را شکل دادند؟ چگونه این تربیت اسلامی در دوران جوانی و نوجوانی و کودکی او شکل گرفت؟ چگونه به انقلاب وارد شد؟ آغاز جنگ به چه صورت بود و چگونه بر ما تحمیل شد؟ علل ناکامی ایران در شش ماهه نخست جنگ و علل موفقیت آن در سال دوم و سوم جنگ چه بود؟ چرا ما در خرمشهر مقاومت و در نخستین روزهای جنگ، در مقابل دشمن عقب‌نشینی کردیم؟

شهید باقری می‌تواند نقش محوری و اساسی برادران عزیز آقایان محسن رضایی، فرمانده سابق کل سپاه؛ رحیم صفوی، فرمانده کل سپاه؛ عزیز جعفری؛ احمد متوسلیان؛ مرتضی صفاری؛ و شهدایی چون صیاد شیرازی و نیاکی را برای ما روشن

کند. برای نمونه، من سردار قاسم سلیمانی را که در حال حاضر، فرمانده نیروی قدس سپاه است، نمی‌شناختم تا اینکه در سال ۱۳۶۰ شهید باقری در یادداشت‌هایشان از برادری نام برد که از اطراف کرخه کور به سمت نیریز نزدیک می‌شود و فرماندهی گردان عده‌ای از بچه‌های کرمان را بر عهده دارد؛ انسان با شهامتی که می‌تواند فرمانده تیپ شود. پس از این، زمانی که برادر محسن رضایی در حال تشکیل تیپ جدید بود، شهید باقری برادر سلیمانی را به وی پیشنهاد کرد. بدین ترتیب، حکم فرماندهی تیپ ۴۱ ثارا... به ایشان داده شد. این امر نشان می‌دهد که شهید باقری در کشف بسیاری از فرماندهان مؤثر بود. برای تعیین نقش شهید باقری در جنگ می‌توانیم از روش بازخوانی تحولات سیاسی نظامی جنگ استفاده کنیم، پنج محور اساسی که باید روی آن‌ها کار شود، عبارت‌اند از: (۱) چهارچوب کلی؛ (۲) شناخت صحیح از دشمن؛ (۳) تعیین راه برد کلی؛ (۴) تعیین استراتژی عملیاتی؛ و (۵) بسیج منابع و نیروهای انسانی و فرماندهی در صحنه عمل. همچنین، باید نقش شهید باقری در این پنج محور نیز بررسی شود. در مورد نکته نخست باید گفت که غافلگیری در برابر تهاجم دشمن به اشغال بخش‌هایی از غرب کشور منجر شد. در نتیجه، در نخستین سال جنگ، با معضل سلطه سنگین روانی و فیزیکی دشمن روبه‌رو شدیم. در شش ماهه نخست آن سال، همه از سایه سنگین نظامی دشمن هراسان بودند. آن‌ها افزون برآنکه شهرهای خرمشهر، بستان،

موسیان، دهلران، قصر شیرین را در اشغال خود داشتند، بعضی از شهرها، مانند آبادان را نیز محاصره کرده و تا پانزده کیلومتری جنوب غرب اهواز پیش آمده بودند. در بعضی از محورها، دشمن هنوز حالت تهاجمی داشت، نه دفاعی. حال این پرسش مطرح است که نقش شهید باقری در این مورد چه بود؟ وی در نخستین گام، به شناخت درست از دشمن پرداخت. در واقع، مشخص کردن نحوه آرایش و استقرار دشمن ضروری و لازم است و شهید باقری خود، بنیان‌گذار اطلاعات سپاه در جنگ بود. از دهلران تا آبادان پانزده تا بیست محور عملیاتی وجود داشت و وی با افراد مستقر در این محورها در ارتباط بود و هفته‌ای یک‌بار در گلف با آن‌ها تشکیل جلسه می‌داد. همچنین هفته‌ای یک‌بار نیز با ارتشیان جلسه داشت و بدین ترتیب، ارتش و سپاه در کنار یکدیگر دشمن را تجزیه و تحلیل می‌کردند و پس از شش ماه تا یکسال بعد، نتایج کار ایشان، یعنی بنیان‌گذاری سازمان اطلاعاتی سپاه و ترسیم وضعیت موجود دشمن و چشم‌انداز آینده و تجزیه و تحلیل و پیش‌بینی که اساس تمام عملیات‌ها بود، معلوم شد. نکته درخور توجه آنکه شهید باقری بر اساس اطلاعات، تحرکات دشمن را پیش‌بینی نیز می‌کرد. برای نمونه، زمانی که شهید نیاکی فرمانده لشکر ۹۲ زرهی شده بود، یک شب طی تماسی با برادر صفوی، تشکیل جلسه‌ای را خواستار شد. بدین ترتیب، من به همراه برادر صفوی و شهید باقری در مقر لشکر ۹۲ حاضر شدیم. در این زمان که ششمین ماه از جنگ را پشت سر می‌گذاشتیم، بیش از

هرچیز از وضعیت دشمن نگران بودیم و شهید باقری توانست به بهترین نحوی وضعیت دشمن را توصیف کند. وی همچنین، پیش‌بینی کرد که خلافت موجود بین لشکر ۵ مکانیزه و لشکر ۹ زرهی دشمن بین بستان و هویزه به‌زودی ظرف دو تا سه هفته آینده برطرف خواهد شد، اما شهید نیاکی این پیش‌بینی را رد و عنوان کرد که رودخانه نیشان و کرخه کور مانع از این اقدام خواهد شد. شهید باقری در پاسخ به ایشان گفت دشمن با احداث پل بر روی رودخانه این خلافت را پر خواهد کرد. پس از دو هفته، پیش‌بینی شهید باقری درباره تحرکات دشمن به وقوع پیوست؛ بنابراین، کاری که شهید باقری انجام داد، از سلطه روانی دشمن بر ما کاست و زمینه در هم شکستن آن را با توجه به اعتماد به نفس، که از شناخت دشمن به ما داده بود، فراهم آورد. در واقع، وی به صورت اساسی، در پایه‌گذاری و بنیان‌گذاری بخشی از ساختارهای جنگ نقش داشت.

حال این پرسش مطرح است که نقش شهید باقری در پیروزی در جنگ چه بود. در پاسخ بدین پرسش باید گفت در این مورد نیز، اقدامات وی بر اطلاعات صحیح از دشمن و خودی مبتنی است. با توجه به بن‌بست موجود در شش ماهه نخست جنگ و عدم موفقیت ما در بسیاری از عملیات‌ها شهید باقری با شناختی که از تحولات سیاسی نظامی داشت، ضرورت استراتژی جدید را مطرح می‌کرد شاید این

مطلب در حد حرف ساده به نظر برسد، اما در عمل، کار بسیار مشکلی است و شهید باقری ساعت‌ها و روزها روی این موضوع کار کرده است. وی در یادداشت‌هایش می‌نویسد: «باید به خودمان جرئت بدهیم و شیوه جنگ را ما باید تغییر بدهیم». بدین ترتیب، وی با جرئت و شهامت طرحش را ارائه می‌کند و پیگیر اجرای آن می‌شود.

نکته سوم تعیین استراتژی عملیاتی است، چرا که هم در تهاجم و هم در دفاع به استراتژی نیاز است و اصلاً صحنه جنگ صحنه رویارویی استراتژیست‌هاست، بعد از شناخت دقیق وضعیت، مقدمات و ... از خودی و دشمن و انطباق آن با واقعیت باید اقدام به تدوین استراتژی کنیم. روند تکاملی سلسله عملیات‌های محدود که یا مستقل بود یا به طور مشترک با ارتش اجرا می‌شدند به شکل‌گیری دکترین جدید منجر شد؛ دکترینی که به طراحی و طرح‌ریزی عملیاتی نیازمند بود و شهید باقری برای تمامی عملیات‌ها حتی برای عملیات‌های ارتش در شش ماهه نخست جنگ نیز، به برادران ارتش طرح ارائه می‌داد، هرچند آن زمان به دلیل حاکم بودن نوعی از مدیریت بر جنگ به پیشنهادات شهید باقری توجه نمی‌شد.

نکته چهارم نقش شهید باقری در بسیج منابع و امکانات و نیروی انسانی است. یکی از ویژگی‌های هر استراتژی توجه به امکانات و همه منابع موجود در کشور است؛



کتاب شهید حسن باقری؛ ناصح کاوہ

NODY.IR
مجله صوتی، تصویری و خبری

موضوع مهمی که در شش ماهه نخست جنگ، از آن غفلت شده بود؛ زیرا، بنی صدر از مشارکت نیروهای مردمی و سپاه با ارتش در صحنه جنگ جلوگیری می کرد؛ بنابراین، شهید باقری مانند دیگر فرماندهان بر پایه شناختی که از تحولات سیاسی اجتماعی و الگوی پیروزی انقلاب اسلامی با حضور گسترده نیروهای مردمی داشت، به این منبع عظیم توجه و در جذب، آموزش، به کارگیری و سازماندهی نیروهای مردمی کمک کرد، اما این کافی نبود و مشکل را حل نمی کرد؛ زیرا، برادران بسیجی به راحتی فرماندهی کسی را نمی پذیرفتند. در واقع، آن ها فرماندهی می خواستند که روحیه بسیجی داشته باشد. بدین ترتیب، هر فرماندهی که روحیه و خلق و خوی بسیجی بیشتری داشت و رفتار او امکان ارتباط با بسیجی را فراهم می آورد، موفق تر بود و شهید باقری کسی بود که از عهده این کار به خوبی برآمد، یعنی روحیه و خلق و خوی بسیجی و رفتار و تربیت صحیح اسلامی داشت که برای بسیجیان واقعاً جذاب بود. در نتیجه، با بسیجیان به راحتی ارتباط برقرار می کرد. وی فرماندهی لشکرهای ۲۷ حضرت رسول (ص)، ۵ نصر، ۳۱ عاشورا، ۱۴ امام حسین (ع) و ۷ ولی عصر را بر عهده داشت و در هر فرصتی برای بسیجیان سخنرانی می کرد و پیچیده ترین مفاهیم نظامی را به زبان بسیار ساده برای آن ها توضیح می داد و به راحتی به آن ها تفهیم می کرد که در چه مرحله ای از جنگ قرار داریم و الان شما چه کار عظیمی را باید انجام بدهید.

فرماندهی در صحنه عمل پنجمین مطلبی است که باید نقش شهید باقری را در آن بررسی کنیم. مقدمات چنین امری به ادراک صحیح از دشمن نیازمند است که در این راستا، شهید باقری، خود، سازمان اطلاعاتی سپاه را بنیان گذاشت و حتی در زمان فرماندهی، یکی از برجسته‌ترین عناصر اطلاعاتی بود، به‌طوری‌که برادر محسن رضایی، همواره به نظریات اطلاعاتی وی تکیه می‌کرد. زمانی که شهید باقری به فرماندهی رسید و دیگر مسئول سازمان اطلاعات نبود، به‌طور رسمی بر دکترین و طرح‌های عملیاتی مسلط بود. در نتیجه، در تمامی عملیات‌ها، طرحی را پیشنهاد می‌داد. همچنین، از منبع عظیم نیروهای مردمی آگاه بود و برای سازماندهی و به‌کارگیری نیروها بسیار تلاش می‌کرد. در واقع، وی کسی بود که دشمن، زمین عملیات و خودی را می‌شناخت و بر پایه اعتماد به نفس و اراده خود، در راستای شکست و در هم کوبیدن دشمن، به بهترین شکلی، نقش فرماندهی را ایفا کرد. بعد از عملیات فرمانده کل قوا در ۲۱ خردادماه سال ۱۳۶۰، یعنی در عملیات ثامن‌الائمه در شرق کارون، تقسیم‌بندی انجام شد، بدین ترتیب که برادر صفوی به دستور شهید کلاهدوز، سردار کاظمی را در جبهه فیاضیه و شهید باقری، شهید خرازی را در محور دارخوین یاری می‌کرد. من هم در کنار سردار اسدی و سردار قربانی در محور ایستگاه ۷ آبادان قرار گرفته بودم. در هر یک از این محورها نیز، به ترتیب، تیپ ۲ لشکر ۷۷، تیپ ۳ و تیپ ۱ لشکر ۷۷ از نیروهای ارتش در کنار نیروهای سپاه قرار

گرفتند؛ وحدت مبارکی که بیش از ۲۴ ساعت به طول نینجامید؛ زیرا، نیروهای عراقی که به مدت یکسال در شرق کارون مستقر بودند، منهدم شدند. به یاد دارم فردای روزی که به شرق کارون رسیدیم، شهید باقری را در هیئت یک فرمانده تمام عیار با لباس نظامی کامل دیدم و با توجه به عشقی که به این سردار داشتم به شوخی به ایشان گفتم که ماشاء... فرمانده درست و حسابی شده‌ای و این لباس هم خیلی به شما می‌آید. حقیقتاً، شهید باقری در جنگ، نقش بی‌بدیل و فرماندهی به‌یادماندنی‌ای از خودش برجای گذاشت. اگر بپذیریم که جنگ محل ظهور و بروز استعدادهاست، باید بگوییم که استعدادهای کم‌نظیر شهید باقری در جنگ شکوفا شد، چرا که وی بنیان‌گذار بخشی از ساختارهای جنگ، مانند اطلاعات و سازمان رزم سپاه بود؛ رزمنده دلسوز و متعهدی که سازمان رزم کنونی سپاه مدیون و مرهون تلاش‌های این شهید بزرگوار است. در واقع، استعدادهای الهی وی با رسیدن به مقام رفیع شهادت به کمال رسید. شهید باقری انسان بزرگواری بود که روح بزرگی داشت. به قول شهید مطهری، ما روح بزرگ و بزرگواری داریم. بزرگواری نسبت به روح بزرگ مرتبه عالی‌تری است. شهید مطهری می‌فرماید: «اسکندر و نادر هر دو روح‌های بزرگی داشتند، اما بزرگوار نبودند»، اما شهید باقری و بسیاری از فرماندهان و امرا و سرداران رشید صحنه‌های پرشکوه دفاع مقدس هم روح بزرگی داشتند و هم بزرگوار بودند و در مقابل کوچک‌ترین بدی‌ها تقوی داشتند؛ عاملی که این‌گونه انسان‌ها را

بزرگ جلوه می‌دهد، به فرمایش حضرت علی (ع): «تنها دلیل چنین موضوعی این است که دنیا در نظر آن‌ها، کوچک است». به امید آنکه بتوانیم در سال‌های آینده، گامی در راه احیای اندیشه‌های والا و عمیق سرلشکر شهید حسن باقری برداریم.

برگرفته از این منبع: نقش و جایگاه شهید حسن باقری در جنگ هشت‌ساله، سخنرانی سردار رشید به مناسبت سالگرد شهید حسن باقری در بهمن‌ماه سال ۱۳۸۰، فصلنامه نگین ایران، شماره ۴، بهار ۱۳۸۲.



مهارت بالای محسن رضایی در مدیریت و گزینش افراد و تاثیر آن در سیر تغییر

فضای جنگ و کشف ظرفیت و استعداد «شهید حسن باقری»

می‌توان به جرأت ادعا کرد که تا قبل از عزل ابوالحسن بنی‌صدر از مقام ریاست‌جمهوری، نیروهای مردمی و انقلابی که در قالب سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و بسیج فعالیت می‌کردند فرصت ایفای نقش در جریان تحولات صحنه جنگ در سال ابتدایی را نداشتند. این در حالی بود که این نیروها دارای توان بالقوه فراوان (محصول وقوع انقلاب اسلامی) برای دفاع از کشور بودند، اما نبود فرصت برای حضور، آنها را بی‌تجربه، مأیوس و پراکنده کرده بود ...

اگرچه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از اسفند ماه ۱۳۵۹ با شروع سلسله عملیات‌های محدود و نیمه‌محدود، توانسته بود حرکت مناسبی را برای تغییر مسیر جنگ آغاز کند، تا طراحی و اجرای عملیات‌های بزرگ فاصله زیادی داشت. حضور محسن رضایی در صدر نیروهای نظامی سپاه و مهارت بالای او در مدیریت و گزینش افراد سبب شد سیر تغییر فضای جنگ سرعت بالاتری به خود بگیرد و افرادی که تا آن روز کمتر دیده می‌شدند، ظرفیت‌های خود را به منصفه ظهور برسانند. البته نباید از این نکته غافل شد که انعطاف‌پذیری در رأس و بدنه سپاه به‌عنوان یک نیروی نظامی حاضر در صحنه جنگ، فضا را برای بروز چنین استعدادهایی به‌مراتب بازتر

کرد. یکی از جوانانی که تا آن روز نادیده گرفته می‌شد حسن باقری بود؛ فرمانده جوانی که در جلسه‌ای که با حضور فرماندهان عالی‌رتبه نظامی کشور برگزار شد درکنار شهید حاج داوود کریمی، توانست نگاه‌ها را به‌سوی ظرفیت‌های انقلابی در صحنه نبرد متوجه کند. حسن باقری ترکیبی از استعداد فکری و ذهنی همراه با یک تلاش بی‌حصر عملیاتی و اطلاعاتی بود و همین مؤلفه‌ها او را از دیگران متمایز می‌کرد. درحقیقت حسن باقری یک استراتژیست با تفکر راهبردی بود که توانست مسیر جنگ را تغییر دهد و معادلات صدام حسین و مشاورانش را برهم زند.

راهبردهای جمهوری اسلامی ایران برای مقابله با ارتش عراق تا زمان ورود نیروهای مردمی در جنگ و استفاده از ظرفیت‌های آنان (حسن باقری نیز یکی از بارزترین نمونه‌های این بحث است) دچار بن‌بست شده بود. در این شرایط باید الگو و شیوه جنگیدن تحول می‌یافت تا راه‌حلی برای رهایی از این بحران به دست بیاید.

استراتژیست‌ها سه وظیفه اصلی و محوری برای تغییر شرایط به نفع نیروهای خودی بر عهده دارند، و این درواقع مسیری است که برای انجام طرح تحول در صحنه نبرد باید پیموده می‌شد.

گام اول و بنیادین، ایجاد بستر برای تغییر است. حسن باقری که به ناکارآمدی شیوه‌های تکراری جنگ، استراتژی زمین سوخته و زمین‌گیرشدن نیروهای نظامی پی

برده بود، ضرورت تغییر استراتژی جنگ را مطرح کرد. او عقیده داشت: «باید به خود جرأت داد. این نوع جنگیدن به درد نمی خورد و لازم است که استراتژی در این جنگ عوض شود.» درواقع او با ایمان به آنکه باید از قالب های کهنه درآمد و طرحی نو در انداخت، سنگ بنای تغییر را بنا نهاد.

در جریان حمله عراق، شهر آبادان به محاصره نیروهای ارتش بعث درآمد. اواسط آبان ماه سال ۱۳۵۹ بود که امام خمینی در پیامی فرمان شکسته شدن حصر آبادان را صادر کردند. پس از فرمان امام خمینی طراحی کردن عملیاتی برای شکستن حصر آبادان به طور جدی تر مبنای طرح های سپاه پاسداران در منطقه خوزستان قرار گرفت. حتی در بهمن ماه طرحی در دزفول به تصویب رسید، اما در زمان بنی صدر مورد توجه قرار نگرفت و پس از عزل وی از ریاست جمهوری این طرح توسط سید رحیم صفوی فرمانده ستاد عملیات جنوب سپاه و حمایت حضرت آیت الله خامنه ای در شورای عالی دفاع به تصویب رسید. شرط شورا آن بود که لشکر ۷۷ ارتش هم در این عملیات مشارکت داشته باشد لذا طرح به تصویب آنها هم برسد که در ادامه لشکر ۷۷ نیز به سازمان عملیات اضافه شد.

عملیات شکست حصر آبادان موسوم به ثامن الائمه با وسعت منطقه عملیاتی ۱۳۰ کیلومتر مربع در چهار محور عمده عملیاتی دارخوین، فیاضیه، ایستگاه هفت و

ابتکار

از سنت های متعارف
ارتش های دنیا عبور و
راه های نو کشف کردند

شهید حسن باقری

عزم

در میدان های جنگ ما اراده
وعزم و تصمیم قاطع
موج میزد

شهید صیاد شیرازی

توسل

در جبهه های انسانی معمولی
در وادی صفا و نورانیت
عرفان وارد می شدند

شهید عبدالحسین برونسی



رمز پیروزی

ملت ایران در دفاع مقدس، بر تمام قدرتهای پیروز شد. اما کیفیت جنگ و نوع دفاع رزمندگان ما چه بود؟

شهید محمد ابراهیم همت

شهید مصطفی چمران

ایمان

به حقانیت خود و بطلان
دشمن باور داشتند

فداکاری

جان دادن برای شان مسئله
اصلی نبود

مهرماه
۱۳۶۷/۱۲/۱۹

مطرح شده توسط رهبر انقلاب اسلامی در دیدار نوجوانان و جوانان عازم راهیان نور

کتاب شهید حسن باقری

KHAMENEI.IR

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر گاره

جاده ماهشهر در مهرماه سال ۶۰ آغاز شد. این عملیات بزرگ که تا آن روز بزرگ‌ترین عملیات زمینی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در طول جنگ با عراق محسوب می‌شد، نقطه عطفی در تاریخ جنگ است؛ زیرا آغاز دوران فتوحات جمهوری اسلامی ایران بود. در این عملیات شهید حسن باقری فرماندهی نیروهای تک‌ور از محور شمالی یعنی منطقه دارخوین را بر عهده داشت. او در جلسه هفتم مهرماه که دستور جلسه آن گزارش طرح عملیاتی آبادان - دارخوین - ماهشهر بود گفت: «اهمیت محور دارخوین به این دلیل بود که جناحین عراق در این منطقه باز بود و به نیروهای ما عقبه می‌داد.»

فرمانده استراتژیست محور دارخوین، حسن باقری، قبل از شروع عملیات برای همه فرمانده گردان‌ها و گروهان‌ها کالک عملیاتی تهیه و با حوصله مثال‌زدنی، تک‌تک آنان را توجیه کرده بود.

گام‌های بعدی شامل ایجاد تعهد و همچنین ایجاد توازن بین ثبات و نوآوری است. تلاش خستگی‌ناپذیر حسن باقری در شناسایی‌های قبل از عملیات که تا چند قدمی محورهای دشمن نیز پیش می‌رفت و همچنین ارائه نحوه اجرای عملیات به تک‌تک فرماندهان میدانی حاضر را می‌توان ناشی از مسئولیت دوم یعنی ایجاد تعهد دانست.

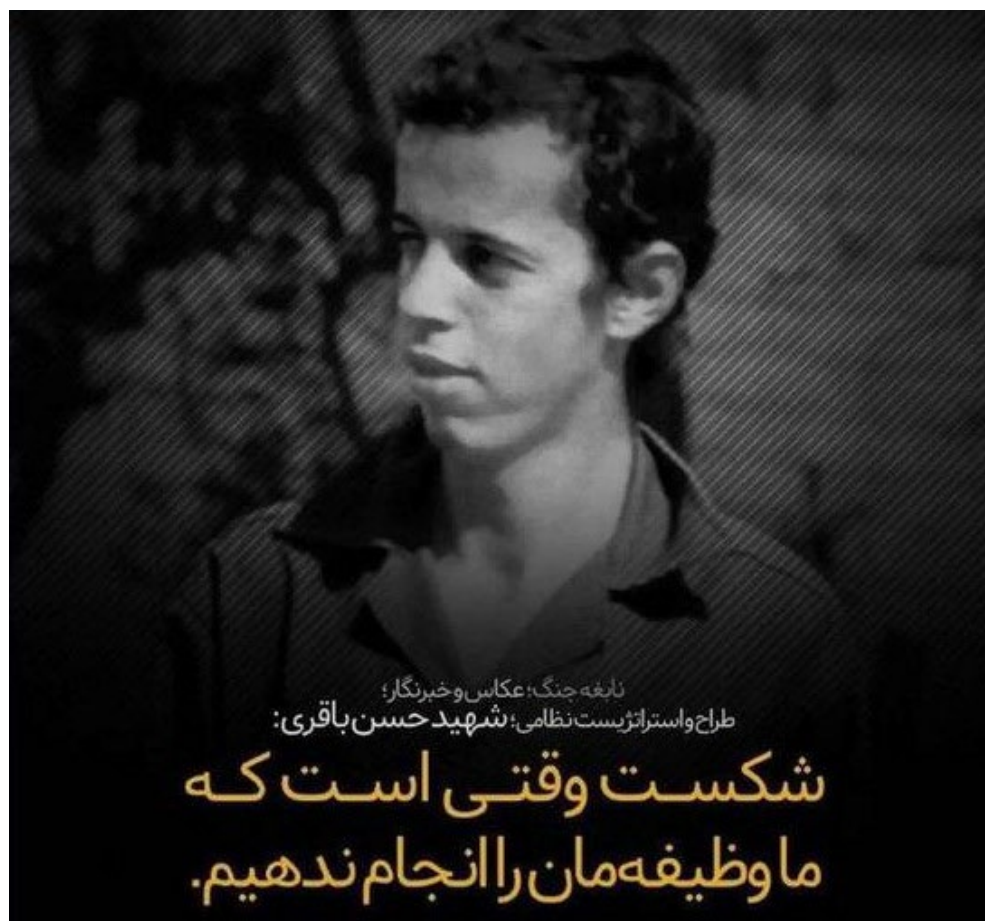
در جریان عملیات ثامن‌الائمه، برای تسریع حرکت نیروهای پیاده برای رسیدن به محور موردنظر و غافل‌گیری دشمن که یکی از اساسی‌ترین راهکارهای سپاه در سال دوم جنگ محسوب می‌شد، طرحی برای آتش‌زدن رودخانه کارون به وسیله نفت سیاه به منظور قطع کردن ارتباط شرق و غرب نیروهای عراقی ریخته شد. برای این کار مقدار زیادی نفت از طریق لوله به حاشیه شرقی کارون به عمق ۱ الی ۲ سانتی‌متر هدایت شد که هرچه پائین‌تر می‌رفت بیشتر پخش می‌شد. کانالی نیز به طول ۲۰۰ تا ۳۰۰ متر تا ساحل رودخانه احداث شده بود تا نفت به داخل آن هدایت شود و در موقع نیاز مشتعل گردد تا بشود شرق و غرب نیروهای عراقی را قطع کرد و آنها نتوانند نیروهای ایرانی را زیر آتش خود بگیرند. اما حادثه‌ای در جریان اجرایی کردن طرح اتفاق می‌افتد؛ به‌طوری‌که یکی از توپ‌های دشمن در حین روان‌شدن نفت به داخل کانال اصابت و پیش از موعد مشتعل و دود بسیار زیادی منطقه را فرا می‌گیرد و سبب می‌شود دود حاصله از آتش، اطراف قرارگاه فرماندهی تیپ ۳ لشکر ۷۷ را فراگیرد و نقل و انتقالات پشت جبهه را دچار رکود کند.

شدت دود به قدری بود که پاسگاه فرماندهی تیپ ۳ تعطیل شد و فرماندهان آنجا به اجبار به مقر فرماندهی سپاه که در نزدیکی همان پاسگاه بود، نقل مکان کردند و به وسیله بی‌سیم‌هایی که فرماندهان سپاه در اختیار آنان قرار دادند نیروهای خود

را هدایت کردند. به دلیل توجیه بودن فرماندهان میدانی سپاه قبل از عملیات و همچنین بی سیم‌های جز به جز، انتقال مهمات که توسط سپاه اداره می‌شد، اخلاص در پاسگاه فرماندهی تیپ ۳ باعث اخلاص در عملیات نمی‌شد، اما اگر این دود به مقر فرماندهی سپاه می‌رسید قطعاً در کنترل عملیات مؤثر بود. ناگهان در صدمتری مقر فرماندهی سپاه باد شدیدی به وزیدن گرفت که به گفته شاهدان عینی تا آن روز چنین بادی در منطقه نوزیده بود. دودی که تا چند متری سنگرها پیش آمده بود بالا می‌رود و فضا کاملاً پاک می‌شود. حسن باقری پس از وزیدن باد می‌گوید: «به سرهنگ پرورش فرمانده تیپ ۳ گفتم بیا ببین که بعداً نگوئید خرافه بافیم. پاسگاه تو را دود گرفت و به اینجا که رسید بلند شد و رفت.» بر اثر اصابت مجدد توپ‌های عراقی‌ها دوباره نفت‌ها مشتعل شد؛ به صورتی که تا خاکریز دوم را دود فرا گرفته بود و از خاکریز دوم به بعد بود که نیروهای ایرانی به کنار رودخانه رسیده بودند و دیگر خطری آنان را تهدید نمی‌کرد. این دود در جریان عملیات ثامن‌الائمه بسیار مؤثر بود؛ به صورتی که عراقی‌ها در پشت بی سیم‌های خود می‌گفتند ظلمات است و نمی‌دانیم چکار کنیم. تلاش کردیم در پرتو اسناد، به بیان ابتکارات و خلاقیت‌های فرماندهای جوان و توانمند بپردازیم. فرماندهای خوشفکر که یگانه استراتژیست سال دوم جنگ عراق و ایران محسوب می‌شود. مطالعات جنگ ایران و عراق، مسیری دشوار و ذهن‌سوز در پیش دارد که در گام‌های آتی تلاش خواهیم کرد در این مسیر بمانیم

و توانمندی‌های اطلاعاتی و عملیاتی حسن باقری را که با نبوغ ذهنی فوق‌العاده او پیوند خورده بود و از دل آن ابتکاراتی خلاقانه به دست می‌آمد، مورد بررسی قرار دهیم... به گزارش پایگاه اطلاع رسانی دکتر محسن رضایی، اطلاعات این یادداشت برگرفته از گزارش "طرح عملیاتی ۵ / ۷ / ۱۳۶۰ آبادان - دارخوین - ماهشهر؛ جلسه مورخه ۷ / ۷ / ۱۳۶۰ (خارج شده از طبقه‌بندی در تاریخ ۵ / ۵ / ۱۳۷۳)" می‌باشد.

تصاویر صفحات اول و دوم این گزارش در ذیل آمده است



حسن باقری؛ فرماندهی که نگران جان رزمندگان بود

«تیمسار ظهیرنژاد از فرماندهان ارشد ارتش، قبل از آغاز جنگ در درگیری‌های کردستان و آذربایجان غربی آنقدر برای جابه‌جایی نیروها احتیاط می‌کرد که برخی به او ایراد می‌گرفتند. اما می‌گفت جوان‌های مردم، امانت پدر و مادرهایشان دست من هستند.» جلایی‌پور فرماندار سابق نقده

«سخت شده شهید دادن در شناسایی، ولی خیلی راحت شده که ۳۰۰ تا جنازه رو توی عملیات بذاریم وسط معرکه بیاییم عقب. کار کردن قبل از عملیات خیلی سخت شده، ولی تلفات دادن در داخل عملیات خیلی ساده شده. هیچ به روی خودمون هم نمی‌اریم. هنوز مطالب این عملیات در داخل مردم منعکس نشده به صورت کامل... پاشید برید شهرتون ببینید چه خبره. برید ببینید توی شهری که صد تا جنازه نرفته، خیلی پدر مادرا برای جنازه‌ی بچه‌هاشون اهمیت قائلن.»

«اول جنگ بچه‌های تبریز تو دهلاویه هفتاد تا شهید دادن، خدا شاهده همه تنشون می‌لرزید. حالا هزار تا دو هزار تا سه هزار تا اصلا انگار نه انگار. اگه فردا هم بهمون بگن صد هزار تا، هیچی، اصلا عددا دیگه یک با هزار مثل این که دیگه فرقی نداره.» شهید حسن باقری

مهم نیست که عملیات پیروز بشود یا نه

«ما مکلف به انجام وظیفه‌ایم. برایمان مهم نیست که عملیات پیروز بشود یا نه؛ مهم این است که ما وظیفه‌مان را انجام بدهیم و جهاد فی سبیل‌الله انجام شود. گیریم حالا پیشرفت حاصل بشود یا نشود. ولی از آنجایی که خداوند صداقت رزمندگان اسلام را می‌بیند، قطعاً با پیروزی توأم خواهد بود. این کارها همه از لطف خداست و هیچ چیزی ما نیستیم که انجام می‌دهیم.

خدای ناکرده برای ما شبهه‌ای به وجود نیاید که ما داریم کاری انجام می‌دهیم و بدانیم که همه اینها از لطف خداوند است. یک لحظه اگر توجه خداوند از روی ما برداشته شود، تمام این حساب و کتاب غلط از کار در خواهد آمد. همانطور هم که می‌بینید خیلی وقت‌ها ما طرحی تهیه می‌کنیم اما عملیات عوض می‌شود و می‌بینیم خلاف آن چیزی که ما می‌خواستیم عمل شد و همان مسئله خلاف است که به نتیجه می‌رسد...»

مدیریت عملکرد

فرم گزارش را که خواند، گفت: «آقا جون وقتی می‌گویم خودت برو شناسایی، باید خودت بروی، نه کس دیگری را بفرستی.» نمی‌دانم از کجا فهمیده بود که خودم نرفته‌ام شناسایی.

گزارش های شناسایی رفتن بچه ها را با دقت می خواند. یک جاهایی خط می کشید و چیزهایی می نوشت. گفت: «اینجا نوشتی از دست چپ تیراندازی شد. یعنی چپ خودت یا دشمن؟ شما رو به روی همدیگرید، باید از قطب نما استفاده کنید، سعی کنید جهت را از روی قطب نما بنویسید.» راوی : سردار محسن ظریف منش

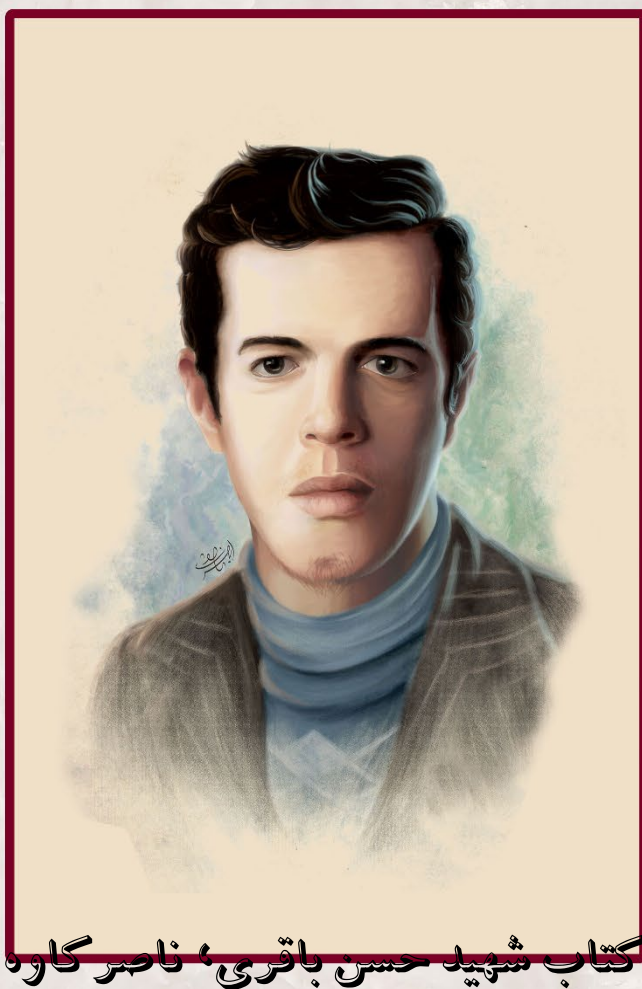
عقب بایستیم، ترسو بار می آییم

«آخرش که چی؟ هی خودمان را عقب حفظ کنیم. آخرش هم توی لحاف و تشک بمیریم، آن وقت همه بسیجی ها روز قیامت به ما می خندند. آقا مرگ دست خداست. مرگ دست ما نیست. این برادرمان خرازی این همه در جبهه بود یک تیر نخورده بود، رفت مین خنثی کند دوتا ترکش هم خورد. این همه برادر هیچی شان نمی شود. اما یکی می رود در جاده یا دارد به خانه اش می رود یا می رود تهران مرخصی و در اره تصادف می کند. آن مرگ بهتر است یا اینکه من بروم در خط یک ترکش بخورم؟ مرگ دست خداست. برادران! عقب بایستیم، ترسو بار می آییم. استثنا هم ندارد. پنج نفر اینجا بمانند اما ما بدانیم این پنج نفر می خواهند کار کنند و بدانیم این پنج نفر تا آخرین قطره خونشان ایستاده اند...»

اگر بین بسیجی ها حرفی می شد، می گفت : «برای این حرفها به هم تهمت
نزنید. این تهمتها فردا باعث تهمت های بزرگتری میشه. اگر از دست
همدیگرناراحت شدید ، دو رکعت نماز بخوانید، بگویند خدایا این بنده تو
حواسش نبود، من گذشتم ، تو هم ازش بگذر. این طوری مهر و محبت زیاد
میشه و با این نیروها میشه عملیات کرد.»

برگرفته از کتاب «یادگاران»

شهید حسن باقری



کتاب شهید حسن باقری، ناصر کارو

کارایی خط چگونه اضافه می‌شود؟

«حتماً برادران به عنوان عبادت هم که شده سه روز در میان باید بروند خط و وضع خط را ببینند. در رابطه با کار خودشان در بهداشت، مهندسی، آب، تبلیغات و همه این‌ها... واقعاً چقدر خوب است که ما مثلاً بیاییم تقسیم کنیم و بگوییم ۱۰ تا سنگر هست، هر ۱۰۰ متر را یک برادری برود و پنج دقیقه برای بسیجیان صحبت کند. می‌دانید چقدر خوشحال می‌شوند؟ می‌دانید چقدر به کارایی خط اضافه می‌شود؟»

«آنچه نیروها را خسته می‌کند، کار نیست؛ بلکه گیجی و بی‌برنامگی است.» حسن باقری، اهداف و برنامه‌های طولانی‌مدت را دقیقاً بررسی می‌کرد و با اجرای دقیق آنها، دشمن را به واکنش وامی‌داشت. او از تمام فرصت‌ها برای آموزش و بالا بردن کیفیت نیروها استفاده می‌کرد و معتقد بود:

دوراندیشی فرمانده در تربیت اسرای عراقی

شهید حسن باقری، بر آن بود که ابتکار عمل را باید از دشمن گرفت و فرصت برنامه ریزی به او نداد. حسن باقری معتقد بود که هدف ما، انهدام و کشتار نیروهای دشمن نیست؛ بلکه در برنامه‌ریزی‌ها و طراحی‌ها باید دشمن را دور بزنیم تا امکانات

آن‌ها سالم به دست رزمندگان اسلام بیافتد و از سوی دیگر، باید سربازان ارتش بعث را به اسارت درآوریم تا اطراف صدام از این نیروها خالی شود و این افراد بتوانند در آینده انقلاب اسلامی عراق نقشی مؤثر ایفا کنند.

فقط نگاه نکن ...

حسن باقری می‌گفت: «ابتدا ببینید استعدادش چیست؟ بعد تشخیص بدهید چه کار می‌خواهد بکند؟ می‌خواهد بماند یا حمله بکند؟ وضعیتش طوری است که می‌خواهد به جایی ملحق شود؟ بارش را پهن کرده، یا اینکه نشسته سنگرهایش را عمیق می‌کند؟» حسن می‌گفت: «فقط نگاه نکن چه می‌بینی، بلکه حرکت آن‌ها را تحلیل کن و نظر بده‌فآیا دشمن اینجا آرامش دارد، یا وحشت زده است؟ می‌خواهد بماند یا آماده تغییر مکان است؟»

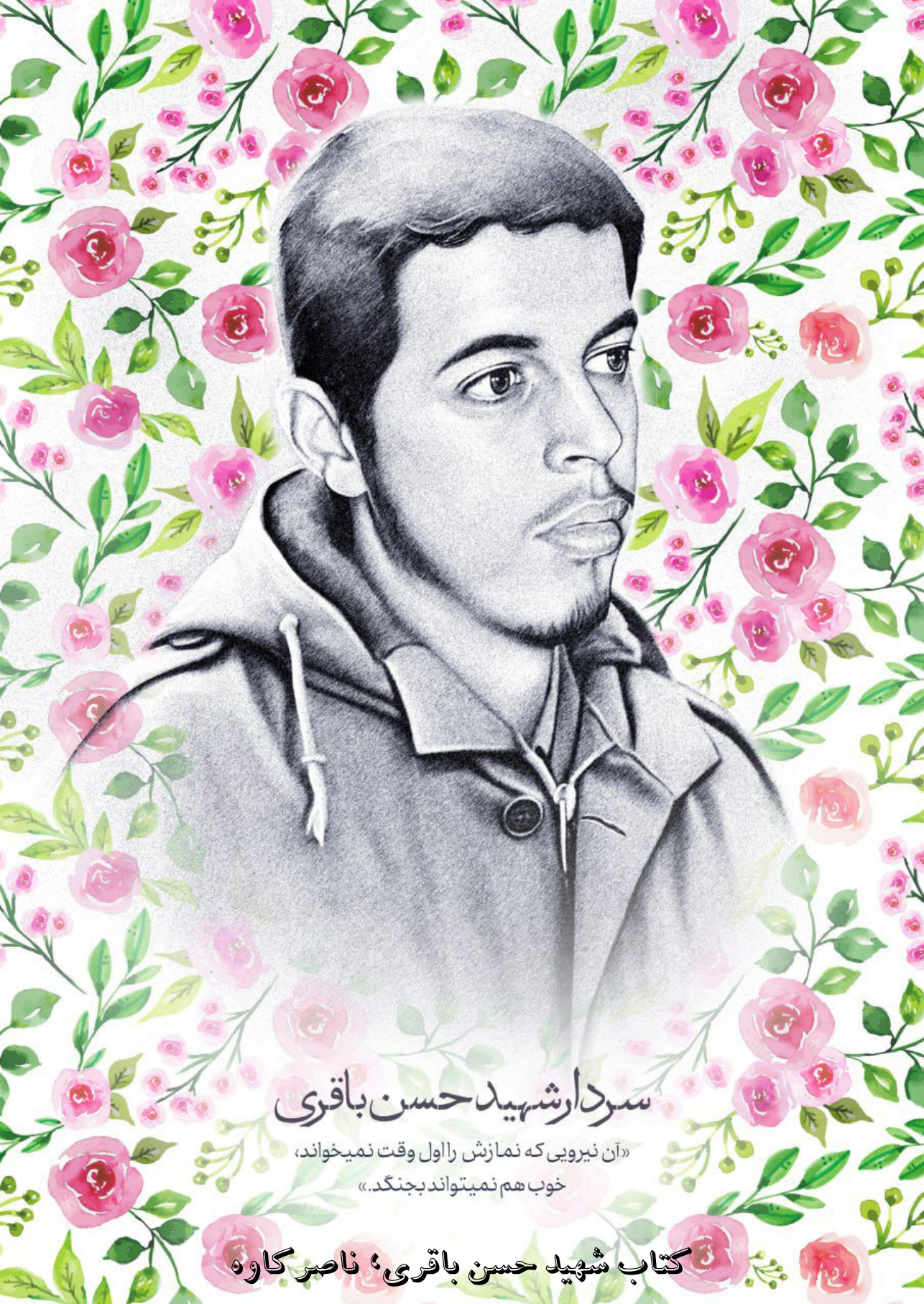
اطلاعات عملیات در جنگ

سردار شهید حسن باقری: اصل اطلاعات عملیات و اهداف بسیار مهم و گسترده آن قابل توضیح است که به بخش‌هایی از آن اشاره می‌شود: اصل قضیه اطلاعات و

عملیات و اینکه در جنگ، چه دیدی نسبت به آن داریم و در کل، دید ما دید کشورهای هم سطح ما، مانند عراق و عربستان و دید کشورهایی، مانند اسرائیل و آمریکا، که خود برنامه ریز این مسایل در دنیا هستند، چیست و دنیا چقدر روی بحث اطلاعات کار می کند و ما تا چه حد روی این بحث کار می کنیم؟

یک نکته ای که باید مشخص کنیم این که خود بحث اطلاعات هدف است. بکشید این را در ذهن تان جای دهید که اطلاعات، هدف واسطه نیست، بلکه خود هدف اصلی است، حتی اگر این اطلاعات به هیچ دردی نخورد. نخستین نکته ای که یک فرمانده در عملیات بدان نیاز دارد، این است که از جوانب خودش اطلاع داشته باشد. تا وضعیت کلی خود را ندانید، نمی توانید اطلاعاتی جمع آوری کنید.

بنابراین یک موضوع، آگاهی از وضع خودی و دشمن و موضوع دوم، دانستن نقاط ضعف و قوت دشمن است، یعنی شما اگر نخواهید روی قضیه درازمدت کار کنید و در این قضایا، صبر و حوصله نداشته باشید، نمی توانید در کوتاه مدت، نقاط ضعف یا نقاط قوت دشمن را بشناسید؟ نقاط ضعف و قوت دشمن، دانستن تعداد تانک ها و نفربرها نیست، بلکه تأثیر فرهنگ ارتش روی افراد است که هنوز نتوانسته ایم برآورد کاملی از روحیه ارتش عراق داشته باشیم و بدانیم که چه زمان این ارتش از هم می پاشد؟



سردار شهید حسن باقری

«آن نیرویی که نمازش را اول وقت نمیخواند،
خوب هم نمیتواند بجنگد.»

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه

اعتراف دشمن بعثی به توانایی اطلاعاتی عملیاتی «حسن باقری»

او نظریه پرداز نظامی بزرگی بود که در جایگاه فرمانده عالی رتبه جنگ توانست توازن قوا را به سود جمهوری اسلامی ایران تغییر دهد. آنچنان که دشمن بعثی نیز، خود، به این حقیقت اعتراف کرده و گفته است: «اطلاعات ایران (حسن باقری) در حملات خود، اطلاعات کامل و دقیقی در خصوص یگان‌های ما اعم از خطوط حد، فرماندهان، شکاف‌ها، نقاط آسیب‌پذیر، محل استقرار قرارگاه‌ها، مواضع توپخانه و حتی مناطق اداری در اختیار داشته و از این طریق توانسته است طرح‌های خوبی تهیه کند و آن‌ها را به دقت اجرا کند.»

بنیان‌گذار تفکر انقلابی جنگ

شهید باقری پایه‌گذار سازمان رزم سپاه بود. او بنیان‌گذار تفکر انقلابی جنگ بود که به جای تکیه بر تجهیزات نظامی، بر ایمان، فرهنگ علوی و عاشورایی تکیه کرد و فکر و اندیشه را مبنای شکست بن‌بست‌های جنگ قرار داد. شهید حسن باقری ادبیات جنگ را تغییر داد و با اتکا بر آموزه‌های قرآنی، طرح‌هایی را نوشت که منجر به شکست دشمن شد. او بُعد انسانی جنگ را محور کار خود قرار داد؛ به نحوی که می‌گفت: «هدف ما از جنگ، کشتار و انهدام نیست، بلکه به دنبال انقلاب اسلامی در عراق هستیم.»

بن بست شکن بود؟

چیزی که دشمنان و آمریکایی ها را به تنگ می آورد، این است که ما در فکر کردن به بن بست نمی رسیم و این باعث می شود در عمل نیز به بن بست نرسیم.

شهید حسن باقری: آن نیرویی که نمازش را اول وقت نمی خواند، خوب هم نمی تواند بجنگد.

فرمانده شهید شب زنده دار

طرح های عملیاتی او به آزادسازی بسیاری از مناطق اشغالی انجامید. براساس یادداشت های روزانه این شهید والامقام، به عنوان «فرمانده» در هر ۲۴ ساعت، ۱۸ ساعت فعالیت می کرد و طی اجرای عملیات ها شب ها بیدار می ماند تا عملیات ها را به خوبی هدایت و فرماندهی کند.

امام خمینی (ره) پس از شهادت حسن باقری روی عکس وی نوشتند: «خداوند شهید شب زنده دار ما را با شهدای صدر اسلام محشور فرماید؛ اگرچه نمی توان با اندک اطلاعات روی کاغذ، معرف شخصیت «حسن باقری» به عنوان یک نخبه، میراث معنوی و سرمایه ملی بود.»

چیزی که در زندگی شهدا باید به آن توجه کرد، این است که زندگی شهدا را از دو بُعد بررسی کنیم. یک بُعد، بُعد کاری این عزیزان است و بُعد دیگر، بُعد فرهنگی و خانوادگی این عزیزان است.

بدین صورت که این افراد یک بُعد کاری در دفاع مقدس، دفاع از امنیت کشور و دفاع از حرم داشتند و بُعد دیگر این افراد که باید به آن توجه ویژه‌ای شود، بُعد فرهنگی و خانوادگی آنهاست که آن‌ها با خانواده خود مخصوصاً با پدر، مادر، اعضای خانواده، همسر و فرزند خود چگونه رفتار می‌کردند.

اسلحه به دست در خط مقدم به جای نشستن در اتاق فرماندهی

شهید حسن باقری یکی از روش‌های شناسایی موقعیت را مسئله کیفیت آرایش دشمن می‌دانست و معتقد بود که یکی از اشکالات دفاعی ما در آرایش نیروهاست چراکه در روش‌های شرقی، نیروی ضعیف در خطوط می‌ماند و نیروی احتیاط با قوت بیشتری در پشت سر آن قرار می‌گیرد در حالیکه آرایش نیروهای ما برعکس است و همواره احتیاط ما از نیروی اصلی ضعیف‌تر است. شهید باقری به گفته هم‌زمانش غالباً یک تا دو ساعت پس از هدایت اولیه عملیات در خط نبرد حضور می‌یافت و خود شخصا وضعیت خطوط تصرف شده را با اهداف از پیش تعیین شده (روی نقشه)

کنترل می کرد و نقاط ضعف را بر روی نقشه مشخص و عملکرد واحدهای رزمی و یگانها را در خط ارزیابی و دستورالعمل لازم را ابلاغ می کرد و بیش از همه به وضعیت جسمانی بسیجیان می اندیشید و برای اوضاع روحی - روانی آنها به ویژه هنگام عقب نشینی اهمیت ویژه ای قائل بود به طوری که در خصوص حفظ نیروهای رزمنده تأکید می کند:

«اگر در شناخت دشمن هزار شهید هم تقدیم شود می پذیریم اما در اثر نا آگاهی از وضعیت دشمن، منطقه و زمین يك شهید هم پذیرفتنی نیست.»

تا زمانی که ظلم هست مبارزه هم هست

«تا زمانی که این بانگ الله اکبر هست، تا زمانی که ظلمی هست، تا زمانی که کفری هست، این مبارزه هم هست. شکش فرق می کند اما اصلش که فرقی نمی کند...»

منابع : منبع: کتاب روایت زندگی حسن باقری

روایت : عبدالحسین آریان نژاد اهمیت

اندیشکده مدیریت و دفاع مقدس - اندیشکده ۸



شهیّد حسن باقری

نابغه جنگ

«حسن باقری، حقیقتاً، بهشتی جنگ بود، یعنی همان نقشی که مرحوم بهشتی در انقلاب داشت، به عنوان یک معمار، به عنوان یک انسان تأثیرگذار و اساسی، نقش حسن باقری در جنگ هم همین گونه بود و وقتی هم که به شهادت رسید، تأثیراتش تا آخر جنگ باقی ماند.»

مصطفی کورنی

کتاب شهید حسن باقری؛ ناصر کاوه